واللہ یهدی من یشاء الی

صراط مستقیم

مطبع ... واقع ... طبع

بسم الله الرحمن الرحیم

حمدیکه شایان شان بارگاه بی نیاز مطلق باشد در حیطه بیان احدی جز ذات پاک وی نمیگنجد
و برهان ساطع این بیان از مطلع کلام تقدس التیام لَا اُحْصِی ثَنَاءً عَلَیْكَ اَنْتَ كَمَا اَثْنَیْتَ
عَلٰی نَفْسِكَ بر مفارق جمهور انام مید رخشد و شکریکه حق الائی بی حصر و احصای ویرا که در هر [illegible]
که مرکز دائره لطف رحمانی است ریزان میماند ادا نماید از هیچ مخلوقی بر نمی آید چه این [illegible]
که بجنبش هیچ نعمتی نمی نشیند و بمناسبت و مقایست وی نمی شاید و لهذا اگر تمام عالم خلق
مسمی به شخص اکبر است با هزاران امثال خود در مبادی این وادی قدم نهاده الی ابد الآباد
تکاپوی بی قیاس کند و باز خطره موازنه شکر نعمای در خیالش بگذرد بجز عرق شرمندگی رونق بخش
جبین قصور آگین خود نیابد و بهزاران زبان معترف بی زبانی خود شده توقیع مسجل وَاِنْ تَعُدُّوْا نِعْمَةَ اللّٰهِ
لَا تُحْصُوْهَا را بحکم بندگی بر عجز خود شاهد [illegible] پیش آرد پس از زین مشت خاک شمه از حمد و شکرش نمی آید
مگر آنچه او تعالی بلطف عمیم خود بآن [illegible] تیسیر باید ناچار چاره کار این بیچاره آنست که از حول و قوة
خود متبری گشته اتباعا لامره تعالی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ گفته گاهی سر از جیب قصور بیرون

نگشته و به نکته وکالت و ولایت آن حکیم حقیقی که خود آن پاک بیچون و بیچگون به تعلیم حمد و شکر خود این ناچیز محض را بنواخته فرا رسیده لذت این نعمت عظمی را علی الدوام بمذاق کام جان بخشد ❊ وَاَشْهَدُ اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ وَسُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَآ اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ را همدم و همنفس و مونس نفس خود ورزد و درود نامحدود بر علم عرصه وجود صاحب مقام محمود مطلع جریده اصفیا مقطع قصیده انبیا رونق افزای چمن اصطفا گل سرسبد گلشن اجتبا مضمون کتاب ایجاد و تکوین مقصود خطاب ارشاد و تلقین طغرای فرامین تکلیف و تشریع خط کش دواوین تدلیس و تلمیع اعنی اَحْمَدُ مُجْتَبٰی مُحَمَّدٌ مُصْطَفٰی صَلَوَاتُ اللّٰهِ وَسَلَامُهٗ عَلَيْهِ وَعَلٰٓى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ اَجْمَعِيْنَ وَعَلٰى وُرَّاثِهٖ وَنُوَّابِهٖ اِلٰى يَوْمِ الدِّيْنِ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ وَفِيْهِمْ بِرَحْمَتِكَ يَآ اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اما بعد میگوید عاجز ذلیل الراجی لرحمة الله الجلیل بنده ضعیف محمد اسمعیل که نعم الهی درباره این ضعیف نامتناهی است و از اعاظم آن حضور محفل هدایت منزل ملازمان فخر خاندان سیادت مرجع ارباب هدایت مرکز دایره [illegible]یت دلیل سبیل فلاح و رشاد رهنمای طریق استقامت و سداد مظهر انوار نبوی منبع آثار مصطفوی [illegible]لاله خاندان صلب طاهر سید الاولیا اعنی علی مرتضی نقاوه دودمان سبط اکبر سند الاصفیا اعنی [ح]سن مجتبی مقتدای اصحاب شریعت پیشوای ارباب طریقت هادی زمانه مرشد یگانه سراج المحبین تاج المحبوبین الامام الاوحد السید احمد مَتَّعَ اللّٰهُ الْمُسْلِمِيْنَ بِطُوْلِ بَقَآئِهٖ وَنَفَعَنَا وَسَآئِرَ الطَّالِبِيْنَ بِاَقْوَالِهٖ وَاَفْعَالِهٖ وَاَحْوَالِهٖ است و این ضعیف در اوان حضور ان مجلس پاک مانوس باستماع کلمات هدایت آیات فایز گردیده پس محض نصیحت عامه مسلمین و خیرخواهی جمهور طالبین چنین اقتضا کرده که در این فیوض الهیه و فایده سعادتیه غائبین را همراه حاضرین اشتراکی بهم رسد و طریق آن بجز مقید کردن آن مضامین بلند پرواز بقید قفص تحریر نیافته اگرچه از عیان تا بیان و از حضور تا غیبت تفاوتیکه هست بر هیچ یکی از عقلا پوشیده نیست که اَلشَّاهِدُ يَرٰى مَالَا

بَرَاءَةُ الْغَائِبِ بران شاهد عدلست لیکن بحکم مَالَا یُدْرَکُ کُلُّهُ لَا یُتْرَکُ کُلُّهُ
گر همت در اتمام این امر چست بسته و نیت خالص از ته دل درست نموده سعی بیش از بیش بجا آورد
و در اثناء تحریر این کتاب مستطاب باوراقی چند که جناب افادت مآب قدوة فضلاء زمان زبده
علماء دوران مولانا عبد الحی ادام الله برکاته که در سلک ملازمان آن عالی جناب بار یافتگان حضور آن
والا قباب منسلک بودند پاره از مضامین هدایت آگین را که از زبان غیب ترجمان حضرت ایشان
شنیده دران اوراق تحریر کرده بودند فایز گردید پس آن اوراق را غنیمت بارده فهمیده باب ثانی
و ثالث این کتاب را بران کلام هدایت التیام بعینه مشتمل ساخت اگرچه احسن و اولی در تالیف این
کتاب چنان مینمود که بطوریکه در تحریر اکثر مضامین این کتاب محض بر ترجمه آنچه از زبان هدایت
نشان حضرت ایشان صدور یافته بود اکتفا کرده شد در تمامی مضامین همان راه پیموده میشد لیکن ازانجاکه
نفس عالی حضرت ایشان بر کمال مشابهت جناب رسالت مآب علیه افضل الصلوات و التسلیمات در بدو
فطرت مخلوق شده بناء علیه لوح فطرت ایشان از نقوش علوم رسمیه و راه دانشمندان کلام و تحریر
و تقریر مصفی مانده بود لهذا ادراک این اسرار غامضه و مضامین عمیقه بدون تمهید مقدمات و ایراد
تمثیلات و بدون تطبیق این مضامین بر اصطلاح سلف متقدمین بر اذهان اهل زمان که بعلوم رسمیه
معتاد اند از محض ترجمه آنچه از زبان برکت نشان حضرت ایشان صدور یافته بود خیلی دشوار مینمود
لهذا در بعضی مقامات گونه از تقدیم و تاخیر و در بعضی قدری از تمهید مقدمات و ایراد تمثیلات و تطبیق
بر اصطلاحات سلف لاسیما بر اصطلاح قطب المحققین فخر العرفاء المکملین اعلمهم بالله الشیخ ولی الله
قدس سره برای تقریب مضامین بسوی اذهان مستمعین بعمل آورده شد معهذا این ضعیف هر پاره
را ازین کتاب بعد از املا بر سمع مبارک حضرت ایشان عرض نموده تا غث [لاغر ۱۲] از سمین و مقصود از غیر
مقصود ممتاز شود و نقصانیکه بسبب مداخلت عقل ناقص این هیچمدان راه یافته باشد باصلاح حضرت
ایشان منجبر گردد و این کتاب را بالصراط المستقیم ملقب نمود و بر یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه مرتب
ساخت و ابواب را بر فصول و فصول را بر هدایات و هدایات را بر تمهیدات و افادات منقسم گردانید

و مبادی را بلفظ تمهید و مقاصد را بلفظ افاده مصدر ساخت وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ **مقدمه** و آن مشتمل بر سه افاده است **افاده** باید دانست که ثمره شریعت و
طریقت و اساس حقیقت و معرفت تحصیل محبت حضرت حق است چنانچه مَنْ كَانَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَبَّ
إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا تصریحی است ازان وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ تلویحی است بآن
این مسئله اگرچه مجمع علیه صوفیه کرام است بلکه متفق علیه طوایف انام مگر اینجا نکته ایست بس باریک که
اکثر اهل زمان ازان در غفلت و نسیان اند و آن تمیز است درمیان حب نفسانی که ملقب بعشق است
و حب ایمانی که مشهور بحب عقلی است چه اول از واردات مبادی سلوک است و ثانی از کمالات انبیاء
کرام و مقامات اولیاء عظام اکثر عوام صوفیه اول را بجای ثانی نهاده و مشار الیه باشارات شرعیه پنداشته
در تطبیق سیر انبیاء و اولیاء باحوال اهل عشق و مواجید تسویلیات بیحاصل بکار میبرند حال آنکه سیر این *
بزرگواران هیچ گونه بواردات این سالکان مطابقت پذیر نیست تفصیل این اجمال آنکه مراد از عشق
قلقی و شورشی است که در باطن انسان بسبب فقد مقصود پدید می آید و در تمام قوای باطنه سرایت مے
کند و غایتش وجدان آن مقصود و وصال آن محبوب است موقع اول این قلب است که محل جمیع
کیفیات نفسانیه اوست و ثانیاً سایر قوای باطنه و غایتش اضمحلال و از خود رفتگی طالب است در وجدان
مطلوب باز چون این غایت مترتب میشود شورش آن قلق و اضطراب فرو می نشیند و کیفیتیکه مسمی
بعشق است زایل میگردد و مراد از حب عقلی انبعاث داعیه طلب چیزی است که طالب بر فواید و
منافع او و احتیاج خود بسوی او مطلع شده و این داعیه مقاسات مشاق طریق طلب را بر وی سهل
گردانیده و باین سبب کمر همت در طلب و لبسته و هر حیله که در کیسه فکر خود میداشت بر طلب و باخته
و از سر و سامان خود در گذشته اختیاراً لا اضطراراً و موقع اول این عقل است که خزانه معلومات است
و ثانیاً در سایر قوای باطنه همین داعیه سریان میکند مثل سریان آب از اصل شجر در برگ و ثمر او پس
در عقل چه افکار و انظار است که برای تحصیل او درست میکند و در قلب چه عزایم و همتها است
که در طلب و می انگیزد و در جوارح چه مشقت ها و ترک مالوفات است که در سلوک طریق آن بر خود

می پسند و چنانکه نتیجه حب اول فنا علم است یعنی غیبت و عدم شعور بما سوای محبوب حتی که بنفس خود
همچنین ثمره حب ثانی فنا همت است یعنی هرچه میگوید از محبوب میگوید و هرچه می شنود ازان می شنود
و هر فکری و نظری که نتیجه اش جز تحصیل محبوب و سلوک طریق او باشد نزد او از قبیل وساوس لا یعبأ بها
است و هر حبی و بغضی و استحسانی و کراهتی که بملایم و منافر محبوب و طریق او نباشد پیش او از قبیل عوارض
لا یلتفت الیها است بالجمله داعیه تحصیل مطلوب و تمهید طریق او ظاهر و باطن طالب را زیر
حکومت و فرمان روائی خود فرا گرفته بخلاف حب اول که امتلاء تمام باطن محب شرط تحقق آن نمی
تواند شد چه بسا است که عشق چیزی با بغض عقلی او مجتمع میشود لا سیما عند التعارض بین
الحبین مثلا نوجوانی متدین بار بوالدین را عشق زنی یا امردی بهم میرسد و از بسکه شارع یا والدین که نزد
او محبوب و بحب عقلی اند تعرض زین امر می نمایند هر آئینه آن سعادت مند آن معشوق را بلکه عشق او را
مکروه و مبغوض از صمیم عقل میدارد گو باعتبار طبیعت خود مغلوب آن باشد و اما حب ثانی پس از بسکه
مقر اصلی او عقل است و ازانجا جنود القوا الطبعیه رسیده تمام باطن محب را مسخر کرده است معارض را
هیچگونه دران راه نیست و چنانکه حب اول بعد وجدان محبوب زایل میگردد و لهب آن منطفی میشود
همچنان حب ثانی بوصال محبوب رو باز دیاد می نهد و از یک هزار میشود و وسعتی میگیرد که هرگز آن وسعت
و قوت در هجر متصور نیست چه اول مبنی بر فقد بود و مشروط به هجر و اذا فات الشرط فات المشروط
و ثانی بر علم فواید و منافع محبوب و بر دانستن کمالات او و احتیاج بسوی او و این معنی در وصال اوضح
تر میشود چه علم الیقین بعین الیقین مبدل میگردد و اجمال بتفصیل منشرح میشود مثلا عطشان را نزدیک
عروض حالت عطش یعنی هیجان حرارت در معده و سوزش در سینه و خشکی بر لب نسبت آب عشق بهم
رسیده یعنی از جذر طبیعت او میلانی بسوی آب و قلقی و کربی بر نایافت او سر بر میزند اگرچه از کسی نشنیده
باشد که آب مسکن عطش است و اگرچه عقل او مانع از استعمال آب بسبب توقع مضرتی جسمانی یا نفسانی باشد
و چون در عین شدت عطش باب زلالی می رسد و ازان سیراب میشود و آن سیرابی در هر بن موی او
سرایت میکند دران زمان یک حالتی وارد میشود که تعبیر ازان بجز نسیان ماسوای آب نتوان کرد

کرد بلکه بسا است که خماری شبیه بسکر او را بهم میرسد و بسبب آن ساعتی از خود رفتگی بدست می آید و آن حالت عطشیه بالکل زایل میگردد و اهل زراعت و فلاحت را به نسبت آب حب عقلی است چه میلان اینها بسوی تحصیل آب مبنی بر آنست که قطعاً میدانند که مزارع و مراعی و ریاض اینها که سرمایه معاش و اساس حیات است بدون آن آب صورت نه بندد و بالجمله شدت احتیاج خود را بسوی آب و کثرت منفعت او را در حبوب و ثمار دانسته داعیه طلب آن از قعر عقل ایشان سر بر آورده و همگی همت ایشان را در طلب آب مصروف ساخته پس چه تضرعات و ادعیه است که در طلب باران از ایشان صادر میشود و چه حیل و تدبیرات است که در ترکیب دولابها و سوانی و دوالی از ایشان صورت می بندد و چه مشقتها است که در حفر آبار و کری انهار و کشیدن غرب و درست کردن حیاض شب و روز بر ایشان و بر بهایم ایشان میگذرد و ایشان اینهمه را کمال و افتخار خود دانسته به تمامی همت خود استغراقی و در امثال این امور سرگرمی و چالاکی در تحصیل آنها بکار میبرند که هرگز فتور همت و سستی عزیمت را در ان دخلی نیست و اگر احیاناً کسی از ایشان درین امور فاتر الهمت شود هر آئینه او را مطعون و ملام خواهند کرد و بصفات دون همتی او منسوب خواهند نمود و هر قدر یکه آب بدست ایشان می آید بر فواید و منافع او بعین الیقین مطلع میشوند تمام جهد و سعی خود داد مشاقیکه در طلبش تحمل کرده بودند بجا می انگارند و بآن فرحان و شاکر میشوند و در تحمل مشاق چالاک تر میگردند چون اینمقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که حق جل و علا بعضی را از بندگان خاص خود که سعادت ازلی نصیب شان شده اصطفا کرده بمحض عنایت و کرم خود بنوعی از نوعین محبت یا بهر دو از ان بنسبت خود هدایت میکند و ایشانرا باین سرمایه سعادت دو جهانی موفق میسازد و به ثمرات و نتایج آن متنعم و متباهی میگرداند وَذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ و هر یکی را ازین نوعین اسبابی و مولداتی و آثاری و ثمراتی هست که بآن نوع اختصاص میدارد و از انجا که طالب راه حق هر یکی را از نوعین محبت ممتاز از نوع دیگر بهمین امور میشناسد لهذا این امور اربعه را بوجوه تمایز فیما بین النوعین ملقب ساخته شد

افاده م از انجا که حب ایمانی و احوال و مقامات او و نتایج و ثمرات او منتهی به نبوت میشد این طریق را که ابتدای آن از حب ایمانی و انتهای

آن بر نبوت است براه نبوت ونسبت نبوت مسمی کرده شد واز انسکه حب عشقی واحوال مقامات او و
نتایج وثمرات او منتهی به معرفت اضمحلال حقایق اشیا در جنب وجود حضرت حق که آن معرفت خلاصهٔ ولایت است
میشد بنا علیه این طریق را که ابتدای آن از حب عشقی وانتهای آن بمعرفت است براه ولایت ونسبت
ولایت مسمی کرده آمد **افاده ۳** اکابر این امت یعنی ائمه طریقت وپیشوایان حقیقت اگرچه بکمالات
طریق نبوت متصف ودر مقام ثمرات او راسخ القدم بودند اما طریق تحصیل او را ممتاز از طریق تحصیل
راه ولایت نفرموده ودر مباحث او استقلالا لب نگشوده ودر تعیین مبادی آن سعی بلیغ ننموده لهذا
چنان مناسب می نماید که یک باب ازین کتاب برای بیان وجوه تمایز فیما بین الجنبین عقد کرده شود و
از انسکه دریافت آثار وعلامات هر طریق مقدم بر سلوک آن طریق است این باب را مقدم بر سایر
ابواب کرده شود واز انسکه تخلیه نفس از رذایل وتحلیه آن بفضایل وبجا آوردن عبادات شرعیه
بر طریقیکه مقصود شارع است اساس راه نبوت ورونق بخش راه ولایت است پس لابد یک باب ازین
کتاب که مشتمل بر تخلیه وتحلیه ومتضمن بیان طریق ادای عبادات شرعیه باشد مقدم از بیان سلوک هر دو
طریق وموخر از بیان وجوه تمایز طریقین معین کرده شد تا طالبین راه نبوت را سر رشته کار خود بدست
آید وسالکین راه ولایت را ثمرات سعی خود رو نماید ونیز اکابر طریقت اگرچه در تعیین مبادی راه ولایت
اذکار ومراقبات وریاضات ومجاهدات سعی بیش از بیش بکار برده اند اما بحکم آنکه **مصرع**
هر سخن وقتی وهر نکته مکانی دارد * اشغال مناسبه هر وقت وریاضات ملایمه هر قرن جدا جدا
میباشد ولهذا محققان هر وقت از اکابر هر طریق در تجدید اشغال کوششها کرده اند بنا علیه مصلحت
دید وقت چنان اقتضا کرد که یک باب ازین کتاب برای بیان اشغال جدیده که مناسب این وقت است
تعین کرده شود ودر تجدید اشغال طرق ثلاثه یعنی قادریه وچشتیه ونقشبندیه اکتفا نموده شود که این طرق ثلثه اشهر
الطرق اند پس تجدید اشغال این طرق مغنی از تجدید اشغال دیگر طرق است واز انسکه حصول نسبت ولایت سلوک راه
نبوت آسان میگرداند وصاحب نسبت ولایت نسبت نبوت را بسعی قلیل حاصل تواند کرد لهذا حسن ترتیب مقتضی تقدیم این باب
بر باب چهارم که مشتمل بر طریق سلوک راه نبوت است گردید وبالله التوفیق وبیده ازمة التحقیق **باب اول** در بیان وجوه تمایز طریقین

یعنی طریق نبوت وطریق ولایت وآن مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان وجوه تمایز
طریق ولایت وآن مشتمل بر چهار هدایت است هدایت اولی در بیان اسباب تحصیل حب عشقی وآن
مشتمل بر دو افاده است **افاده ۱** باید دانست که سبب عادی برای تحصیل محبت حضرت حق ذکر و فکر
است اما ذکر و فکر یکه سبب تحصیل یک نوعی از نوعین محبت باشد غیر ذکر و فکریست که سبب تحصیل نوع
دیگر تواند شد چنانچه اشارتی بسوی این معنی در ضمن تفاصیل احکام آن هر دو نوع کرده خواهد شد
افاده ۲ اما سبب حصول عشق پس تصویرش آنست که چنانکه نار که الطف واصفی واعلای عناصر
است باجزای لطیفه ارضیه که مسمی بدخان است ممتزج میشود آنرا بسوی حیز خود که فوق جمیع حیاز
عنصریه است جذب میکند تا اورا فانی در خود گرداند وهمرنگ خود در آثار واحکام بسازد ولیکن
چون غباریکه مجتمع در جو توده توده شده است حایل از صعود آن دخان بجانب حیز نار میشود لابد که
درمیان اقتضای نار واقتضای غبار تزاحمی وتعارضی بهم میرسد وباین سبب اصوات هایله رعدیه
وشعل ناریه برقیه حادث میشوند تا آنکه اجزای ناریه بسبب شدت وحدت خود بعضی عوائق را تحلیل
باب کرده بسوی ارض میریزد وبعضی دیگر را پاره پاره کرده در جو پریشان میسازد تا اجزای لطیفه
دخانیه را کشان کشان بجانب حیز خود برده فانی ومتلاشی در خود گرداند همچنین لفظ مبارک الله که تجلی
حضرت بیچون است در انشاء الفاظ چون حلق وزبان وکام وگوش ذاکر را بِالطُّرُقِ الْمَعْهُوْدَةِ فِیْمَا
بَیْنَ الصُّوْفِیَّةِ لِلذِّکْرِ الْجَهْرِ الْمَوْضُوْعَةِ لِدَفْعِ الْوَسَاوِسِ وَجَمْعِ الْخَوَاطِرِ وَتَرْقِیْقِ الْاَرْوَاحِ
از نور وسکینه والتذاذ مالامال میسازد وهمچنین خیال ووهم اورا بِالطُّرُقِ الْمَشْهُوْدَةِ فِیْمَا بَیْنَهُمْ لِلذِّکْرِ
الْخَفِیِّ الْمَوْضُوْعَةِ لِوِجْدَانِ الْحَلَاوَةِ بِهٰذَا اللَّفْظِ وَحُصُوْلِ الْاِلْتِذَاذِ بِالْخَلْوَةِ وَالسُّکُوْتِ
وَالنَّفْرَةِ عَنِ الْمُخَالَطَةِ مَعَ النَّاسِ وَالْمُکَالَمَةِ مَعَهُمْ اضمحلالی وخمولی
می بخشد خواه بذکر مجرد همین لفظ ایمعنی حاصل شده باشد خواه بضم نفی یا صفات دیگر طالب را از ان
انتقال بتصور مفهوم این لفظ میگردد وآن تجلی حضرت حق است در انشاء علم که الطف واعلای تجلیات
واقرب آنها است بحضرت ذات وچون این تجلی یعنی مفهوم این لفظ که بسیط محض ومجرد بحت است

در ذهن او استقراری میگیرد بحیثیتیکه بصر بصیرت او دایم الشمع بجانب همان مفهوم باشد و تمام قوت
ورا کراو مثل چشم واقصور النظر علی ذلک المفهوم گردد و التفاتی بسوی ماسوای آن از صمیم قلب سر بزند
اگر احیانا خطره ماسوا در ذهن خطوری کند هر آئینه مثل امور اتفاقیه باشد نه از صمیم قلب و این مسمی
بفکر است نزدیک قوم بالجمله چون طالب بادراک و همت خود درین مفهوم استغراقی قوی حاصل میکند
و آن تجلی پیوند جان او میگردد الطف اجزای سالک را که روح الهی اوست وکر خود ساخته و با او امتزاج
بهم رسیده او را باصل خود میکشد و روح الهی که از عالم پاک است و قل الروح من امر ربی در شان
او است و بسبب محبوسیه باین مشتی خاک اصل خود را نسیان کرده و آئینه ادراک او زنگ خورده بود
چون بنور این تجلی روی او مصقل گردیده و عکس کمالات حق در خود دیده که ان الله خلق آدم علی
صورته اشارتیست بآن و وطن فراموش کرده خود را باز یاد نموده اقتضای وصول باصل خود میکند
پس جذب آن تجلی این روح را و انجذاب این روح بسبب تنبهی و تیقظی که از استقرار این تجلی حاصل
کرده اقتضای صعود به حظیرة القدس میکند و تقاضای لحوق برفیع اعلی مینماید اما چون غبار بشریت مانع
لحوق او به حظیرة القدس میگردد ناچار تزاحمی در مابین اقتضای روحانی و نفسانی حادث میشود و باین
سبب شورشی و تغلغلی و گرمی در نسمه که ملقب بروح طبی است حادث میشود مثل حدوث شورشی و گرمی در وقت
غضب یا انبساط و انشراحی در وقت فرح بالجمله این شورش تغلغل که در روح نفسانی حادث شده طالب را دیوانه و مستانه شعار میگرداند و عقل و فکر و را
دلربا است که از قانون شرع و ادب بیرون میکشد و بسبب شدت و حدت این نسبت بفیافی و میادین
و وحشت از مجالس و مساکن و صدور آه و فغان و حدوث زردی رنگ و اشکباری بهم میرسد و همین
کیفیت مسمی بعشق است و از انجا که حامل این کیفیت روح حیوانی است این را حب نفسانی مسمی کرده شد
و این کیفیت آنا فانا متزاید میشود تا که حجاب بشریه و نکره منخرق شود و غبار نفسانیه پاش پاش گردد و ثمره
این حب مترتب شود **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب عشقی و آن مشتمل بر سه افاده است **افاده** از
عمده مویدات حب عشقی ریاضت است یعنی تقلیل منام و کلام و صحبت با انام چه روح حیوانی را باین امور
رقتی و لطافتی حاصل میشود و هر قدر که روح حیوانی رقیق تر حدوث تغلغل و شورش و گرمی سریع تر

افاده ۲ از جمله مویدات آن استماع الحان خوش واصوات دلکش وقصص شوق آمیز واشعار عشق
انگیز است افاده ۳ از جمله مویدات آن اجتناب از اموریکه باعث حدوث کثافتی در روح طبعی باشد
مثل کثرت منام ومداومت باغذیه کثیفه وامثال آنها که براهل تجارب پوشیده نیست هدایت ثالثه
در بیان آثار حب عشقی وآن مشتمل بر پنج افاده است افاده ۱ از جمله آثار آن انیست که این حب بالذات اقتضای
انخراق حجاب بشری ووصول روح الهی باصل خود میکند وبس مطابقت هیچ قانونی خواه قانون شرع
باشد خواه قانون ادب ونه ابتغای رضای کسی خواه رضای محبوب باشد خواه رضای غیر آن ونه التزام
متابعت کسی خواه متابعت خود محبوب باشد خواه غیر آن ندانی که مقصود ازین کلام آنست که ارباب
عشق ومواجید مقید بقیود شرعیه ومتادب باداب عرفیه وطالب رضای مولی وملتزم متابعت +
مصطفی صلی الله علیه وسلم نمیباشند حاشا وکلا بلکه مقصود آنست که این حب بالذات مقتضی این مقتضی
امور نیست بلکه محض اضمحلال صاحب این حال در مشاهده جمال حضرت ذو الجلال میخواهد وبس بهر طریقیکه
بدست آید خصوصیت هیچ طریق را در اقتضای آن دخلی نیست مثلا اگر صاحب این حال را ظن حصول
مقصود خود در استماع مزامیر وعشق مجازی وشغل برزخ وتخلیه اوقات از اذکار وطاعات وامثال
آنها از امور ممنوعه شرعا بهم رسد البته از صمیم قلب او میلانی بسوی این امور نمودی خواهد گرفت
اگرچه آن صاحب حال از راه تدین وتشرع از ظهور آثار این داعیه مانع آید بلکه در ازاله آن جهد کند
ایا نمی بینی که در عشق مجازی عاشق را مشاهده جمال معشوق وقرب ووصال او مطلوب میباشد اگرچه
آن معشوق از قرب این عاشق متاذی باشد بلکه بسا است که این معشوقان مجازی عشاق خود را
از دیدبازی وآمد ورفت در مجلس خود ممانعت میکنند واز قرب وجوار بلکه از محله ودیار خود اخراج
می نمایند حتی که نوبت بسب وشتم ولگدکوب میرسد وآن عشاق هیچگونه از دید وادید واز آمد ورفت
محافل ومجالس معشوقان خود دست بردار نمی شوند بلکه مقتول شدن از دست معشوقان خود وتحمل
غضب آنها نمودن وجان در کوی آنها باختن را کمال فخر وعلو همت می شمارند چنانچه کلمات
نظمیه ونثریه آنها دلالت صراحة برین میدارد ایا نمی بینی که کلام شکایت آمیز هیچ یکی بر زبان

آوردن وحرف گله کسی برزدن چقدر باعث رنجش آن شخص میشود ودر مقام حب عقلی بکدام پایه می
افگند معهذا ارباب عشق مجازی در بیان امثال این حکایات وشکایات صرفه نمیدارند بلکه کلام خود
را بامثال این مضامین رنگین ومزین میسازند بالجمله مقصود ازین کلام اهانت حب عقلی نیست حاشا
وکلا بلکه اشارتیست بسوی فرقیکه درمیان حب عشقی وحب عقلی است **افاده ۲** ازجملهٔ آثار آن تفرد است
یعنی قطع علایق ماسوای محبوب وتنگدلی از عروض مشاغل متشتته وهجوم علایق متکثره وتنگی حوصله
از نظم وترتیب امور متفرقه مثل سیاست منزلی وسیاست مدنی وامامت جماعات واقامت اعیاد وجمعات
وایفای حقوق ذوی الحقوق از اهل قرابات وامثال آن ولهذا از تزوج که اصل همه علایق است نهایت
نفرت ووحشت میگیرد **افاده ۳** ازجملهٔ آن شدت تعلق قلب است بمرشد خود استقلالاً یعنی نه بآن ملاحظه
که این شخص ناودان فیض حضرت حق وواسطهٔ هدایت اوست بلکه بحیثیتیکه متعلق عشق همان میگردد چنانکه
یکی از اکابر این طریق فرموده که اگر حق جل وعلا در غیر کسوت مرشد من تجلی فرماید هر آئینه مرا باو التفات
درکار نیست **افاده ۴** ازجملهٔ آثار آن عدم اعتنا است بعلوم وطاعات ظاهره چه اشتغال باین علوم
ازجملهٔ نظم وترتیب امور متشتته است وازبسکه کار او بساطت در بساطت است اشتغال بامثال این امور
کار وبار او را پریشان میسازد **افاده ۵** ازجملهٔ آثار آن عدم تفطن علاقه ایست که درمیان ظاهر
شرع وباطن آن واقع است تفصیل این اجمال آنکه شرع را باطنی است وآن تعلق قلب است
بحضرت حق جل وعلا واین تعلق را انحای است مختلفه که هر یک را ازان انحا به نسبتی مینامند چنانچه
تفصیل این در محل خود مذکور است وظاهریست وآن امتثال اوامر وانتهاء از مناهی است ودرمابین
این افعال ظاهره وآن تعلقات قلبیه علاقه ایست بس باریک که قبلهٔ ارباب تحقیق وکعبهٔ اصحاب تدقیق
اعنی شیخ ولی الله قدس سره بشرح وتفصیل آن موفق شده اند پس هر کسیکه بوجدان خود متفطن آن
علاقه میشود عبادت او سراسر مغز بی پوست میگردد واحوال او ممتزج بافعال میشود والا آن شخص قشری
محض ومتقشف بحت میگردد اگر فقط تمسک بظاهر افعال شرعیه کرده باشد والا شعبه از الحاد در عقاید
او راه مییابد اگر فقط تمسک بباطن شرع نموده ظاهر را از درجهٔ اعتبار ساقط داند وازبسکه تفطن باین

نظم

علاقہ از قبیل نظم کثرت افعال در وحدت احوال است صاحب حب عشقی را درین میدان جولانی نیست الا بتقلید ارباب حب عقلی وازین آثار مذکور بآثار دیگر کہ بسبب تنگی مقام در نظم تحریر نیامده پی بردن براہل فطانت چندان عسیر نیست اَلعَاقِلُ تَکفِیہِ الاِشَارَۃُ ہدایت لمعہ در بیان ثمرات حب عشقی وآن مشتمل بر سہ افادہ است

افادہ ا چون بسبب حدت وشدت کیفیت عشقیہ وقوت جذب تجلی علمی وکمال انجذاب روح الہی غبار شہادت ومثال منکشف میگردد وحجب نورانیہ وظلمانیہ منخرق میشود لا بد بنا بر انجاز وعدہ کہ منطوق کلام لازم الوثوق وَالَّذِینَ جَاھَدُوا فِینَا لَنَھْدِیَنَّھُمْ سُبُلَنَا است ومدلول کلمہ فَاذْکُرُونِی اَذْکُرْکُمْ است مشاہدہ جمال لایزال حضرت ذوالجلال دست میدہد ومعنی قرب ومعیت کہ مضمون اَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِی بِی وَاَنَا مَعَہٗ اِذَا ذَکَرَنِی واحْفَظِ اللّٰہَ تَجِدْہُ تُجَاھَکَ کہ معبر بوصال است ہویدا میگردد و در جلدوی تپ وتابی وقلق واضطرابی کہ در وقت حرمان وہجران تحمل کردہ بود حالل سرور وابتہاج وخلعت مکالمہ ومسامرہ بدست می آید باالجملہ سراسیمگی بالفت مبدل میگردد ووحشت بانست

افادہ ۲ باز چون قائد توفیق دست این مدہوش ابتہاج مشاہدہ را گرفتہ ببالا میکشد مقام فنا وبقا از پردہ اختفا رو بظہور می آرد بیان اجمالش آنکہ چنانکہ آہن پارہ را در آتش می اندازند وزبانہا آتش اورا از ہر جانب محیط میشود بلکہ اجزای لطیفہ ناریہ در نفس جوہر آن آہن پارہ مداخلت مینماید وشکل ولون اورا ہمرنگ خود میسازد وحرارت واحراق کہ از خواص نار است با او می بخشد ہر آئینہ آن قطعہ حدید معدود از جملہ قبسات ناریہ خواہد شد نہ بآن معنی کہ آن حدید از حقیقت خود متبدل شدہ بنار صرف متحول گردیدہ کہ این امریست بدیہی البطلان بلکہ این آہن پارہ در حقیقت خود آہن است لیکن بسبب ہجوم جنود شعل ناریہ جدیدیتش مع آثار واحکام خود رو بفرار آوردہ در زاویہ اختفا خمول در زیدہ پس ہرچہ بر نار از آثار واحکام مترتب میشد ہمان آثار واحکام بتمامہا بلا کم وکاست بر آہن پارہ ہم میتواند شد لی بلکہ آن آثار واحکام حالا ہم مترتب بر ناری است کہ آن آہن پارہ احاطہ کردہ اما چون آن نار این آہن پارہ را مرکب خود ساختہ عرش سلطنت خود قرار دادہ این آثار واحکام را بآن آہن پارہ نسبت می توان کرد چنانچہ وَمَا فَعَلْتُہٗ عَنْ اَمْرِیْ تصریحی است از آن فَاَرَادَ رَبُّکَ تلویحی

است بآن القصه اگر آن آہن پارہ را در بخیال مجال مقال بودی ہر آئینہ بصد زبان آوازہ منیۂ خود
بانار وغلغلہ اتحاد نار با حدید در گنبد افلاک انداختی البتہ البتہ ساعتی از خود رفتہ واز حقیقت خود غافل
گشتہ باین کلمہ متکلم شدی کہ من اخگری از آتش سوزانم ومنم آنکہ کار وبار طباخان وحدادان صلوغان
بلکہ جمیع ارباب صنایع منوط بمنست ہمچنین چون امواج جذب وکشش رحمانی نفس کاملہ اینطالب را
در قعر لجج بحار احدیت فرو میکشد زمزمہ انا الحق ولیس فی جبتی سوی اللہ ازان سر بر میزند کہ کلام ہدایت
التیام کُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِيْ يَسْمَعُ بِهٖ وَبَصَرَهُ الَّذِيْ يُبْصِرُ بِهٖ وَيَدَهُ الَّتِيْ يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ
الَّتِيْ يَمْشِيْ بِهَا ودر روایتی وَلِسَانَهُ الَّذِيْ يَتَكَلَّمُ بِهٖ حکایتی است ازان وَاِذَا قَالَ اللّٰهُ
عَلٰى لِسَانِ نَبِيِّهٖ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ وَيَقْضِي اللّٰهُ عَلٰى لِسَانِ نَبِيِّهٖ مَا شَاءَ کنایتی است ازان
این مقالیست بس باریک ومسئلہ ایست بس نازک باید کہ در آن نیک تامل کنی وتفصیل او را بر مقامی دیگر
تفویض نمائی شعر: وَوَرَاءَ ذَاكَ فَلَا اَقُوْلُ لِاَنَّهٗ ؛ سِرٌّ لِسَانُ النُّطْقِ عَنْهُ اَخْرَسُ
وزنہار برین معاملہ تعجب نمائی وبانکار ریش نیائی زیرا کہ چون از نار وادی مقدس ندای اِنِّيْ اَنَا اللّٰهُ
رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ سر بر زد اگر از نفس کاملہ کہ اشرف موجودات ونمونہ حضرت ذات است آواز انا الحق برآید
محل تعجب نیست واز جملہ لوازم اینمقام صدور خوارق غریبہ وظہور تاثیرات قویہ واستجابت دعوات و
دفع بلیات است کہ لَئِنْ سَاَلَنِيْ لَاُعْطِيَنَّهٗ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِيْ لَاُعِيْذَنَّهٗ مصرح است باینمعنی واز جملہ لوازم
آن ظہور نکبت ووبال بر عدو بدسگال این صاحب حال است کہ مَنْ عَادٰى لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ اٰذَنْتُهٗ بِالْحَرْبِ
مفید ہمین مضمون است افادہ ۳ باز اگر لطیفہ دیگر از غیب وجذبی جدید از پردہ لاریب با ومیرسد
ادراک او وسعتی بس عظیم وپہنائی بس فخیم پیدا میکند کہ بسبب آن اضمحلال جمیع حقایق کونیہ وموجودات
امکانیہ در جنب ذات بیچون ہویدا میگردد ونسبتی کہ مابین نفس اینطالب وحضرت حق ظاہر شدہ بود
ہمان نسبت در میان ہر چیزی کہ در عرصہ وجود بظہور رسیدہ وحضرت حق روشن میگردد وباجملا انبساط
فیومیہ حضرت حق بر انبساط وجود وقیام این حقایق متکثرہ بآن ذات متوحدہ مدرک میگردد ومضمون
هُوَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيْطٌ وَلَوْ دُلِّيْتُمْ بِحَبْلٍ اِلَى الْاَرْضِ

السَّابِعَةِ السُّفْلٰی لَهَبِطَ عَلَی اللّٰهِ دم میزند سبحان الله ز ہے تاثیر حب عشقی وجہی
جذب تجلی علمی کہ بسبب آن این مشتی خاک در مقام مقدس و پاک چقدر چالاک گردیده واین تراب
ہہین در مجلس قرب رب الارباب عظیم چہ مقعد صدق و مقام کریم یافتہ شعر جسم خاک از عشق بر
افلاک شد ٭ کوه در رقص آمد و چالاک شد ٭ عشق جان طور آمد عاشقا ٭ طور مست و خر موسی صاعقا ٭
واز لوازم اینمقام است دم از وحدت وجود زدن ولب بمعارف الہیہ کشودن وترنم بہ مضامین
این ابیات نمودن شعر انچہ لی میگوید اندر زیر دم ٭ فاش گر گویم جہان برہم زنم ٭ جملہ معشوق است
وعاشق پردهٔ ٭ زنده معشوق است وعاشق مردهٔ ٭ این است انچہ از احکام حب نفسانی ضرور البیان
بود فاما شرح وبسط این احکام خصوصاً تفاصیل مقام فنا وبقا پس از کتب قوم طلب باید کرد و
قدوه اولیا وزبده ارباب صفا اعنی شیخ ولی الله ازین کمال لقرب النوافل تعبیر میفرمایند **فصل
ثانی** در بیان وجوه تمایز طریق نبوت وآن مشتمل بر چہار ہدایت است **ہدایت اولی** در بیان
اسباب تحصیل حب ایمانی وآن مشتمل بر سہ تمہید ودو افاده است **تمہید اول** باید دانست کہ انسان
در اصل خلقت خود بر چند چیز مفطور است واستحسان آنہا مرو استہجان اضداد آنہا در جبلت
او ودیعت نہاده اند وہر فردی ازین نوع کہ لوح جبلت او از نقوش باطلہ تقلید ارباب جہل
وعناد کہ فطرت خود را فاسد کرده واحکام جبلت خود را از دست داده اند صافی باشد البتہ این
امور را از مفاخر ومناقب خود بلکہ جمیع ابنای نوع خود می شمرد واضداد آنہا را از نقائص و
معائب خود وامثال خود میداند وہر کرا از ابنای نوع خود عاطل ازین امور وخامل از طلب آنہا
می بیند البتہ او را از زمره اغبیا وسفہا میداند از عمده آن امور حب منعم وتعظیم اوست وترجیح جانب
او بر ما سوای او وشکر نعمای او وتحمل مشاق وترک مالوفات وصرف مرغوبات در ابتغای رضای
او وخود را در زمره بندگان او شمردن ونفس خود را ناچیز محض در جنب او دیدن وزبان بمدح
او کشادن وجوارح را در خدمت او بکار آوردن وگردن در زیر بار منت او فرود کردن ومنت
او را بر خود قولاً وفعلاً اظہار نمودن ومرغوبات خود را در انقیاد او باختن ودل را بہ عزیمت امتثال

او امور رضاجوئی او محکم داشتن و از خضوع و نیاز او عار نکردن گو که ممارست امور خسیسه یا شاقه
پیش آید و استقامت و مداومت بر امور مذکوره که خلاصه آن حق شناسی منعم است نمودن و بالجمله
خلاصه این کلمات آنکه انسان جید الفطرة را با منعم خود علاقه بهم میرسد که هرگز از عهده آن مدة العمر
به هیچ خدمتی از خدمات بیرون نمی تواند شد و هیچ چیز را مقابل نعمای او نمی تواند شناخت و جزای
تحمل مشاق در بجا آوردن خدمات جز رضای او نمی تواند دانست و اگر نیک تامل کنی هیچ فردی
را از افراد انسان که در جودت فطرت مسلم اقران خود باشد خالی از این امور نخواهی یافت و تمادح
بحب منعم و تباهی و تفاخر بآن و اجتناب از کفران منعم و نفرت از آن و تسابب و تشاتم بآن
در مابین افراد این نوع جاریست مثلا اگر کسی را ببر والدین و خیرخواهی موالی و نمک حلالی آقا
و تعظیم استاد و انقیاد سلاطین یاد کنی البته آن شخص این قول را از جمله مدایح خود خواهد
شمرد و او را باین مدح سروری و ابتهاجی حاصل خواهد شد بلکه حبی و سعی در نفع رسانیدن
در دل او به نسبت این قایل استقراری خواهد یافت و اگر بعقوق والدین و اباق از موالی
و نمک حرامی از آقا و اهانت استاد و بغی بر سلاطین بکسی نسبت کنی البته آن شخص این قول را ذم
و هجو خود دانسته آشفتگی و غضبی و بغضی و سعی در ایذای قایل بهم رساند و از فروع حب منعم است
تعظیم شعائر او یعنی اموریکه بآن مناسبتی خاص میدارد بحیثیتیکه ذهن کسی که واقف بآن مناسبت
باشد از آن امور بآن منعم انتقال میکند مثل تعظیم نام او و کلام او و لباس او و سلاح او و حتی که
مرکب او و مسکن او چنانکه بر کسیکه ممارست این امور کرده و مجالست با حقوق شناسان از امرای
عظام بلکه جمیع مصاحبان کرام و تعظیم ایشان را مر فرمان پادشاهی و تخت پادشاهی را دیده
پوشیده نخواهد ماند و چون تعظیم شعائر منعم بکمال میرسد باعث تعظیم هر چیزیکه موید حب و مروج
شکر او باشد میگردد مثل تعظیم کسیکه به شکر او دعوت می نماید یا در خدمت گزاری و تائید این
محبت میکند یا اعلام نعم او می نماید و چون این مرتبه هم قوت میگیرد رو بافراط و غلو می نهد باعث
تعظیم اموری میشود که از محبت در تعظیم منعم و خدمت گزاری او بظهور رسیده مثل تعظیم اقوالی

وافعالی که بازای نعم او بجا آورده و تعظیم امو الیکه در رضاجوئی او باخته ندانی که این از قبیل محبت باقوال وافعال خود واحتیال صرف اموال خود است زیرا که آن اقوال وافعال واموال را دو جهت است بیک جهت از کمالات و ملائمات محبت است واز جهت ثانیه از شعائر منعم و تعظیم آن بجهت ثانیه متعلق شده نه بجهت اولی واز ان جمله حب جواد است ومراد از جواد شخصی است که افاضه امور نافعه لاالعرض نماید چه هر انسان سلیم الفطرت هر کرا باین صفت موصوف میداند بالطبع او را دوست میدارد ومثلا اهل سخاوت وفتوت وارباب کرم ومروت را از سلاطین ذوی الاقتدار وامرای نامدار هر کسیکه از ارباب فطانت وکیاست باشد البته از صمیم قلب خود دوست میدارد ودر سویدای دل ایشان خواهش ازدیاد عز وجاه آن کرما استقراری میگیرد خواه بایشان انعامی ازان عطا رسیده باشد یا نه چنانچه بر اهل وجدان پوشیده نیست حال آنکه هیچ یکی ازین عطا را جواد حقیقة نتوان گفت چه هر که سوای حق جل وعلا متصدی افاضه امور نافعه میشود وسعی در فیض رسانی بجامی آرد هر آئینه او را غرضی از اغراض دینیه یا دنیویه از ابتغای مرضی حق یا طلب ثواب جزیل یا دفع عذاب اخروی یا تهذیب اخلاق خود یا طلب نام ونشان خود یا انتشار صیت سخا وکرم وثنا ومدح در اقران خود یا امثال این امور باعث این افاضه وکرم گردیده لیکن چون آن غرض را عند الافاضه والانعام مستور میدارند ولی غرضی محض اظهار می نمایند ودر بادی نظر تشبهی بجواد مطلق پیدا میکنند بنابراین مستوجب حب ارباب فطانت گردیدند چه جای جواد مطلق که صفت جود حقیقة در ذات فیاضه او منحصر است ولہٰذا یا می بینی که اگر احیانا از کسی از ایشان عند الافاضه والانعام تحصیل غرضی یا طلب منفعتی ظاهر میشود همه ارباب فطانت او را از زمره کرما خارج شمرده در جماعه دون همتان معدود می نمایند واز ان جمله تعظیم صمد است ومراد از صمد شخصی است که خود بی نیاز باشد وغیر او بسوی او احتیاج پیش آید واین صمدیه امریست مشکک در کمال ونقصان چه استغنا از اکل وشرب وجماع وامثال آن از لوازم حیوانیه مرتبه ایست از صمدیه واستغنا از جهت شکل ولون و

امثال آن از لوازم جسمانیه مرتبهٔ ایست فوق ازان و استغنا از معین و وزیر و شریک و مشیر و آلات و وسائط و امثال آن از لوازم عجز و همچنین استغنا از جواسیس و هرکارها و خفیه نویسان و وقایع نگاران و امثال آن از لوازم جهل مرتبه ایست فوق ازان و استغنا از علت خواه فاعل باشد خواه قابل که مسمی بوجوب است مرتبهٔ ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد همچنین مراتب احتیاج غیر بسوی او نیز متفاوت است چه احتیاج در عطا استحلال مشکلات و استدفاع بلیات مرتبهٔ ایست و در عطا تربیت از تغذیه و تنمیه مرتبهٔ ایست فوق ازان و در عطا حصول جوارح و قوی بسوی ایجاد و عنایت او مرتبهٔ ایست فوق ازان و در عطا نفس وجود و لقای او یعنی در خروج از کتم عدم و ظهور بر منصهٔ وجود مرتبهٔ ایست فوق ازان و دیگر مراتب فوقانیه را برین قیاس باید کرد و بازای هر مرتبه از صمدیت مرتبهٔ ایست از تعظیم که مثل آن باشد در کمال و نقصان یعنی هر قدر که صمدیت عالی تر و احتیاج بسوی او قوی تر باشد تعظیمی که مقابل اوست کامل تر و خاضع تر خواهد بود بالجمله صمدیت و تعظیم را مثل دو پلهٔ میزان قیاس باید کرد که هر قدر یکه یک پله علو و رفعت بهم میرساند همون قدر پلهٔ دیگر بانحطاط و پستی رو می نهد ای نمی بینی که هیچ یکی از متدینان بملتی خواه حق باشد خواه باطل عبادت را که نهایت تعظیم است در حق کسی بغیر اثبات صمدیت او یعنی استغنای او از حاجات امثال خود و احتیاج خود بسوی او در حوائج و مشکلات تجویز نمی نمایند بلکه همین صمدیت بر استحقاق آنها مر عبادات را استدلال می نمایند و شارع نیز معبودیت معبودان باطل را بنفی صمدیت از ایشان ابطال فرموده که جابجا اثبات احتیاج آنها نموده و عدم احتیاج این عابدین در هیچ یکی از حوائج بسوی آنها اظهار کرده چنانچه بر اهل مهارت از علمای تفسیر پوشیده نیست و ازان جمله است حب اهل کمال و تعظیم آنها و این امر در ظهور و بداهه بمرتبه رسیده که مستغنی از بیان است چه هر سلیم الفطرة هر کس را که متصف بکمالی می یابد مثل علم و ذکا و قوت و قدرت و حسن صورت و سیرت و وقار و تمکین و امثال آنها البته از ته دل

او را دوست میدارد و هر قدر یکه ممکن باشد از تعظیم و تفخیم او بجا می آرد و در مجالست و مصاحبت او میکوشد و از بسکه صفات کامله در مراتب کمال و نقصان تفاوت فاحش میدارد و مراتب حب و تعظیم که بازای آنهاست ناچار متفاوت خواهد شد بالجمله چون هر یکے ازین امور مذکوره در احداث حب عقلی در باطن انسان سلیم الفطرة کافی است اجتماع اینهم لاسیما که در اقصای مراتب کمال باشد موجب ازدیاد حب و باعث حدوث فرط تعظیم که خوف ازان متصور نیست البته خواهد شد تمہید ثانی چون منعم حقیقی وجواد مطلق نجات افراد انسان از مصائب اخرویه ونیل الیشان را بمناصب علیه جز بحصول اقوای مراتب حب حق جل وعلا ممزوج بغایت تعظیم او ندانست وانچه در جذر جبلت او از حب منعم و امثال آن از امور مذکوره ودیعت نهاده بود همان را طریق افاضه این سعادت جاودانی و سرمایه دوجهانی قرار داد بزبان ہدایت نشان اشرف واکمل افراد انسان ندای اَحِبُّوا اللّٰہَ لِمَا یَغْذُوْکُمْ مِنْ نِعَمِہٖ وآوازه قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللّٰہَ فَاتَّبِعُوْنِیْ ازکوه فطرت درداد ند وکلام سراسر لطف التیام که مشحون از نعمای حضرت حق وجود او و مملو از شرح و لبط آثار صمدیت و مثبت صفات کمال ونافی سمات نقص و زوال بود در باطن او رنجته و تسبیحاتی و تکبیراتی که مشعر بصمدیت او یند وتحمیداتی که مخبر از جود و انعامات او و منبی از اوصاف و کمالات او و تہلیلاتی که مظہر انفراد بالوہیت که اصل صمدیت است و بربوبیت که اصل جود و انعامات و اساس محامد و کمالات است بواسطه آن اکمل الافراد تعلیم نمودند و آیاتیکه منبث در افاق و مضمر در انفس است وعجائبیکه در اجرام علویه و اجسام عنصریه خصوصاً در نوع انسان که در ایجاد او از تغیراتی وتحولاتی مثل نطفیة و علقیة و مضغیة که بر ماده میگذرد و در تصویر او از ایجاد الوان خوش و صور دلکش و اعضای متناسبه و قوای متخالفه و در تربیت او از اغذیة وتنمیه اولاد در بطون امہات و ثانیاً در صغر سن و ثالثاً در کبر سن و رابعاً در شیخوخت و از دفع بلیات وحل مشکلات و اغاثه ملہوفین و استجابت دعوات مضطرین و در ہدایت او از ارسال رسل و انزال کتب و امثال

آن بمحض فضل وکرم خود به بیان بلاغت نشان افصح العرب والعجم الیضاح کرد تا آن امورکه
در خمیه فطرت مستور بود بر منصهٔ ظهور جلوه گر شود ودین حنیفی که بر تصقیل فطرت بشر نسبت
کرمنطوق فَاَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّيْنِ حَنِيْفًا فِطْرَةَ اللّٰهِ الَّتِيْ فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيْلَ
لِخَلْقِ اللّٰهِ ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ ومدلول بَلْ مِلَّةَ اِبْرَاهِيْمَ حَنِيْفًا
است نصیبهٔ الشان شود تمهید ثالث باید دانست که هرچند اقوال وافعال از فروع و
توابع احوال است لیکن به بعض وجوه آن از متممات احوال ومکملات آن نیز توان شمرد +
چه افعال واقوال بمنزلهٔ قالب است واحوال بمنزلهٔ روح چنانکه قالب بی جان معدود از
جنس جمادات است همچنین جان بی قالب عاطل از کمالات مثلا سب وشتم وضرب و
جلد اگرچه از فروع کیفیت غضبیه است وآن از احوال قلبیه لیکن آنرا در رتبهٔ مکملات
ومتممات آن باید نهاد چه اگر کسی را مثلا غضبی یا فرحی طاری شود واز ظهور آثار آن از
سب وشتم یا نغمه وسرود وسرائی واز ضرب وجلد یا از آرایش اسباب عیش ونشاط و
ترتیب محافل عشرت وانبساط وامثال آن از افعال واقوال فرحیه یا غضبیه مانع
آید هر آئینه آن غضب وفرحت از جنس وساوس نفسانیه معدود شده درساعتی لهب آتش
غضب منطفی شده وانبساط فرحت رو بانقباض نهاده باطل خواهد شد واگر آن حالت قلبیه
را باقوال لسانیه وافعال جسمانیه تائید کنند البته آنها را قوتی وترایدی بهم رسد ووسعتی و
احاطهٔ دست دهد همچنین حب منعم جواد وتعظیم صمدیکه در کمالات خود منزه از اضداد وانداد
باشد اگرچه از امور قلبیه وحالات نفسانیه است لیکن اقوال محبت انگیز وافعال تعظیم آمیز
آنرا دو بالا میسازد وآب وتابی می بخشد که بر اهل وجدان سلیم پوشیده نیست وبدون این امور
آن حالت قلبیه مثل کاتب مقطوع الید وشهسوار تارک الفرس خواهد شد + چون این مقدمه ممهد شد
پس لابد بر سر اصل کلام بیائیم افاده + ۱ + باید دانست که مرد سلیم الفطرة که در ازل الازال اورا
از اهل سعادت نوشته اند وعنایتی خفیه درباره او گماشته اند چون بگوش هوش خود می شنود که

که منعم حقیقی او نعمای جسمانیه ونفسانیه در اقصای مراتب صمدیت و اعلای مناصب جود واقع
است و باکمل اوصاف و افضل نعوت متصف و از سمات نقص منزه و از صفات زوال مبرا
و این شخص در اقوای مراتب احتیاج واقع چه در هر ساعت بنسبت هر چیز بسوی او محتاج
حتاکه در جوارح و اعضای خود هم پس گویا که تمام وجود این حاجت در حاجت است و نعمای
منعم حقیقی باوجود کمال صمدیت و استغنائی او در هر ساعت باران صفت ریزان و به بصر
بصیرت خود می بیند آیاتی را که منبث در آفاق و انفس است عجایبی را که مبسوط از سمک تا
سماک و از ثری تا ثریا است بلکه از عرش تا فرش خصوصاً در نوع انسان وخصوصاً در نفس
این ناظر که بسوی پاره ازان اشارتی در صدر کلام گذشته لابد امور مذکورة الصدر که در فطرت
او ودیعت نهاده اند جنبشی پیدا میکنند و سینه او را پر می سازند وجهی و تعظیمی بنسبت آن
منعم حقیقی از صمیم قلب او می خیزد وظهور افعالی و اقوالی که دال بر تعظیم و شکر او باشد وثنای
صمدیت و کمالات او نماید و بذل اموالیکه بآن رضای او بدست آید تقاضا می نماید پس
تسبیحاتی و تحمیداتی و تکبیراتی ممزوج بافعال خضوعیه وحرکات تعظیمیه بملاحظه آن معانی که در
اول کلام مذکور شد ازو سر بر می زند لاسیما تهلیل که دلالت بر تفرد او باعلای مراتب صمدیت
و اقوای مقام ربوبیت میدارد بظهور میرسد خصوصاً کلام پاک او که شارح و مفسر امور اربعه
فطریه بروجهی است که فوق آن متصور نیست باوجودیکه بآن کلام پاک تعظیم شعائر منعم هم
مخلوط گشته پس آن کلام پاک را آن مومن پاک بکمال تعظیم و بتدبر معانی بوجهی که بالا مذکور
شد بر زبان می آرد و لذات این اذکار خصوصاً عظمت این کلام پاک قلب و عقل او را مالامال
می سازد و عذوبت الفاظ و رشاقت مضامین دل او را صید میکند و هوش و عقل او را
سرسبز مستنیر و روشن میگرداند و خیالات منتشره و وساوس پراگنده و امانی باطله و عزایم
عصیان و حب و تعظیم ماسوی الصمد را پاش پاش کرده متلاشی میگرداند و عقل و قلب و را
از الواث بهیمیه پاک می سازد * و این است ذکر این قوم و این را بذکر ایمانی ملقب

میکنیم واز انجکه از صدر کلام معلوم شد که از اقوال لسانیه وافعال جسمانی درباره احوال نفسانیه
تائید عظیم بهم میرسد وآب وتابی فخیم وسعت میدهد پس بنا بر علیه این ذکر مذکور باعث ازدیاد
امور اربعه فطریه خواهد شد والفتی وتعظیمی جدید از نهاد ذاکر فواره صفت جوش خواهد زد وآن
جوش حب وتعظیم اقوالی وافعالی دیگر تقاضا خواهد کرد وهمچنین امر از جانبین می رود تا که مضمون
تهلیل که تفرد حضرت حق است بالوهیت وربوبیت وفضایل ذاتیه وفواضل متعدیه وقصای
مراتب استغنا واوسع جود ونعما وسقوط وسائط تاثیر وانعام واعراض از التفات بآنها وعدم
اعتنا بحال آنها است در دل ذاکر قرار گیرد واستحکام پذیرد حتا که هر کائنی که در عالم کون
بظهور رسیده ومیرسد همه را بقدرت کامله او بلا واسطه منوط داند وهر انعامیکه باو یا بامثال
او فائض شده همه را از آثار تربیت بالغه او بلاحجاب شمرد ۞ وهر کمالیکه در ذره از ذرات
موجودات تافته همه را عکوس جمال لایزال او شناسد وهر نقصانیکه در ممکنی از ممکنات هویدا
است همه را از بارگاه جلال او دور اعتقاد کند پس ساعة فساعة در بحر عجائب قدرت
او غوطه میزند وحباب آسا جز باد حیرت بدست نمی آرد آنا فانا در کتاب انعامات او مطالعه
می نماید وجز مضمون عجز وخجالت وعدم امکان بقیام حقوق نعمای او وشت نمیدهد این است
فکر این قوم واین را بمراقبه صمدیت مسمی می کنیم **افاده ۲** چون این فکر بکمال خود میرسد
الفتی شدیده ممزوج با تعظیمی مفرط از قعر قلب او سر بر میزند وجمیع قوای باطنه او را مضمحل
میگرداند وحالتی طاری می شود که او را تشبیه بجز گداختن نمک در آب یا شبنم در آفتاب
نتوان داد که اگر بالا می بیند همه آیات عظمت وانعام می دریابد واگر زیر پا می بیند بجز آثار
انعام وعظمت نمی بیند ۞ واگر درون خود می بیند همین می بیند واگر بیرون خود می بیند
همین می بیند ۞ واگر خود را در خدمت وشکر انعام او با خاک برابر کرده بلکه خاکستری برباد
داده کرده باشد وباز این سعی بلیغ را با انعام او موازنه در خیال خود میکند وبا عظمت او در
میزان عقل می سنجد هر آئینه دریای انفعال وخجالت از جبین قلب خود می چکاند وخود را از آن

مستغرق میداند بلکه جوارح وقوای خود را هم از جملهٔ نعمای او شمرده واز عجائب قدرت او
شناخته محبتی وتعظیمی بهم میرساند بیت نازم بچشم خود که جمال تو دیده است + افتم بپای خود که
بکویت رسیده است + هر دم هزار بوسه زنم دست خویش را + کو دامنت گرفته بسویم کشیده است +
وهرگاه که اسم مبارک او بر زبان می راند تمام باطن او از عظمت وحلاوت این اسم عظیم مثل
بید از نسیم سحری می لرزد + واز هر بن موی او ندای عجز واحتیاج دادازه استغنا وبی نیازی
او فواره صفت می جوشد + پس این الفت شدیده را که ممزوج بتعظیم مفرط ومسلط بر ظاهر
وباطن مومن می شود بحب ایمانی ملقب میکنند واز بسکه تخم این حب در صعید طیب
عقل مومن که خالی از اتباع مواد اختراع بدعت است کاشته شده بحب عقلی مسمی می سازیم
واز بسکه شارع بسوی همین حب دعوت فرموده وهمین را در مقام مدح عباد خود ذکر نموده
وتمام ارکان وآداب دین را برای تحصیل همین حب قرار داده بحب ایمانی نیز ملقب می
نمائیم **هدایت ثانیه** در بیان مویدات حب ایمانی وآن مشتمل بر دو تمهید وسه افاده است
تمهید + ۱ + باید دانست که اصل اسباب حصول حب ایمانی واساس مویدات این سعادت جاودانی
اجتبای حضرت حق واصطناع جواد مطلق است که در ازل الازال نصیبهٔ این ذره ناچیز گردیده
واو را از زمرهٔ مقبولان معدود کرده + پس همان اجتبای ازلی این ذره ناچیز را از حضیض
خاک تا ذروهٔ سماک کشان کشان می برد ودر هر مقامی لفظی جدید وتربیتی مناسب از و بظهور
می رسد + اما چون آن اجتبا در بدو فطرت مستور الاثر ومفقود الخبر می باشد وبنسبت مصادفت
بعضی امور مناسبه پردهٔ خفا از روی او دور می شود وآثار او تدریجا بر منصهٔ ظهور می رسد
بنا بران این امور را از زمرهٔ مویدات واسباب می توان شمرد اگرچه موید حقیقی وسبب اصلی
همان نور ازلی است که در بدو فطرت در جذر جبلت او ودیعت نهاده اند + چه از اضعاف
مضاعف این امور مویده حصول عشر عشیر آن آثار هم مستبعد می نماید چه جای ترتب این قسم
الطاف بر امثال این موصفات + تمهید ۲ باید دانست که اگرچه مویدات این سرمایهٔ سعادت

رابتقریر وتحریر مقید ساختن ودر حیطۂ عدد وشمار محصور کردن متعسر بل متعذر است لیکن بحکم
مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهُ لَا یُتْرَكُ كُلُّهُ بسوی بعضی ازان اشارت کرده می شود تا
اہل عقل وفطانت سکوت را بر منطوق قیاس کرده بحقیقت کار پی برند افاده +۱+ از عمده
مویدات حسب بیانی استحکام عزیمت قلبیه است بر اتباع شریعت وکمال وفور رغبت بر
موافقت سنت وشدت نفرت از ملابست بدعت وقوت اعتصام بحبل الله المتین یعنی اقتدای
ظاهر وباطن بکتاب مبین وسنت رسول امین وکمر ہمت را بر ضاجوئی حضرت حق جست
بستن واعتقاد وتعظیم او وتعظیم شعائر او ولاسیما شرع که اعظم الشعائر است درست کردن +
بدانی که مقصود ازین کلام کثرت عبادات شرعیه است یا بہم رسانیدن وسواس که عوام الناس
او را بتقوی ملقب می نمایند بلکه مقصود ازان اطمینان قلب بر عقائد شرعیه وجوش زدن محبت
ورغبت وتعظیم از صمیم قلب بنسبت او امر دینیه وعدم مبالات بموافقت ومخالفت خلق
در رضاجوئی خالق واستحکام عزیمت برفع مانع وعائق بحیثیتیکه جان ومال خود را در رضاجوئی
منعم خود برباد دادن وسر وسامان خود را بر امتثال او امر او باختن در نظر ہمت عالیه خود
بجوی نمی شمارد وہر عائق ومانع را که در ترازوی ہمت خود برضاجوئی او موازنه میکند ہم سنگ
ذره نمی یابد بلکه در بصر بصیرت او مثل موازنه کاہی باکوہی می نماید ودر دل خود برفع آن مانع
وطرد آن عائق شجاعتی می یابد وخود را باعتبار ہمت خود بران چیره دست می شمارد اگرچه
آن عائق صعب الزوال وعسیر الابطال باشد مثل پہلوان آہن تن که آوازۂ حجز نقیبان و
نعرہ مبارزۂ اقران او رہست کرده بمیدان محاربه کشیده آورده پس آن شیر ژیان بسبب
سکر شجاعت وتہور کسی را در اقران خود نمی شمارد بلکه در دل خود قطعا میداند که بہر که روی
ہمت خود آرم وتیر دی عزیمت برگمارم فی الحال مثل مورچه بدحال پامال توانم کرد اگرچه
رستم زمان وافراسیاب وقت باشد واین امری است از وجدانیات که دائرہ تقریر ونطاق
تحریر از بیان وتصویر آن تنگی میکند وبر جنود فکر وعساکر عقل نیل حقیقت آن سرہنگی می نماید

وجز وجدان را دران بار نیست وغیر قلب سلیم را آنجا کاری نی ❊ ع ❊ لذتی می نشناسی بخدا تا نچشی

افاده ۲ از جمله مؤیدات حسب یمانی ترجیح جانب حق است بر جانب نفس بوجهیکه در صلب نفس انکساری ازان پدید آید و در اساس بهیمیه ازان انقلاعی هویدا گردد و در امور یکه باعث این انکسار و مقتضی این انقلاع توانند شد بسبب اشخاص و اوقات اختلافی عظیم و تفاوتی فاحش متحقق است مثلا در بهیمیه کسیکه مشغوف الاکل والشرب باشد و مثل مگس بر نان وحلوا می افتد ترک میل باین امور و ایثار غیر دران محض ابتغاء لرضاء الله جائیکه نه طمع حصول مثل آن باشد و نه امید حق شناسی وخدمت گزاری آن غیر و نه توقع انتشار صیت زهد و ایثار و امثال این امور دخلی دارد که در غیر آن نه و همچنین در تطهیر قلب کسیکه مجبول بر قوت شبق و عشق نسا است و او را معشوقه ذات الجمال والحسب لمال بحسن اتفاق و یاوری نصیب مستورة عن اعین الرقیب بدست آمده و آن وقت سرور و ساعت ابتهاج را که ببذل اموال خطیره بدست آورده ترک زنا و مصاحبت باوجود توفر رغبت طرفین وهیجان شوق و شبق و عدم موانع عرفیه و طبعیه محض ابتغاء لرضاء الله وخوفا من سخطه نموده وسوی مشاقی که در تحصیل آن معشوقه تحمل کرده و اموالیکه برای بدست آوردن آن محبوبه بذل نموده هیچ التفاتی نکرده تاثیری دارد که در غیر آن نه و همچنین بذل اموال خطیره محض ابتغاء لوجه الله بحیثیتیکه طلب نام ونشان یا امید حق شناسی و مداحی آن مبذول علیه یا مکافات نعمتی سابقه آن یا امید حصول منفعتی ازان یا توقع اشتهار خود بجود و سخا و امثال این امور نباشد در حق بخیل و منان و طالب عزت و نام کاری میکند که در غیر آن نه وهمچنین تواضع مفالیس فقرا و مساکین اذلا در حق اغنیای اعزه که در اقران خود بعزت وجاه ممتاز و در زمان خود بنام ونشان مشتهر باشند وهمچنین اقدام در مهلکه که تلف جان و مال وبربادی عیال واطفال دران بنظر می آید در حق اهل جبن وخمول که روی کارزار ونبرد را ندیده وگرم وسرد زمانه را نچشیده اند وهم چنین سکوت در مناظره وترک منازعت

در حق و اقرار بخطا و نافهمی خود در حق علمائیکه بذکاوت تبحر مشتهر و بقوت مناظره و اسکات خصوم موسوم اند و در فن توجیه و تاویل ید طولی و در حل و منع کعب علیا دارند و همچنین ترک حسد بر اقران و عدم التفات بنام و نشان و طلب نکردن امتیاز در اهل زمان و ترک سعی در اظهار خوارق و کشف وقائع آتیه و استجابت ادعیه در حق مشائخیکه بقوت تاثیر موصوف و بکشف وقائع منسوب اند و آنرا اختلاف این بحسب اختلاف اوقات پس همین کاسهٔ آب است که در وقت سیرابی خصوصاً در بلدان معموره یا بر لب انهار جاریه او را بجز مهره کسی نمی ستاند ناگاه وقتی میرسد که در میدان لق و دق بی آب و گاه گرفتار می شود و از شدت عطش جان به لب آمده و سوزش تشنگی او را بر لب گور رسانیده و بهزار جد و جهد کاسهٔ از آب زلال بدست آورده و همگی همت خود باو متوجه شده و نجات خود را دران منحصر دانسته در دست خود پیاله پر آب را نهاده میخواهد که خشکی لب و سوزش سینه را بآن آب زلال دور کند و جان خود را از مهلکه نجات بخشد درین اثنای شخصی دیگر که به همین حال گرفتار بود او را بر خود ایثار کرده و گویا که عصاره جان خود بر آورده و لختی از جگر خود بریده بآن شخص داده است و همین امر بالمعروف و نهی عن المنکر است که هر طالب علمی که در مدرسه می نشیند و هر فقیری که در خانقاهی فرود کش می شود بلکه هر مسلمانی که در مسجدی آمد و رفت می نماید بقدر وسعت خود بجا می آرد پس ناگاه وقتی میرسد که از اظهار کلمهٔ حق جان بازی و آبرو ریزی پیش می آید لیکن دران احیای سنتی یا اخمال بدعتی بنظر می نماید القصه خلاصهٔ این کلمات آنکه همین امور سهله یسیره اند که در مجاری عادات کسی از ارباب همم عالیه بآن اعتنا نمی کند و اهتمامی نمی نماید و اثری معتد به در نفس فاعل نمی بخشند باز وقتی میرسد که همین امور افضل عبادات و اشق ریاضات می شود و در نفس فاعل تاثیری بهم میرساند که از الوف امثال آن متوقع نیست ؞؞

افاده — از جمله مؤیدات حسب ایمانی وقوع فعلیست در مواقع عظیمه مثل سعی در تائید شرع و احیای سنت و اخمال بدعت یا اشاعت طریقت از طرق حقه یا نصرت مقبولی

از مقبولان حق یا اغاثت ملهوفی از اهل بلایا و مصائب یا اعانت عاجزی از غارمین و
اهل نوائب یا تنفیس کربتی از صاحب قلق و اضطراب و ازاله عسرتی از گرفتار پیچ و تاب
و همچنین سعی که ازان نفع عام بظهور رسد یا اصلاح فیما بین الناس بران مترتب شود
گو که این سعی چندان بر نفس شاق نیامده باشد و چندان موجب صرف اموال خطیره
یا اوقات عزیزه یا بذل مرغوبات یا ترک مالوفات نگردیده باشد * **فائده** * بر متفطن ماهر
بفن حدیث پوشیده نماند که انچه در احادیث رسول امین و آثار سلف صالحین از ترتب
ثمرات جزیله کثیره بر اعمال قلیله یسیره مذکور می شود محمل همین باید فهمید یعنی این افعال
یا از قسم ثانی باشد یا از قسم ثالث و آن مستوجب حدوث حب ایمانی در نفس فاعل خود
عند صدورها ببشر و طهامی شود و حب ایمانی بحسب مراتب خود کمالا و نقصانا بالذات موجب
نجات و مقتضی رفع درجات است والله اعلم **هدایت ثالثه** در بیان آثار حب ایمانی و
آن مشتمل بر شش افاده است * **افاده** * ۱ * از عمده آثار حب ایمانی فنای همت و عزیمت در
رضا جوئی حضرت حق است و امتثال اوامر او و سعی در اشاعت طریقت مقبوله موصله باسترضای
او و جد و جهد در دعوت ناس بسوی اطاعت و انقیاد و هدایت ایشان بترک بدعت و فساد
نه طلب مکالمه و مشاهده و نه حصول مقامات فنا و بقا و نه استکشاف حقائق اشیا ندانی که مقصود
ازین کلام بیان حرمان ایشان است ازین مقام یعنی ایشان واصل باین مقامات و مترقی
برین درجات نمی شوند حاشا و کلا چه ایشان فائز ترین ناس بسعادت مشاهده و مکالمه و
چالاک ترین شهسواران میادین فنا و بقا و حاذق ترین سیاحان بحور معارف و انکشاف
حقائق اشیا اند بلکه مقصود آنست که قبله همت و کعبه عزیمت ایشان جز رضای مولی و متابعت
مصطفی نیست اگرچه آن مقامات عالیه و درجات رفیعه بطریقه دیگر از طرق کسبیه یا بمحض
عنایات و جذبات وهبیه نصیب ایشان شود **بیت** فراق و وصل چه باشد رضای دوست
طلب * که حیف باشد ازو غیر این تمنائی * القصه صاحب این حب را بجز طلب رضای

سولی و انقیاد او کاری نیست و از عجز و بعدی که محل انقیاد و موجب سخط نباشد او را عار نیست
و حالات نفسانیه و ملکات قلبیه که در ازدیاد انقیاد بکار نیاید او را در کار نه و از فروع و
نتائج همین استغراق همت و فنای عزیمت انقطاع علائق حبیه و بغضیه از ماسوی الله
لغیر وجه الله و انحصار استحلال مشکلات و استدفاع بلیات و استدعای منافع و امثال آن
از لوازم خوف و طمع فی حب الله و حاصل این همه امور حالتی است از حالات قلبیه که او را
بوثوق اعتماد علی تربیة الله می نامند شبیه باعتماد عبد منقاد بر تربیت مولای مشفق خود که آن
عبد منقاد بسبب همین اعتماد از فکر تحصیل حوائج خود در همه حال فارغ البال می ماند و
افواج غموم و هموم بر دل او هجوم نمی تواند کرد و خوفی و طمعی از ماسوای مولای خود در
دل او راه نخواهد یافت و در ممالیک او از بهائم و ناس بی دغدغه و وسواس باذن او
تصرف خواهد نمود و بر عصاة و بغاة از عبید و خدام بی جبن و انجام مثل شیر ژیان و
پیل دمان حمله خواهد آورد و همین اعتماد قلبی روح توکل است و سائر امور قوالب آن
ندانی که مقتضای توکل ترک اسباب است نه بلکه ترک اعتماد بر اسباب **بیت** گفت پیغمبر
بآواز بلند * بر توکل زانوی اشتر به بند * **افاده ۲** از جمله آثار حب ایمانی شجاعت بر
بلایا و مصائب است و این از جنس صبر نیست بلکه اعلی است از آن تفصیلش آنکه چنانکه
شخصی برای رضاجوئی منعم خود تحمل مشاق میکند و تلخی آن مشاق بدل و جان او میرسد و
تب و تاب جزع و اضطراب نفس او تقاضا میکند اما چون رضای منعم در تحمل آن مشاق
میداند آن همه سختی و تلخی بر خود روا میدارد و این تحمل امر شاق و مقاومت مشاق را که
محض برای رضاجوئی مولی بجا آورده از جنس صبر باید شمرد و شخصی دیگر که منعم او را بانواع
نعم خود محظوظ ساخته و بالوان آلای خود فائز گردانیده مثلا کوشکی عالی برای او بنا کرده
و محفل شادی برای او ترتیب داده و اهل عشرت و نشاط و فرح و انبساط را برای او حاضر
کرده و مسند شاهانه و حله عروسانه برای او مهیا ساخته پس آن عبد انقیاد شعار بکمال عزت

وافتخار رونق افزای آن محفل گردیده پس اگر در مثل این سرور وشادمانی وابتهاج وکامرانی
پشه بنیش خود گزندی یا کیکی بدندان خود دردی باو رساند هر آئینه آن بنده منقاد که از سر
تا پا مملو از انعامات وممتلی از اکرامات است آن گزند را در تلاطم امواج سرور وابتهاج برابر حبه
وهم سنگ ذره نخواهد یافت و هرگز رنجشی از ان بدل او نخواهد رسید واگر احیانا حرکتی که مشعر
باضطراب ومخبر از پیچ وتاب باشد از ان صادر شود هر آئینه در دل خود انفعالی وخجالتی خواهد
کشید وخود را بسبب صدور این فعل ناشایسته در زمره بلغم طبعان وسبک مزاجان خواهد شمرد
همچنین صاحب حب یانی بسبب ملاحظه کثرت نعم یزدانی وانواع تربیت رحمانی هیچ مصیبتی را
از مصائب اگرچه اعظم المصائب باشد بجوی نمی شمارد وکدورت آن در ابتهاج وسرور
او هیچ گونه اختلال وفتوری نمی بخشد پس این عدم اعتنا به بلایا وعدم التفات بشدائد وعدم
وصول از مصائب بدل آن مومن وکمال سرور وابتهاج به نعم منعم را شجاعت بر بلایا
باید دانست واز ینجا دانسته شد که کار صاحب حب یانی شکر در شکر است وکاهی کار
او بصبر نمی رسد وروح شکر همان سرور قلبی است که بسبب ملاحظه نعم متکاثره وآلای
متوافره سر بر زده وسائر افعال واقوال تعظیمیه قوالب آن واز فروع شجاعت بر بلایا
دوام سرور وابتهاج است چه اصل این شجاعت همان فرحت وسرور است که بسبب ملاحظه
نعم منعم حقیقی باوجود استغنای آن ذات والاصفات از جمیع کائنات که از جمله آن این مشتی
از غبار وذره بی مقدار است وپر ظاهر است که استغنای آن ذات کثیر البرکات لم یزل
ولا یزال است ونعم او فائض در همه حال واز فروع همین شجاعت است رضا بقضا چه آن
مومن حقیقی ومحب تحقیقی چون خود را باوجود عدم استحقاق بانواع لطائف واشفاق مالامال
در همه حال می بیند البته عقل خالص او که مستنیر بنور ایمان است هر بلا ومصیبتی را که متعرض
حال او خواهد شد از قبیل تربیت وتادیب خواهد شمرد ومع قطع النظر عن ذالک وقتی که عدم
استحقاق خود را بوجهی از وجوه برای نعمتی از نعما ملاحظه خواهد نمود شکایت عدم از دیاد بعضی

نعم یا گله حدوث فتوری در بعضی از آن صادر از وی نخواهد شد بلکه حکایت شکایت و حرف گله را در
ذهن خود موقعی نخواهد یافت **بیت** بدرد و صاف ترا حکم نیست دم درکش ٭ که هر چه ساقی ما
ریخت عین الطاف است ٭ لهذا صاحب حب یالی از اشعار شوقیه و مضامین عشقیه که اساس
اکثر این کلمات بر گله و شکایات میباشد التذاذی نمی برد و حلاوتی نمی یابد بلکه از شنیدن امثال
این اشعار او را تاذی بهم میرسد **افاده ۳** از جمله آثار حب یالی عدم اعتنا است بریاضات
شاقه در ماکول و مشارب و ملابس و امثال آن از حظوظ نفسانیه مباحه یعنی این امور شاقه را از
مکملات خود نمیداند و تحمل آن قصدا نمی نماید آری اگر بران غرضی از اغراض صحیحه که از لوازم
کمال او و از آثار حال اوست مرتب شود البته آن امور شاقه را سهل بلکه لذیذ دانسته
بکمال جرات دل و وسعت صدر تحمل خواهد نمود مثل تحمل مشاق در امر جهاد و امثال آن از مویدات
دین متین و متممات شرع مبین و مثل تحمل مشقت در ترک مرغوبی که رغبت آن در ته دل جا گرفته
و علاقه با آن در بیدای قلب قرار یافته و مثل تحمل مشقت جوع و عطش و عری بسبب ایثار ذوی
الحاجات بر نفس خود و امثال این امور بلکه لباست که نیل حظوظ نفسانیه و انتفاع بلذائذ
جسمانیه او را ترقیات عظیمه می بخشد که منطوق کلام لازم الوثوق یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُلُوا
مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا است تفصیلش آنکه چنانچه بعضی موالی بعضی بندگان برگزیده
خود را در تصرف امتعه خود اجازت مطلقه میدهند پس اگر آن بنده برگزیده محض برای اظهار
یگانگی بلکه برای اظهار شدت احتیاج خود که او را بمولی دیگر که متکفل حوائج او باشد با مولای
دیگر که بحظوظ نفسانیه او را فائز گرداند نسبت تصرفی زائد از قدر ضرورت در بعضی امتعه نماید
هر آئینه علاقه یگانگی و اتحاد خود را مستحکم تر کرده باشد و اگر ازان اجتناب و احتراز نماید البته حجاب
نکره و پرده بیگانگی در میان خود و مولای خود انداخته باشد بلکه اگر در معاملات موالی و عبید
مخلصین ایشان نیک تامل کنی البته دریابی که در بعضی اوقات طلب و استدعای امثال این عبید
بلکه اقتراح و فرمایش ایشان بحظوظ نفسانیه و لذائذ جسمانیه بر موالی خود علاقه عبودیت را آب و تابی

می بخشند که حصول آن در الوف خدمات متصور نیست بلکه لبسا است که بنده برگزیده میداند که همه
اسباب عیش و عشرت و امتعهٔ تنعم و رفاهیت برای همین عبد مولای او مهیا ساخته لیکن محض
برای اظهار امتنان خود یا محض برای اظهار احتیاج او یا محض برای انبساط طبع اجازت
استعمال آنرا بر اسد عای همان عبد موقوف گردانیده پس را متثال این احوال سد عا و طلب لذائذ
وحظوظ لطفی وارد که خارج از بیان است بالجملہ چون نیل حظوظ نفسانیه ولذائذ جسمانیه اکثر احیان
در معاملات حب یمانی که مطمح نظر شرایع همان است موجب خللی نمی شد بلکه در بعضی اوقات نفعی
عظیم می بخشد ولا اقل در وازه شکر که اعظم آثار حب یمانی است بر روی اہل یمان میکشود بنا برین
کلام ربانی و آیات قرانی با باحت این لذائذ و ترک اعتراض بر اہل آن ناطق گردید یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ
اٰمَنُوْا کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صٰلِحًا ۝ یٰاَیُّهَا الرُّسُلُ کُلُوْا مِنَ الطَّیِّبٰتِ وَاعْمَلُوْا صٰلِحًا
قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِیْنَةَ اللّٰهِ الَّتِیْٓ اَخْرَجَ لِعِبَادِهٖ وَالطَّیِّبٰتِ مِنَ الرِّزْقِ ۔ قُلْ هِیَ لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا خَالِصَةً یَّوْمَ الْقِیٰمَةِ **افاده** ۴ از جملہ آثار حب یمانی وجدان حلاوت
مناجات ولذت طاعات است وحقیقت این امر در صدر کلام مذکور شد چه حب یمانی الفتی است
مخلوط بتعظیم مفرط واین امر مستوجب صدور اقوال و افعال تعظیمیه ضرورت میشود بلکه مدح لسانی
وتعظیم جسمانی را بجدی تقاضا میکند که بدون صدور آن دل صاحب این حب اطمینانی نمی پذیرد
مثل اقتضای صاحب غضب افعال غضبیه را و صاحب فرح افعال فرحیه را چنانچه مفصلا
در صدر کلام مذکور شد القصه باطن شرع که عبارت از تعلق بالله است با ظاهر آن که عبارت
از افعال جوارح است در حق صاحب این حال دائما مخلوط می ماند و احوال او ممتزج با فعال او
میباشد پس احوال اقتضای صدور افعال می نماید و افعال ازدیاد قوت و کمال ترقی در باره
احوال می بخشد بسبب همین وجدان لذت در عبادت و حلاوت در انقیاد دور از تقشف و مهر از
الحاد می باشد و از افراطات و تفریطات در امر تقوی و عبادات محفوظ می ماند **افاده** ۵ ۔
از جملہ آثار حب یمانی ترجیح فوائد متعدیه بر تکمیل نفس خود است مثلا اصلاح بین الناس و نظم سیاست

منزلی یا ملی و تحمل مشاق در خدمت خلق الله و تحمل ایذا در تربیت ایشان و امثال این را از امور مخالطت مع الناس که عزلت و فرار از خلق و سکونت براری و فیافی و شغل اوقات باذکار و مراقبات ترجیح می دهد چه امور ثانیه اگرچه در حصول مشاهده و مکالمه تاثیر قوی میدارد اما قسم اول را در جلب رضای حق جل و علا داخلی زیاده از امور ثانیه است و صاحب این حب هیچ کمال را اهم سنگ اسباب جلب رضای حضرت حق نمی تواند شمرد **افاده ۶** از عمده ترین آثار حب ایمانی و افضل ترین لوازم آن حقیقت تقوی است که در عرف شرع او را بصلاح تعبیر کرده اند جائیکه فرموده وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِيْنَ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيّٖنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَآءِ وَالصّٰلِحِيْنَ و در حدیث اَلتَّقْوٰى هٰهُنَا . مُشِيْرًا اِلٰى قَلْبِهٖ اشارتی بآن رفته تفصیلش آنکه اذعان بمضرت امور ضاره متفاوتست در کمال و نقصان و کسیکه قائل بعدم تفاوت در نفس اذعان است قول او مخالف وجدان و برهان است و کلام او ماول است چنانچه در مقام خود مفصل است پس شخصیکه اعتقاد بمضرت امور ضاره میدارد اما نفس او بر ترک آن مطاوعت نمیکند او را مرتبه از اذعان که ضعیف مراتب وست حاصل است و این را محض اذعان عقلی می نامند و شخصی دیگر که او را اذعان مضرت آن امور ضاره بمرتبه رسیده که بسبب آن نفس خود را بممانعت در ملابست آن امور ضاره تواند کرد اگرچه بمقتضای میل آن امور ضاره میل بملابست و در جلبت نفس او کامن باشد اما اذعان مضرت او بآن مقاومت می نماید و راهی نمی گذارد که جوارح و اعضا را بآثار خبث مکنون خود ملوث سازد پس این شخص را مرتبه الیست از اذعان اقوی از مرتبه اولی و این را باذعان فعالی مسمی باید ساخت و شخصی دیگر هست که او را اذعان بمضرت آن امور ضاره بحدی رسیده که وقتیکه آن امور ضاره روبروی او حاضر می شود و او را وهمی بوصول اثر آن امور بنفس خود میرسد یا تقریبی پیش می آید که باعث اقدام این شخص بآن امور ضاره باشد هر آئینه در باطن این شخص از آن خوفی و انجامی پدید می آید که انتظام امور طبعیه او را برهم میزند مثلا رنگ او می پرد و چشمان او بی رونق میگردد و استرخای در اعصاب و تشنجی در اعضا بظهور میرسد و این را باذعان قلبی ملقب باید ساخت پس همین

مراتب ثلثه از اذعانیه را بنسبت معاصی شرعیه و ترک واجبات و امثال آن از امور ممنوعه شرعیه
مثل تشبه بکفار در زی و لباس و تعبد با عیاد آنها و مخالطت با اهل بدع و اهوا و شمول در ترویج
بدعات آنها قیاس باید کرد پس مرتبهٔ اولی از اذعان صل ایمان است که بدون آن از عذاب
نجات از درکات نیران متصور نیست * و مرتبهٔ ثانیه را روح تقوی ظاهر باید شمرد چه تقوی
ظاهر عبارت از اجتناب امور ممنوعه شرعیه و مجاهده بالنفس بهیمیه است و روح آن بهمانه
مرتبه ایست از مراتب اذعان که بسبب آن مقاومت بالنفس و شیطان تواند کرد * و مرتبه
ثالثه را روح تقوی حقیقی باید شمرد چه تقوای حقیقی عبارت از کراهیت طبعی بنسبت ممنوعات
شرعیه است * و روح آن همون اذعان است که حلاوت ایمان و معدود از مراتب احسان است
اینست انموذجی از آثار صاحب این مقام و هر صاحب وجدان سلیم و ذهن مستقیم که بصر بصیرت
خود دران امور مذکوره تامل نماید البته استنباط آثار کثیره ازین امور کبیره تواند کرد * *

هدایت رابعه در بیان ثمرات حب ایمانی و آن مشتمل بر پنج افاده و دو فائده است *

افاده * ۱ * چون حب ایمانی که حقیقتش غایت الفت است ممزوج بفرط تعظیم بکمال خود میرسد
و رضا جوئی منعم حقیقی ظاهر و باطن و جوارح و قوای مومن پاک را با آثار و انوار خود مجلی و مزین
میسازد و شکر و توکل و صلاح در صمیم قلب وجا میگیرد و ملاحظه تفرد آن ذات با برکات با یجاد
جمیع موجودات و تاثیر در همه کائنات بانواع تصرفات که از جمله آن تربیت این ذره بی مقدار
و مشتی از غبار بالوان نعم و حفظ آن از انواع بلا و الم است در ذهن او مستحکم می نشیند و توحید فعالی
که خلاصه ایمان بالقدر است در قلب او استقرار می پذیرد حتی که جمیع امتعه و اقمشه خود را از مملوکات
خود نمی شمارد بلکه خود را مثل بهیمه که در سبزه زار مالک خود می چرد معدود کرده انقطاع از مزخرفات
دنیویه و اسباب زندگانی بر میگیرد حتی که اعضا و قوای خود را و طاعات و عبادات خود را هم از آن
خود ندانسته خود را مثل چوبی یا سنگی که او را بیش از وساطت در تاثیر و آلیت در صدور افعال
از مالک آن سنگ و چوب بهره نیست قرار میدهد و بر ربوبیت رب الارباب صدر او منشرح میشود

که رَضِینَا بِاللهِ رَبّاً رمزیست ازین مقام بر تحمل مشاق شرعیه سینه او وسعتی میگیرد که وَبِالْاِسْلَامِ
دِیْناً و هکذا افمن شرح الله صدره للاسلام ایمائیست باین کلام و در اتباع سنت الذی هو
یا بدکه وبمحمد نبیاً بیانیست از احوال امثال این کرام پس لا بد بحکم وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا
لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَاَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِیْ بِیْ وَمَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللهِ فَهُوَ حَسْبُهٗ وَاِنْ
تَشْکُرُوْا یَرْضَهُ لَکُمْ وَهُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِیْنَ وَذٰلِکَ بِاَنَّ اللهَ مَوْلَی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
آثار محبت حق جل و علا هویدا میگردد و انوار رضامندی او که اَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهٗ
لِلْاِسْلَامِ فَهُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهٖ اشارتیست بآن جلوه گر میشود و او را در کنف ولایت
خود گرفته و زیر سایه کفالت تربیت خود آورده جارحه تدبیر تکوینی و تشریعی خود میسازد القصه
او را اتصالی بحظیرة القدس و تلقی از منبع تکوینات و تشریعات چه در علوم عقلیه و چه در عوارض
قلبیه بدست می آید تفصیل این اجمال آنکه اهل تشریح روحانی در باطن انسانی دو قوه ادراک کرده
اند یکی قوه دراکه آله دریافت و دانش است یعنی بآن قوت اشیای شهادیه یا غیبیه را دریافت
می توان کرد و آنرا مسمی بعقل میکنند و دیگر قوه عازمه که حامل سایر کیفیات نفسانیه سوای علوم
و ادراکات مثل فرحت و غضب و شجاعت و خوف و محبت و بغض و رضا و کراهیت و عزم و شوق و امثال
آن است و او را بقلب ملقب میسازند و تمایز فیما بین القوتین بدیهی است چه ادراک معنی شجاعت و تحقیق حقیقت
آن چیزی دیگر است و نفس شجاعت دیگر که بسا عالم بمفهوم شجاعت و محقق در بحث انواع و شعب او و در اسباب
تحصیل او دست که مبارزت ره زنی بلکه مقاومت سارقی از و صورت نه بندد و بسا دلیر پردل است که در عرصه
جولی متوحد و در معرکه آرائی متفرد است که تحصیل مفهوم شجاعت و تمیز آن از سایر کیفیات نفسانیه
از و متعسر بل متعذر می نماید و همچنین ادراک امر مخوف مثل احساس چیل است یا شیر زیان و مثل اذعان
به مضرت امور ضاره معاشاً یا معاداً امری دیگر است و عروض نفس کیفیت خوفیه که از آثار آن زردی
رنگ و بی رونقی چشم و خشکی لب و استرخای اعصاب و تعطل اعضا است امری دیگر است چه همان امر مخوف
را شجاع و جبان هر دو ادراک میکنند اما بر جبان حالتی میگذرد که بر شجاع عشر عشیر آن نه همچنین در

دراداراک حسن صاحب جمال و دریافت خط و خال آن عاشق و غیر آن مشترک اند اما بر دل عاشق پیچ و تاب
وقلق واضطرابی میگذرد که بر غیر آن نه + چون این مقدمه ممهد شد و تمایز فیما بین العقل والقلب ذہن نشین
گردید پس باید دانست که بعض اشخاص در بدو فطرت زکی العقل و غبی القلب میباشند و بعضی عکس آن
چنانچه بر اہل تجربہ پوشیدہ نیست پس کسانیکه در بدو فطرت زکی العقل مخلوق اند چون عنایت ازلیه
ایشانرا باینمقام میرساند و بوساطت تاثیرات غیبیه مشرف میسازد او را از جانب ادراک در تدبیر
امور غیبیه استحکام می نمایند و آثار رضامندی حضرت حق و ولایت کفالت وکیل مطلق از جانب
ادراک برو ہویدا میکنند مثلا در منام می بیند که او را از جانب حق جل و علا یا از جانب ملائکه عظام
یا انبیای کرام یا اولیای ذوی الاحترام امری بسر انجام چیزی میشود یا در معامله بطریق مکالمه
او را اثر غیبی بسوی آن امر کرده میشود یا بطریق کشف تمام حال آن واقعه من اولها الی آخرها روبروی
او حاضر می شود یا در وقت فکر و نظر امور بواعث بر فعل آن مامور به و مرجحات ایقاع بر ترک آن
در ذہن او خطور میکنند و امثال این از انکشاف وقائع کونیه یا انکشاف اموری که به تربیت طالبان
تعلق دارد یا مسایل اجتهادیه یا سیاسات منزلیه یا مدنیه را برین قیاس باید کرد و ہمچنین افعال مستحسنه
و مستهجنه خود را که متعلق رضا و سخط غیبیه شده اند در کسوت انوار و ظلام می بیند و آفرین و نفرین
زبانیه را در صورت الوان مستحسنه و مستقبحه و اشکال جمیله و کریهه در می یابد و این قسم اشخاص را در
عرف و شرع محدثین می نامند و کسانیکه در اصل جبلت زکی القلب مفطور اند این امور مذکوره
از قلب ایشان سر بر میزند و عقل ایشان بحقیقت این امور متنبه شود یا نه مثلا بر اشیای مقدرة
الوقوع که بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین شده در دل خود شجاعتی و جرائتی
میابد و داعیه و عزمی از قلب او سر بر میزند که او را ناچار کرده بر سر ایقاع آن می آرد و این شخص
در سبب حدوث این عزم و داعیه حیران می ماند و لیست و را در نمی یابد و به نسبت اشیای غیر مقدرة
الوقوع یا اشیائیکه بوساطت این شخص در وقوع آن اشیا در غیب متعین نشده در خود جبنی و انجامی و استبعادی
بوقوع آن اشیا و فتور ہمتی و کسالتی در سعی وقوع آنها و عروض کلالی و رنجی در تحمل مشاق طلب وقوع

آن در باطن او حادث می شود و همچنین بر مغضوبان حضرت حق دریای غضب از دل او فواره صفت
می جوشد و بر مرحومان رحیم مطلق ابر لال رحمت و شفقت از باطن او باران صفت میبارد و گو که بر اموریکه باعث
مغضوبیت آن مغضوبان یا مرحومیت آن مرحومان گردیده مطلع نشده باشد و بعد وقوع افعال مستحسنه
یا مستهجنه در خود سروری و انبساطی یا کدورتی و انقباضی در می یابد گو که مندوبیت و ممنوعیت آن افعال
را ادراک نکرده باشد و بسوی طعامی حلال و طیب که در غیب برای اکل او مهیا کرده اند در دل آن رغبتی
پیدا می شود و از طعام حرام یا غیر معد برای تناول این شخص در دل او تقذری و نفرتی هویدا میگردد و گو
امر حلت و حرمت در ظاهر حال بالعکس نماید و بسا است که عقل این بزرگواران بحقیقت آن امور متنبه نمی
شود و در سبب حلاوت این هواجس قلبیه متحیر می مانند و این قسم اشخاص را شهدا و حواریین در شرع ملقب
میسازند و عادت محدثین و حواریین در طلب امور محض دعا و توجه بغیبیات است نه همت بر وقوع آن امر
گماشتن یا خود متصدی ایصال منفعتی یا مضرتی گردیدن چنانکه رسم و راه ارباب قرب النوافل است
پس در محل انتقام اعدا و مواسات احبه جز دعا ازین کبرا صورت نه بندد و بعضی اهل خدمات از اقطاب
و اوتاد از هر دو قسم می باشند و از لوازم این مقام خواه صاحب آن محدث باشد خواه شهید آنست که
دعائیکه بعد از انکشاف مدعوله یا بعد حدوث صدق عزیمت حصول آن صادر شده باشد واجب
الاجابت است چه آن دعا هم از جمله کسوتهای ظهور تقدیر و از زمره صور فیض غیبی است پس کسیکه ساعی
در ابطال آن امر مدعوله شده در مقابله این بزرگان قایم گردد البته خائب و مخذول خواهد گردید و کسیکه ساعی
در تحصیل آن امر مدعوله و در ترویج آن خواهد شد البته مفلح و منصور خواهد گردید و تحقیق این مقام و تفصیل
این مرام از سیر سلف کرام مثل صحابه و تابعین باید طلبید با لجمله آئمه این طریق و اکابر این فریق در
زمره ملائکه مدبرات الامر که در تدبیر امور از جانب ملا اعلی ملهم شده در اجرای آن میکوشند معدود اند
پس احوال این کرام بر احوال ملائکه عظام قیاس باید کرد **افاده ۲** و اعلی ازین مقام مقام ایمان حقیقی
است که بعضی از رجال منظور بران کمال می باشند و حسب یمانی پرده خفا از روی آن مقام دلکشا دور
میکنند و انوار و آثار آن بصد تابش و رونق ظهور می نماید تصویرش آنکه چنانکه افراد انسانی باعتبار

ملکات نفسانی در طبقات مختلفه و مراتب متفاوته واقع اند بعضی بئی الاستعداد و بعضی جید الاستعداد
و بعضی مجبول بر نفس آن ملکات مثلا در امر شجاعت اگر تفحص کنی البته خواهی یافت که بعضی از افراد
انسان در بدو فطرت دلاور و پردل که همیشه خواهان مبارزت اقران و جویان مصاحبت شجعان
میباشند اگرچه گاهی روی نبرد و کارزار ندیده و قصه رستم و اسفندیار نشنیده و مشق اسباب و آلات پیکار
و ممارست سواری و شکاری نورزیده باشند لیکن دریای شجاعت و دلاوری از دل وی می جوشد
و در مجالست کارآزمایان جنگ و جدال میکوشد و کارآزمایان پیکار را با اوضاع و اطوار ایشان از
در زی و لباس مثل طرز بندش عمامه و طریق پوشش قبا و استعمال موزه و امثال آن از پوشاک
سپاهیان و همچنین طریق ایشان در محاورت و مجالست و سواری از ته دل دوست میدارد و هر چیز را
که از مطالبات حرب باشد بدیده محبت و قبول می بیند و هر قصه را که مشتمله حکایات حرب و اهل حرب
باشد بسمع تلقی و قبول می شنود بالجمله امور متعلقه بحرب در ته دل وجا میگیرد و با اهل آن یگانگی طبعی میدارد
و بضد آنها بیگانگی جبلی پس از مجالست نسوان و مخنثان و امثال اینها از اهل جبن و ضعف قلب و از
اوضاع آنها و رزی و لباس متنفر میگردد و هر صناعتی که ادنی تعلق بحرب داشته باشد بادنی توجه او را
بکمال میرساند و هر صناعتی که بیکسو از این امر باشد هر چند در تحصیل آن مشقتهای بلیغه بکار برد در ذهن او
استقراری نمیگیرد و دل او از آن انجامی می پذیرد و تا وقتیکه آلات حرب او را بدست نیاید و استاد
شفیق او را تعلیم قوانین حرب نماید و در معارک محاربت و مبارزت حاضر نشود دل تنگ و مشتت البال
زندگی خود را بصد پیچ و تاب میگذارد و همین که این امور او را میسر شد همه تشتت بال و پراگندگی حال از
خود ریخت و غموم و هموم از سر او بدر رفت پس این قسم شخصی حقیقت شجاعت در خزانه جبلت خود مضمر
میدارد و احتیاج بسوی ممارست آلات حرب و تعلیم اساتذه فن و حضور معارک مبارزت محض برای تحصیل
قوالب شجاعت است و این باز تامل باید کرد که رغبت بسوی تحصیل قوالب شجاعت هم در دل و بتعلیم یا
تقلید کسی حادث نخواهد شد بلکه حدوث آن هم از قبیل حدوث امور اضطراریه است چه در دل خود جوش
شجاعتی که میدارد و قضای آن بجز تحصیل قوالب آن متصور نه و تحصیل قوالب آن بجز مزاولت آلات

ومجالست اساتذه وحضور معارک ممکن نیست ناچار باضطرار خود بخود طلب آلات وتفحص اساتذه واستقرای
معارک خواهد نمود وبعد از حصول این امور ملکهٔ قلبیهٔ او بصد آب وتاب ظهور خواهد فرمود که کسی از اقران و
امثال او در امر محاربت ومبارزت طریقهٔ مماثلت ومساوات با او نخواهد نمود وبعضی دیگر بر صفائی
لوح جبلت وطهارت استعداد از امور مخالفهٔ شجاعت مفطور میشوند پس اگر ایشانرا مربی مشفق بدست آید بقدر
قوت وتربیت وتعلیم استاد وموافقت زمانه از امور متعلقهٔ حرب نصیبهٔ خود خواهد یافت وکمال استاد بطریق
انعکاس درسوی جلوه گر خواهد شد وشخصی دیگر که نسوان فطرت ومخنث جبلت در بدو فطرت واقع شده اگر هزار
اساتذهٔ فن با نوع تربیت وتادیب قصد تعلیم حرب خواهند نمود هرگز گاهی مبارزت ولایق محاربت
نخواهد شد واز تمام شاهنامه غیر از بیت منیژه منم دخت افراسیاب + برهنه تنم را ندید آفتاب + یاد نخواهد
گرفت + همچنین افراد انسانی بنسبت فیض بالی ونور یزدانی که مسمی بشرع رحمانی است وحقیقتش بر بدایت
افراد انسانی باعتبار نوع خود عموما بر سبیل قرب حضرت حق وتحصیل رضای آن جواد مطلق واجتناب
از عقائد وافعال واخلاق مضرهٔ معاش ومعاد وبر اقامت نظام صالح در تدبیر منزل ومدینه بیش نیست
در طبقات ثلثه واقع اند پس کسانیکه در طبقهٔ اولی واقع شده اند کمال اجمالی جبلی ایشانرا بایمان حقیقی ملقب
میسازیم وچون آن کمال اجمالی جبلی بسبب اتباع نبی وقت بشرایع تفصیلیه منشرح میگردد وآن معنی
قلبی قوالب ملت میگیرد پس این ملت حقه مثل زجاجهٔ صافیه بر چراغ جبلی او که محض بمعونهٔ عنایت الهیه
در ازل الازال فروخته شده بود محیط میگردد ونور بسیط او را همرنگ خود میسازد وآب وتابی بس عجیب و
غریب می بخشد پس بسبب تراکم نور جبلی ونور شرعی آن ملت حقه که از باطن آن صاحب کمال وبالا رونق یافته
است مثل کوکب درخشان بصر بصیرت اختر شناسان ملک وملکوت را خیره میسازد واز نهاد شهسواران فیافی
کمالات وسیاحان بحور احوال ومقامات ندای هو سیدنا واعتق سیدنا سر بر میزند این قسم ارباب
کمال را از زبان شرع صدیقین میگویند بر اهل ذکا وفطانت وارباب تحدس وذکاست که بلطافت ذهن
وصفائی قریحه بمغز این کلام وخلاصهٔ این مقام رسیده باشد پوشیده نخواهد ماند که صدیق من وجه مقلد انبیا
میباشد ومن وجه محقق در شرایع پس اگر صدیق زکی القلب بسبب رضا وکراهیت حضرت حق در افعال

و بیان بیت مشهور منیژه منم
فارسی ۱۲

و اقوال مخصوصه و صحت و بطلان در عقائد خاصه و محمودیت و مذمومیت در اخلاق و ملکات شخصیه
و صلاح و فساد و نظام و اجب الحفظ در وقائع و معاملات جزئیه بنور جبلی خود دریافت می نماید مثلا
بشهادت قلب خود میداند که فلان قول مخصوص یا فعل مخصوص مرضی حق است یا غیر مرضی و فلان
عقیده خاصه حق است یا باطل و فلان خلق مخصوص محمود است یا مذموم و فلان معامله خاصه که فیما بین
اهل منزل یا اهل مدینه منعقد شده یا فلان رسم مخصوص که در فلان قوم ترویج یافته موافق نظام اتم
است یا مخالف آن پس احکام این امور مذکوره او را بدو وجه معلوم میشود یکی بشهادت قلب خود خصوصا
و دیگر بسبب اندراج او در کلیات شرع عموما و علم که بوجه اول حاصل شده تحقیقی است و ثانی تقلیدی
و اگر زکی العقل است پس بنور جبلی او بسوی کلیات حقه منعقده در حظیرة القدس که برای تربیت نوع
انسان عموما متعین گردیده او را رهنمونی می فرمایند آن کلیات در ذهن او و علی مر الدهور و الاعصار
محفوظ می ماند و استنباط جزئیات از آن کلیات میتواند کرد پس علوم کلیه شرعیه او را بدو واسطه میسر
بوساطت نور جبلی و بوساطت انبیا علیهم الصلوة و السلام مثلا بشهادت قلب خود میداند که هر فعلیکه
چنین چنان باشد و مترتب گردد فلان خیر و مثمر فلان ثمره پس آن فعل مرضی حق است یا غیر مرضی و هر
عقیده که متعلق به فلان حقایق باشد یا حاکی از فلان صفات و اسمای الهیه یا وارد بر فلان وقائع و از
فلان طریق حاصل شده باشد پس آن عقیده حق است و در تربیت نوع انسان معاشا یا معادا
دخلی میدارد و هر عقیده که متعلق به فلان حقایق است یا به فلان اسما و صفات یا به فلان وقائع یا
ماخوذ از فلان طریق پس آن عقیده باطل است یا در تربیت نوع انسان معاشا و معادا بکار نمی آید
و تعلیم و تعلم آن فضولی می نماید و هر خلقی و ملکه که منتج فلان نتایج باشد در تحصیل آن بفلان فلان امور
حاجت افتد محمود است و الا مذموم و هر معاملتی و رسمی سیاستی که منجر بفلان فلان مصالح شود پس
مقبول و موافق نظام اتم است و الا واجب الرد و مخالف نظام پس در کلیات شریعت و حکم احکام
ملت او را شاگرد انبیا هم میتوان گفت و هم استاذ انبیا هم و نیز طریق اخذ آن هم شعبه ایست از شعب وحی
که آنرا در عرف شرع بنفث فی الروع تعبیر می فرمایند و بعضی اهل کمال آنرا بوحی باطنی می نامند

پس فرق درمابین این کرام وانبیای عظام علیهم الصلوة والسلام باقامت سلطان و اشباح حکم
ومبعوثیت الی الامم است و لیس نسبت ایشان با نبیا مثل نسبت اخوان صغار با خوان کبار یا نسبت ابنای
کبار با آبای خود است که فیما بین ایشان من وجه علاقۂ نبوت است و من وجه علاقۂ اخوت و ایشان احق
الناس بخلافة الانبیا می باشند گو که تسلط ظاهری نصیبه ایشان نشود و گو که جهله اهل ملت پاست
ایشانرا مسلم ندارند و همین معنی را بامامت و صایت تعبیر میکنند و علم ایشان اگر بعینه علم انبیاست
لیکن بوحی ظاهری متلقی نشده بحکمت مینامند و عنایتی و ولایتی مخصوصه که درباره انبیا مصروف
شده و ایشانرا بسبب همان عنایت مخصوصه امتیازی در امثال خود حاصل گردیده که اَللّٰهُ يَصْطَفِي
مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓى اٰدَمَ وَنُوْحًا وَّاٰلَ اِبْرٰهِيْمَ وَاٰلَ عِمْرٰنَ
عَلَى الْعٰلَمِيْنَ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعٰلَمِيْنَ وَمِنْ اٰبَآئِهِمْ وَذُرِّيّٰتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنٰهُمْ
وَهَدَيْنٰهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ وَاذْكُرْ عِبٰدَنَآ اِبْرٰهِيْمَ وَاِسْحٰقَ وَيَعْقُوْبَ اُولِي
الْاَيْدِيْ وَالْاَبْصَارِ اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ وَاِنَّهُمْ عِنْدَنَا
لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ بیان همین معامله است بسبب همین اجتبا و اصطفا رضای حق در
رضای ایشان مندرج شده و اتباع حق در اتباع ایشان منحصر گردیده و سخط حق با سخط ایشان
بلازمی و تلاصقی پیدا کرده نمونه از ان عنایت و لایت و پرتوه از ان عظمت و عزت نصیبه این حکمای
ربانیین و ورثات انبیا و مرسلین هم میشود که آنرا در عرف قوم بوجاهت تعبیر می نمایند و این تصدیقت
ممزوجه بذکای عقل را که از لوازم آن حکمت و وجاهت است جناب سید الحکما و سید العلما اعنی الشیخ
ولی الله بقرب الوجود تعبیر می فرمایند و نیز باید دانست که قرب الوجود وهبی محض و جبلی بحت است
که کسب و اکتساب و حدوث و تجدد را در ان راه نیست آری ظهور آثار آن نور جبلی نزدیک مصادفت
مؤیدات و اسباب آن تدریجاً متحقق میگردد چنانکه انسانیت انسان محض خلقی است لیکن با لامتیاز
او از سایر حیوانات که قوت عاقله است در بدو فطرت مستور الاثر میباشد چه در میان طفل صغیر و بهیمه
هیچ فرق معلوم نمی شود بلکه طفل صغیر در امراد اکثر بسیار ضعیف از بهیمه میباشد و بعد از مرور دهور

اثر آن امر مستور بسبب اولیت علوم در ادراکات ظهور می فرماید و از سبکه در صدر کلام مذکور شد که ہمان
عنایت ایزدی که در ازل الازال درباره صاحب این کمال مبذول شده در ہر وقتی از اوقات و ہر
مرتبه از مراتب او را بلطفی جدید و تربیتی تازه بر سر افعال مرضیه و عقاید حقه و اخلاق محموده و معاملات و
رسوم صالحه کشان کشان می آرد و از افعال نا مرضیه و عقاید باطله و اخلاق مذمومه و معاملات و رسوم
فاسده بوقائع رنگارنگ و تصرفات گوناگون مصون میدارد و لیکن این بها و را به محافظتی مثل محافظت انبیا
که مسمی به عصمت است فائز میکنند تصویرش آنکه چنانکه بعضی اشخاص را در بعضی عوارض قلبیه مثل عشق
صاحب جمال یا طلب ہنر و کمال یا داعیه تحصیل جاه و مال استغراقی و انہماکی دست میدهد که بسبب آن استغراق
فتور و خللی در قوای بہیمیه او راه مییابد و بسبب ہمین فتور بسوی قبائح عرفیه و شرعیه التفاتی از صمیم قلب
ایشان سر بر نمی زند و عزیمتی بر ملابست این امور در دل ایشان منعقد نمیگردد و بعضی اشخاص دیگر که بر
ذکای عقل و نزاکت طبع و طہارت جبلت مفطور اند و تربیت آبای مشفقین و اساتذه معلمین در حق ایشان
مصروف مانده پس اجتناب ایشان از قبائح مذکوره بنا بر ذکای عقل و نزاکت طبیعت خواهد بود
و تقذری بنسبت این قبائح از صمیم عقل ایشان رو خواهد نمود مثل تقذر صاحب طہارت جبلیه از انجاس
و الواث را و اگر احیانا از ایشان بطریق خطا و نسیان رغبت و میلان بسوی قبائح مذکوره واقع
خواهد شد ہر آئینه آن مربی مشفق بہزار حیله او را از ملابست آن انجاس و تلوث آن الواث باز
خواهد داشت ہمچنین بعضی اہل کمال بسبب استیلای عشق مقدس و استغراق در مشاہده حضرت ذو الجلال
و انہماک در مقام فنا و بقا و معارف و انکشاف حقایق اشیا بفنای ارادات متشتته و انطماس عزائم
مختلفه فائز میشوند و بسبب ہمین فنای اراده و انطماس عزیمت از افعال نا مرضیه و عقائد باطله و اخلاق
مذمومه و معاملات فاسده محفوظ می مانند و این حفظ نصیب اربابِ قرب النوافل است و بعضی اہل
کمال بسبب نورِ جبلی و عنایت ازلی مستحسن را از مستقبح تمیز کرده خود را از قبائح مذکوره مبرا و منزه میدارند
و اگر احیانا از ایشان بجانب امور مذکوره رکونی و میلانی واقع میشود عنایت ازلیه دامن عزیمت ایشان را
گرفته بمعاملات عجیبه و وقائع غریبه از تلوث آن الواث باز میدارد کر وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا

لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا
الْمُخْلَصِينَ ۝ حکایت ہمین معاملہ است واین حفظ نصیبہ انبیا و حکما است و ہمین را عصمت مے
نامند ندانی کہ اثبات وحی باطن و حکمت و وجاہت و عصمت مر غیر انبیا را مخالف سنت وازچنین
اختراع بدعت است چہ بسیاری ازین امور در احادیث رسول مقبول علیہ الصلوٰۃ والسلام در مناقب
صحابہ کبار منقول است چنانچہ بر مہرہ اہل حدیث پوشیدہ نیست واگر خوف ملال بسبب تطویل کلام
نمی شد پارہ ازان احادیث درین مقام ذکر کردہ می آمد و ندانی کہ ارباب این کمال از عالم منقطع
شدہ اند و قریب الوجود از روی زمین منطمس گردیدہ بلکہ مادام کہ ابلق خوش خرام نور و ظلام در تگ و
پوی است عرصہ وجود جولان گاہ شہسواران میادین حال و مقام است آری طریق حصول علم قطعی
بکمال صاحب کمال کہ منحصر در اخبار مخبر صادق است بعد از انقراض زمانہ نبوت منقطع گردیدہ چنانکہ حصول
علم قطعی بحکمی از احکام شرعیہ در مسائل غیر منصوصہ بعد از انقراض آن زمان برکت نشان متصور نیست
حالانکہ امر استنباط مستنبطین و اجتہاد مجتہدین در زمان تابعین و تبع تابعین آنقدر جلوہ گر شدہ کہ عشر
عشیر آن در زمانہ صحابہ بوقوع نیامدہ بود و از لوازم این مقام غیرت حق است بر صاحب این کمال
تفصیلش آنکہ چون آن عنایت ازلیہ در بدو فطرت بلا استحقاق و اکتساب بدون واسطہ و حجاب این صاحب
کمال را از زمرہ مقبولان قرار دادہ و در جمیع احیان و اوقات بغیر وسائط و آلات متکفل تربیت آن
مقبول گردیدہ پس اگر احیانا بمقتضای لوازم بشریت التفاتی بسوی ما سوای حق از صمیم قلب آن
مقبول سر بر میزند و در تہ دل بآن چیز علاقہ بہم میرساند یا چیزی را از امور بسبب مصادفت آن امر
ہمان نور جبلی او ظہور کردہ واسطہ تربیت وی انگارد ہمان عنایت ازلیہ آن علاقہ را بنوعی از انواع
تدبیرات بہم میزند و آن خیال را از ہم می پاشد و از جملہ آثار این مقام نزول قبول در قلوب صلحای
بنی آدم است کہ إِذَا أَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا نَادَى جِبْرَئِيلَ إِنِّي أُحِبُّ فُلَانًا فَأَحِبَّهُ فَيُحِبُّهُ
جِبْرَئِيلُ ثُمَّ يُنَادِي فِي السَّمَاءِ إِلَى أَنْ قَالَ حَتَّى يُوضَعَ لَهُ الْقَبُولُ فِي الْأَرْضِ
اشارتیست باین معنی و حقیقت این قبولیت انعکاس وجاہت این صاحب کمال است در آئینہ قلوب

صافیه سلیمه تفصیل این اجمال آنکه چنانکه جوارح و اعضای انسان آئینه دار قلوب ایشان است چه هر عارضی که بر قلب طاری میشود مثل محبت و غضب و فرحت هر آئینه آثار آن عارض بجوارح و اعضای ظاهره هویدا میگردد همچنین قلوب صلحای بنی آدم که از زنگ غفلت و التفات الی ماسوی الله صافی باشد بنسبت حظیرة القدس حکم آئینه میدارد مثلا چیزیکه وقوع آن در حظیرة اقدس مقدر شده البته اکثر صلحا اثر قبل از وقوع در منام باور معاملها می بینند و الا اقل رغبتی بسوی وقوع آن یا همتی در جمع اسباب آن در خود می یابند پس چون این صاحب کمال نزدیک منعم خود وجاهتی یافته و قدم صدق در حظیرة القدس مستحکم کرده و مقعد صدق در رفیق اعلی بدست آورده البته انعکاس آن وجاهت در قلوب صلحای بنی آدم میشود پس هر که از صلحا او را می بیند یا با او مجالست می نماید یا بر حال و کمال او مطلع میشود البته از ته دل او را دوست میدارد و علوم و اخبار او را از صمیم قلب مسلم می انگارد و بلکه بر اوضاع و اطوار او شیفته و فریفته می شود و گو که همان اوضاع و اطوار در غیر آن یافته می شود که بسوی او کسی از اهل صلاح ادنی التفاتی نمی نماید ندانی که مقصود از این کلام محبت همه عوام بصاحب این مقام است چه در حدیث شریف وارد شده که اَنتُم شُهَدَاءُ اللهِ عَلَى الْاَرْضِ و پر ظاهر است که اهل شهادت ارباب عقل و کیاست و اصحاب مروت و عدالت اند نه ارباب غفلت و سفاهت و اصحاب فجور و وقاحت بلکه اگر نیک تامل کنی در یابی که محبت اینچنین اولیای کرام خود شعار ایمان محب و علامت تقوای اوست ذٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللهِ فَاِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ و بغض اشباه این عظام امارت نفاق مبغض و نشان شقاوت اوست که لَا يُحِبُّهُ اِلَّا مُؤْمِنٌ تَقِيٌّ وَلَا يُبْغِضُهُ اِلَّا مُنَافِقٌ شَقِيٌّ اشارتی باین معنی رفته **افاده ۳** + و اعلی و ارفع از این مقام مقام نیابت عن الله است در ضرب تحدیدات شرعیه و در اقامت اشباح و مظاهر حکم مقام حقائق آن و در تعین ارکان و آداب و شروط و مفسدات تربیت نوع انسانی عموما و این مقام بالذات مقام اصحاب شرائع است از انبیا و مرسلین و بتبعیت ایشان ظلی از آن مقام نصیب بعضی عظام از اتباع انبیای کرام میشود که ایشان را در عرف قوم مفهمین مے نامند و این مقام را در اصطلاح حضرت پیشوای ارباب تعلیم و مقتدای اصحاب تفهیم اعنی الشیخ ولی الله قدس سره

مقام قرب الفرائض تعبیر می فرمایند **افاده ۴** و اعلی و ارفع ازین مقام مقام نیابت عن الله
است در ایقاظ غافلین و ازالۂ عذر جاہلین و اتمام حجت بر معاندین و جاحدین بمجرد دلیل و برہان
یا مع السیف و السنان که بوجود برکت آمود ایشان مضمون قُلْ فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ متحقق میگردد
و این مقام بالذات مقام انبیای اولو العزم است و بعضی از کبار بہ تبعیت آن اولو الایدی و الابصار
بظلی ازین مقام و پرتوہ ازین افتخار بہرہ ور می شوند که ایشانرا در عرف قوم حجج الله میخوانند و این
مقام را در اصطلاح حضرت ایشان قرب ملکوت می نامند **افاده ۵** و اعلی و ارفع ازین مقام
مقام ریاست ادوار و اطوار است بیانش آنکه چنانکه در بعضی جزوی از زمان تربیت نوع انسان
از فیض حضرت رحمان در امر معاش بوجہی از وجوه واقع میشود و عنایت یزدانی که بسوی افراد انسان
عموما مبذول است در ہمان کسوت ظہور می فرماید و ہر صاحب کمالیکه در مقام نیابت عن الله در
تربیت نوع انسانی قائم شده باشد در تکمیل ہمان وجہ سعی بلیغ می نماید و چون آن وجہ بکمال خود میرسد
لطفی جدید و عنایتی تازہ از دریای رحمت ازلیه سر بر میزند و وجہی دیگر از وجوه تربیت معاشیه بروی
کار می آرد و در اجرای ہمان وجہ نفوس کامله بنی آدم را متوجہ می سازد که در آیه کریمه يُدَبِّرُ الْأَمْرَ
مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ +
بیان ہمین سر واقع شده مثلا از زمان حضرت آدم صفی الله علیه الصلوة و السلام تا زمان حضرت
ادریس فیض ربانی در ہدایت افراد انسانی بسوی طرق اساس عیش و زندگانی مثل زراعت و فلاحت
و طحن و عجن و خبز و طبخ سائر اطعمه و اتخاذ لباس و بنای مساکن مبذول بود و چون این تربیت بکمال خود رسید
از زمان حضرت ادریس تعلم مکاسب دقیقه و علوم عمیقه مثل خیاطت و کتابت و حدادت و صیاغت و امثال
آن از صنائع لطیفه و مثل اطلاع بر خواص اجسام سفلیه و اجرام علویه که خلاصه طب و نجوم است بر روی
کار آمد و از زمان ذوی القرنین اول تاسیس مبانی سلطنت و ریاست و تقنین قوانین حکومت و عدالت
و جمع عساکر و جنود در نمود ہمچنین در تربیت نوع انسانی در امر معاد ایشان ہم ادوار و اطوار متبدل
میشود و ارباب اہل کمالات که در دوره از ادوار بکمال خود میرسند علومی که مناسب دوره ایشانست

در قلوب ایشان می ریزند و ایشان در تکمیل همان علوم استخدام می فرمایند باز آن تربیت چون بکمال
خود میرسد اساس تربیتی دیگر می نهند و بنیاد هدایت جدیده مستحکم میسازند مثلا دوره اولی از دوار
این امت دوره فقها بود و بعد ازان دوره اهل کلام رونمود و بعد ازان دوره صوفیه ظهور فرمود
و این محض برای تمثیل ذکر کرده شد نه برای حصر القصه چون یک دوره باختتام میرسد و ابتدای دوره
دیگر رو می نماید شخصی را که اکمل افراد انسان و الیق بفیض رحمان دران جزوی از زمان متحقق باشد
بوجود برکت آمود او هدایت دوره سابقه را به نهایت الکمال میرسانند و او را ترجمان خود ساخته
ولسان خود قرار داده از زبان برکت نشان او دعوت افراد انسان بسوی الطاف جدیده حضرت
رحمان می فرمایند و با او امامت این دوره ارزانی میکنند و این مقام بالذات مقام حضرت خاتم
النبوت و فاتح الولایت است علیه الصلوة والسلام و بتبعیت ایشان نمونه ازین مقام به بعضی کرام
از اتباع او می بخشند که ایشان را بفاتحین و خاتمین ملقب میسازند یعنی بوجود آن شخص نهایت کار دوره
سابقه و بدایت کار دوره لاحقه متحقق میگردد و این مقام را در اصطلاح حضرت ایشان بمقام
فردانیت ملقب میسازند و همه اهل کمال که دران دوره متحقق میشوند در حقیقت متبع آن امام دوره اند
اگرچه ایشان آن امام را دانند یا ندانند و معنی اتباع ایشان آن نیست که ایشان قصد تقلید او میکنند
یا سلسله تربیت ایشان باوی رسد بلکه معنی اتباع درین مقام آنست که در خدمت همان شان الهی که درین
دوره ظهور فرموده بجان و دل میکوشند و همه علوم مناسب آن شان که اولا در قلب همان امام ریخته بودند
ثانیا در قلب این بزرگواران از مخزن غیب پرده لاریب میریزند چنانکه عزم اشاعت این علوم اولا از
قلب آن امام سر بر زده همچنین همان عزم ثانیا از قلب این بزرگواران سر بر میزند **فائده** +۱۰۱+ از
بسکه این مقامات ثلثه بالذات مسلم انبیا است و غیر ایشان را بجز ظلی ازین کمالات و نمونه ازین مقامات
رسائی نه باوجود یکه امثال این اکابر که باشباح این مفاخر فائز شوند مثل کبریت احمر و اکسیر اعظم نادر الوقوع
و کمیاب اند و لهذا در مباحث این مقامات ثلثه باشارتی اجمالیه اکتفا کرده تفصیل آن نا بر مقام دیگر حواله
کرده شد و نیز اکتفا این مقامات بلکه تحقیق سائر کمالات بدون حصول آن آثار و وصول بآن مفاخر صورت

نبند و بس جد و جهد در تبیین آن اسرار مکنونه سعی بی حاصل و تطویل لاطائل می نماید **فرد** در نیابد حال پخته هیچ خام ٭ پس سخن کوتاه باید والسلام ٭ آری اینقدر باید فهمید که حب ایمانی مثمر ثمرات بس عجیبه و منتج نتائج بس غریبه است که تخم آن عنایت یزدانی و اجتبای رحمانی است و عنایت حضرت حق و اجتبای جواد مطلق را حدی و پایانی نه **فرد** داغ غلامیت کرد پایهٔ خسرو بلند ٭ صدر ولایت شود بنده که سلطان خرید ٭ **فائده ۲** ندانی که در میان راه ولایت و راه نبوت تباین است تا که سالکان راه ولایت هرگز به مقامات راه نبوت فائز نشوند یا طالبان راه نبوت مورد حالات ولایت نگردند یا ارباب حب عشقی عاطل از حب ایمانی باشند و اصحاب حب ایمانی غافل از حالات عشقیه بمانند حاشا و کلا چه کتاب فتوح الغیب که منسوب به پیشوای اولیا و قدوه ارباب فنا و بقا ذی المناقب و المفاخر اعنی الشیخ عبد القادر است دیده باشی که از سر تا پا از مضمون فنای اراده که خلاصه حب ایمانی است مشحون است و حکایات پیچ و تابی و قلق و اضطرابی که بر دل مبارک سید الانبیا والمرسلین علیه افضل الصلوة والتسلیم در زمان وحی فترت میگذشت شنیده باشی که معاملات عجز و نیازی و استغنای و نازی که فیمابین گذشته رنگ افزای قصص لیلی و مجنون است بلکه تخم حب ایمانی دانه نوری از آن سعادت جاودانی از ارکان ایمان و شروط اسلام است پس حب ایمانی را بمثابه اسباب شاه کام در سلوک طرائق مقبوله باید فهمید و حب عشقی را بمنزله بادیه ازین طریق یا منزلی از منازل این راه قرار باید داد پس حب ایمانی پیوند جان سالک طریق رحمانی است و حب عشقی از قبیل حالات و واردات آری در بعضی نفوس بنا بر مناسبت جبلیه حب عشقی تاثیر قوی می بخشند و در راه ولایت کشان کشان می برد و حب ایمانی در صورت حب عشقی ظهور می نماید و در بعضی نفوس حب ایمانی بعد از فرو نشستن هیجان عشق بصرافت و محوضت خود عود میکند و بسوی مقامات طریق نبوت راه می نماید ٭ القصه حب ایمانی را مثل آساس بنای سلوک بلکه مثل خشت و چوب و گل و سنگ که ماده عمارت است باید فهمید و حب عشقی و ثمرات او را مثل الوان خوش و نقوش دلکش که سریع الزوال و یسیر الاعاده بعد استحکام اصل عمارت است قرار باید داد بنا بر علیه از بسکه انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات برای استحکام بنیان هدایت و تشیید قصر تربیت انسان

عموماً مبعوث شاند لا بد لسوی ہمین حب ثمرات او دعوت نمودند و طریق تحصیل این راه مضبوط ومبین ساختند و بر ایضاح طرق حب ایمانی اکتفا فرمودند و به بیان حب عشقی و ایضاح ثمرات او و تعیین طرق تحصیل او التفات نه نمودند مگر باشارات دقیقه و لطیفه و چون اولیای کبار از اصحاب طرق کرامت در فن باطن شریعت حاصل کرده و اجتهاد در قواعد صلاح قلب که خلاصه دین متین است بهم رسانیده بودند چون حب ایمانی را از متواترات دینیه دانستند و طرق تحصیل او را جمهور اہل ملت مضبوط یافتند حتی که ہر عامی از عوام اہل ملت که در زمان برکت نشان ایشان بود البته انقیاد حضرت حق و امتثال اوامر جواد مطلق و تشرع بشرع نبوی و تدین بدین مصطفوی که اہم ذمه خود فرض میدانست و حسن شکر منعم و حب او را و قبح کفران منعم و منافقت او را از بدیہیات می شمرد بنا بر علیه حب ایمانی و لوازم او را مفروغ عنه دانسته و در اذہان اتباع خود مسلم الثبوت پنداشته روی ہمت بسوی تفصیل احکام حب عشقی و ایضاح ثمرات او و ضبط طرق تحصیل او آوردند و درین امر سعی بلیغ بکار بردند و نفعی عظیم بجم غفیری از اہل اسلام رسانیدند و باین سبب جاہی عظیمه و عزتی فخیمه در بارگاه رب العالمین یافتند شَكَرَ اللّٰهُ مَسَاعِيَهُمْ وَرَفَعَ دَرَجَاتِهِمْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّيْنَ پس بعد انقراض زمان ایشان جماعه از اغبیا و زمره از سفها بوجود آمدند و فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ برحال ایشان منطبق گردیده طریق تحصیل حب ایمانی را برباد داده در تحصیل حب عشقی و ثمرات او افتادند حالانکه این محض خیال باطل و طلب محال است حه + اِمْنُ ثُمَّ جَاهِدْ خبریست ماثور و ثَبِّتِ الْعَرْشَ ثُمَّ انْقُشْ مثلیست مشهور که عارف بلند سیر شیخ ابو سعید ابو الخیر از حال امثال این گروه در رسال فجر میده هد جائیکه می فرماید بیت تقلید دو سه مقلد لا معنی + بدنام کنند ره جوانمردان را + و این معنی را بسوی ذہن مستمعین بمثال واضح تقریب باید کرد مثلا عنایت یزدانی و فیض رحمانی که بسوی افراد انسانی در ازل الازال مبذول بود در بعضی اوقات چنین اقتضا فرمود که پاره از عقائد و احکام و معاملات و سیاسات که در ہدایت افراد انسان و در نجات ایشان از مضرات معاش و معاد و در خلاصی ایشان از آفات برزخ و حشر دخلی قوی و تاثیری

عظیم میداشت بزبان عربی معجز ایشانرا تعلیم کرده شود وشرح آن بزبان هدایت نشان افصح العرب
والعجم مفصل کرده آید پس جناب رسالت مآب صلوات الله علیه آن کلام معجز عربی را مع شرح وبسط
او بسوی همه حضار تبلیغ فرمود پس تکمیل این فیض قدسی که از غیب الغیب نزول فرموده بود بدو وجه منوط
شد یکی آنکه امور یکه در اصلاح معاش ومعاد تاثیری دارد و در نجات ورفع درجات دخلی می نماید
تعلیم همان امور را قبلهٔ همت خود کرده بکتاب و سنت متوجه شود و در اذعان بحقائق مذکوره و امتثال
احکام ماثوره واکتساب اخلاق محموده واقامت معاملات وسیاسات مقصوده سعی بلیغ نماید وجد وجهد
در اتمام این امور مبین از بیش بکار برد و همین وجه مقصود شارع است از کتاب و سنت و همین است مبنای
هدایت و اساس سعادت و شارع صلوات الله علیه همین را باوضح بیان تفصیل فرموده ومبادی وطرق
تحصیل آنرا بکمال الی عدنا مضبوط ساخته وجه دیگر آنکه اطلاع بر وجوه بلاغت کلام قدسی و بر دلائل عقائد
حقه و بر حکم احکام منصوصه و بر طرق تولد اخلاق محموده ومنافع معاملات وسیاسات ماثوره را پیش نظر
خود ساخته و قبلهٔ عزیمت خود قرار داده در کتاب و سنت خوض نماید وخوض باین وجه بالذات مقصود
شارع نیست و لهذا التصریح بآن نفرموده ومبادی تحصیل و طرق تکمیل او را تبیین نکرده مثلا تفصیل فنون
عربیه از قواعد صرف ونحو ومعانی و بدیع و تاسیس مبانی استدلال از مسائل منطق و فلسفه اولی و مناظره
و تقنین قوانین اجتهاد از مباحث فقیه و تعیین علل و مسائل ترجیح و قواعد جدل و تشریح قوای باطنه انسان
که حامل اخلاق و ملکات است و تنقیح اصول حکمت عملیه از سیاست منزلیه و مدنیه اصلا از شارع ماثور
نیست بلکه آنچه از آنجناب منقول است همین کتاب و سنت است و بس دعوت آنجناب حجت و برهان
و سیف و سنان همین هر دو چیز بوده و در اشاعت همین هر دو چیز چه قدر تحمل مشاق و مقاسات
تکالیف نموده آری آن علوم دقیقهٔ نازک نسبت ببعضی اذهان بعد تحصیل علم کتاب و سنت حکم
اکسیر اعظم دارد که نفوس ایشانرا منصب امامت و مقام وراثت نبوت می بخشد ولهذا چون این
کتاب و سنت بغایت تواتر و نهایت شهرت انجامید و هر عام و خاص بقدر نصیبه خود از ان
فائز گردید و تسلیم آن هر دو در رنگ تسلیم اولیات در قلوب جمیع اهل اسلام استقرار یافت پس آن

علوم دقیقه بسعی اساتذهٔ فنون عربیه و ائمهٔ اجتهاد و دانشمندان کلام و ارباب تهذیب اخلاق و اصحاب حکمت ایمانیه بر روی کار آمد و این کار بسبب همین سعی در زمرهٔ عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ مقعد صدق یافتند و اتباع الشان در تطویل این مباحث مساعی جمیله بکار بردند تا اینکه علوم دقیقه طویلة الاذیال بوجود آمدند و بعد انقراض زمان برکت نشان این بزرگواران قومی از مقلدان بی معنی که بر حب جاهت و طلب ریاست مجبول بودند بر روی کار آمدند پس همین قیل و قال و مکابره و جدال را فضل و کمال پنداشته و کتاب و سنت را پس پشت خود انداخته همه عمر خود را در تحصیل امثال این امور بی حاصل برباد دادند و راه فلسفه و اعتزال پیمودند و جز حسرت و ندامت ازین جهان فانی حاصل نکردند و باخر غیر خیبت و خسران در گور تنگ خود مونسی نیافتند قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْاَخْسَرِيْنَ اَعْمَالًا اَلَّذِيْنَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ يُحْسِنُوْنَ صُنْعًا اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَجَمِيْعَ الْمُسْلِمِيْنَ مِنْ حَالِ اُولٰئِكَ الْجَاهِلِيْنَ *

باب دوم در بیان اجتناب از بدعات و طرق ادای طاعات و تخلی از رذایل و تحلی بفضایل * و آن مشتمل بر یک مقدمه و چهار فصل و یک خاتمه است

مقدمه و آن مشتمل بر یک افاده است

افاده ۱ * اذکار و اشغال و مراقبات و مقامات که اولیای کرام آنرا مضبوط و ملخص کرده تحریر فرموده اند لابد میباشد که سالکان را همان امور پیش می آیند و به همان اذکار و اشغال و مراقبات بآن مقامات رسیده اند فاما آن عنایات و برکات که درباره اولیای عظام از بارگاه ایزدی پی درپی می رسید شمهٔ ازان بمشام آنها نمیرسد و آن آثار اصلا مترتب نمیگردد هرچند مساوات همه اهل کمال در ظهور عنایات و برکات و قبولیت حضرت خالق الارض و السموات ممکن نیست اما حسب حال هر یک ظهورش میباید بود در صورت فقدان آن آثار تفتیش و تفحص امری که مانع ازان گردیده ضرور است تا تدبیر ازالهٔ آن نماید و بمطلوب حقیقی کامیاب شود و موانع ظهور آن آثار عبادات در اکثر ناس تلبس بدعات و تلوث رذایل اخلاق و ملکات و عدم اعتنا بادای عبادات و اعمال شرعیه بوضعی که مقصود شارع است علیه السلام و یافتن مخلات عبادات و فساد در اعمال شرعیه ایشان *

لهذا این باب را بر چهار فصل تقسیم کردن ضرور افتاد **فصل اول** در بیان اجتناب از دید غایبات
و آن مشتمل بر سه هدایت است **هدایت اولی** در ذکر بدعاتیکه بسبب اختلاط ملحدین و مشرکین صوفی
شعار متشبهین به صوفیه کبار قدس الله اسرارهم در عوام اهل اسلام انتشار یافته و آن مشتمل بر دو تمهید و شش
افاده است **تمهید** ۱ + کشف و شهود که از مزاولت اعمال و اشغال سلوک پیش می آید مشترک در میان
کافر و مومن و مبتدع و متبع سنت میباشد لیکن ایمان مومن و عزم اتباع سنت باعث مقبولیت اوست
و کفر کافر و الحاد ملحد و بدعت مبتدع مورث رد او پس صرف آن کشف و شهود را کمالیکه مطلوب از انسان
است دانستن خطای محض است آری در حق مومن چیز کار آمدنی است که وسیله و طریقه کمال مطلوب است
پس انسان کامل بدو چیز میشود اول معرفت الهی و مراد از معرفت الهی این معرفت مجمل نیست که
هر کس و ناکس بآن آگاه است یعنی الله بزرگ تر است در تمام اوصاف حیات و بزرگتر از حیات تمام احیا
است و علم او بزرگتر از علم همه علما است و علی هذا القیاس چه این قدر معرفت اگر موجب کمال باشد آدمی
ناقص حکم عنقا میگرفت هر چند این قدر معرفت هم مفید باشد و نه مراد معرفت حقیقت ذات و صفات
اوست که مدرکه انسان بالکل محیط آن گردد که این معنی غیر ممکن است اگر مثلا صفت رزاقیت او کماینبغی
بر کسی از بشر منکشف شدن گیرد مبادی آنرا هیچ انسان تحمل نمیتواند کرد چه جای آنکه بالنهایت رسد
اگر این معرفت مقصود در کمال انسانی میشد وجود انسان کامل ممتنع میگردید پس مراد معرفتی است
که خدایتعالی را منظور و مطلوب از خلقت انسان است و آن معلوم میشود از قرآن و حدیث و به همان
معرفت آدمی را عزتی و اعتباری در بارگاه الهی بهم میرسد و آنانرا که آن معرفت بدون عزت و
اعتبار حاصل شده مثل حکما پس آن معرفت علمی است نه معرفت غیبی و انسان کامل بسبب این عزت
و اعتبار مثل خدمتگاری یا خواصی میشود که در نظر آقا و بادشاه معزز و معتبر گشته و آثار عزت و
اعتبار وی هویدا گردیده مثلا امانات سپرد وی میشود و مامور برسانیدن آن ببعض رعایا و
لشکریان و یا محتاجان و سائلان میگردد و قول او بمحل اعتبار و پایه راستی میرسد و سفارش او در
حق مردم مقبول می افتد چون از این قبیل عزت و اعتبار با معرفت ذات و صفات در شخصی جمع شود

همان است انسان کامل و باوجود اجتماع این اوصاف کاملین باهم تفاوتی دارند در مراتب که احصای آن ممکن نیست از ادنای مرتبهٔ ولایت تا مرتبهٔ خاتم النبیین تفاوت باید فهمید و سلوک الله خدا تعالی را منحصر در همین طریقهٔ مقرره سلوک نه پندارند بلکه راهها هم بسیار است منجمله آنها این هم یک طریق اوست نیز مقبول است این طریقهٔ مقرره منوط به مطابقت اقوال و افعال و احوال صاحب این طریقه است بظاهر کتاب و سنت ✤ **تنبیه ۲** از عمدهٔ مخلان راه حق ملحدان صوفی شعار اند که از مخالفت شرع پاک نمیکنند بلکه التزام آن از طرق خود میدانند و اشغال قبیحه مبتدعهٔ شرک آمیز تعلیم و تعلم می نمایند و کلام اتحاد را در مردم افشا میکنند حسب افعال و اقوال ایشان با ایشان معامله کند هر که قابل قتل است او را بکشند و هر که لائق تعزیر است و تنبیه او را تعزیر و تنبیه کنند و اگر عاجز از امضای احکام شرعیه باشد پس از ایشان بشدت بیزار بود و هرگز ملاقات ایشان نکند و مواجهه و مشافهه ایشان از قبایح انکارد اگر احیانا ناگمان هدایت کسی از آنها در ملاقات خود باوی بخاطرش بگذرد یک دو بار ملاقات کند اگر هدایت یافت از نعم الهی شمرد و الا ترک نماید باز پیرامونها و نگردد که احتراز از صحبت بد اهم المهمات در حق طالب خدا است جل شانه ✤ **بیت** ✤

نخست موعظت پیر صحبت این حرف است ✤ که از مصاحب ناجنس احتراز کنید ✤ **افاده ۱**

از جمله بدعات ملاحده صوفی شعار که در عوام اهل زمان انتشار یافته بلکه متعرض حال بعضی مقبولین هم گردیده صدور کلمات بی ادبانه در جناب حضرت حق و شعار اوست پس طالب حق را باید که از استماع این کلمات احتراز کند و خود هرگز نگوید اگرچه قائل آن مظنون الخیر باشد زیرا که ثمرهٔ بی ادبی هرگز نیک نیست اگر از کسی سر بر زده باشد قابل اتباع نه **بیت** حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه ✤ هر کرا نیست ادب لائق صحبت نبود ✤ مثلا شخصی گفته که خدا یا بجز مهره خریده ام آب یک خرمهره در وقتی از اوقات مقبول افتاد و موجب فتح باب وگشت این مدعا را باین لفظ تعبیر کرد هرچند مدعا درست لیکن تعبیر بیجا است اگر میگفت که یک خرمهره داده در زمرهٔ بندگان او داخل شدم خوب میبود همین طور تعبیرات صحیحه مودبانه کرده باشد و از بی ادبی دورتر ماند و خود را بنده از بندگان

بلکہ کمترین بندگان بادشاہ بی پروای عالیجاہ وافر العنایات کثیر الرحمات شدید العقاب سریع الانتقام داند و ہر دم در ہر حرکت وسکون ترسان و لرزان ماند اگرچہ حالات عجیبہ وارد شدہ متقاضی صدور کلمات بی ادبانہ گردد **افادہ ۲** از جملہ بدعات ملاحدہ وجودیہ کہ در خواص و عوام اشتہار یافتہ و باقوال اکابر طریقت مشتبہ گردیدہ گفتگوہای توحید وجودی اتحادی است کہ بگمان اتحاد خود با خدا از لذتہای نفسانی بر میدارند و بتسویل شیطانی و مکر نفوس خبیثہ بیان آن گفتگو را معارف و حقائق می پندارند ولا اقل از مضرات آن اقوال اوقات عزیزہ خود را بلا طائل محض صرف می نمایند پیشوای ما یعنی محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وسلم بآن امر نفرمودہ و ہرگز لب بہ بیان آن نگشودہ پس ما را ازان چہ سود اگر امری کار آمدنی ما بود لطور صوم وصلوٰۃ بران آگاہ می فرمود حَرِیْصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَؤُفٌ رَّحِیْمٌ شان اوست پس سکوت ازان بہتر است کہ ما را غرضی بآن متعلق نیست چونکہ بسبب رواج این گفتگوی واقعی وغیر واقعی بودن آنرا مردم استفسار میکنند پس این قدر باید دانست کہ این مخلوقات عین حق نیستند اگرچہ قیوم آنہا ذات پاک اوست پس تمثیل ولصفات آن باید کرد کہ چنانکہ صفات عین حق است ونہ غیر آن بلکہ قائم بوی است ہمچنین مخلوقات دیگر نہ عین صفات اند ونہ غیران بلکہ مظاہر آن پس صفات اگرچہ فی حد ذاتہا مستغنی از مظاہر است لیکن بنابر اقتضای حکمت الٰہیہ باوجود استغنا در مظاہر مختلفہ کہ عبارت از مخلوقات است ظہور نمودہ وہمین معنی مقصود اکابر طریقت است کہ ملاحدہ وقت اقوال آن بزرگوارانرا برخلاف مقصود ایشان حمل کردہ راہ تحریف وتلبیس نمودہ اند پس اینقدر دانستن مضائقہ ندارد واما اوقات خود را باین گفتگو صرف کردن بی فائدہ محض است بلکہ موجب حرمان از کمالات پیروی انبیا است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام **افادہ ۳** از جملہ بدعات ملاحدہ صوفی شعار کہ در عوام اہل اسلام اشتہار یافتہ قیل و قال و بحث وجدال در مسئلہ تقدیر است باید دانست کہ ایمان بالقدر از اعظم عقاعد اسلامیہ واکد واجبات شرعیہ است و از انسکہ مسئلہ تقدیر یا مبحث تکلیف یک گونہ در بادی نظر تعارضی میدارد بنا بر علیہ شارع از تعمق این مسئلہ دقیق و خوض این مبحث عمیق بتاکید شدید منع فرمودہ پس لابد

بر جمهور اہل اسلام ہمین واجب است کہ بر ایمان اجمالی آن اکتفا نمایند و در بحر زخار متلاطم الامواج
کہ عبارت از تفصیل و تنقیح این مسئلہ است نہ در آیند لیکن از بسکہ درین جزوی از زمان بسبب
اختلاط رفضہ منکرین تقدیر و بسبب اختلاط ملاحدہ منکرین تکلیف کہ تشریع را معارض تقدیر فہمیدہ
و بمسئلہ تقدیر تمسک نمودہ در ابطال شرائع جد و جہد می نمایند لابد بحکم الضرورات تبیح المحظورات
اشارتی اجمالیہ بسوی تحقیق این مسئلہ ضرور افتاد و معہذا مقصود درین کتاب باہتمام ہمان بیان
اجمالی است و بس و تفصیل آن برای صیانت مومنین غافلین از اتباع شیاطین مضلین از رفضہ و
ملحدین کردہ شد + پس میگوئیم کہ افعال و اقوال ہمہ بندگان و حرکات و سکنات ایشان و علوم
و ارادات ایشان و سائر نعوت و اوصاف ایشان چہ محمودہ و چہ مذمومہ از ایجاد حضرت حق
و تکوین آن قادر مطلق است و بس آری در تخصیص ایجاد بعضی افعال در بعضی بندگان و بعضی
افعال دیگر در بعضی بندگان دیگر مثل خلق ایمان در قلب صدیق اکبر و کفر در دل ابی جہل اسرار حکمتی
است خفیہ کہ آنرا غیر آن حکیم مطلق بشرح و تفصیل احاطہ نتواند کرد اما این قدر معلوم است کہ آن
حکمت مراعات تفاوت استعدادات ازلی است و تمثیلی برای تصویر اختلاف استعدادات ازلیہ
این است کہ درختی است عظیم الشان کہ بر ہزاران انواع چوب محتوی است بعضی ازان قابل سوختنی
است و بعضی ازان قابل ساختن آبخورہای آشامیدنی است و آنچہ قابل سوختنی است آن ہم تفاوت
بیشمار دارد مثلا بعضی در وقت تراشیدن درخت آنچنان پارہ ہای ناکارہ سبک خواہد ماند کہ در
ابتدای افروختن آتش بکار آید بلکہ بدون آن آتش در اول نیفروزد و بعضی آنچنان گرہ ہای سخت
خواہد برآمد کہ وقت تیز تر شدن زبانہ آتش باید انداخت تا در آن آتش تیز بسوزد و بعضی در عمارت
بکار می آید کہ بعضے را چوب کری میسازند و پارہ را تختہ می نمایند باز در آن تفاوت بیشمار است بعضی تختہ
سقف خلوت خانہ خاص بادشاہی است و بعضی قدمچہ پاخانہ زندانیان گرفتار تباہی است تختہ ایست
کہ تختہ نوشتن شدہ از دست حق پرست کاملی موقع نقوش حروف کلام الہی شدہ و تختہ ایست کہ از
دست صانع ہوشیار بجہت ناکارگی افتادہ پایمال خران راہ گشتہ و بہمین امثال اختلافات استعدادات

راکه بیشمار است در افراد نوع انسانی تصویر باید کرد و همین تمثیل را حضرت شیخ الاسلام خواجه عبدالله
انصاری هروی قدس الله سره بعبارت بهتر و مختصر ادا فرموده آه آه ازین تفاوت راه دو آهن پاره
از یک جایگاه یکی سم ستوران و دیگر آینه شاه اگرچه تساوی همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل
خلقت یا اصلاح هر استعداد فاسد بعد از خلقت در وسعت قدرت واجبیه امریست بس یسیر و کاریست
بس سهل اما حکمت مقتضی تفاوت استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت و اصلاح بعضی استعدادات
فاسده و ابقای بعضی بر فساد ازلی گردیده تا دو کارخانه عظیم الشان از کارخانجات الوهیت که عبارت
از جامعیت جمیع صفات کمال است بر روی کار آید اول کارخانه عفو چه اگر همه استعدادات در اصل
جبلت متساوی می بود یا اصلاح هیچ یکی از استعدادات فاسده بمحض عنایت خود نمی فرمود هرگز
عفو و حلم صورت نمی بست و ثانی کارخانه حکومت که عبارت از تنعیم مطیعین و تعذیب عصاة است
پس اگر همه استعدادات در صلاح و فساد در اصل خلقت متساوی میبود یا اصلاح هر استعدادات
فاسده میفرمود هر آئینه صفت حکومت بر دو جهت خود یعنی تعذیب و تنعیم ظهور نمی نمود ایا نمی بینی که کارخانه
مملکت بدون زندان و زندانیان و جاگیر و جاگیرداران بکمال صورت نمی بندد و هرچند کمالات
ذاتی حضرت حق و صفات کامله آن بی نیاز مطلق در ذات خود مستغنی از ظهور و مبرا از احتیاج مظاهر
است که انّ الله لغنیّ عن العٰلمین اشارتیست باین معنی لیکن چنانکه کمال هر صاحب کمال اقتضای
ظهور خود می فرماید و ظهور آن کمالات فرحتی بآن صاحب کمال میرساند اگرچه آن صاحب کمال در
کمال خود مستغنی از ظهور آن آثار باشد مثل کاتب جید الکتابت که اگرچه ایجاد نقوش بالفعل هیچگونه از
کمالات او معدود نیست بلکه کمال وهمان ملکه کتابت است که در جوهر نفس او علی الدوام استقرار
میدارد لیکن ملکه کتابت اقتضای صدور نقوش جیده می فرماید و آن کاتب بسبب صدور آن
نقوش بکمال خود شادان و فرحان میگردد همچنین صفات ازلیه واجبیه با وجود استغنا از مظاهر
اقتضای ظهور می فرماید و حضرت حق جل و علا را از تحقق مظاهر گوناگون و صدور آثار رنگارنگ
سروری و ابتهاجی بکمالات خود ثابت میشود و ازین تقریر اندفاع شبهه که بخاطر اکثر عوام میگذرد

ظاهر شد بیانش آنکه در بادی نظر اگرچه عوام را چنان ظاهر میشود که حق جل و علا بندگان خود را متساوی
الاستعداد در اصلاح دارین چرا ایجاد نفرمود تا همه بندگان او در نعمت و فرحت در امر معاش
و معاد میگذرانیدند یا اصلاح همه استعدادات فاسده چرا نفرمود که این اصلاح در حق ایشان
لطف و جود است و قدرت حضرت حق و جود آن جواد مطلق را پایانی نیست و وجه اندفاعش آنکه
حق جل و علا جامع جمیع صفات کمال است که از آن جمله مالکیت است و یک شعبه از مالکیت کارخانه
الیست بس وسیع و آن انتقام از عصاة و تعذیب معاندین است پس اگر این شعبه ظهور نمی فرمود
هر آینه امر مالکیت به کمال خود نمی رسید **بیت** در کارخانه عقل از کفر ناگزیر است ٭ دوزخ کرا بسوزد
گر بولهب نباشد ٭ باقی ماند این جا سوالی جواب طلب بیانش آنست که وقتی که افعال و اقوال منوط باستعدادات
ازلیه است و استعدادات ازلیه خارج از طاقت بشریه پس بر کفار متمردین و عصاة مصرین طریق الزام
و راه سرزنش مسدود گردد جوابش آنکه حق جل و علا مخلوقات خود را بر دو قسم آفریده قسمی آنست که در
ایشان علم و ارادت ایجاد نفرموده مثل شجر و حجر و قسمی دیگر آنکه در ایشان این هر دو صفت ودیعت نهاده
مثل جن و انس پس آنانکه در ایشان علم ودیعت نهاده اند از بسکه ذات و صفات و اعضا و جوارح و
اقوال و افعال خود را دریافت میکنند البته این امور مذکوره را بخود نسبت می نمایند مثلا میدانند که
این دست و پا از ماست و این قول و فعل از ما صادر شد پس افعالیکه بواسطه ارادت ایشان صادر میشود
گو خالق آن حق جل و علا باشد البته ایشان میشناسند که این افعال از ارادت ما صادر شده است و
چونکه نسبت افعال مذکوره بانسان مثل سایر احکام شرعیه صراحة از قرآن مجید ثابت است پس مسلمان را لازم
است که چنانکه سایر احکام را از قرآن فهم کرده قبول نموده این حکم را هم قبول نماید و افعال ذمیمه قبیحه
خود را بخود نسبت کند و دریافت همین امر که این فعل باراده ما صادر شده در توجه توبیخ و سرزنش
کفایت میکند و اما اینکه علم چرا ودیعت درو نهاده اند یا صفت اراده چرا ایجاد فرموده اند یا اراده
او را چرا بسوی این افعال و اقوال متوجه ساخته اند پس جوابش آنکه این همه امور از قبیل ظهور آثار استعداد
ازلی است و اما تفاوت استعدادات ازلیه پس سببش در صدر کلام مذکور شد و اگر در خاطر کسی سوال هم

گرسند وقتیکه ثابت شد که سبت هر یکی را بهر کاری ساختند* میل او را در دلش انداختند *
پس حکمت بعثت رسل و انزال کتب و اقامت حجج و اظهار دعوت وسعی در تعلیم وتعلم ومشروعیت جهاد
وحدود چه چیست پس میگوییم که اگرچه همه کائنات به محض ایجاد حضرت خالق الارض والسموات بلا
واسطه و آلات است لیکن آن حکیم مطلق بمقتضای حکمت باهره خود بعضی اشیا را به بعضی موجودات
مرتبط ساخته وسلسله اسباب و مسببات بر روی کار آورده مثلا جرم شمس و شعاع او اگرچه این هر دو
چیز از مخلوقات حضرت رب الارباب بلا واسطه وحجاب است لیکن درمیان شعاع وجرم شمس ارتباط
خاص ایجاد فرموده که بسبب همان ارتباط شمس را سبب و شعاع را مسبب می نامند پس همین قیاس باید
کرد که هر چند جمیع افعال و اقوال که از نفوس ذوات الارادات صادر میشود از مخلوقات آن قادر مطلق
اند لیکن درمیان افعال و درمیان ارادات ارتباط سببیت و مسببیت همان حکیم مطلق بمقتضای
حکمت خود ایقاع فرموده وهمچنین درمیان ارادات و درمیان امور مذکورة الصدر از بعثت رسل و
انزال کتب و امثالها علاقه سببیت مستحکم گردانید مثلا میتوان گفت که اراده امور مامور بها در دل مطیعین
بسبب هدایت هادی و تعلیم معلمین متحقق گردیده و یا اراده بت پرستی یا اراده زنا و شرب خمر بسبب خوف جهاد
واقامت حدود مضمحل شده ونیز باید دانست که تمامی افعال و اقوال اگرچه از آثار استعدادات ازلیه
است اما مجازات بر صرف استعداد کامن نمی تواند شد بسبب آنکه استعداد قابل الزام نیست بد را میرسد
که از بدی خود انکار کند و نیک ابرار خود داند و عقاب خود و ثواب نیک ابلا وجه خلاف عدل و ظلم
شمارد ونیز عادت اصحاب حکومت و سلطنت که بعدل و حکمت و مروت متصف میباشند همین است که گاهی
بسبب علم خود گو یقینی بود انعام و انتقام نمی فرمایند نمونه اش آنکه امیر ذو الاقتدار رفیق مخلص خود
را میداند که بلا شبه اشجع الناس است در هیچ معرکه قصور نخواهد کرد و داد سعی و جوانمردی خواهد داد لیکن
بدون ظهور امری نمایان در معرکه زور آزمایان انعامیکه مرجح بر دیگران باشد نخواهد فرمود و
در تمثیل ضدش همین قدر کافیست که شخصی بچه گرگ را بپرورد و بالیقین میداند که جبلتش حمله
کردن بر انسان و دریدن وی است اما بدون اظهار اثر آن غضبش جوش نخواهد زد و قصد اهلاک نخواهد

نمود همین که حمله بر انسانی از وی صادر گردد آنقدر پر از خشم خواهد شد که بجز قتل سزایش تجویز نخواهد کرد
و بدون قتل اطمینان خاطر او را دست نخواهد داد کارخانه مجازات حق تعالی را از همین تمثیلات
یک گونه تصور باید کرد هر چند استعدادات ازلیه خبیث و طیب معلوم آن علام الغیوب است لیکن بدون
ارتکاب گناه غضب وی باعث انتقام نمی شود و همچنین بغیر ظهور طاعات بحر رحمت بجوش نمی آید
بیت تا نگرید کودکی حلوا فروش * بحر بخشایش نمی آید بجوش + **افاده ۱۴** از جمله بدعات
مشرکین صوفی شعار که در خواص و عوام اهل زمان عموماً و در دیار هندوستان خصوصاً اشتهار یافته
و متعرض حال بعضی از مقبولان حق گردیده غایت افراط در تعظیم مرشد است بحدیکه مشعر باعتقاد الوهیت
یا نبوت او باشد پس لابد بحد اعتدال این امر را باید فهمید بیانش آنکه مرشد بلا ریب وسیله راه خدا تعالی
است قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا
فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای مومنان پرهیز کنید از خدا و طلب کنید بسوی وی وسیله را و جهاد کنید
در راه وی شاید که شما رستگار شوید درین آیت برای فلاح چهار چیز مقرر فرموده ایمان و تقوی
و طلب وسیله و جهاد در راه وی اهل سلوک این آیت را اشارت بسلوک می فهمند و وسیله مرشد را
میدانند پس تلاش مرشد بنا بر فلاح حقیقی و فوز تحقیقی پیش از مجاهده ضرور است و سنة الله بر همین
منوال جاریست لهذا بدون مرشد راه یابی نادر است پس میباید که مرشد کسی را گیرد که بوجهی مخالف شرع
شریف نبود و بر طریق مستقیم که اتباع قرآن و حدیث است بنهایت راسخ القدم باشد او را مرشد و
هادی خود مقرر نماید لیکن نه باین طور که بهر حال اتباع وی منظور دارد بلکه مقتدای مطلق شرع
شریف را داند و بالاصالة متبع حکم خدا و رسول بود آنچه مرشد از روی شرع شریف فرماید آن را
بدل و جان بجا آرد و مباح شرع را از امر وی لازم شمرد و آنچه خلاف شرع گوید هرگز اتباع آن
نکند بلکه رد نماید حدیث شریف است که لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ * یعنی
اطاعت مخلوق نمیباید در نافرمانی خالق و محبت مرشد باینطور باید که مال و جان خود در ابرای
رضا و آرام وی صرف نماید و هیچ دنیا را عزیزتر از رضامندی وی نداند چرا که فائده منفعتی

که از مرشد حاصل میشود بهزارها مراتب بهتر از تمامی دنیا است و محبت مرشد باین حد ممنوع است که
تا فرمانی خدا و رسول در جنب محبت او گوارا کند که این معنی موجب دوری از بارگاه حق تعالی است
اصل همه محبتها و حقوق محبت و حق خدا تعالی است در جنب محبت و حق او سبحانه هیچ محبتی و حقی را
بخیال آوردن محجوبی از وی تعالی شانه و محرومی از عنایات اوست و اگر بعد عقد بیعت با مرشدی
طالب حق را امری منکر ازان مرشد واضح گردد پس اولا ورا ناصح شود و دعا برای او بجناب ایزدی
کند و اگر باز نیاید و آن منکر را نگذارد پس اگر آن منکر از قبیل فساد عقیده است عقد بیعت را از وی
خلع کرده او را مرشد و پیر خود نداند و اگر فساد عقیده نبود گو گناه کبیره باشد پس خلع مرشدی وی
نکند لیکن مبتلا ببلا دانسته اتباعش را دران کار حرام انگاشته سعی ظاهری و باطنی در نجات وی
ازان بلیه کما ینبغی بجا آرد **افاده ۵** از جمله بدعات مشرکین صوفی شعار که بزی امور نیک در
انظار مردم این دیار جلوه گر گشته اظهار بدعات منکره بر قبور اهل الله است هر چند آن بدعات بیشمار
است لیکن چند امور قبیحه تمثیلا درین مقام ذکر کرده میشود تا دیگر امور قبیحه را برین امور مذکوره
قیاس توان کرد ازانجمله قصد بزیارات قبور آنها است از جوانب و اقطار زمین به کشیدن متاعب
و مصائب اسفار و مقاسات آلام لیل و نهار و این اسفار هم باوجودیکه در ارتکاب آن صعوبات حی را زند
بظلمات شرک میکشد و بوادی سخط ایزدی میرساند عوام این سفر را برابر بلکه به بعضی وجوه بهتر از سفر
حج میدانند و صورت احرام و محرمان شنیده یا نشنیده بعینها یا به شبها بر خود می بندند و علاوه بران
قیود زائده واهیه خود آن مسافران بدانجام در سفر و تمام متعلقان ایشان در حضر التزام میکنند
القصه اگرچه ارباب بواطن صافیه را قطع منازل سفر بسوی قبور اهل الله منفعتی قلیله می بخشد لیکن
بر عوام مومنین آنقدر مضرتی عظیمه میرساند که خارج از بیان است پس لابد همه خواص و عوام را لازم
است که ازین امر بالکل اعراض کرده آنرا نسیا منسیا سازند ✤ و ازانجمله استمداد و استعانت از اهل
قبور است که آنها را حاجت روای مطلق پنداشته در مراتب استدعا و التجا داد شرک میدهند و در
افتادن آنها از صراط مستقیم توحید ظاهر است لیکن درانجا شرح کردن احوال خواص آگاه دلان

منظور است که باراده استفاضه فیض باطنی قصد مزارات بعیده میکنند پس باید دانست که هرچند
اولیا و مقبولان بارگاه حق را موت جسمی است که حبیب را بحبیب میرساند و ایشانرا انچنان
الهامات الهیه و معارف ربانیه عطا میشود که درین عالم احیا و زندگانرا کمتر نصیب میشود بنابر
علیه آنهارا احیا میتوان گفت لیکن بلا ریب بنسبت احکام این عالم مردگانند قدرتی و قوتی
که احیای این عالم را حاصل است ایشانرا هرگز نیست و اگر فی الواقع همین قسم قوت و قدرت متحقق
میبود و در مجاورت مزارات مدعا حاصل می شد تمام عالم قصد مدینه منوره میکرد و سلسله
تربیت و ارشاد لغو و بی حاصل میشد پس واضح گردید که عادت الله در تربیت و ارشاد خلق برهمین
منوال جاریست که استفاضه فیوض از زندگان شود و اگر احیانا کسی را این چنین زنده که کشود کار
از وی مظنون بود میسر نیاید پس قصد مزارات از امکنه بعیده نکند بلکه متابعت قرآن و حدیث را
لازم گیرد که مفتاح مغلقات است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ارشاد فرمود تَرَکْتُ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ
مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوْا بَعْدِیْ کِتَابَ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ اَهْلَ بَیْتِیْ
یعنی گذاشته ام در شما دو چیز جلیل القدر را و اینکه هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز بعد من
گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اولاد من ۱۲ و در روایتی دیگر است تَرَکْتُ فِیْکُمْ اَمْرَیْنِ لَنْ
تَضِلُّوْا مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا کِتَابَ اللّٰهِ وَ سُنَّةَ رَسُوْلِهٖ یعنی گذاشته ام در شما دو چیز را و اینکه
هر دو را مضبوط خواهید گرفت هرگز گمراه نخواهید شد کتاب الله و سنت پیغمبر وی پس شناخت
متبوع و مقبول آل طاهرش و یافتن آن موجود درین عالم اگرچه دشوار است چه مقبول و متبوع
از آل طاهر و مصداق این حدیث شریف همان شخص خواهد بود که تمام اقوال و افعال و احوال
او موافق کتاب و سنت باشد و ظاهر است که تحقق امثال این بزرگواران درین جزو زمان به
مثابه اکسیر اعظم و کبریت احمر نادر و کمیاب لیکن قرآن مجید که بهترین ذریعه نجات است هر جا موجود
و همچنین حدیث شریف هر وقت میسر پس اتباع آنرا غنیمت کبری شمارد و همین را ولایت علیا
پندارد و فی الحقیقت همچنین است که کما ینبغی اتباع قرآن و حدیث هم ولایت است و اگر بتقدیر ایشانرا

قوت و قدرت ہم می بود پس در غیر انبیا علیہم الصلوٰۃ و السلام جای تلبیس ابلیس است چونکہ ظہور آثار
ارواح امری منیب است بسا کہ شیطانی حکایت صوت یا صورت آنہا کردہ بامری خلاف شرع
حکم نماید و این بیچارہ نادان بسبب شدت اعتقاد و نیاز مفرط بدل و جان آنرا قبول کردہ انچہ در قرآن
و حدیث بتواتر و یقین ثابت است ازان چشم پوشی نمودہ در مہالک ہلاک افتد و حکایت صوت و صورت
ہم بنابر شناسندہ صورت و صوت ایشان میباید و ہر کہ شناسا نباشد پس صرف آوازی یا القای
در قلب در وقت تغیر حالت و ظہور توجہی و کیفیات در مراقبات بنابر لغزانیدن وی از جادہ حق
کفایت میکند و احیانا بعضی سفہا می پندارند کہ برای تلاش معاش بطریق نوکری یا تجارت اسفار
بعیدہ کردن البتہ روا است پس چرا بگمان حصول مطلب دینی این چنین سفر مذموم باشد پس جوابش آنکہ
این طریق سبیل حصول مطلب دینی نیست بلکہ مقام بربادی مایہ ایمان و خوف از دست رفتن اصل
سرمایہ کسب سعادات است از تعدی و تطاول سراق شیاطین و قزاقان آنہا * و ازان جملہ است
کہ روشن کردن چراغان بر قبور و در مقابر کہ آنرا روشنی میگویند بلاشبہ حرام است و لعنت برین کار
در حدیث صحیح صریح وارد است ہمین مردم می باشند کہ آنرا مثل وقت ظہور انوار لیلۃ القدر و لیلۃ البرات
ساعت اجابت دعا میدانند و مترصد دعای آنوقت میباشند و مقارنت دعا با روشن کردن چراغان
از مقاصد ہم می پندارند معاذ اللہ من ذالک بحدیث شریف وارد است کہ ایمان زانی و سارق در وقت زنا و سرقہ
از آنہا جدا می شود زیادہ تر ازانہا ایمان اینان بمجرد دعا آنوقت برباد میرود بلکہ اگر جہل عذر نباشد
پس صاف کافر شوند آنکہ جاہل نیست پس البتہ کافر می شود حرام شرعی را عبادت عمدہ اعتقاد کرد و صرف استحلال
حرام کفر است چہ جائیکہ آنرا عبادت شمرد **افادہ ۶** از جملہ بدعات مشرکین صوفی شعار کہ در خواص و عوام
اہل اسلام بلکہ جمہور انام غایت اشتہار یافتہ ادای نذر و نیاز اولیاء اللہ است بوضعیکہ شرک خفی و اسراف
اموال و اختراع بدعات بوجوہ متعددہ دران راہ یافتہ بیانش آنکہ اگرچہ اصل این امر بہتر و خوب موافق
حکم شرع شریف است لیکن چون عوام ظنون و اوہام خود را دران دخل دادند خلف آنہا تابع سلف
خود شدہ درین امور تجدید و تحدید نمودند و قاعدہ ہر کہ آمد بر آن مزید کرد را دستور العمل ساختند آن اصل

محمود مخفی و محتجب گردید و فروع خبیثہ کہ از سعی و تراشیدن مردم بہم رسیدہ ظاہر و رائج گشت و ان فروع در خبث خود متفاوت الحال اند ادنای آنہا تقلید رسم و عادت است و التزام آن بجدیکہ ترکش متعذر شد و التزام مالایلزم درین امور نزغہ شیطانی و لعبید از مرضیات رحمانی است شاہد این بیان ممنوعیت التزام انقلاب از زمین لعبد از صلوٰۃ کا قبست چہ ہرگاہ التزام این قدر کار سہل کہ از نماز فارغ شدہ بطرف رست باید گردید نصیب شیطان در ایشان است دیگر کارہای عمدہ و التزام آنہا بتعبیری اقبح از نصیب شیطان میباید و اعلای آن شرک است کہ در وقت ذبح کردن گاو حضرت سید احمد کبیر قدس اللہ سرہ مثلاً از عوام این زمان درین دیار مشاہد و محسوس میشود و تفصیل این اجمال آنکہ اموات را بلا ریب ثواب عبادات احیا مے رسد بدو سبیل سبیل اول کہ عمدہ و بہتر است آنکہ درمیان مردہ و زندہ علاقہ باشد کہ بسبب آن علاقہ دخل ہست در عبادات زندہ ثابت و متحقق گردد مثلاً علاقہ ابا با ابنا و این ابوت و بنوت خواہ بجہت ولادت باشد خواہ بجہت تعلیم و ارشاد ہر شخصیکہ عبادت میکند ابای او را ہر قسم کہ باشند ثوابی میرسد و در تربیت ظاہری و باطنی ہر قدر کہ کوشش کردہ اند و نیاتیکہ دران کوشش بکنون ضمایر ایشان بود حسب آن ثواب مذکور نقصاناً و زیادۃً مختلف میشود پس مسلمان ہر قدر کہ کوشش در کار نیک میکند و نیت خالصہ خوشنودی حق تعالی میدارد حق حضرت حق جل شانہ کہ اعظم الحقوق است و حق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و جمیع اساتذہ و مرشدین و آبا و امہات کہ مومنات و مومنین گذشتہ اند از ذمہ اش ادا میشود بہمین اعمال نیک بندگی بحضور حضرت حق تبارک و تعالی اطاعت و تبعیت بجناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و رشد و سعادتمندی رو بروی سائر اہل حقوق محض بانعام و فضل ایزدی روشن و مبرہن میگردد و ہمین دقیقہ الیست کہ بر واقفان احکام شرع ہویدا و بر ناواقفان آن مخفی و محجوب است و بنا برعلیہ ہر کہ بموجب معمول رائج فاتحہ و ایصال ثواب نکند او را ناخلف و منکر حق اہل الحقوق گمان می برند و نمی فہمند کہ اگر ترک این رسوم فاتحہ و ایصال ثواب ایشان ناخلف و منکر حق اہل حقوق میشد لازم می آید کہ اہل بیت عظام و صحابہ کرام و سائر طبقات مومنین و صلحا و علما و اولیا کہ پیش از اشتہار این رسوم گذشتہ اند معاذ اللہ ناخلف بنسبت

سلف خود باشند بلکه همین حرف در شان افضل المرسلین محبوب رب العالمین بنسبت امام الانبیا خلیل
با صفای حضرت خالق الارض والسماء در خاطر خطور خواهد کرد معاذ الله من ذلک ثم معاذ الله من ذلک پس این تتبع و تصحیح
کرد این رسوم فاتحه خوانی بوضع مخترع زائد از لوازم و ارکان دین متین است و کمال بیانی موقوف
بران هر چند این معنی بالاجمال مذعن خواطر است لیکن بسا است که وقت ترک شدن این رسم از صالحی
کاملی آن اذعان اجمالی بسبب کثافت غشاوه عادت مستور گشته سبب سوء ظن یا اعتراض در حق آن صالح
کامل گردد لهذا این حقیقت را مفصلا جانشین خاطر داشته تارک این رسوم را درین امر تابع سلف صالح
اعتقاد باید کرد **سبیل دوم** آنکه زنده فعلی کند که مقصود از ان نفع ثواب رسانیدن بمیت منظور
باشد و اظهر و اشهر این قسم در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم دعا است و یک صورت از ان که نماز جنازه است
واجب است و صور دیگر آنکه در اوقات پنج گانه و اوقات متبرکه و غیرها بالعموم یا بالخصوص دعا یا ازدر
وقوع آن میشود بلا شبهه مسنون و مندوب است و در احادیث مشهور و معروف و شرح آن احادیث موجب
اطناب است دریافت آن بر کتب حدیث حواله کرده شد لیکن یک دقیقه کار آمدنی درینجا هم باید شنید که
اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراتب است و دران افراط و تفریط واقع میشود هر چند در آن افراط و تفریط
قبحی نبود لیکن هر چه بر جاده اعتدال است بلا ریب افضل است از جانبین افراط و تفریط پس ادعیه که در حق اموات
در وقت حضور قبور یا غیبت آن بوضعی که از جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم مروی و ثابت شده بهمان
وضع اگر بوقوع آید افضل است از اوضاع دیگر مثلا آنجناب صلی الله علیه وسلم در شب برات بتنهائی بی اطلاع
و اعلام احدی در بقیع تشریف بردند و دعا فرمودند و کسی از صحابه امر نفرمودند که درین شب بمقابر
باید رفت و دعا باید کرد چه جائیکه تاکید کرده باشند پس الحال اگر کسی اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم منظور
داشته در شب برات در مقبره مجمع صلحا نموده ادعیه وافره کند او را بمخالفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم الزام کردن
نمیرسد لیکن این قدر باید فهمید که این امر شده برسم انجامیده حقیقت کار دران باقی نخواهد ماند و مثال
موضح این بیان است مسئله فقهیه که جماعت نفل مکروه نیست و اگر تداعی باشد مکروه است و اما صور دیگر سوای
دعا پس مروی از ان کندن چاه است که حضرت رسالت پناه سعد بن معاذ را بعد التماس ایشان که مادرم

ناگاه فوت شده و یارای گفتن نیافت واگر می یافت وصیتی میکرد پس برای وی اگر چیزی بکنم نفع
بوی خواهد رسید فرمودند که چاه بکن و بگو که این برای مادر سعد است وخواندن سوره یس است که بعد
روز جمعه و زیارت قبر والدین وارد شده و حضرت عائشه صدیقه رضی الله عنها از طرف برادر خود یعنی
عبدالرحمن رضی الله تعالی عنه بعد وفاتش بردها آزاد کردند و برهمین قیاس باید کرد سائر عبادات را پس هر
عبادتیکه از مسلمان ادا شود و ثواب آن بروح کسی از گذشتگان برساند وطریق رسانیدن آن دعای خیر
بجناب الهی است پس این خود البته بهتر و مستحسن است واگر آن کس که ثواب بروحش میرساند از اهل حقوق
اوست به مقدار حق وی خوبی رسانیدن این ثواب زیاده تر خواهد شد پس در خوبی این قدر امر از امور
مرسومه فاتحها و اعراس و نذر و نیاز اموات شک و شبهه نیست و تعین اوقات و قسم طعام و وضع آن و تمایل
کنندگان همه از قبح خالی نیست آری ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ در مراتب قبح تفاوت
بسیاری است صرف تعیین التزام مالایلزم است که حالش مشروح گردید و از جهت تعیین وقت خللهای بسیاری
هم دینی و هم دنیوی پیش می آید نیت خالصه باقی نمی ماند بلکه احیانا مطلقا نیت عبادت نمی باشد
صرف بجهت نام و نشان دنیا و دفع طعن و تشنیع مردمان بخوف خفت و لحوق عار پیش همچشمان عمل
می آید و از آن مدعا یکه نام نهاده اند اصلا بر نمی آید و اینان اگر از عمل صالح عاطل اند پس حال ایشان
وحال صالح کامل تارک این رسوم بلحاظ ادای حق اسلاف خود به مثابه سلطنت شاه جهان آباد و سلطنت
بخاری است درین زمانه که اول رسم محض بلا حقیقت است که اصلا معنی از سلطنت نمانده و رسوم خود وجودی
کمتر از سراب میدارد و ثانی حقیقی است که برسوم ملوث نه گردیده این تفاوت مثال و ممثل را بمیزان
شرع و عقل سنجیده و از حالات و واردات قلبیه خود در وقت ارتکاب مراسم بحث کرده امر حق دریافت
نموده از التزام رسوم تائب باید شد رَزَقَنَا اللهُ التَّوْبَةَ وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ كُلِّ
الْمَكْرُوهَاتِ و ادائیکه بحضور طعام فاتحه و ربازیجا می آرند پس این هم اتباع خیالات فاسده خود است
چه فاتحه بسبب آن طعام بجای صاحب فاتحه نشده پس چرا ادائیکه در استحسان آن نسبت صاحب فاتحه هم
گفتگو بود به عمل باید آورد و ملک وی نگردیده چه اگر ملک وست پس چرا فاتحه کنندگان دخل در آن میکنند

و بموجب خواهش خود می خورند و می خورانند بلکه آنرا بوارثان صاحب فاتحه سپارند نیاز حضرت سیدة النسا
را بسادات دهند و نیاز حضرت غوث الاعظم باولاد امجاد ایشان حواله نمایند و علی هذا القیاس و اگر این ادب
بگمان حلول روح صاحب فاتحه در آن طعام یا علم وی است آن طعام را بسبب آنکه تناول کرده و پس خورده
او شده پس این ظنون فاسده ایشان است که هرگز معلوم ایشان نیست و اگر بالفرض و التقدیر چیزی
ازان معلوم شود پس حالیکه در آداب طعام میباید آن طعام ازان تجاوز نکرده پس حاصل از آداب آن
طعام نیست مگر حصول مشابهت بکفره هنود که احیانا حبوب غلات و اجناس اطعمه را پرستش میکنند و از قید
اکلین و ممانعت یکی و اجازت دیگر تحلیل حرام و تحریم حلال پیدا میشود و اتباع اهل جاهلیت لازم می
آید چه همین قسم قول ایشان حق تعالی در مقام مذمت حکایت فرموده وَقَالُوْا هٰذِهٖٓ اَنْعَامٌ وَّحَرْثٌ
حِجْرٌ لَّا يَطْعَمُهَآ اِلَّا مَنْ نَّشَآءُ بِزَعْمِهِمْ و میگویند که این چارپایان و زراعت ممنوع است نخورد آنرا مگر
کسیکه خواهیم ما بزعم خود ها و ایضا حق تعالی می فرماید وَقَالُوْا مَا فِيْ بُطُوْنِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ
لِّذُكُوْرِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلٰٓى اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَّكُنْ مَّيْتَةً فَهُمْ فِيْهِ شُرَكَآءُ سَيَجْزِيْهِمْ
وَصْفَهُمْ اِنَّهٗ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ و معنی حجر از جوبلی دریافت کرده باید دانست که
همین معنے مراد مردم این دیار درین زمان از لفظ اچهوتا می باشد مصرف طعام هر گرسنه و محتاج است
آری پرهیزگار بهتر از غیر پرهیزگار است پس صحنک و توشه ها ساخته و پرداخته پیشینیان است و مبتلای حق
افکار رویه حقیقی نهایت دور از حق پیدا شده و اکابر بزرگان حال آن را در اوقات تربیت و ارشاد
در ضمن کلیات بیان می فرمایند و تخصیص و مجاهرت انکار در عین وقت مقابله این رسوم غیر مفید انگاشتند
خاموش میشوند از خاموشی آنها فریب نخورده در محو آن سعی باید کرد چه این قیود شده شده بقبایح انجامید
و آن قیود ضرورتر از قیود شرعیه در اذهان جهله قرار یافته که التزام آنرا جزو اسلام و ایمان می پندارند
و تارک و ساعی را در هدم اساس آن خارج از ایمان می شمارند چون التزام رسوم باین حد رسد بالکل قلب
مطلوب و عکس مقصود گردیده واجب الترک میگردد و بنابر تمیزش از فرائض تاکیدیکه در حدیث میشود
یاد کرده درین محل بکار باید برد و رواج رسم نذر و نیاز باین حد رسیده که از نذر طعام و غیره گذشته

ارتکاب نامشروع وعدم مبالات ازحرام مضطر شده آن رسوم از ایشان خود بخود موقوف میشود سپس
اگر ابتداءً و اختیاراً الا انتهاءً واضطراراً ترک نمایند چه قدر موجب صلاح معاش و معاد ایشان
شود و رضای حضرت حق نصیب ایشان گردد پس طالب راه خدا را لازم که مبتری و بیزار از ین رسوم شده در برهم
نمودن این رسوم و موقوف ساختن آن از خانه و خاندان خود و عشیره و قبیله خود و محله و قریه و شهر
و اقلیم هر قدر که تواند کوشش نماید اگر به نیت صحیح است ماجور و مثاب خواهد شد و از ین نترسد که سعی من
مشکور نخواهد شد یا اتباع من خویشان و اقربای من نخواهند کرد در اتباع مرضی الٰهی قصور ورزیدن
باین ظنون فاسده قبیح محض است چون کار با حق است فکر و اندیشهٔ هیچکس نمی باید آری هر وضعیکه در
برهم زدن رسوم موجب اتباع دیگران بود و با شرع مخالفت نداشته باشد همان وضع را در ازالهٔ این
امور مضره پیش باید گرفت تا سعی او بر طبق مضمون حدیث شریف خَیْرُ الْهُدٰی مَا اتُّبِعَ یعنی
بهترین هدایت آنست که پیروی آن کرده شود کارگر گردد و نپندارند که نفع رسانیدن باموات باطعام
و فاتحه خوانی خوب نیست چه این معنی بهتر و افضل غرض آنست که مقید برسم نباشد بتعین تاریخ و روز
و جنس و قسم طعام هر وقت و هر قدر که موجب اجر جزیل بود بعمل آرد و هر گاه ایصال نفع بمیت منظور
دارد موقوف بر طعام نگذارد اگر میسر باشد بهتر است و الا صرف ثواب سوره فاتحه و اخلاص بهترین ثوابها
است در تعین تاریخ و روز و قسم و وضع طعام ضیق پیش می آید حتنا و اهتمام آن موجب اضاعت اوقات
میگردد و دیگر کارهای اهم معطل میمانند یگانه و بیگانه و آشنا و نا آشنا بروز و تاریخ منتظر و مترقب میمانند و
اقربا فراهم می آیند و الناساز اخواه نخواه آنچه کردن دشوار می بود سر انجام آن ضرور می افتد پس در حق
میت بعد تجهیز و تکفین و دفن بجز دعا و تعزیت هیچ رسم را التزام نباید کرد و همچنین در نکاح بجز ولیمه که سنت
موکده است و مانند آن که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثابت شود همه رسوم را ترک باید نمود و خلاصه کلام
درین مقام آنکه محمد عربی را صلی الله علیه وسلم از تمام خلق پیشوا و محبوب مطلق اعتقاد کرده و بدل و جان راضی
بآن شده تمامی رسوم بنهد و سند د فاین رسوم را که خلاف وی صلی الله علیه وسلم باشد یا زیادتی از طریقهٔ
صحابه شود ترک نماید و انکار و کراهیت بر آن اظهار کند و رسومیکه در جاهلیت رائج شده بود و در عهد

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم منتفی گشتہ ودر ابطال آن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وصحابہ کرام تاکیدات منقول است
اگر از ان رسوم چیزی مثل کشتن دختران یا ایکردن جانوران وامثالہا رواج پذیرد در ابطال آن سعی بلیغ
نماید **افادہ ۱** از جملہ رسوم فاسدہ کہ در اہل اسلام دیار ہندوستان بسبب اختلاط ہنود اشتہار یافتہ
ممانعت زنان بیوہ از نکاح ثانی است واین رسم فاسد آن قدر رواج یافتہ کہ این امر مشروع بل مندوب
را زیادہ تر از محرمات شرعیہ میدانند پس در ازالہ آن کوشش بلیغ کند اگر در اقربایش این صورت پدید
آید خواہ نخواہ نکاح ثانی کردہ دہد واگر در اتباع مرضی وی قصور ورزند مہاجرت یعنی ترک ملاقات وبرادرداری
بدان ایشان کند چہ ظاہر است کہ انکار ازین کار غالبا بل قطعا بنا بر التزام رسوم ہنود است والا ہیچ معنی
نیست واگر در ابطال این رسم ترک رسوم بزرگان واکابر خود لازم آید اصلا باکی نکند وپروائی ندارد چہ جانب
حق جل وعلا را بر جانب تمام اہل حقوق مقدم دارد ومقاطعت ومہاجرت حضرت خلیل را نصب العین خود
سازد **افادہ ۲** از جملہ بقایای رسوم جاہلیت کہ درین امت مرحومہ کمال انتشار وغایت شہرت
یافتہ ارباب خاندان عالی مثل سادات وپیرزادہا دران گرفتارند افتخار بمکارم آبا ومناقب اجداد است
واعتماد بر شفاعت ایشان حتا کہ بسبب ہمین افتخار واعتماد تواضع وانکسار را کہ شعار اہل اسلام است وتقوی
وصلاح را کہ افضل مناقب اہل ایمان است نسیا منسیا ساختہ وبجای آن تکبر وتبختر وجرأت بر اظہار بدعات
وارتکاب منکرات حاصل نمودہ کلام اللہ وکلام رسول را پس پشت خود انداختہ اند گویا کہ آیۃ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ
عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهٖ آیۃ ✤ وَلَا تَجْزِیْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَیْئًا آیۃ ✤ فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ فَلَآ اَنْسَابَ
بَیْنَهُمْ آیۃ ✤ یٰاَیُّهَا النَّاسُ اِنَّا خَلَقْنٰكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَّاُنْثٰی وَجَعَلْنٰكُمْ شُعُوْبًا وَّقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوْا
اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰكُمْ آیۃ ✤ تِلْكَ اُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ
مَّا كَسَبْتُمْ ✤ حدیث ✤ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ اَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّیَّةَ الْجَاهِلِیَّةِ وَفَخْرَهَا بِالْاٰبَآءِ اِنَّمَا هُوَ
مُؤْمِنٌ تَقِیٌّ اَوْ فَاجِرٌ شَقِیٌّ اَلنَّاسُ كُلُّهُمْ بَنُوْ اٰدَمَ وَاٰدَمُ مِنْ تُرَابٍ وامثال آن را بگوش ہوش
خود گاہی نشنیدہ وبمجرد اوہام وظنون خود بمسلمات ومشہورات باطلہ در امثال خود متمسک نمودہ در ورطہ
ہلاکت جان خود را انداختہ سبحان اللہ زہی سفاہت وخہی حماقت کہ اسباب نجات را کہ بالیقین وبالقطع موجب

نجات و باعث رفع درجات اند ترک کرده باسباب وهمیه و ظنیه تمسک شدند حال سفاهت مآل این جهال
بدان می ماند که شخصی اموال خطیره خود را که در قبضهٔ خود میداشت و انتفاع بآن قطعی و یقینی می انگاشت
در تحصیل حیل اکسیریه و اعمال دست غیب که حصول آن محض موهوم است برباد دهد القصه اگر این علاقه
نسبیه باکابر از امور نافعه معاد است پس ظاهر است که غفلت ازان و عدم اعتنا بآن بهیچ وجه اخلال
در نفع آن نمیکند چه علائق نسبیه از جنس افعال اختیاریه نیست تا بسبب غفلت و عدم اعتنا برهم شود پس
وقتیکه شخصی غافل را از علائق نسبیه خود در معاد نفعی حاصل خواهد شد البته او را بسبب حصول آن نعمت
غیر مترقبه سرور و ابتهاج دو بالا بدست خواهد آمد مثل حصول فرحت بسبب بدست آمدن مالی از میراث آبائی
خود باوجودیکه این وارث ازان غافل بود و اگر این امر در معاد کار آمدنی نیست و این شخص تمام عمر خود
را در امید حصول منفعتی ازان مرگذرانیده باشد پس البته ندامتی و خجالتی بسبب جهل مرکب خود خواهد کشید و
بانواع آلام نفسانیه و تعذیبات روحانیه گرفتار خواهد گردید پس عدم اعتنا باین علائق نسبیه و عدم اعتماد
بر امثال این امور وهمیه بر هر تقدیر احسن و اصوب است والسلام علی من اتبع الهدی **فائده** باید دانست که
در جوهر اولاد کرام استعدادی مکنون بطریق میراث از آبای کرام ایشان ودیعت می نهند لیکن آن محض استعداد
در هیچ یکی از امور معاشیه و معادیه کار آمدنی نیست آری اگر همان استعداد بر روی کار آید و بسبب تعلیم و تعلم
و تشرع و تدین جلوه گر شود البته مظهر امور عظیمه و مصدر منافع جلیله خواهد شد نحو این استعدادات مکنونه را مشابه
استعدادات ازلیه که نصیبهٔ هر شخص در ازل الازال استعدادی از استعدادات صالحه یا فاسده گردیده باید فهمید
اما بنای مجازات بر محض این استعدادات نیست لهذا مادامیکه آثار آن استعداد بر منصهٔ ظهور نرسد در کارخانهٔ
مجازات هیچ اعتداد بآن استعداد نه آری این قدر یقینی است که بسبب مصادفت اسباب هدایت و ضلالت
آثار صلاح و فساد فراخور استعداد ظهور می نماید پس ترتب ثمرات بالفعل بر آثار است اگرچه ارتباطی خفی با استعدادات
هم میدارد لیکن ارتباط ثمرات با استعدادات بس خفی و کثیر التخلف است و با آثار بس ظاهر و قلیل التخلف مثلا منافع
حرب بآلات آن ارتباط ظاهر میدارد و بجوهر حدید ارتباطی خفی لهذا شمشیر پولادی زنگ خورده انکار نمیکند که
شمشیر مصقل از آهن خام

فصل دوم در تهذیب اخلاق

و آن مشتمل بر دو هدایت است

هدایت اولی در ذکر اخلاق محموده و مذمومه اجمالاً و آن مشتمل بر سه تمهید و پنج افاده است **تمهید ا**
از قوی ترین موانع نزول فیض رحمانی و ورود عنایات یزدانی بر سالکین راه حق تلوث نفوس بهیمیه ایشان
است برذائل اخلاق مثل بخل و حسد و کبر و حرام و غیبت و کینه و ریا و کذب و طمع و حرص ** سلف صالح
تزکیه ازین رذائل مقدم تر و مهم تر میدانستند و آنرا صرف بنا بر رضاجوئی حق از دل خود منقلع و منقمع میکرده
اند تا اثری ازان باقی نمی ماند و دلهای ایشان مصفی میگردید لهذا مورد عنایات بیغایات میشدند و همین
تصفیه که ارضاءً لله تعالی بعمل می آوردند مقبول میگشتند و هر که باوجود طی مراتب سلوک منضبط مورد آثار
عنایات نشود آثار این همه رذائل یا بعض آن دروی البته محسوس خواهد بود پس وجود این رذائل مانع ورود
عنایات الهی است **تمهید ۲** سلف صالح را بتوفیق ایزدی در تزکیه نفس از رذائل اخلاق همین اعمال
صالحه اسلامیه و مصاحبت با مقتدایان خود کافی بود و ارباب این فن علامات و اسباب و معالجات آنرا
بطور طب تحقیق و تنقیح کرده کتب ساخته اند لیکن آن بیان باوجود شدت وضوح کفایت نمیکرد بلکه ارباب
فهم قاصره بمطالعه آن صحف متطاوله می پندارند که این حال رجالی است که گذشتند و بحظیرة القدس پیوستند
و حقیقتی دیگر داشتند که با این اعمال کثیره و مشاق عسیره قیام ورزیدند و خود را المحل بعید ازان می انکارند و بعضی
بغلط فهمی خود را متخلی ازان رذائل و متحلی باضداد آن که فضائل محضه اند میدانند پس مناسب حال ابنای
روزگار اینست که چنانکه اشغال و مراقبات بنا بر وصول بمعرفت الهی می نمایند همچنین مراقبه برای این امور
هم پیش گیرند و بدون آن وصول را ببارگاه قبولیت غیر ممکن انگارند هر چند بمقام معرفت میرسند لیکن از باب
عنایت و راه قبول نمیرسند بلکه ارباب دیگر آنجا رسیده اند که پرسش مقبول و نامقبول آنجا نیست و شیطان و نفس که
بمنزله سگ و دربان بارگاه قبولیت حق اند ایشانرا نمیگذارند که در آن مقام واصل شوند و محفوظ از شرور
شیطان و نفس رسیدن ممکن نیست مگر بوسیله اعمال صالحه و تخلی از رذائل مذکوره و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل
بمنزله چوبدار و نقیب است که خود بخود انسانرا بمقام مقصود میرسانند و احیاناً تا اجتبائی ازان بارگاه میرسد
که بدون بذل اعمال و مقاسات تکالیف و مشاق او را فائز بقبولیت میسازد و این قسم بندگان برگزیده حاجت
بترتیبی و تلقینی ندارند حضرت خود مربی ایشان میشود و تحلی بفضائل و تخلی از رذائل بدون امتنان احدی از

مخلوقات وبدون کشیدن تکلیفات ایشان ارزانی می فرماید پس طریق آن اینست که اولا شغلی بخواندن قرآن
وحدیث کند وپاره اوقات خود را مصروف تحصیل آن نماید تا که بحقیقت فضائل و رذائل آگاه شود وبنا بر دریافت
ضروریات خود پریشان نگردد من بعد بیاد داشتیکه در طریقه نقشبندیه مقرر است که عبارت از دوام ملاحظه
ذات حضرت حق است مشغول شود ودرهمین ملاحظه ملاحظه دیگر مندرج سازد وآن ملاحظه تعظیم اوامر شرعیه وعزم
امتثال آن واهتمام نواهی شرعیه وعزم اجتناب ازان است پس هردم وهرجا درخلوت وجلوت ودرکوچه وبازار
ودرمسجد وخانقاه وحالت اکل وشرب وبول وبراز وملاقات دوستان واحباب ومشغولی در وجوه معاش ومعاد القصه
درهمه حالات آگاه ومطلع باشد که هرگز میلانی بسوی نواهی شرعیه در دل نگذرد وباهتمام اوامر شرعیه دل را چالاکی
وچستی وفرحت وشادمانی علی الدوام ماند واز جمله اوامر شرعیه مامورات عمده را مثل نماز وتلاوت قرآن بلحاظ
خاص ملحوظ دارد ودرهرحال دلش متعلق بنماز ماند وهمین که وقت برسد یا اذان بشنود غفلت ازان سو
نورزد وهیچ کاری را بر تهیه نماز مقدم نکند ومهم تر ازان نداند فوت هرکار در جنب ادای صلواة بروی سهل و
آسان نماید بنا بر آنکه محبوبی بر سر وقتش رسیده ممکن نیست که دران وقت بکار دیگر مشغول شود اگر هزارها کارهای
دیگر فوت شود محاضره ومکالمه آن محبوب مرغوب تر خواهد بود وهمچنین نماز را بمقتضای حدیث شریف وقرة
عینی فی الصلواة موجب راحت اصلی خود پنداشته هیچ کار دنیا ودین بران مقدم نکند ومهم نداند وهمچنین
ارکان دیگر را که روزه وزکوة وحج است تخصیص کند وجهاد را که سنام الاسلام است وحقیقت محبت خدای تعالی
ببذل مال وجان وکشیدن رنج وتکلیف بخوبی دران واضح میشود نیز بلحاظ قصدی مخصوص کرده باشد
وچونکه بر مواظبت این لحاظ زمانی خواهد گذشت عادات او همه عبادات خواهند شد مثلا نخواهد خورد مگر
باراده ونیتی که موجب رضای حق است ونخواهد خفت مگر وقتیکه دل آگاهش گواهی خواهد داد که اینوقت خفتن
باعث رضامندی خدا است وقس علی ذلک وبعد صاف شدن دل از رذائل خود بخود تحلی بفضائل مثل
شجاعت وقناعت وسخاوت وعفت وزهد وصبر وشکر ورضا بالقضا وتوکل وغیرها حاصل خواهد شد لیکن
بلحاظ استقلالی قصد تحصیل آنهم کند تا درهمه فضائل بمرتبه اعلای هریک متصف شود وهرگاه دل خود را
پاک کرده وبر اوامر شرعیه چست ومشتاق گشته راه سلوک را سالک خواهد شد از فضل الهی متیقن است که بطور

سلف مورد عنایات ایزدی خواهد گردید عنایات او را پایانی نیست همین قسم بزرگان بوده اند که مغز العنایات
او سبحانه میشدند و آنانکه از عنایاتش محروم اند از قصور خود محروم مانده اند در راه رضای او را گذاشته اند
وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ از ان خبر میدهد شعر هر چه هست از قامت ناساز و بی اندام
ماست * ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست * و مامورات و منهیات الهی را دامن دراز است
سبیلش آنکه سالک را لازم است که متشبث بکلام الله شود اگر حفظ کند از همه بهتر و اگر نتواند مهارت تام تلاوت
قرآن پیدا کند و از ترجمه موضحه معانی آن آگاه بوده بتدبر تلاوت کرده باشد و صرف تلاوت الفاظ آنرا نیز غنیمت
کبری شمرد که بهترین عبادات و فاضل ترین وسیله تقرب وست تلاوت قرآن مجید مناجات و مکالمه حق تبارک
و تعالی است و صفتی از صفات اوست که در لباس این عبارت عربی معجز هویدا شده و هرگاه صفات حق غیر
او نیستند پس خود را در تلاوت قرآن بنوعی از وصول و وصل بذات حضرت حق انگارد و لذتهای وصول و
مناجات و مکالمه و مخاطبه و سماع بردارد غفلت خود حجاب اکبر است همین که پرده غفلت خود را بردارد واصل
بوی شود * مصرع * حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ **تمهید** در اعمال اتباع مذاهب اربعه
که رایج در تمام اهل اسلام است بهتر و خوب است لیکن علم پیغمبر صلی الله علیه وسلم را منحصر در علم یک شخص از مجتهدین نداند
بلکه علم نبوی منتشر در آفاق گردیده بموجب مقتضیات وقت بهر کس رسیده و بعد از ان که کتب مصنف شده جمعیت
آن علوم ظاهر گشته پس در هر مسئله که حدیث صحیح صریح غیر منسوخ یابد اتباع هیچ مجتهد در ان نکند و اهل حدیث
را مقتدای خود شناسد و بدل محبت ایشان دارد و تعظیم ایشان لازم شمرد که حاملان علم پیغمبر اند و بنوعی فائده
مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه وسلم حاصل کرده مقبول جناب رسالت مآب گشته اند و مقلدان بتعظیم و توقیر مجتهدان
بخوبی میدانند محتاج آگاهی بدان نیستند **افاده** * هر که از امرا و ملوک و اهل حکومت بتوفیق ایزدی
در راه سلوک قدم نهاد او را با وجود اهتمام تمامی امور شرعیه که سالکان را میباید زیاده تر اهتمام عدالت و انصاف
ضرور است که در حق او عدالت بهترین عبادتهاست و در عدالت آئین سلاطین گذشته را رعایت نکند
بلکه در عدالت و سیاست پیروی خلفای راشدین رض کند و سیرت شیخین یعنی ابوبکر و عمر رض برای آن کافی است
و فرق درمیان آئین بادشاهان و خلفا این است که بادشاهان اصلاح دنیا را مقدم میدارند و پروای

واهتمامی بآخرت نمیکنند وخلفای راشدین باوجود کمال انتظام دنیا دین را هرگز از دست نمیدادند و
اصلاح وازدیاد آن را اقدم واهم می شمردند وسلاطین وامرا عزت خود در شوکت وحشمت ظاهری ومکان
وپوشاک وسواری گمان میکنند واین خود غلط است هرقدر که در دینداری صلابت ورزند همان قدر
بعنایت حضرت حق عزت وشوکت ایشان ورعب آنها در اعدای ایشان زیاده تر میشود **افاده** ۲ هر مسلمان را
از دو چیز پرهیز واجتناب لازم است اول کبر یعنی تکبر که آدمی خود را بهتر وبلندتر داند ومدام تعلی وبزرگی خود جوید چه
این خصلت قبیح انسان را به کبر میرساند ازین جهت اقبح است از دیگر اعمال وخصایل در حدیث شریف است
لَا يَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ فِيْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ اِيْمَانٍ وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدٌ
فِيْ قَلْبِهٖ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ كِبْرٍ دوم افساد وخرابی انداختن درمیان جماعتی از مسلمین و
این مراتب بسیار دارد باعتبار عموم وشمول اکثر از همه افساد اهل یکخانه است وافساد اهل یک شهر است
وافساد اهل اقلیم وافساد اهل چند اقلیم وهمچنین افساد یک قرن یا دو قرن یا زیاده از آن واعلای آن افساد
است که تا مرور دهور از قرون متطاوله باقی است مثل افساد بلوائیان شهادت حضرت عثمان رض که تمام
قرون این امت را اثر آن افساد محیط شده واول افساد یست که درین امت پیدا گشته وافساد را انواع بسیار
است گاهی قتل می بود وگاهی اهانت وگاهی تجسس عیوب وگاهی مشورت بد دادن واین امور هم بنسبت
اشخاص معنی افساد متبدل میشود مثلاً کشتن رئیس یک محله که موجب انتظام امور معاش ومعاد بود مرتبه دارد
وقبح کشتن بادشاه عادل ضابط که موجب بهبی امور خلائق باشد افساد یست که قبح آن بهزارها مراتب زائد
از قبح اول است همچنین کشتن قیم مسجدی که چندکس از مسلمین بسبب در مسجد بنا بر نماز جمع میشوند قبیح است وکشتن عالمی
باکمال که حلال مشکلات ومرجع خاص وعام خلایق بوده مصداق امام اعظم وقت وبخاری عهد وغزالی زمان
گشته باشد قبحی وخامتی دارد که پایان آن نیست وبر کشتن قیاس باید کرد اهانت وتجسس عیوب او هرقدر
افساد سخت تر بهمی ایمان بیشتر وسبب افزونی قبیح این کار زشت آنست که در افساد اتلاف حقوق ناس وتخم
گناهان کثیر که تا مدتها باقی مانده میشود وانقدر وبال آن بر مفسد فتنه انگیز متراکم میشود که در غضب الهی گرفتار شده بانجام
بد وخاتمه سوء از دنیا میرود ومایوس از مغفرت ورحمت الهی میگردد واز ظلم هم احتراز لازم است که فی الحقیقت

منشا ظلم یا کبر است یا افساد پس در ظلم شعبهٔ کبر خواهد بود یا شعبهٔ از افساد و اجتناب از کبر و افساد تمام نخواهد شد
مگر با اجتناب از ظلم در حدیث شریف است اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَفْضَلَ مِنْ دَرَجَةِ الصِّیَامِ وَالصَّدَقَةِ
وَالصَّلٰوةِ قَالُوْا بَلٰی قَالَ اِصْلَاحُ ذَاتِ الْبَیْنِ وَاِفْسَادُ ذَاتِ الْبَیْنِ هِیَ الْحَالِقَةُ

افاده ۳۳ مسلمانرا بنابر تسکین خاطر و توکل در مضائق و مصائب معرفت هر نعمتی از نعم غیر متناهیه خصوصاً
آن نعم که بمقتضای اِنَّ لِلّٰهِ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ اَلَا فَتَعَرَّضُوْا لَهَا بر سبیل نفحات در مطاوی
ریاح می وزد و بجز ادمغهٔ عالی دماغان که محیط رحمت خاصهٔ الٰهیه گشته اند نمیرسد قدر قدرت آن قادر بے مثال
کما ینبغی مذعن و منتقش خاطر کردن ضرور است چرا اهمال همین اذعان است که جمعی را باوجود مسمی بودن باهل
کتاب در کتاب مهیمن بداغ وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖۤ اِذْ قَالُوْا مَاۤ اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلٰی بَشَرٍ مِّنْ شَیْءٍ
داغدار ساخت و در ذیل تقبیح حال بد مآل گروه دیگر که بسمت مشرکین در تمام انام بدنام اند نشان وَمَا
قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا قَبْضَتُهٗ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌۢ بِیَمِیْنِهٖ
سُبْحٰنَهٗ وَتَعٰلٰی عَمَّا یُشْرِکُوْنَ که نشانهٔ انتقام شدید است بیفراخت پس باید دانست که معرفت قدر قدرت
کامله لازمهٔ ایمان است هر مومن میداند که خدای تعالی بر هر چیز توانا است لیکن این معرفت محیط قوای دراکهٔ وی
و جاگیر قلبش نمیباشد دلیلش آنکه هرگاه امری عجیب مے شنود آنرا استبعاد میکند اگر بعد مراجعت بعقیدهٔ اسلامیه
آنچنان انکار نمیکند که او را از دائرهٔ اسلامیه کشیده به مهوات کفر اندازد فاما استبعاد شدیدا از خاطر نمی رود
هر چند این قدر معرفت قدرت ایمان را کافی است لیکن آنچه مطلوب درین مقام است معرفتی است که نهایت
بلندتر ازین مرتبه باشد یعنی محیط قوای دراکه و جاگیر قلبش باشد و هرگاه امری گو نهایت عجیب و اغرب بود حتی که
اگر کسے گوید که نیمهٔ آسمان شکسته فرو افتاد و نیمهٔ آن ایستاده است بشنود بلحاظ قدرت کاملهاش خاطرش آنرا
تلقی بالقبول نماید آری بعد مراجعت بعقائد دیگر که شکستن آسمان پیش از قیامت شدنی نیست و اشراط
قیامت چنین و چنانست و آن تا حال بوقوع نیامده اند این قول خلاف واقع خواهد دانست و برای
تحقیق همین قسم معنی الله تعالی می فرماید اِنَّ اللّٰهَ یُمْسِکُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ اَنْ تَزُوْلَا وَلَئِنْ
زَالَتَاۤ اِنْ اَمْسَکَهُمَا مِنْ اَحَدٍ مِّنْۢ بَعْدِهٖ اِنَّهٗ کَانَ حَلِیْمًا غَفُوْرًا معنی این است

سرآئینه خدا تعالی باز داشته است آسمانها و زمین را از آنکه زائل شوند و اگر زائل شوند باز ندارد و آنها را کسی
سوای او سرآئینه او هست بردبار بخشاینده یعنی مانع از بیجا کردن آسمان و زمین حلم و مغفرت اوست و الا قدرت
و انتقام وی متقاضی این کاراند بوجهی قصوری و فتوری درین صفات نیست و برای ذهن نشین کردن
همچنین معنی در حدیث شریف در ادعیه وقت شام وارد شده أَعُوذُ بِاللّٰهِ الَّذِي يُمْسِكُ السَّمٰوٰتِ
أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ وَذَرَأَ وَبَرَأَ پس معلوم شد که کمال
معرفت قدرت این است که هر امری گو نهایت دشوار و گران و نادر بود وقوع آنرا شنیده واقع پندارد
و این دریافت از دلش بلحاظ قدرت حضرت حق بی تامل سر زند آری بنا بر التصدیق وقوع آن تحقیق
صدق اخبار مخبرین نماید و بدون آن جزم وقوع آن نکند و بسهل الوقوع بودن همیشه مصدق بود و همچنین
اذعان سائر صفات کمال او را برین قیاس باید کرد **افاده بهم** ادعای محبت و الفت با خدای عز و جل
هر کس میکند لیکن حقیقت آن کمیاب است بلکه نایاب حقیقت محبت و الفت آنست که باوجود کمال ایمان
و اعمال و علم و عقائد او در هر باب و اجتناب از معاصی و سیئات بمرتبه علیا اگر او را مصائب و بلیات آن
چنان رسد که جان و مال و اولاد و زوجه و قوم و آبروی او را فرا گیرد و به بدترین امراض مبتلا گردد و درین
بلیات جان داده به عذاب شدید آن عالم گرفتار شود هرگز پاره از حرف شکایت در خاطر خطور نکند آری
التجا و زاری و نالیش و بی قراری از عدم تحمل آن مصائب بحضور خداوندی بسبب فرط اعتقاد عموم
رحمت و مغفرت هر قدر که کند بهتر و بجا بلکه مقتضای کمال ایمان است فاما مفهوم شکایت را نسبت بآن
ذات پاک در وهم و خیال جا ندهد بلکه آنرا بالکل بقصور حال و مآل و نقصانیکه در استعداد ازلی اوست
نسبت کند وَمَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ
مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ را مبین حال خود شمارد و همین امر باعث
حصول مقام صبر و منصب رضا بالقضا میباشد و یقین کند که وی مستحق سخت تر عذابی بود از انچه بوی
رسید و موافق استحقاق وی نیست و عفو آن عفو غفور است که بآن درجه عذاب مکافی قصورش باشد
ابتلا نفرموده و همین امر باعث صدور اعلای انواع شکر که در عین ابتلا به بلایا و هجوم مصائب میگردد و بالجمله انسان هیچ حقیقت قابل آن نیست کرم

قدردانی الله تعالی کند و در صورت توجه سخطش او تعالی را ناقدردان پندارد چه او را هیچ قدری نیست لکن بسبب آن لعله تعالی را بقدردانی و ناقدردانی خود خیال کند **افاده ۵** از جمله اخلاق مندوبه لطف و رحمت عامه است بر تمام بندگان حق تعالی قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلرَّاحِمُوْنَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ اِرْحَمُوْا مَنْ فِي الْاَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَآءِ و معنی رحمت آن نیست که هر کس را راضی و شاکر سازد بلکه حقیقت آن اینست که آنچه فی الواقع بهتر در حق انها است گو در آرای کاسده ایشان نقصان ایشان باشد بلکه حصول آن برای ایشان خواهد و سعی در آن کند و سعی در حق عموم مردم بظاهر نمی تواند شد پس م حالا التجا برای هدایت و توفیق دراهیابی بمرضیات الهی در حق عامه ناس خواه کافر باشد خواه مسلمان کرده باشد که از دعا افتتاح باب رحمت وست و بمقتضای اَلْخَلْقُ عِيَالُ اللّٰهِ خلق را عیال خدای تعالی دانسته ترحم بر ایشان موجب خوشنودی او تعالی پندارد و از جمله مخلوقات امت محمدیه را ملی صاحبها الصلوة بخلق و تعظیم و ترحم تخصیص کند و خود را و ایشانرا خواجه تاش داند که نوکران یک اقا بلکه بندگان یک مالکیم و بخلق ربانی بهر کس پیش آید و اگر مقدور باید سلوک و خدمت بهر نوع کند و مواسات مالی بهر وضع که باشد اگر مقدور بود بعمل آرد و از امداد در خوراک و پوشاک دریغ نه نماید و از دادن چیز باد گو پارچه خرما بود باک ندارد و تمام مردم را در اخلاق مساوات نکند بلکه حفظ مراتب اهل فضایل و مزایا ضروریست هر شخصیکه وصفی از اوصاف دینیه داشته باشد او را حسب آن در تعظیم و اکرام و سلوک و مواسات ترجیح و به و تفضیل اخلاق و تفاوت مراتب و منازل از سنت و آثار معلوم کند و هر که از اهل دنیا بنا بر دنیای خود تکبر ورزد و بجاه و حشم خود مغرور باشد با وی اخلاق ظاهری نمی باید بلکه از وی بی پروا ماند و التفات بسوی پیش نکند لیکن از دعای غائبانه و خیرخواهی وی چنانکه مرقوم شد قاصر نشود صالح باشد یا فاسق **فائده** هرگاه که انسانرا تحلی بفضایل و تخلی از رذایل و آراستگی صوم و صلوة و سایر عبادات حاصل شود میباید که آنرا محض از عنایات ربانی و توفیقات یزدانی داند و بر سعی خود و بکمال خود در علم و عمل هرگز نسازد چه پر ظاهر است که ابنای جنس او و امثال او در عقل و دانش موجود اند که از فضایل و رذایل غافل اند و بسا آنکه انها که با وجود کمال تمیز در حقایق آن

ودانست اسباب وعلامات ومنافع ومضرات از رذائل متخلی نمی تواند شد واز حلیه فضایل مطلقاً مبرا وعاطل میباشد پس هر صباح ومسا بلکه هر ساعت وهر لحظه بمضمون اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ لِی مِنْ نِعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ مقر ومعترف باشد وخود را عاجز صرف وناچیز محض انکارد وگاهی از مکر الهی امین نبود خائف از غضب وی ماند وجانب رجا راجح دارد ❊

هدایت ثانیه در بیان معالجات اخلاق رذیله تفصیلاً ❊ وآن مشتمل بر یک

تمهید ویازده افاده است **تمهید** از اخبث اخلاق ذمیمه رذایل ده گانه است پس طالب حق را لازم است که در امر تزکیه آن رذائل مذکوره را از سائر اخلاق ذمیمه تخصیص کند بجد بکه هیچ گاه هیچ یک ازان در دلش خطور نکند ومیلانی بسوی آن در دلش نگذرد وهر یک را ازان رذائل موجب بغض وغضب وسخط حضرت حق وباعث نهایت دوری از بارگاه قبول ورضای او دانسته از ته دل دشمن آن شود ومانع عظیم وعائق عمده از وصل محبوب خود انگارد ودر اهتمام مامورات ومنهیات آنقدر تعمیم کند که ادنای مامورات مثل دور کردن خاری از راه مسلمین وهمچنین ادنای منهیات مثل انداختن آب دهن در مسجد از لحاظ اهتمام ونظر اعتبار او ساقط نگردد واز صدور امثال این امور بی پروای وبی اعتنائی نورزد زیرا که همین کمال اعتنا وفور محبت است که موجب قبولیت میگردد وکار سهل بهتر از کار مشکل ومقبول تر دران بارگاه می افتد در حدیث شریف وارد شده که شخصی بهمین عمل نیک که شاخی خار دار را از راه مسلمین دور کرده بود بهشتی شد واگر احیاناً در اهتمام مامورات یا منهیات سستی وغفلتی مظنون شود نفس را بران سستی سزای معین مناسب آن رساند چرا که هر نفس آرام وراحت خود می خواهد چونکه تکلیف وتذلیل در مخالفت مامورات ومنهیات خواهد یافت در پای خود بدون مواظبت بر طاعات وقیام بر امتثال اوامر واجتناب از نواهی یقیناً متعذر خواهد دانست خود بخود انحراف از امور شرعیه در روی نخواهد نمود چه هر نفس را صیانت خود از تکلیف وتذلیل منظور است چونکه صیانت خود منحصر در امتثال امر الهی دانست البته راه مخالفت آن نخواهد پیمود ونمونه تعین سزا اینست که بمقابله کسل از نماز که از بسیار طعام وشراب پیدا شده روزه دارد واگر در صحبت یاران مالوف وسخنان دلپذیر تعویق رو داده خلوتها ورزد وترک

صحبت آنان و سکوت ازان قسم سخنان لازم گیرد + و رذائل ده‌گان درین رباعی منظوم است رباعی
خواهی که شود دل تو چون آئینه ÷ ده چیز برون کن از درون سینه + حرص و طمع و بخل و حرام و غیبت +
کذب و حسد و کبر و ریا و کینه + و فرق درمیان حرص و طمع آنست که حرص در اشیای حاضره میباشد و طمع خواهش
چیزهای مغیب مخیل گو بعید الوقوع بود **افاده** ۱ + علاج حرص آنست که حرص طلب خواهش مزید چیز
باشد باوجودیکه قدر کفایت حاصل است پس اگر مقدار زیادتی که مطلوب نفس است کم از مقدار شی موجود
بود پس مقدار مطلوب نفس را تصدق کند و بر باقی قناعت ورزد مثلاً یک آثار موجود هست و نفس بسبب حرص
خواهان زیادتی نیم آثار هست یعنی خواهش یک نیم آثار دارد پس از یک آثار که موجود هست نیم آثار را تصدق
کرده بر نیم آثار قناعت ورزد و علی هذا القیاس و نفس را بگوید که اگر بر قدر موجود قناعت نخواهی کرد بهمین طور
خلاف تو خواهم نمود و بهمین منوال در لباس و مسکن و هرچه دران حرص معلوم کند بعمل آرد و اگر خواهش برابر قدر موجود
یا اضعاف آن بود پس از قدر موجود نصف آن تصدق کند و بکلام مذکور نفس را سرزنش نماید و اگر باز حرص
باقی ماند و نفس قناعت بر قدر موجود نکند نصف ازان باز دهد و همان کلام نفس خود را مخاطب سازد و باز
اگر آن رذیله از نفس و بالکل زائل نشد باز نصف فی موجود دهد و همان کلام را بنفس خود گوید القصه نفس یا بر
قدر موجود قناعت خواهد کرد و از رذیله حرص پاک خواهد گردید یا آن امر مرغوب بالکل از دست او خواهد رفت
همین طور بعمل آورده باشد تا که بیخ حرص از دلش برکنده گردد **افاده** ۲ + علاج طمع آنست که هرگاه طمع
چیزی در دلش بگذرد هرچه از قسم آن چیز یا مثل آن در عنایات و منافع نزد وی موجود بود همان را لله صرف نماید مثلاً
اگر طمع پوشاکهای عمده دامنگیر خاطرش گردد از قسم پوشاک هرچه برای تجمل مهیا میدارد بذل کند و اگر طمع طعام
در دلش خطور کند هرچه پیش وی موجود بود ندر بجا صرف کند یعنی نزد خطور خیال طمع چیزی از موجود صرف
نماید و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا آنکه نفس ازین رذیله پاک گردد یا همه امور مرغوبه از دست او
رود اما بذل اموال بوجهی نکند که ارتکاب نامشروعی لازم آید مثلاً لباسیکه ساتر عورت یا وقایه سردی و گرمی
است ندهد یا تمام سرمایه قوت خود را برباد داده این قدر محتاج شود که سوال نماید باین طور صرف کردن
هرگز روا نیست چراکه در معالجه طمع باین وضع صریح امر نامشروع لازم می آید و احتراز از نامشروع

لازم این بایشطور هرگز صرف نه نماید مگر شخصیکه قوی الهمت بود که باوجود صرف کردن تمام سرمایه قوت معاش
خود مضطر سوال نخواهد شد و بر حکم شرع شریف مستقیم و مستحکم خواهد ماند و اصرف کردن تمام سرمایه خود در راه دوست
و نشان علو همت اوست **افاده ۳** علاج بخلیکه ضمیمه دل بود هر چند ظاهر آثار او هویدا نشود آنکه
اعلای مراتب جود را بر خود در هر حال التزام کند و مدام بر وتیره جوادان موثر رفته باشد تا که وسوسه آن
در دلش هیچگاه نیاید **فائده** تفرقه در علاج طمع و بخل آنست که برای دفع طمع هر چه سوای حاجات ضروری بے
موجود بود و برای دفع بخل انچه که بران خیال بگذرد باید که بدهد اگر بخیلی تمام اسباب خود را صرف کرده
فقیر همپایه گردد رذیله بخل از و دفع نخواهد شد بلکه سبیل دفع این رذیله آنکه هرگاه دادن پارچه گران نماید
پارچه بدهد و اگر دادن طعام دشوار نماید و نفس ازان سرتابی کند همان طعام بفقیر حواله کند و همچنین در سائر
اشیای مملوکه خود تصرف نماید تا آنکه چون آن اشیای مملوکه قریب باتمام رسد دران هنگام از صرف مال
دست خود را باز دارد و بطریق کسب حلال مالی دیگر بدست آرد باز در آن مال مکسوب بهمان وضع مذکور
تصرف کند و همچنین تدبیر این رذیله کرده باشد تا که نفس ازان پاک شود و چونکه باینوضع مقابله نفس دلیل
و نهار خواهد کرد امید است که رذیله بخل بفضله تعالی مندفع خواهد شد **افاده ۴** علاج حرام آنست که
هرگاه نفس خواهش حرام کند حلالیکه از جنس آن حرام بود آنرا هم بنا بر خواهش نفسانی خود ترک کند بلکه
آنرا بنا بر محافظت جان یا ادای عبادت و احکام شرعیه یا ادای حق ارباب حقوق بعمل آرد مثلا نفس
خواهد که طعام غیر بالغصب یا دزدی گرفته باید خورد پس طعام حلال هم او را بوقت خواهش او ندهد هرگاه
نفس خواهد که اینوقت طعام خورده آرام باید کرد آنوقت طعام نخورد بلکه هرگاه بسبب تبدل وقت خواهش
طعام و گرسنگی فرو نشیند باین نیت که ضعف و ناتوانی موجب ماندگی از ادای حقوق عبادات شاقه
مثل جهاد یا غیر شاقه مثل نماز و غیره خواهد گردید آنوقت بقدر حاجت بخورد و همچنین در جنس طعام
کند مثلا نفس می خواهد که فلان طعام باید خورد قسم دیگر برای دفع حاجت تناول کند و علی هذا القیاس خواهش
حرام که از جنس دیگر بود مثلا اگر نفس خواهش زنا کند از مجامعت حلال هم مطابق اراده نفس پرهیز کند و وقت
و حالت معتدل ساخته بنا بر ادای حقوق زوجه مجامعت نماید **فائده** در حدیث شریف است که وقت

ویدن آن اجنبی ومیلان خاطر بسوی وی با زن حلال دفع حاجت خود نماید چنانچه در مشکوٰة است که ٭
إِنَّ الْمَرْأَةَ تُقْبِلُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ وَتُدْبِرُ فِي صُورَةِ شَيْطَانٍ إِذَا أَحَدُكُمْ أَعْجَبَتْهُ
الْمَرْأَةُ فَوَقَعَتْ فِي قَلْبِهِ فَلْيَعْمِدْ عَلَى امْرَأَتِهِ فَلْيُوَاقِعْهَا فَإِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ
مَا فِي نَفْسِهِ یعنی هر آئینه زن پیش می آید در صورت شیطان ولپشت کرده می رود در صورت شیطان
وقتیکه یکی را از شما خوش آید زنی پس بیفتد در دلش پس باید که قصد کند سوی زن خود پس باید که صحبت کند
با وی پس هر آئینه این صحبت دور خواهد کرد آنچه در دل اوست یعنی میلان خاطر او را بسوی زن دوم و در حدیث
دیگر است که دیدند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم زن را پس خوش آمد آنجناب را پس تشریف آوردند نزد حضرت سوده
وایشان خوشبوی می ساختند و نزد ایشان زنان دیگر بودند پس آنها از انجا رفتند تا که مکان خالی شود پس
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضای حاجت خود فرمودند باز ارشاد نمودند که أَيُّمَا رَجُلٍ رَأَى امْرَأَةً
تُعْجِبُهُ فَلْيَقُمْ إِلَى أَهْلِهِ فَإِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِي مَعَهَا یعنی هر مردی که ببیند زنی را که خوش
آیدش پس باید که برخیزد بسوی اهل خود پس هر آئینه نزد اهل وی است آنچه نزد آن زن است یعنی در حاجت روائی
هر دو برابراند این سنت قولی وفعلی مخالف بیان مذکور نیست چه حدیث شریف بیان حال پرهیزگار پاک است
وبیان معالجه نفس برای بدکار گرفتار حرام است که هرگز نفس وی از ارتکاب حرام باز نمی آید پس علاجش نیست
مگر مخالفت خواهش نفس قال الله تعالى وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ
الْهَوَىٰ یعنی ولیکن هر که بترسد از ایستادن بحضور پروردگار خود و باز دارد نفس را از خواهش و کُنه
مقام آنست که خواهش جماع دو قسم است یکی انهماک نفس است در لذت آن و از آثارش میلان خاطر است
بحرام وعدم انجام از حرام و انحراف از حلال خصوصاً وقتیکه لذت نفسانی وشیطانی در حلال کمتر باشد و در
حرام بیشتر مثلاً شخصی را منکوحه حسینه خوش وضع وخوش لباس بود و زنی دیگر آنچنان نبود لیکن در عین حالت
جماع ادا ها وصداهای شهوت انگیز بوضعی میکند که داد بیحیائی میدهد آنشخص گرفتار دام نفس وشیطان مائل تر
بآن زن خواهد بود و این نیست مگر از انهماک در لذت جماع ونیز از آثار وی است تکلف در شهوت انگیزی
باوجود ناتوانی وقلت ماده منی وحالش را شیخ سعدی علیه الرحمة بیان مے فرماید ٭٭ بیت ٭

بیت: بی رغبتی شهوت انگیختن ÷ برغبت بود خون خود ریختن ÷ قسم دوم جماعی است که طبیعت انسان
بسبب شدت امتلای اوعیه منی بآن مائل میشود و درین میلان خصوصیت زنی یا خصوصیت طریق جماع
از حلت و حرمت دخلی ندارد بیانش آنکه چنانچه نزدیک امتلای مثانه ببول بی آرامی و قلقی در طبیعت
انسانی حادث میشود و بسبب حدوث همان قلق چار و ناچار مکانی برای دفع حاجت تجسس مینماید چون
مکانی مناسب بدست می آید و مانع شرعی یا عقلی از بول در آن مقام نمی باشد طبیعت آن شخص بسوی آن
مکان متوجه میشود و تا وقتیکه الفراغ از انحاجت متحقق نگردد خیالش بهمان مکان متعلق می ماند و اگر
مانع مذکور می بود مثلا مکانی باشد که مالکش از بول کردن در آنجا ناخوش خواهد شد یا مثل آن مانع دیگر می
بود پس خاطر متعلق بآن مکان نخواهد ماند لیکن بی آرامی که بسبب کثرت بول لاحق گردیده بر شدت خود خواهد
ماند تا که بول کند پس خصوصیت آن مکان یا حصول طریق تحصیل آن از غصب یا بیع یا هبه درین توجه طبیعت
دخلی ندارد و همچنین وقتیکه اوعیه منی ممتلی میشود هیجان شبق در طبیعت انسانی پدید می آید پس وقتیکه زنی را
که مناسب قضای حاجت او باشد می بیند همان هیجان دوبالا میشود و مادامیکه قضای حاجت متحقق
نگردد خیالش بقضای حاجت خود متعلق می ماند پس درین میلان خصوصیت آن زن و خصوصیت طریق
تحصیل آن از نکاح یا سفاح دخلی ندارد بلکه از آن زن و کار حرام مطلقا معرض و مجتنب می بود فاما اشتیاق
جماع که بسبب دیدن آن زن پیدا شده در دل می ماند تا که از حلال حاجت خود قضا نماید پس مورد هر دو
حدیث شریف قسم دوم است چنانچه لفظ فَاِنَّ ذٰلِكَ يَرُدُّ مَا فِي نَفْسِهٖ فَاِنَّ مَعَهَا مِثْلَ الَّذِيْ
مَعَهَا ازان آگاهی می بخشد زیرا که مقصود از مماثلت اینجا نمی تواند شد مگر مماثلت در نفس قضای
حاجت نه در سائر امور مثل صورت و سیرت و ازهمین جا معلوم شد که جناب امام المعصومین را خواهش زن
اجنبی در دل خطور نکرده بلکه تقاضای نفس قضای حاجت که مستور و مخفی بود بر روی کار گشته و مخالفت
نفس از قسم اول که داخل در نهی نفس است از هوای وی که منطوق آیه کریمه است و ریاضت نفس بخلاف
آن امری است که مسلم اهل شرع و عقل است شعر وَالنَّفْسُ كَالطِّفْلِ اِنْ تُهْمِلْهُ شَبَّ عَلٰى
حُبِّ الرِّضَاعِ وَاِنْ تَفْطِمْهُ يَنْفَطِمِ فذلك الكلام بموجب مصطلحات این فن آنکه حدیث شریف

در بیان ادای حقوق نفس است معالجهٔ مذکوره برای تزکیهٔ آن از انبل خطوظ **افاده ۵** علاج غیبت
آنست که اگر صرف خطرهٔ آن بگذرد بس باید که بالتجای تمام منقطع از ماسوی الله شده بهمگی همت خود دعای برای
بهتری و خوبی شخصی که خیال غیبتش بخاطرش گذشته بود بکند و آن قسم بهتری بود که برای نفس خود نهایت
خواهان بود و دعا هم بکیفیتیکه بنا بر اهم مهمات و اشد ضرورات خود میکند بعمل آرد و اگر نفس درین کار تقاعد ورزد در نفس شدهٔ خواه
دعا تعلل کرده اهمال نماید بلکه یک روز یا دو روز یا سه روز در پی نفس بماند و اگر غیبت بظهور آید سوای
دعا عفو تقصیر از ان شخص خواهد و بحل کناند و در خلوت از و بگوید که من غیبت تو کرده ام فائده اظهار آنکه نفس از
اظهار عیب خود میگریزد و هرگز معترف عیب خود نمی شود در اظهار عیب کمال شکستگی نفس خواهد شد و فائده خلوت
آنست که اشاعت معصیت الهی ممنوع است و ارتکاب نامشروع قبیح است و افشای آن اقبح از ان لهذا در خلوت
گوید و او هم از اظهار آن مانع آید **افاده ۶** علاج کذب آنست که اگر کذب بنا بر لذت زبانی است نفع و
نقصان احدی را دخل در آن نباشد پس علاجش سکوت و خاموشی است در مجالس از گفتگو پرهیز کند تا که لذت
کلام از دلش دور گردد و احتراز از نشستن مجالس نماید بلکه در مجالس نشیند و سکوت ورزد که این معنی نهایت
بر نفس گران است و اگر کذب بنا بر افساد ذات البین و فتنه انگیزی درمیان دو شخص است پس علاجش
بطور علاج غیبت است هر دو را جمع کرده در خلوت آنها را آگاه کند که نفس من مرا این چنین اغوا کرده بود
که درمیان شما فساد و خرابی اندازم و عفو تقصیر از ایشان کناند و ایشان را از خود راضی و خوشنود سازد و همیشه
در صلاح آنها کوشد و هر امریکه موجب مزید التیام و صحبت ایشان بود در ان سعی بلیغ کرده باشد و اگر زائد
از دو شخص بوند همه آنها را جمع کند و احتراز از اغیار بطور سابق و ممانعت از اظهار آن لازم شمرد و در هر صورت
یعنی غیبت و کذب قبل استغفار از اهل حق توبهٔ نصوح بحضور حضرت حق که حق ادا اعلاترین و اصل همه حقوق
است بجا آرد من بعد استغفار از اهل حقوق بعمل آرد **افاده ۷** علاج حسد آنست که اگر در دل است صرف
بر دعای مزید کمالات محسود و دوام عزت و جاه او خصوصا برای مزید چیزیکه در ان حسد کرده است کوشش
کند و بطوریکه در غیبت مرقوم گردید دعا بالتجا نماید و ظاهرا هم بقدر وسع خود از دست و زبان بمساعی
جمیله در ترقی محسود کوشد تا که وسوسهٔ حسد بسبب مقابله و مخالفت نفس از دلش منتفی و منعدم گردد و هیچ گاه

نماید و آن مسلمان محسود را فائده حاصل گردد و اگر اثری از آثار حسد ظاهر گشته مثلا بی لیاقتی محسود در
کمالیکه سبب حسد گشته از زبانش برآمده باشد پس آن محسود را هم بران آگاه کند و هرگاه به بی لیاقتی او مخاطب
ساخته بود و آن را هم بر خطا و غلطی خود آگاه ساخته معترف بقصور خود شود و هر لیاقتی که معلوم وی بود
آن را بکمال خوبی و تقریری که دلنشین باشد اظهار کند مثلا بحضور آقای شخصی بسبب حسد گفته باشد که آن
شخص لائق رفاقت و محل اعتماد نیست پس آن شخص را هم آگاه کند و مستعفی از قصور خود شود و آن آقا را
هم بر غلطی خود آگاه کرده بجای بی لیاقتی کمال لیاقتش ذهن نشین او سازد و فائده اعلام آن شخص
آنست که وی هم بر تخلل کار خود آگاه بوده تدارکش نماید و در اظهار لیاقت خلاف نمائی نکند بلکه اگر واقعی
است اظهار نماید والا سعی محض بدون اظهار لیاقت کند **افاده ۸** علاج تکبر آنست که اگر تکبر به نسبت
شخصی روداده تذللی بیش از حد به نسبت آن شخص بجا آرد گو از غایت تذلل خود و نهایت تعظیم آن شخص
حرکاتش نقل مجلسهای مردم و مضحکه همچشمان وی گردد اگر طالب رضای حق است و خود را در سلک
طالبان خدا منسلک کرده به هیچ چیز ازان باکی نکند آیا نمی بینی همین مردم با عز و وقار میباشند چونکه خود
را در زمره آزادان داخل میکنند اصلا در قبول زی و وضع آنها که سراسر خلاف عقل و مروت است باک
نمیکنند بلکه عزت و افتخار خود میدانند و امیرزاده معززی باشد که محبت مخنثان او را صید کرده انچه گوارای
خاطر هیچ مرد سلیم الطبع نیست همه آن را بدل و جان قبول کرده علی رؤس الاشهاد در کوچه و بازار بهمان اطوار
خرامان و شادان میگردد اگر طالب خدا فی الواقع است ازین امور که بالکل موافق عقل و شرع است گو
مخالف عقول ناقصه غافلان مرضیات الهی بوده باشد ابا و انکار نخواهد ورزید و مراد از تذلل این تذلل جعلی
کذائی مطلوب نیست که سر خم کردن یا زمین بوس شدن است بلکه حقیقت تذلل در هر مقام و هر جا جدا جدا علاحده
است مثلا شخصیکه در زی مشائخ بود و او را تکبر به نسبت شخصی از مشائخ بهم رسد پس میباید که با او معامله
کند که در اذهان مردم متیقن گردد که این شخص ازان شخص مستفید است و از وی فوائد طریقت حاصل کرده
و نقصان خود را به صحبت وی تکمیل نموده **افاده ۹** علاج ریا بطریق تمثیل آنکه ریائی در نماز طاری
گردید پس آن خیال را بمقدور خود دفع کند و اگر باوجود کوشش دفع نشد پس لمجات ریا را البشمار آن محفوظ

داشته در اوقات خلوت مثل شب که تنهائی محض بود و هیچ کس را از بشر امکان اطلاع نباشد اگر در نماز دوگانی بود دو دو رکعت و اگر چهار گانی بود چهار چهار رکعت بشمار لمحات بحضور و خلوص تمام بگزارد و اگر دران وقت هم خلل شود هر نمازیکه دران خلل شده آنرا از شمار موقوف کند و بار دیگر خواند تا که نماز با خلوص مصفی از ریا بشمار لمحات مذکوره رسد و تا ادای آن هرگز نفس را رهائی ندهد و همچنین اگر در الله دادن ریا پیش آید نفس خود را زجر کند که احب مال ترا ده چندان خرج خواهم کرد و الله خواهم داد اگر باز نیاید همچنان کند بلکه در صورت کمال هر هنگی نفس خود را بگوید هر قدر که خواهی بسیری تمام کار خود کن انشاء الله تعالی سزای آن قرار واقعی خواهی یافت باز سزای معادل سرهنگی باو رساند و در ادای فرائض ریا نیست مقام ریا سنن و نوافل است لیکن سنن و نوافل را هم باین خیال که ریا پیش آمده یا خواهد آمد ترک نکنند بلکه بخوانند و علاج ریا چنان که مذکور شد بعمل آرد **افاده ١٠** علاج کینه اگر از دل تجاوز نکرده باشد طریقه اخلاص با آن شخص پیش گیرد بوضعیکه در دلش اخلاص پیدا شود و صرف اخلاص ظاهر ابدون موافقت قلبی اعتبار نیست و اگر سخنی یا حرکتی بسبب کینه ظاهر گردیده علاجش استعفا و اعتراف لقصور و سعی در اخلاص و دوستی است چنانکه سابقا مشروح گردیده **افاده ١١**

چون بطور یادداشت که سابقا مذکور شد بملاحظه این امور مواظبت خواهد کرد امید واثق است که تصفیه حاصل خواهد شد لیکن بمجرد آنکه در دلش ظن تصفیه و تخلیه هویدا شود اعتماد بران نه کند بلکه امتحان آن کند و طریق امتحانرا بخوبی فهمیده خود را با آن ممتحن نماید مثلا درویشی خانقاه نشینی بادشاهی یا امیر را بکمال شوکت و حشمت و طمطراق بسیار دیده و رشکی و حسدی در دل خود نیافت نداند که من از حسد پاکم بلکه طهارت وی ازین خصلت رذیله وقتی هویدا گردد که هم پیره و هم خانقاه و هم نسبت و هم پیشه او بهمان اشغال و اعمال مشغول شود و در اندک زمانی او را فواید بیشمار حاصل گردد و آنهم پیره اش در همان کار که این شخص برای آن مدت دراز محن کشیده در اسرع ازمنه بدون محنت عسیره مشار الیه و ممتاز گشته در روبروی او تقدم و سبقتش واضح گردیده و از زبان دانایان انکار خانقاه نشینان و مرشدش که سر آن خانقاه است چالاکیش در آن کار مشهور و معروف گشته و بسبب آن معظم و محترم مشایخ عظام گردیده باوجود آن او را بشاشتی و فرحتی نظر با تجاوزات اندکوره پیش آید و سوزشی و قلقی بوجهی در دلش نگذرد آنوقت البته اندرونش از رذیله

حسد پاک شده وعلی هذا القیاس حال دانشمند و سپاهی و اشراف و محترف جدا است **فصل سوم در ذکر مخلات عبادت وآن مشتمل بر دو هدایت است ٭ هدایت اولی**
در ذکر مخلات عبادات اجمالاً ٭ وآن مشتمل بر دو افاده است ٭ **افاده ١** ٭ از عمده مخلات
عبادات فقدان محبت و تعظیم نام خدا است هر چند هر شخص را محبت و تعظیم نام خدا میباشد اما چیزیکه
موجب کامیابی شود و بوضعیکه اکابر دین را بود نمی باشد تفصیلش آنکه محبت و تعظیم را غایات و اغراضی می
بود بحسب آن اغراض و غایات محبت و تعظیم مختلف و متبدل میشود مثلاً شخصی مواظبت ذکر نام خدا با قیود
و شروط و اهتمام تمام می نماید باین غرض که ببرکت این نام پاک نوکری چند روپیه بدست آید یا پیش
سرداری یا امیری معزز شوم هر قدر که آن غرض عزیز تر تعظیم و محبت بیشتر اعلای اغراض دنیوی سلطنت
و پادشاهی است هر چند باین غرض عمده هر که یاد نام خدا خواهد کرد محبت و تعظیم نام پاک او سبحانه در دلش
بیش از حیطه بیان زائد خواهد بود لیکن بموجب ارشاد لازم الانقیاد حضرت رب الارباب قُلْ مَتَاعُ
الدُّنْيَا قَلِيْلٌ و بموجب بیان هدایت نشان حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوٰت والسلام لَوْ كَانَتِ
الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللّٰهِ جَنَاحَ بَعُوْضَةٍ مَا سَقٰى كَافِرًا مِنْهَا شَرْبَةَ مَاءٍ دنیا چیزیست فانی قلیل و ذلیل
هر که نام خدا را واسطه حصول آن ساخت قدر و مرتبه این نام بلند نشناخت و بسا میباشد که همین حقیقت دنیا
بلباس پنداری بر می آید و خود را بزی آن متلبس کرده جلوه گر میشود مثلاً مواظبت اذکار الهی باین نیت
که کمالی حاصل کنم و بوسیله آن بادشاه و امرا و اهل عزت و اعتبار پیش من سر خم کنند و التجا بمن آرند و
نام و نشان من و صیت کمالات من تا ازمنه متطاوله باقی ماند و در بلدان و اقالیم دور دراز آوازه ولایت
من منتشر و فاش گردد و فی الحقیقت اِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةُ
عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِيْنَ و حالش مبین در حدیث شریف است که قاری و جوادی و شهیدی را روز
عرض و حساب پیش خواهند آورد و هر یکی از اشخاص مذکورین کمال کوشش خود در رضا جوئی حق تعالی بیان
خواهد کرد و عالم السر والعلن که آگاه بر مافی الضمیر است هر یکی را بر نیت آنها که شهره و آوازه خود منظور داشتند
مطلع فرموده حکم بادخال دوزخ خواهد فرمود و ازین بیان گمان نتوان کرد که اذکار الهی بنا بر طلب رزق

یا امور دنیویہ ممنوع وحرام است کہ این معنی صریح خلاف نصوص قاطعہ است بلکہ غرض بیان تفاوت مدارج محبت وتعظیم نام خدا تعالی است کہ ذاکرین دران مختلف میباشند وانچہ در حدیث مذکور از دخول آن ہرسہ فرق در نار مبین شدہ پس شرحش آنست کہ ادای افعالیکہ ازان رضای حق ہم می توان طلبید وتحصیل دنیا ہم ازان میتوان گردید دو وجہ میباشد اول آنکہ ادای این افعال نماید واظہار کند کہ این افعال را محض لمہ بجا آوردہ ام وحالانکہ در دل خود نیت تحصیل غیر رضای خدا ازان کردہ باشد پس فاعل او البتہ مطرود از بارگاہ الہی است وقابل دخول نار وبیان حال امثال ہمین اشخاص در حدیث مذکور واقع شدہ ووجہ دوم آنکہ ہمان افعال مذکورہ را بجا آورد موافق نیت قلبیہ خود اظہار طلب غیر خدا نماید پس این شخص اگرچہ محقر در بارگاہ الہی باشد لیکن نہ این قدر کہ از اد خال نار ورحق او صادر شود ونیز باید دانست کہ ہمین اشغال واعمال دنیا است کہ بہ نیات صحیحہ عبادات عمدہ میگردد مثلا خواب کہ سراسر غفلت وحجاب می نماید بارادہ صحیحہ ونیت درست بہتر از عبادات اہل ریا میشود مخلص فی العبادات را ہرگاہ سہر وبی خوابی موجب کلال حواس شود ولذت مناجات وکیفیات عبادات را مختل سازد وآن مخلص بے ریا مشتاق آن لذت وکیفیات گردیدہ وبار دگر حصول آنرا منحصر در خواب پنداشتہ بہمین ارادہ ونیت در خواب رود بہتر از نماز خوانی صد ہا مرائی وغافل خواہد بود بلکہ خواب او را با نماز مرائی ہیچ نسبتی نیست تا آنرا بہتر گفتہ آید نمازش موجب دوری ونارضامندی حق است واز ملکوت لعن بروی میرسد وبران نام صد ہا رحمت الہی ورضامندی وخوشنودی حق فائض میگردد شَتَّانَ بَیْنَ الْمَرْتَبَتَیْنِ وچون تفاوت اغراض دنیوی معلوم شد انتقال با غراض اخروی باید کرد ہرچند اغراض اخروی ہمہ بہتر است لیکن دران ہمہ تفاوت مراتب ومنازل بیشمار است از تفاوت مراتب ومنازل اہل جنت تفاوت اغراض اخروی را معلوم باید کرد ہمین خصال فطرت کہ مسواک ومضمضہ واستنشاق وفرق وقص شوارب واستنجا واستحداد وختنہ ونتف ابط وقلم اظفار کہ بموجب قول مفسران معتبر ابراہیم خلیل الرحمن صلی اللہ علی نبینا وعلیہ بآن ممتحن ومکلف شدہ وباین محک معتبر نقد استعداد او را آزمودہ بمرتبہ امامت کبری رسانیدند وہمین صلوۃ وصوم وتلاوت واذکار وجہاد وزکوۃ وحج است کہ در ادای آن مراتب صدیق وفاروق وامثالہا بسبب تفاوت عزائم وارادات متبدل شد پس بہترین نیات واغراض در محبت وتعظیم نام پاک وی

رضاجوئی وی است بنامش جز رضای وی هیچ نخواهد و هیچ مطلبی دنیوی واخروی اجرت خود نداند بلکه کمال انعام جلیل القدر که مقابل آن هیچ نعمت دنیا و آخرت نتواند شد همین است که توفیق و قوت ذکر نام پاک او یافت همین انعام را بشرح وبسط تمام که صرف بقوت وتوفیق اوست فهمیده و در دل خود جاداده از ته دل شادان وممنون احسان ایزدی باشد وشرح وبسط آن این است که مبادی واسباب ذکر را ملاحظه کند که همه از خداست تمام جوارح واعضا وحواس ظاهره وباطنه که هر یک را دخل در ذکر است همه انعام عام اوست من بعد توفیقی که انعام خاص بخاصانست هم از دست اوست بسا شخص است که همه اعضا وقوا ودل و زبان وفهم ودانش او درست باشد وهزار ها تقاریر دنیوی وافکار معاشی بر زبان ودل او میگذرد وهمینکه اراده ذکر زبانی یا فکر قلبی کرده توجه بخدا تعالی نماید ثقلی در زبان ووهمی در دلش پدید می آید که هرگز بر ذکر وفکر نمی آید بالجمله صرف جریان نام خدا بر زبان انسان نعمتی است فخیم همین انعام را بهترین انعامات دانسته از طلب جزای ثواب یکسر اغماض نماید باین وضع تعظیم ومحبت نام او اصل وبنیاد همه کمالات است **افاده ۲** از عمده مخلات عبادات عدم اهتمام باوامر وعبادات شرعیه است واصل بنیادش همین است که راه رضاجوئی حق از دست شان گم میشود بدو صورت اول آنکه رضاجوئی حق بخاطر خطور نمیکند بلکه مطمح نظر کمال خود که فی الحقیقت نقصانست میباشد دوم آنکه قصد رضاجوئی او سبحانه میباشد لیکن از طریق آن خطا واقع میشود هرچه بخیال ناقص شان میگذرد که موجب رضا اوست همان را وسیله اش میسازند وحقیقت اینست که خود را از راه رضاجوئی او ضال محض پنداشته مثل نابینا یا بصیر اخذ ید بدست را او در زبان حال خود علی الدوام سازد وکلام ازلی حضرت حق را که خطاب با کمل انبیا فرموده که وَوَجَدَكَ ضَآلًّا فَهَدٰى وحدیث قدسی را که از زبان صادق البیان سرور عالم خود می فرماید کُلُّکُمْ ضَالٌّ اِلَّا مَنْ هَدَیْتُہٗ طریق رضای او را منحصر در اعلام واگاهی او داند وشرع شریف را که حبل متین وعروة وثقی است قائد خود انگاشته هیچگاه خلاف آن را موجب بهبود خود نداند گو گمانی از قبیل کشف وکرامت وخرق عادت وظهور انوار وتجلیات ومصاحبت با ارواح واهل سموات در مخالفت شرع شریف او را مظنون گردد .:.

فائده .:. علامت تحقیق این مانع در سالک نامقبول این است که آن اهتمامیکه در اداء اوراد ومشاغل میانماید

عشر عشیر آن در اہتمام ادای صلوٰۃ مفروضہ نمیکنند بلکہ ہرگاہ شیطان لعین برین جماعت چیرہ دست میشود و
بمقتضای وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوْنَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُوْنَ آنہارا از راہ حق دور تر می برد نماز را مثل بیگار
سرکار حاکم وقت میدانند واین قدر وقت را کہ در نماز و وضو میگذرد رایگان می انگارند وکار آمدنی خود نمیدانند
معاذ اللہ من ذلک واین حال جماعتی است کہ متسم باسلام اند وآنانکہ خارج از دائرہ اسلام اند باحال آنہا درین
مقام گفتگو نیست **ہدایت ثانیہ در ذکر مخلات عبادات تفصیلا وطرق معالجات**
آن ✤ وآن مشتمل بر سہ افادہ است ✤ **افادہ** ✤ ۱ ✤ مخل نماز نفس وشیطان ہر دو میشوند نفس باینطور
کہ کسالت میکند وآرام خود میخواہد وعجلت در ادای ارکان می نماید تا جلدتر فارغ شدہ بخسپد یا آرام کند و
در مرغوب خود مشغول گردد ودر خواندن نماز قیام ورکوع وسجود وقعود بطور مسنون نمیگزارد بلکہ مثل ناقہین
ومفلوجین کسالتی وبہتر خامی در اعضای او راہ میابد وجوارح خود را باکیف ما اتفق بسبب عدم مبالات
بارکان صلوٰۃ بوضعی کہ مناسب راحت بدنی باشد میدارد وہمچنین مثل محمومین پراگندگی حواس باطنہ وتشتت وہم
وخیال متعرض حال او گشتہ اخلالی عظیم در توجہ قوای باطنہ واعضای ظاہرہ بسوی نماز می اندازد اما شیطان
پس وسوسہ ے اندازد اقبح وساوس وے سبکی شان صلوٰۃ وقلت مبالات بآن وچندان کار آمدنی نداشتن
آن واین وسوسہ جلدتر بکفر میرساند استخفاف وانکار فرضیت پیش می آید وآدمی کافر میگردد دوم وسوسہ اش
آنکہ از حضور مخاطبہ ومکالمہ ولذت مناجات رب العزت غافل سازد باین طریق کہ شمار رکعات یا تسبیحات را
بخوبی باید دانست مبادا سہوی وغلطی واقع شود یا در متشابہات قرآن مجید حافظ را می اندازد کہ آنرا در
خیال دارد بنابر صیانت از غلطی باوجودیکہ ہمان نماز خوان یک بار یا دو بار یا صد بار آزمایش کردہ کہ
در بقای حضور ہم نہ تخللی در رکعات میشود ونہ در تسبیحات ونہ تشابہ در قرآن می افتد این مکر شیطان است
وغرضش بادہی رکعات وتسبیحات ومتشابہات نیست بلکہ تنزیل وفرود آوردن است از مرتبہ اعلی بمرتبہ ادنی
وَهَلُمَّ جَرًّا تا کہ بمقصود اصلی رساند ومقصود اصلی آن رجیم ہمان انکار وکفر است اگر بفضلہ تعالی آن مقصودش
سرانجام نشد پس بناچاری بمقتضای اِذَا فَاتَكَ اللَّحْمُ فَاشْرَبِ الْمَرَقَةَ آہستہ آہستہ بخیال کاوخر می رساند تا کہ
این صورت متحقق گردد کہ ✤ ع ✤ بر زبان تسبیح ودر دل گاو خر ✤ گاو خر تمثیل است ہرچہ سوای حضور حق

است گاو باشد یا خر فیل باشد یا اشتر وطالب علمان ندانند که تامل ما در صیغ وترکیب از ان قبیل نیست هیهات
هیهات بلکه زیاده تر از خیال گاو خر مخل صلوة است ودانشمندان نپندارند که فکر استخراج مسائل غریبه از قرآن
تکمیل نماز است بلکه تنقیص است وارباب مکاشفات نه انگارند که توجه هم در نماز به برزخ شیخ یا تجسس ملاقات ارواح
وملائکه تحصیل همان نماز است که معراج مومنین است لی لی این توجه هم شعبه ایست از شرک گو شرک خفی بلکه اخفی
باشد ونباید دانست که سنوح مسائل غریبه وکشف ارواح وملائکه در نماز قبیح است بلکه توجه همت وقصد این
کار در طویت وامتزاج این مدعا در نیت مخالف خلوص مخلصان است واما سنوح وکشف مذکورین پس از
قبیل خلعتهای فاخره است که مخلصان مستغرق حضور حق را بسبب فور عنایت ها بان می نوازند پس حق این
کمالی است که در موطن مثال مجسم گردیده ونماز ایشان عبادتیست که ثمره اش منظر رسیده آری ادعیه حاجات گو حاجات
قلیله معاشیه باشد که بسبب اعتقاد انحصار حاجت روائی در ذات صمد مطلق از مصلی با کمال در عین صلوة
صادر میشود از همین قبیل یعنی کمال نماز است ومشاورات بالنفس در حوائج از قبیل وساوس قبیحه نقصان نماز
است وانچه از عمر رض منقول است که تدبیر سامان لشکر در نماز می فرمودند پس باین قصه مغرور نباید شد ونماز
خود را تباه نباید کرد **بیت** کار پاکان را قیاس از خود مگیر * گرچه ماند در نوشتن شیر وشیر * خضر علیه السلام را
شکستن کشتی وکشتن کودک بیگناه ثواب عظیم بود ودیگرا را گناه فخیم جناب فاروق را مرتبه بود که تجهیز لشکر در
نماز مخل نمی شد بلکه آنهم منجمله مکملات نماز میگردید زیرا که آن تدبیر از جمله ملهمات حضرت حق در دل ایشان بوده
بخلاف کسیکه خود متوجه بتدبیر امری از امور دینیه یا دنیویه شود بر هر کدام منکشف میشود میداند آری بمقتضای
ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ از وسوسه زنا خیال مجامعت زوجه خود بهتر است وصرف همت بسوی شیخ وامثال
آن از معظمین گو جناب رسالت مآب باشند بچندین مرتبه بدتر از استغراق در صورت گاو خر خود است که خیال آن با تعظیم
واجلال بسویدای دل انسان می چسپد بخلاف خیال گاو خر که نه آنقدر چسپیدگی می بود ونه تعظیم بلکه مهان ومحقر
می بود واین تعظیم واجلال غیر که در نماز ملحوظ ومقصود میشود بشرک میکشد بالجمله منظور بیان تفاوت مراتب وساوس
است انسان را باید که آگاه شده بهیچ عائق از قصد حضوری حق منحجم وپس پا نگردد وغرض درین مقام علاج این مخل
است بروضعیکه فهم هر کس وناکس بان رسد پس اگر وسوسه از قبیل قبیح ترین وساوس بود پس خود بالتجای تمام دعا کنند

هر چند هر چیز منوط بفضل الهی است لیکن در بعض چیزها اسباب ظاهری چندان دخل ندارد و حصول آن مربوط
بفضل الهی است و این از همین قبیل است دفع این وسواس و بخدمت شیخ خود عرض نماید زیرا که مرشد از وی دانا
تر این کار است بر تدبیری مفید تر شاید آگاه سازد و دعا خواهد کرد و اگر وسوسه از طرف نفس یا از طرف شیطان
سوای وسوسه مذکور است پس علاجش آن است که اگر مثلا در فرض ظهر پیش آمده بعد از فراغ از فرض و سنت
در خلوت و تنهائی بجد و جهد اینکه وسوسه نگذرد شانزده رکعت بخواند اگر در تمام رکعات خیالات ممتد مانده بود
و اگر در تمام رکعات خیالات نمانده بعض به حضور و خالی از خیالات گزرانیده و بعض آن ملوث بآلودگی خیالات
گشته پس مقابل هر رکعات که در ان وسوسه شده چهار رکعت مقرر نموده بحساب آن بگزارد و تدارک نماز عصر بعد
مغرب کند و تدارک مغرب بعد آن و علی هذا القیاس عشا و تدارک فجر بعد طلوع آفتاب کند تا نفل نا مشروع نشود
و چون این کار بر نفس شاق است البته از ان باز خواهد آمد و خود را باز خواهد داشت و چونکه نفس در کاری بقابو آید
شکر الهی بسیار بجا آرد و مدارات نفس و مکافات آن بترفیه و آرام دادن و خواهش او بموجب شرع بوی سانیدن
بعمل آرد و اگر تهجد از ملتزم آن بسبب تسویل نفسانی یا شیطانی قضا شود صباح آن روزه دارد و اگر در روزه
مخلی از مخلات شرعیه نفس و شیطان برروی کار آرند تنبیه آن شب بیداری همه شب که بآن روزه پیوسته است
میباید و شیطان چون از اثر خود مایوس میشود نفس را شریک خود میسازد تا مدعای او بر آید در تنبیه و تادیب
نفس خود نفس و شیطان هر دو از شرارت باز می مانند بلکه نفس منقاد حکم الهی میگردد و شیطان را مجال فرمان روائی
در انسان نمی ماند **افاده ۲** اگر در ادای زکوة نفس تعلل ورزد و آنرا گران فهمد و بر حکم حق تعالی راضی
و شاکر نشود چهار چند از قدر زکوة مال خود جسته صرف کند تا نفس بار دیگر تعلل نورزد و او را بفهماند که هر قدر تعلل
خواهی کرد همان قدر مال صرف خواهم کرد **افاده ۳** حج و جهاد وقتیکه فرض گردد و بر ادای آن نفس راحت
و چالاک نبیند پس تامل کند که کدام چیز باعث است که نفس بسبب آن در ادای حج و جهاد تقاعد می ورزد همان چیز
را بگذارد مثلا اگر ریاستی و حکومتی مانع است و فرمان روائی که بر صدها مردم دارد نمی گزارد که حج و جهاد را بچستی
و چالاکی عازم شود پس نرمی و لباس و خوراک و پوشاک و نشست و برخاست خود را بطور غربا و اذلا سازد هر چند حج و
جهاد بلکه جمیع عبادات باوجود منازعت و کشاکش نفس ادا می شود لیکن رونق و برکتی که در فرصت و اطمینان

حاصل میشود و اصلا درین صورت هویدا نمیگردد چونکه نفس رام شد و در عبادت بنشاط قدم نهاد موجب برکات و رونق عبادات میگردد و اگر او جود در آمدن در امور جهاد نفس بخوبی آدای حق آن نکند و مخالفت خود خواهد پس هر کاری که مشکل نبود مثل کشتن رئیسی کافر بخفیه در خلوت همان کار مشکل را نیز و دلازم و ضروری بنداشته بجا آرد و نفس را بفهماند اگر تقاعد خواهی کرد بهمین طور ترا در مهلکها خواهم افگند تا آنکه باز آید و کوشش در کارهای جهاد درین زمانه از اهم المهمات است **فصل چهارم در بیان طریق ادای طاعات** ✤ و آن مشتمل بر یک تمهید و پنج افاده است ✤ **تمهید** اصل مقصود از تهذیب اخلاق و غایت مطلوبه از ادای طاعات اصلاح نفس است تا که نفس مطمئن شود و از رذائل پاک گردد و تطهیر شر از رذائل عین اتصاف اوست بفضائل و نفس کشتی که زبان زد عوام اهل سلوک است خطای محض است چه کشتن نفس نه مامور از طرف حضرت حق است و نه باوجود حیات ممکن و آنچه ممکن است همان است مامور یعنی نفس را اصلاح کرده رام احکام شرعیه نماید مثل آنکه انسان جاهل را عالم کند پس کشتن غلط است و آنچه در کشتن نفس ریاضات شاقه و تقلیل طعام و شراب معمول دارند این هم خطا است باین ریاضات نفس کشته نمی شود بلکه بنیه انسانی مضمحل و بی طاقت میگردد و قابل عبادات شاقه نمی ماند و بسا که نفس بر چستی و چالاکی باشد و اگر در وی شکستگی پدید آید بوجهی شکسته خواهد شد و بوجوه کثیره تازه خواهد گردید ✤ **افاده ۱** ✤ بهترین طریق اصلاح ارکان اسلام آنست که عظمت این ارکان را بخوبی فهمید چونکه فائده و عزت در آن بسیار خواهد دانست اهتمام آن و تدبیر اصلاح آن بسیار خواهد کرد پس حقیقت عظمت ارکان اسلام خصوصا نماز که عمده ترین آنها است بادراک آوردن خیلی دشوار است لیکن بحکم **مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ** شمه از عظمت نماز تحریر کرده میشود من بعد انموذجی از ارکان دیگر هم توان گفت پس ولا تمثیلی باید شنید بادشاهی است وسیع الممالک کثیر الرعایا و العساکر هزاران هزار بلکه بی نهایت و بی شمار کارخانهای او در مقامات مختلفه و اماکن متباینه قائم اند و بر هر کارخانه اقسام مردم موکل و متعین اند و گوناگون چیزها را در هر یک کارخانه مدخلت است مثلا مزارعان باوجود بسیاری اختلاف مراتب در کار خود مشغول اند و رنگاوان در حوایج بیشمار متفاوته مشغول و علی هذا القیاس اهل سیف در کاری هستند و اهل قلم در کاری دیگر و هر یک را حسب کار او اجرتی معین

وجاهی معتبر و هر یک بسبب آن کار علاقه و ربطی میدارد بجناب بادشاه و بدریافت آن علاقه
درخود می بالد و برسعی و کار خود مینازد چونکه میداند که بادشاه بی پروا محتاج هیچکس نیست هر علاقه
که مرا با وی است از عنایات اوست و مایهٔ افتخار و اعتبار من است لیکن اهالی این تمام کارخانجات
را با وجود تفاوت مدارج و مراتب و علو بعض آنها باعلای مدارج کار پست معین که از ان تجاوز و تبدیل
ممکن نیست و بنا بر اعلیه اجرت و جاه ایشان را زیاده و نقصان تا تفاوت نه من بعد چیلهٔ خاص که بمقام
نیابت و منصب خلافت او را نواخته اند تصور باید کرد که او را واسطه قیام تمام کارکارخانجات کرده
برای حضوری او اوقاتی معین ساخته تا حسب آن اوقات حاضر شده عرض حوائج خود نموده و
احکام حضور سلطانی را شنوده مصدر قیام کارخانجات گردد چونکه او را همیشه اوقات در باریابی معین
است و بحضوری دربار حسب تعین وقت بروی قدغن شدید است ارباب تمام کارخانجات نگران حال و
مشتاق مقام او میباشند در هر دربار احتمال ظهور چیزی بدیع و مرتبه رفیع میباشد و در تعین اوقات و تاکید
حضوری در آنها عنایتی خاص که حالش از طرف بادشاه بر آرای سائر ارباب کارخانجات هویدا و منکشف
میگردد و بهمین سبب آن چیلهٔ خاص در تمامی رعایا و لشکر و اهل سیف و قلم ممتاز و معزز میباشد بهمین
منوال مخلوقات را از سنگ گرفته تا ملک باید فهمید که در احکام الهی مسخر و سرگرم اند هر چند ملائکه مقربین را مناصب
عمده و کارهای بزرگ مقرر است فاما از کار و منصب خود تجاوز نمی توانند کرد حضرت جبرئیل علیه السلام را در کارخانهٔ حضرت
اسرافیل علیه السلام دخل نیست و همچنین حضرت اسرافیل را در امور جبرئیل دخل نه و علی هذا القیاس حضور در اینچنین
منصبی که حضرت جبرئیل راست ایشان را نه از ان نزول است و نه عروج اما نزول پس سبب آن نیست که معصوم
اند و عدم عروج را قصهٔ معراج گواه است ✤ **بیت** ✤ اگر یک سر موی برتر پرم ✤ فروغ تجلی بسوزد پرم ✤
حضرت آدم صفی الله را الله تعالی بنابر خلافت پیدا فرمود و مستعد کمالات بی غایات ساخت و مظهر کارخانجات
کثیره کرده نزول و عروج برای حقیقت انسانی معزز فرمود و اول افراد او را که حضرت آدم اند بوجهی مظهر اتم آن ساخت
تا در سائر افراد این حقیقت سر که وی حامل وست سریان کند و لهذا چنانکه چیلهٔ خاص شاهی مصدر بسا امری از امور مملکت
که منقسم بر همه خدام سلطنت است میتواند شد مثلا کاری که بخدمتگاران و خواصان تعلق میدارد مثل آگس رسانی و لغان رداری

وامثال آن ازین حیله خاص هم عند الحاجت در خلوات متحقق میگردد وهمچنین کاریکه بنقیبان وچوبداران
تعلق میدارد مثل پیغام رسانیدن بکسی یا احضار ان عند الطلب ازان حیله خاص هم امثال این امور
عند الحاجت بظهور میرسد وهمچنین کاریکه متعلق بمنشیان ومتصدیان است از فرامین نویسی وتحریر حساب
وضبط جمع وخرج ازان حیله هم عند الحاجت طلب میکنند وکارهای عمده را مثل ایلچی گری ونظامت
ممالک وریاست جنود وعساکر امور متعلقه بوزارت برهمین قیاس باید کرد وهمچنین اکمل افراد انسانی مصدر
خدمات جمیع ملائکه مدبرات الامر میتواند شد مثلا در جهاد یا اهلاک کفره بدعا وهمت خدمتیکه بملائکه غضب تعلق
دارد ازان بظهور میرسد ودر ایصال منافع علیه خدمتیکه بملائکه رحمت تعلق دارد ازان متحقق میشود و
در تسبیح واذکار وبجا آوردن عبادات خدمتیکه بملائکه مسبحین تعلق دارد ازو رو می نماید ودر تعلیم وتعلم
وارشاد وتلقین خدمتیکه بملائکه خدام وحی تعلق میدارد ازو دست ودرست می آید ودر اقامت سلطنت
عادله وخلافت کبری وقیام بمناصب امامت باطنه ونبوت ورسالت ومراتب اولو العزم وخاتمیت خدمتیکه
تعلق بملا اعلی میدارد ازو صورت می بندد وقس علی ذلک سائر الخدمات القصه حضرت حق جل وعلا
بنابر بارداری خلیفه خود اوقاتی معین ساخت وبطریق ارث در همه بنی آدم آن استعداد را مستور
ساخت واظهار آنرا موقوف بر اختیارش فرموده واز راه کمال لطف وعنایت بعثت رسل وانزال
کتب وانواع هدایت از خلق حاملان کتب ونواب نبوت وامثال آن از بواعث ودواعی ظهور استعداد کامن
درادا امدادها فرمود پس اوقات پنجگانه نماز که وقت کمال قربت وحضوری آن اشرف مخلوقات است ولهذا
بر خیر امت فرض شده اوقات بارداری است وشعبه از معنی خلافت در هر کس موجود هر که خواهد آنرا جلوه گر
نماید وهر که خواهد آن را برباد دهد قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا اوقات
نماز پنجگانه که بر بندگان فرض شده شاهدیست مقبول الشهادت بر تفوق حقیقت انسانی بر تمام حقایق مخلوقات
گو افراد وی متفاوت ومتناقص باشند بلکه تنزل کرده باسفل السافلین رسند وفی الحقیقت بسبب نزول ایشان
باسفل السافلین همان تفوق ایشان است چه ابتلا باکبر بلایا واقبح انواع تعذیبات نصیبه بلا زمان حضور بادشاهی
میباشد ع * هم بیشتر عنایت هم بیشتر عنا * پس مومن طالب کمال ایمانی را باید که حقیقت نماز را بهمین طور داند که حضرت

حضرت رب العزت که عظمت مملکت وسائر اوصاف او را پایانی نیست از تمام مخلوقات مرا برگزیده بتاکید
شدید بدربار داری پنجوقت اذن مطلق داده محتاج باستیذان نگذاشته و از منت برداری حاجبان
ونقیبان سبکدوش ساخته و در عدم حاضری وعید شدید فرموده پس خود را ازین نعمت عظمی که مقام غبطه عالمیان
است محروم کرده مستحق مقتضای وعید شدید شدن کدام مرتبه جهل و سفاهت است همین قسم عظمت نماز را
فهمیده حرکات صلوة بکمال اداب و خشوع که شایان قبول بارگاه بادشاه حقیقی باشد بعمل آرد و خود را مدام
درکار الهی داشته اوقات نماز را بلا شبه وقت دربار و حضوری پندارد و تلاوت و تسبیحات وادعیه را مناجات
ومکالمه وعرض حاجات خود پندارد این است حقیقت اجمالیه صلوة اما حقیقت ارکان آن تفصیلا پس برای تفهیم
آن تمثیلی تصویر باید کرد بیانش آنکه وقتیکه جلیه خاص شاهی عزم مناجات و قصد عرض حاجات در دل
خود مصمم کرده در دربار آقای خود حاضر شده بکمال خضوع و تعظیم می ایستد و از ماسوای او اعراض کرده و
هیبت و سلطنت او را نصب العین خود ساخته دیده امید مناجات با او می ورزد پس لابد بمجردی که آن
بادشاه عالی جاه بر عزم مناجات او اطلاع می یابد و امید عرض حاجات او را می بیند عنایت خاصه در
باره او مبذول می نماید و بدیده قبول و محبت او را ملاحظه می فرماید و هر قدر که اقوال و افعال تعظیمیه ازان جلیه
منقاد صادر میشود عنایات شاهی در حق او دو بالا میگردد پس وقتیکه آن بنده منقاد عنایات آقا را بجانب
خود بیش از بیش متوجه می یابد برای بجا آوردن تخت بوسی یا امثال آن از تعظیماتی که مقدمه استیذان مناجات
و توطیه عرض حاجات می باشد انحنا می ورزد و بسبب صدور این تعظیم عنایات بی غایات بادشاهی
بسوی او متوجه شده اذن مناجات و پروانگی عرض حاجات باو ارزانی میکنند پس آن عبد منقاد
در شکر حصول اذن مناجات زبان خود را بثنا و مدحی که شایان مولای اوست کشاده و فعلی که مشعر به
تعظیم آقای اوست بجا آورده مشغول بمناجات و عرض حاجات میگردد و از انجاکه این وقت وقت
نهایت کمال این عبد منقاد و غایت قرب آن بادشاه عالی جاه و شدت ظهور هیبت سلطنت و نهایت صولت
سطوت مملکت است بمظنه سهوی بعضی مضامین مناجات و مقام نسیان بعضی از حاجات بود لهذا
او را امر می فرمایند که لمحه از مقام مناجات جدا شده خیال و عقل خود را درست نموده باز در محل قرب

داخل شود تا تدارک مافات بخوبی دست دهد و وقتیکه امثال این حالات قرب و مقامات
اتصال بران عبد منقاد چند بار بسبیل تکرار ورود میکنند قانون حسن معاملت و قدردانی
و وفور قبولیت چنان اقتضا می فرماید که آن عبد را بران اعزاز و اکرام بنشستن ماذون
کنند لیکن از بسکه نشستن در دربار بادشاهی کمال سوی ادب است لهذا حکمت سلطنت
چنان اقتضا می کند که آن عبد را بحد هیئتیکه مناسب نشستن باشد مامور فرمایند مثلا بسوی
او پای خود را زمی کنند تا به تقریب ادای خدمت چیزی بنشیند همچنین وقتیکه مومن پاک
مبرا از اشراک صحیح العقیده خالص النیت مجتنب از بدعت متخلی از رذائل و متحلی بفضائل
جان خود را از الواث بهیمیه و خباثت معنویه صاف نموده و تن خود را از انجاس حقیقیه و احداث
حکمیه پاک کرده و لوح خاطر خود را از نقوش التفات الی ماسوی الله مصفا ساخته و دل خود
را از علائق غیر الله معرا کرده بقلب و قالب خود متوجه الی الله گشته بکمال محبت و وفور رغبت
بمضمون اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ را در سویدای
قلب خود راسخ نموده و عقد تحریمه می نماید بمجرد این عقد رحمت الهیه بجوش می آید و عنایت
خاصه بسوی او متوجه میگردد که اِذَا صَلّٰی اَحَدُکُمْ فَلَا یَتَنَخَّمَنَّ قِبَلَ وَجْهِهٖ فَاِنَّ اللّٰهَ
بَیْنَهٗ وَبَیْنَ الْقِبْلَةِ وفی روایة فَاِنَّ الرَّحْمَةَ تُوَاجِهُهٗ اشارتی است باین معامله و هر قدری که
اقوال تعظیمیه از تلاوت قرآن و از ادعیه و اذکار بظهور میرسد همانقدر عنایت رحمانی و فیض یزدانی
درحق او مبذول میگردد تا آنکه رکوع که توطیه عنایت تعظیم و تمهید نهایت قرب که عبارت از سجود
است بجای آرد و وقتیکه بعقل خالص خود ملاحظه می نماید که مثل این مقام رفیع که عبارت از سجود
است مرا ماذون مطلق فرموده و هیچ مانع و عائق نگذاشته اند در ادای شکر این نعمت کبری و مواهب
عظمی را ستاده و مدح و ثنائیکه شایان است بجا آورده جبین خود را بر خاک عجز سائیده در مناجات
و عرض حاجات مشغول میشود و از بسکه سجود مقام نهایت قرب و محل سنوح تجلیات جمال و
ظهور سرادقات جلال است لهذا مظنه سهو مضامین بعضی حاجات گردیده بنا بر علیه چنان مامور شد

خود را می ازان مقام رفیع فرو آورده باز بهمان مقام رفیع برای تدارک مافات من عرض
الحاجات عود کنند و چون آن مومن پاک باین حالات مرضیه بار بار متلبس میشود کاد نای تکرار در
دو رکعت متحقق میگردد قابلیت پا دانگی شستن پیدا میکند زیرا که تکرار دلالت بر شدت انقیاد
می کند بخلاف آنکه فعل تعظیمی ازان یک بار صادر شود چه محتمل است که آن فعل تعظیمی اتفاقا ازان
صادر شده باشد لیکن بنابر محافظت قوانین عظمت قعود صلوٰۃ را خالی از عبادات نگذاشته
به تشهد که مشتمل بر نهایت اقوال تعظیمیه است امر فرمودند و نیز در قومه سری دیگر هم مودع است
بیانش آنکه هر رکنی از صلوٰۃ مشتمل بر حلاوتی جدیده و لذتی تازه است پس لابد رکوع را از سجود
بفعلی اجنبی ممتاز باید ساخت تا لذت هر رکن برابهها نصیبه مصلی گردد و همچنین در جلسه مابین
السجدتین سری هست بس غامض بیانش آنکه وقتیکه شخصی دنی القدر به مقامی رفیع و پایه بلند دفعة
فائز میگردد مثلا دست او بپایه تخت شاهی رسد یا بدستار سربسته بهره ور گردد پس البته اقران
و امثال او را ظن اتفاقی بودن این امر بخیال میگذرد و چون این امر به تکرار متحقق
می شود خیال باطل مضمحل میگردد همچنین وقتیکه این مشتی از خاک را باعلای مناصب
قرب که در سجود بدست می آید می نوازند البته محل حدوث ظن اتفاقی بودن این امر در
قلوب سائر عالمیان بلکه در قلب نفس این مصلی هم هست پس بنابر ازاله این ظن در هر رکعت
این مومن پاک را باین خلعت فاخره دو بار می نوازند این است اشاره اجمالیه لبوی
اسرار ارکان صلوٰۃ و اما تفصیل آن پس بنابر تنگی مقام بر ذکای اهل فطانت حواله کرده
شد چونکه برین معنی بخوبی آگاه بوده مواظبت خواهد ورزید امید از فضل الهی است که حسب
استعداد خود مورد الهامات صادقه خواهد شد و ازینجا پی باید برد بسر قول فاروق که اُجَهِّزُ
جَیْشِی وَاَنَا فِی الصَّلٰوۃِ در دربار خود تدبیر عساکر مسلمین که موجب مزید قوت شوکت دین
متین باشد میفرمود و لهذا هر قدر که فتوح و ازدیاد اسلام در عهد او رو داده در هیچ عهد معلوم نیست
القصه بتحقیق معنی ایمان در دل انسان بمنزله تخمی است که مخفی در زمین ساخته شده همینکه متکلم بکلمه شهادت

شد و عبودیتش مشهور و معروف عوالم الهیه گردید و بزبان حال صدا می تهنیت عبودیتش و قبولیت او
از ملاء اعلا سر بر زده مسامع اهل عوالم را زینت بخشید به مجرد صدور کلمه شهادت مامور بحاضری دربار
اوقات خمسه گشته به بسیاری از احکام تطهیر که مقدمه قصد دربار است و به تعلیم آداب قولیه و فعلیه و غیره شده
جهریه و سریه معزز و سرفراز گشت **افاده ۲** چونکه انخلاع از اموال که بموجب منطوق **جَعَلَ
اللهُ لَكُمْ قِيَامًا** عماد زندگانی این جهانی است کلیه مامور نیست ولیبا است که انسان وقتیکه مسلمان
شد همان وقت مالدار شود بلکه از سابق مالدار بود بناء علیه زکوة را ضمیمه نماز فرمودند تا مال که اکثر موجب
غفلت و نکرت میباشد و محبتش زنگ آئینه دل میگردد در حق مرد مسلمان نوعی از حضوری علی الدوام
بخشد شرحش آنکه چون مرد اسلام آورد دانست که بارکان اسلام مامورم و اهتمام ارکان عمده که از ان جمله زکوة
است در دلش قرار یافت همانوقت درپی تفتیش اجناس اموال گردید که کدام از قبیل مال زکوة است و کدام
نیست و هرچه از قبیل اول است مقدارش چیست و آن مقدار را چه قدر زکوة و گذشتن سال که شرط زکوة است
از کدام وقت شروع پس این اهتمام مادامیکه دامنگیر خاطرش گو در عین تدبیر تثمیر اموال خواهد ماند در همه آن
اوقاتش نوعی از حضوری حق نصیبه او خواهد بود و چونکه معنی فرضیت بخوبی خواهد فهمید یعنی حکمی است از احکام
الهی ادای آن بنابر حکم بر من لازم است و نیات دیگر از ابتغای ثواب یا رفع حاجت فقیر یا صله رحم یا اداء
وصیت خود بجود و کرم در جنب نیت ادای امر الهی مضمحل یا منعدم خواهد گردید و استغنای جناب صمد مطلق مدعن
وی خواهد بود و خواهد دانست که اینقدر مال که بر من در هر سال بطور پیشکش و نذرانه مقرر گشته تا بحضوری
او رسانم محض بنابر حکمت فزایش انعام جلیل القدر خود بر من مقرر فرموده و بناء علیه اخذ زکوة اصالة حق امام و
خلیفه است و گویا در دست الهی حواله میکند چنانکه قرآن و حدیث بر این دلالت دارد پس حال مسلم در ادای زکوة
هر سال بمثابه کسی است که از حضور بادشاه عالیجاه بی پروا بامر موکد و حکم متحتم مامور است که از اشیای مملوکه و
مستعمله خود اینقدر هر سال بطریق نذر عید یا جشن بحضور ما آورده باشد که ما بدست عنایت خود آن را
قبول فرموده مورد تفضلات خواهیم ساخت پس اهل کارخانجات دیگر که اینطور نذر گذرانیدن ایشان
در عید و جشن مطلوب و معمول نیست بلکه نمی توانند گذرانید مگر آن علو منصب و کمال

عزت و محبتش که در بارگاه بادشاه است میباشد و آن شخص مدام در مزید و ترقی می ماند و غفلت او را در عین
اشتغال با موال رونقی دہد **فائده** چنانکه سلاطین ذوی الاقتدار سماحت شعار اموال نذر و نیاز را
در مخارج خاصه خود صرف نمی نمایند بلکه در مخارج سائر اہل عزت و افتخار مثل شاہزادہای عالی مقدار
و امرای کبار تجویز بذل نمی فرمایند بلکه مصارف امثال این اموال نزد ایشان ذوی الحاجات و العامات اند
و بس ہمچنین حضرت ملک الاملاک اموال زکوٰة را بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که مخارج آنجناب فی الحقیقت از
مخارج خاصه حضرت رب الارباب است و بر سائر بنی ہاشم که علاقه اخوت و نبوت با آن جناب میداشتند
تحریم فرمود و مصارف آن اموال ازذوی الحاجات معین نمود پس کسانی را که بر ایشان صدقات تحریم فرموده
اند عزت و افتخاری حاصل شده که شکر آن ہیچ زبان ادا نمی تواند کرد اگر فقط در مقابله ہمین نعمت صدہا انواع
عبادات و ہزارہا اقسام طاعات بجا آرند ایشان را می سزد و لیسبب مقابله مثل این نعمت عظمی بکفران و ارتکاب
عصیان بکدام پایه میرسند **افاده ۳** در فرضیت صوم ماه رمضان یک نوع توجه و التفات مرد
مومن تمام سال بسوی حکم الہی و تعظیم امر وی تعالی می ماند و انتظاری میکشد و استعدادی مینماید که ہرگاه
رمضان خواہد رسید چنین و چنان یعنی روزه و نماز تراویح و قرآن ادا خواہم نمود در این انتظار و استعداد
و خلوص نیت مردم مختلف الحال میباشند و حسب آن اختلاف مدارج مقبولیت آنہا مختلف میشود و بجہت این
انتظار تمام سال مشابہتی بزکوٰة دارد چنانکه سابق در زکوٰة مرقوم گشته و ہرچند روزه بر ہر امت معین بود لیکن
تخصیص ماه رمضان برای این امت بجہت عنایات بی غایات حضرت حق است که بر این امت مرحومه فائض
است نظر بضعف بدنی و کمی عمر و قلت ہمت و توفیق مزاولت اعمال شاقه ماه موصوف و لیلة القدر مقرر شده تا
بدون مزاولت اعمال شاقه بوساطت برکات ماه موصوف و شب قدر فائز بدرجات عالیات مثل پیشینیان
بلکه زائد از ان شوند و در ہر سال یکبار لگد کوبی قوی بر نفس میرسد که اثر آن تمام سال میماند و شہوت و غضب
و حرص او را اصلاحی پدید می آید گو ہر انسان از آن آگاہی نشود **افاده ۴** حج پس بمنزله آنست که
بادشاہی مقامی معین کند و آنرا مورد عنایات بی غایات خود سازد و ہرکه در ان مکان طلب نماید
آنرا نہایت مورد فیوض خود سازد و در اقران او معظم و معزز کند حتی که اگر کسی بدون طلب ہم در آن مکان

داخل شود او را هم بعنایاتی که لیاقت آن میدارد مشمول سازد و بوجه من الوجوه عزتی و عظمتی او را هم
اقران خود حاصل شود او را خالی محض از اعزاز و عنایات ندارد القصه آن مکان از اخوان یغما کرده باشند هر
هر که بنا بر طلب حاضر شده باشد او را بر طبق حال و معزز و منعم سازد و هر که بدون طلب آمده باشد او را
موافق حال او بوجه من الوجوه معزز و منعم کند همچنین بادشاه علی الاطلاق خانه کعبه و اطراف او را که مسمی بحرم
است از تمام ارض ممتاز ساخته مورد فیوض خود کرده است و مثل خانه یغما برای هر کس و ناکس مبذول ساخته
پس که بنا بر طلب آنجا حاضر شود و آن بنی آدم اند پس بانواع نعم الهیه مشمول میشود که از انجمله مغفرت عام است
که تمام گناهان او می آمرزد و باعتبار رفع گناهان چنان میشود که گویا الحال پیدا شده هیچ گناه بروی نیست
و آینده را هم در عنایات یزدانیه و کفالات رحمانیه مشمول می ماند و هر که بدون طلب در آن مقام متحقق گردد
مثل حیوانات و نباتات پس ایشان هم بحرمت حرم معزز شده از امثال خود امتیازی حاصل می نمایند پس مومن
پاک را باید که این امر عظیم یعنی طلب پروردگار را در مثل این مقام این چنین عاجز را محض برای اعزاز و اکرام
تصور کرده عظمت حج را در دل خود راسخ گرداند + **افاده ۵** + باید دانست که جهاد امریست کثیر
الفوائد عمیم المنافع که منفعت آن بوجوه متعدده به جمهور انام میرسد بمثابه باران که منفعتش نبات و حیوان
و انسان را احاطه کرده و منافع این امر عظیم دو قسم است منفعتی عامه که مومنین مطیعین و کفار متمردین و
فساق و منافقین بلکه جن و انس و حیوان و نبات دران اشتراک میدارند و منافع مخصوصه بجماعات
خاصه یعنی بعضی اشخاص را منفعتی حاصل میشود و بعضی دیگر را منفعتی دیگر اما منفعت عامه پس بیانش آنکه
چنانکه بتجربه صحیحه ثابت شده که بسبب عدالت حکام و دیانت اهل معاملات و سخاوجود ارباب اموال
و نیک نیتی جمهور انام برکات سماویه مثل نزول باران بروقت و کثرت نبات و نفاق مکاسب و معاملات و دفع بلایا و
آفات و نمو اموال و ظهور ارباب هنر و کمال بیش از بیش متحقق میگردد همچنین مثل آن بلکه صد چند از آن بسبب شوکت
دین حق و عروج سلاطین متدینین و ظهور حکومت ایشان در اقطار و اکناف زمین و قوت عساکر ملت حقه و انتشار
احکام شرع در قریه و قصبه بظهور میرسد چنانچه حال هندوستان با حال روم و توران در نزول برکات سماویه باید
سنجید بلکه حال هندوستان در همین جزو زمان که سنه یکهزار و دو صد و سوم است که اکثرش درین ایام دار الحرب گردیده بحال همین لایق که

پیش ازین دو صد یا سه صد سال بوده در نزول برکات سماویه و ظهور اولیای عظام و علمای کرام قیاس
باید کرد و اما منافع مخصوصه پس حصول آن به نسبت شهدای مومنین و غزاة مسلمین و سلاطین ذوی الاقتدار
و جوانمردان کارزار مستغنی از بیان است و اما به نسبت ارباب بواطن صافیه پس حصول ترقیات عظیمه
در اوقات قلیله و فوز بمراتب ولایت و مناصب وجاهت به ریاضات یسیره است و اما به نسبت علما پس
انتشار علوم حقه و کثرت معلمین و متعلمین و فوز علما بمراتب احتساب و قضا و اجتهاد و افتا و قیام بر منصب
امامت باطنه یعنی دعوت عامه ظاهره بسوی ملت مقبوله و حصول نیابت انبیا بسبب نشر عقائد حقه و احکام
مرضیه و ظهور امر بالمعروف و نهی عن المنکر است و اما به نسبت عوام صلحا پس فور رغبت ایشان در صلاح
و تقوی بسبب اعزاز اهل صلاح و اهانت اهل فجور و بسبب شهرت امور محموده مشروعه و خمول امور مذمومه
ممنوعه و نیز تضاعف اجر طاعات ایشان بسبب انقیاد سلاطین اهل اسلام و اکرام علمای ذوی الاحترام
و اولیای عظام و بسبب دخول در جماعات عظیمه کافه اهل اسلام است و اما به نسبت عوام مومنین پس
حدوث نیت صحیحه در معاملات و میلان بسوی طاعات در قلوب ایشان بسبب انتشار انوار دین حق و الطاف
جواد مطلق و انقیاد در رسوم شرعیه بسبب شهرت آن اگرچه تقلیدا باشد و نیز رفاهیت معاش بسبب نزول
برکات سماویه و بسبب عدالت سلاطین ذوی الاقتدار و جود کرمای سخاوت شعار و انتظام امور معاش
و معادیه ایشان بسبب متبوع بودن قوانین شرعیه است و اما به نسبت فساق و فجار پس حصول توبه
یعنی حدوث کراهیت در قلوب ایشان از فسق و فجور بسبب سریان انوار ملت حقه در قلوب بنی آدم
و بسبب رسوخ شناعت افعال قبیحه در عقول جمهور انام بسبب شهرت ملت حقه و نیز دست کشیدن
از اظهار منکرات و بدعات بسبب خوف اقامت حدود و تعزیرات یا خوف لحوق عار بسبب طعن اخوان
و ملامت اقران بسبب شهرت قبح منکرات و بدعات است اما به نسبت اهل نفاق پس استقامت ایشان در دین حق ظاهرا و
عدم دخول ایشان در زمره کفره جهره بسبب خوف قتل یا بسبب ملاحظه عزت اهل ایمان و ذلت اهل طغیان و نیز امید سرایت نور ملت
حقه در جذر قلوب ایشان بسبب انتشار انوار ملت حقه و نزول برکات سماویه و بسبب ملاحظه شوکت اهل اسلام و بسبب مخالطت با اولیای
عظام و علمای کرام و انعکاس انوار و نفوذ مواعظ این بزرگواران در قلوب ایشان است اما به نسبت کفار اهل ذمه پس رفاهیت معیشت بسبب نزول برکات

ونفاق مکاسب عدالت سلاطین و اطمینان از لصوص و قطاع الطریق و امید حدوث و رغبت
بسوی اسلام بسبب مخالطت با اهل حق و شهرت رسوم ایشان و بسبب ملاحظه انتظام امور معاش
و معاد اهل دین حق بسبب اتباع شرع است و اما بنسبت اهل حرب پس در حق کسانیکه در جهاد
از دست اهل اسلام مقتول شدند باوجودیکه ایشان اقل قلیل میباشند چه در اکثر محاربات مقتولین
اقل قلیل بنسبت فارین میباشند خصوصاً وقت ظهور شوکت جانب مخالف القصه در حق ایشان
مقتول شدن باعث تخفیف عذاب و تقلیل عقاب است چه اگر مقتول نمی شدند البته بر کفر خود تا مدتی
باقی میماندند پس لابد کفر ایشان متزائد میشد و هر قدر که کفر متزائد میشود باز دران عقاب متضاعف میگردد
اما در حق ذراری ایشان از نساء و صبیان پس از بسکه ایشانرا بسبب استرقاق مخالطت با اهل حق بدست
می آید البته حصول منافع صحبت اهل حق در حق ایشان مظنون می نماید این است پاره از ذکر منافع جهاد
اما تفصیل آن پس احاطه اش درین مقام نمی تواند شد القصه وجوب جهاد بر اهل ایمان و امر باقامت
آن الی انقراض الزمان در کارخانه تشریع مثابه انزال غیث و اجرای انهار است در کارخانه تکوین اما
تلف شدن چندی اشخاص فاسد الاستعداد مثل بعضی از اهل اسلام که مانع از وقوع جهاد میشوند و راه
مخالفت غزات و مجاهدین بسبب خبث باطن و حسد و محبت کفره می پیمایند و در ورطه هلاکت ابدی
خود را می اندازند و در زمره اخبث منافقین داخل میشوند پس در عموم منافع جهاد مخل نمی تواند شد
چه همین باران است که عموم نفع او در حق جمهور انام بدیهی است باوجودیکه بعضی از اشخاص بسبب انهدام
عمارات یا طغیان سیول و انهار تلف میشوند **خاتمه در فوائد متفرقه** و آن مشتمل بر پنج افاده است

افاده ۱ باید دانست که استماع غنای مزامیر و اختلاط امارد بدون شهوت اگرچه از ممنوعات
شرعیه نیست لیکن امثال این امور را در حق سالکین راه حق خصوصاً در حق طالبین راه نبوت خالی از
خلل هم نباید فهمید بیانش آنکه امثال این امور هم در حق مبتدیان مضر است و هم در حق منتهیان اما
در حق مبتدیان پس تفصیلش آنکه جمیع ارباب طب روحانی اتفاق کرده اند بر آنکه سالکین راه حق
را ایفای حقوق نفس ضرور است و اتباع حظوظ آن مضر لاسیما حظوظیکه لذات آن

در صلب نفس راسخ گردد و حلاوت آن در سویدای دل مستحکم نشیند و نفس در طلب آن هیمان و سرگردان گردد و پر ظاهر است که امثال این امور از قبیل حقوق نفس نیست چه گاهی بسبب ترک آن ضعف و ناتوانی در جسم پدید نمی آید چنانکه بسبب ترک اکل و شرب و همچنین گاهی بسبب ترک آن انتشار حواس و پراگندگی عقل و کرب طبیعت حادث نمی شود چنانکه بسبب ترک نوم و استراحت و همچنین گاهی بسبب ترک آن مظنه وقوع در ممنوعات شرعیه متخیل نمیگردد چنانکه بسبب ترک جماع القصه امثال این امور را هیچ یک از عقلا از قسم حقوق نفس نمی تواند شمرد پس امثال این امور نیست مگر از حظوظ نفس بلکه از همان قسم حظوظ که طالب را اجتناب ازان اوکد است چه صوت خوش و صورت دلکش از همان قبیل است که لذت آن در ته قلب فرو میرود و اثر آن علی مر الدهور والاعصار بذیل نفس متشبث میماند و نفس را در طلب آن هیمانی و سرگردانی فرا میگیرد علاوه برین آنکه امثال این امور از جنس مباحاتی است که من جهة اتصالی بامور محرمه میدارد و در بعضی اوقات بعضی اشخاص را بسوی معاصی کشان کشان می برد مثلا شدت تعلق قلب باستماع غنا منجر بارتکاب استماع مزامیر میشود و کثرت اختلاط امارد در خلوات بحدوث شهوت میکشد چنانچه بر اهل فطانت و تجربه کاران پوشیده نیست و اجتناب از امثال این امور مباحه شعار اهل تقوی و صلاح است چنانچه در احادیث کثیره مصرح است و کسی که بر ملکه تقوی و صلاح خود معتمد شده اقدام بر امثال این امور نباید کرد که کلام هدایت التیام اِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الْإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ در ازاله امثال این ظنون شافی و کافی است واما در حق منتهیان پس اعتیاد باستماع غنا مضرتی دیگر میرساند و تعلق قلب بامارد مضرتی دیگر اما مضرت اعتیاد باستماع غنا پس تفصیلش موقوف بر تمهید مقدمه است بیانش آنکه هر انسان سلیم الوجدان در باطن خود دریافت میکند که کیفیت غضبیه امری دیگر است و ملکه شجاعت امری دیگر اگرچه آثار و احکام آن هر دو باهم متجانس و متماثل میباشند مثلا ضرب و قتل از عروض غضب بهم سر بر میزند و از ملکه شجاعت هم صادر میشود لیکن اول از عوارض سریعة الزوال است و صدور افعال ازان بلا انتظام و ثانی از ملکات راسخه است و صدور افعال ازان با انتظام و استحکام و اول از کیفیات مذمومه است و ثانی از ملکات

محموده پس طریان غضب وصدور آثار آن اگرچه مخل ظهور آثار شجاعت نیست بلکه موید آن لیکن غلبه
آن کیفیت و تسلط آن بر نفس و اتباع مقتضای آن بحیثیتیکه هرچه غضب و تقاضا کند همانرا بعمل آرد
خواه موافق عقل و عرف باشد خواه نه بلکه شجاعت را بی رونق میسازد و چنانکه صاحب شجاعت متین
یا تمکین میباشد همچنین صاحب غضب سبک مزاج و بی وقار چون این مقدمه ذهن نشین شده پس
در حصل مقصود بکمال التعمق باید نمود و نظر غائر را کار باید فرمود که هیجانی و غلیانی که بسبب استماع صوت
خوش در باطن انسان پدید می آید اگرچه فی نفسه از امور قدسیه الهیه نیست چه مثل همین حال بر نفس فساق
و فجار بلکه مبتدعین و کفار بلکه بر نفوس سایر حیوانات وارد میشود لیکن بسبب اختلاط انوار عبادات و
طاعات و آمیزش محبت خالق الارض والسموات یک گونه تائید سالک راه حق را در بادی نظر
مینماید و از حالات محموده بالعرض معدود میگردد اما در جنب مقامات و آثار حب یمانی بمثابه همان
کیفیت غضبیه است در جنب شجاعت و چنانکه وقتیکه آتش از زیر پاره از زر یا سیم می افروزند و
بسبب تیزی آتش در آن پاره تغلغلی حادث میشود حتا که مثل آب شده کفهای او هویدا میگردد
و خلاصه او در ته می نشیند پس امر مرغوب فی الحقیقت همان است که در ته نشسته است و این کف که بر
روی کار آمده هیچ کار آمدنی نیست فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ
فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ همچنین بسبب استماع غنا هیجانی که بر روی کار می آید تمام باطن مستمع را فرا میگیرد و
امر یست از مرغوبات نفسانیه و احکام بهیمیه که با انوار قدسیه ممتزج گشته سر بفلک کشیده است و
احکام و آثار حب یمانی در ته او مختفی گشته و این هیجان اصلا در امور معتد بها کار آمدنی نیست آری
مثل طلسمی است که برای نظاره تماشایان ملکوت بر روی کار آمده پس اتباع امثال این امور و اعتنا
باسباب تحصیل آن رونق مقامات حب یمانی می شکند چه کار صاحب یمانی سراسر اطمینان است و تسکین
و وقار است و تمکین و کار اهل وجد سراسر اضطراب و پیچ و تاب و اما مضرت تعلق قلب بامرد پس بیانش
آنکه اگرچه میل بحظوظ نفسانیه در حق ایشان مضرتی نمیرساند لیکن رسوخ چیزی در سویدای قلب به
نسبت ایشان سم قاتل است و تعلق قلب بامارد از همین قبیل میشود یا بآخر منجر باین امر میگردد چنانچه

بر صاحب وجدان سلیم پوشیده نیست و بسبب همین امور مذکوره از اکابر سالکان راه حق مثل انبیاء و
صحابه چیزی از امثال این امور ماثور نیست بلکه آنچه از کلام هدایت التیام ایشان بر ذکای اهل فطانت
هویدا میگردد نوعی اجتناب اشعاری بکراهیت این امور است چنانچه بر چهره اهل حدیث پوشیده نیست
واما عدم تصریح آنجناب بتحریم امثال این امور پس بنا بر حکمت غامضه است بیانش آنکه این امور بر هیچ
مفسده از مفاسد شرعیه بالفعل مشتمل نیست باوجودیکه بسبب کمال رغبت نفس بسوی آنها و شدت اشتهار
آنها در طوایف انام اجتناب از آن از جمهور انام دشوار مینمود پس اگر نهی صریح از امثال این امور در شرع
وارد می شد قطع نظر از ظهور مفاسد و مضرت آن ارتکاب معصیتی شرعیه بمجرد اقدام برین امور لازم می آمد
و اکثر امت مرحومه بشقاوت عصیان گرفتار میشد بنا برعلیه باشعاری بکراهیت امثال این اکتفا کرده شد
پس طالب حق را باید که بامثال این امور اعتیاد نورزد و آنرا در سویدای قلب خود جا ندهد و در طلب آن
هیمان و سرگردان نگردد و التفاتی صمیم قلب بسوی آن شیٔ ننماید آری اگر بطریق امور اتفاقیه امثال این
امور پیش آیند مجاهرت بانکار آن امور ضرور نیست و تعرض بحال فاعلان آن جائز نه تا تشدد فی الدین
و تحریم حلال لازم نیاید و اگر بمخلصان خود بلکه سائر طالبان راه حق که کمر همت در رضاجوئی حضرت حق
جست بسته باشند اظهار کراهیت این امور و نهی آن ارشاد کنند احسن و اولی تر است فاما آنانکه امثال این امور
را از وسائل قرب الهی دانسته در زمره عبادات شرعیه داخل مینمایند پس ایشان بلاشبهه اهل بدعت اند

افاده ۲ — آنچه درین کتاب از تخلیه و تحلیه مرقوم شده بدو وجه متحقق میشود وجه اول طریقه اصحاب
الیمین است بیانش آنکه مرد مسلمان افعال و اقوال خود را بمیزان شرع سنجیده قدری ضروری از تخلیه و تحلیه
بدست آورده امیدوار اجر جزیل بر سعی جمیل خود باشد و از حظوظ نفسانیه مباحه و لذات جسمانیه جائزه
اجتناب نورزد مثلاً در فراهم کردن اموال و جمع نمودن امتعه و اقمشه و کنز کردن مال و منال سعی بیش از
بیش بکار برد اگرچه در ادای نفقات واجبه مثل زکوة و صدقة الفطر و نفقات اقربا تساهل نه نماید و علی
هذا القیاس پس سعی این شخص مشکور و صاحب آن بقدر اعمال خود ماجور خواهد شد و بدرجات جنت
برحسب عبادات و طاعات خود فائز خواهد گردید وجه دوم طریقه سابقین است

بیانش آنست که ایشان اکتفا بر قدر ضروری از تخلیه و تحلیه نمی نمایند بلکه اخذ بعزائم معالی هم می فرمایند و قطع تعلق از ما سوی الله مینمایند حتی که از مال و عیال و از جوارح و اعضا و از مساعی و اعمال خود هم منقطع العلاقه میباشند و همه را از آن منعم حقیقی و مولای تحقیقی خود میشناسند مثلا دست خود را دست خود نمی دانند و سر خود را سر خود نمی پندارند و تمامی حشمت و شوکت و مال و منال و سائر اسباب دنیا از آن حضرت حق جل شانه فهمیده هرگز اعتمادی بران نمیکنند و در صرف آن بمرضیات و سبحانه دریغ و قصور نمی نمایند و سوسه آنکه زندگانی و معاش ما بچه طور خواهد گذشت هرگز در خیال ایشان نمیگذرد مثلا اگر ایشان احتیاج شدید بسوی طعام میدارند و صرف آنرا از مرضیات مولای حقیقی خود شناسند در صرف کردن آن هیچ صرفه بکار نبرند حتی که مشاق و مساعی که در تحصیل رضای مولای خود بجا آورده اند آنرا هم هرگز از آن خود نمی شمارند مثلا اگر همگی اعمال ایشان را حق جل و علا بکافری متمرد عطا فرماید یا بالاسبب حبط نماید هرگز حرف گله و حکایت شکایت بخیال و وهم ایشان نخواهد گذشت که این اعمال ما رایگان گردیده و چیزی از آن ما بود که از دست ما رفته بلکه میدانند که مالک حقیقی در ملک خاص خود تصرف فرموده ما را با آن امور هیچگونه علاقه نیست بلکه صندوق آن اعمال از دست ما بمثابه چیزی است که مالکش آنرا در صندوقی که محض مملوک اوست نهاده باشد پس آن صندوق را اصلا با آن چیز علاقه نه مثلا اگر مالکش همگی آنچیز را برباد کند هرگز صندوق را محل اعتراض نه بلکه بعضی این بزرگوار از مقامی عطا میفرمایند که از لوازم قیام بآن مقام اینست که لا دل صاحب آن مقام رحمت ربانی و خیرخواهی جمهور انام فواره صفت جوش میزند حتی که اگر ایشان برین مطلع شوند که اعمال جلیله ایشان را ببعضی از عصاة عطا فرموده اند و بسبب همین اعمال کار و بار ایشان درست شده و حال بد مآل ایشان رو به بهی آورده البته این بزرگواران را بسبب حصول نجات آن عصاة از مهالک و مهوات بسبب اعمال ایشان سروری و فرحتی بهم رسد بنابر آنکه بنده از بندگان حق بسبب اعمال ایشان از مهالک و مهوات نجات یافت چنانچه شیخ سعدی شیرازی از احوال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی قدس سره العزیز نقل نموده که آن بزرگوار شبی در مناجات مضمون این بیت را ادا فرموده ❊ بیت ❊

چه بودی کردی زمین بر شدی + مگر دیگرا اثر رسانی شدی + القصه چون این معنی یعنی تبری بعض اشیا موجود دنیا و عقبی در خلال دل او جا میگیرد و در جذر طبیعت او مستحکم می نشیند و فنای اراده بالکل دست میدهد بعنایت غیبیه او را اصطفا کرده بمثابه چیله خاص که بادشاهان ذوی الاقتدار بعضی مطیعین خود را از سائر رعایا تمیز داده بچیله خاص ملقب میفرمایند برگزیده میکنند پس چنانکه چیله خاص ماذون مطلق در تصرف امتعه و قمیشه مولای خود میباشد و تمام سلطنت او را بخود نسبت مینماید مثلا چیله خاص بادشاه هندوستان را میرسد که بگوید که سلطنت ما از شهر کابل تا لب دریای شور است همچنین اصحاب این مراتب عالیه و ارباب این مناصب رفیعه ماذون مطلق در تصرف عالم مثال و شهادت میباشند و این کبار اولی الایدی والابصار را میرسد که تمامی کلیات را بسوی خود نسبت نمایند مثلا ایشان را میرسد که بگویند که از عرش تا فرش سلطنت ما است و معنی این کلام آنست که از عرش تا فرش سلطنت مولای ما است و ما را با همه چیز نسبت متساوی است با هیچ چیزی خصوصیتی نیست تا آن چیز با منسوب باشد و غیر آن با منسوب نباشد والله اعلم بالصواب + **افاده ۳۳**

حالات و مقامات و فضائل که مندرج این رساله است هر که متصف بآن شود یا صرف بدریافت علمی آن بهره مند شود او را لازم است که در تعظیم و تکریم عاطلین و غافلین این امور کوتاهی نکند حسب حال هر یک حق تعظیم او ادا نماید چه هر مسلم از گفتن نام پاک حق جل شانه مقصر نیست پس او لا تعظیم شر بجهت تعظیم این نام پاک میباید این نام پاک اسم جلیل القدر است که بمقابله آن هیچ چیزی نمیخدد و اور اک بلکه کمال آن نمیرسد و اجر و ثوابش را پایان نیست و ثانیا حال آغاز و انجام خود را ملاحظه کرده از رذیلهٔ تکبر متبری شده خفض جناح نماید چه هر کس در ربد و خلقت لاالعقل محض و ناکاره بحت بود و انجام خود هیچ کس را معلوم نیست که چه خواهد شد و ثالثا بلحاظ عموم رحمت و قدرت حضرت حق جل شانه چه از رحمت و قدرت او هیچ بعید نیست که در یک لمحه انسان را قطب الاقطاب بسازد مومن باشد یا کافر یا کافر را در یک لمحه فائز به نعمت ایمان فرماید و همان وقت او را به نعمت قطبیت بنوازد رحمت و انعام او موقوف بر محنت و استعداد نیست بلکه محنت و استعداد هم از انعام عام او ست اگر احدی را امر و ر دستور و لعبه

محن شدیده نعمتی عطا شده نه پندارد که عطای الهی بدون این قسم محن ممکن نیست جائز است که
بهزار درجه بهتر از آن در یک لمحه عطا فرماید **افاده ۴** باید دانست که آنچه از تهذیب اخلاق به
تخلی از رذائل و تحلی بفضائل و اصلاح اعمال و عبادات مفصلا بیان شده اینهمه برای کسی است
که طالب رضای حق تعالی باشد و بارضای وی مقبولیت و عزت و اعتبار ببارگاه حضرت ذو
الجلال حاصل نماید و مدار نجات برین امور نیست بلکه مدار نجات صرف کلمه است که از صدق دل و
اعتقاد درست گوید و از اعتقاد بد و کلمه کفر محترز بود هر چند کبائر عمده مثل زنا وغیره از وی صادر
شود لیکن هر که بتصدیق و اذعان دل کلمه را گفت نجات خواهد یافت و به بهشت خواهد رسید و هر که
معتقد و مصدق مضمون کلمه خواهد بود لابد که قبائح را قبیح خواهد دانست و بیزار و پشیمان از آن
خواهد شد گو بالکل آنرا ترک نکند بلکه مرتکب آن هر روز چندبار بلکه صدبار شود و ارتکاب گناه هم صور
مختلفه دارد ارتکاب گناه باین صورت اگر گناه کند و در عین مشغولی بگناه حق تعالی را غفور رحیم
داند و همین دانست موجب جرات و دلیری او بر گناه گردد اقبح صور ارتکاب معاصی است چه باین
صورت مرتکب گناه شدن گویا استهزا بحضرت حق جل شانه کردن است معاذالله من ذالک و این
صورت مورث توجه غضب الهی بمرتکب گناه میگردد و شخصی در وقت گناه خود را هالک و از کار رفته
و مستحق عتاب داند گو من بعد توبه نکند انجام این چنین شخص انشاءالله تعالی نیک خواهد شد و تعیین
نیک انجامی وی حواله مشیت ایزدی است اگر خواهد او را توفیق چنان عمل نیک دهد که مکفر تمامی سیات
و ماحی همه خطیئات شود یا آنکه شفاعت شافعی در حق او مقبول فرماید و شافع را توفیق و قوت شفاعت
دهد یا آنکه بدون هر دو امر خود آمرزش کند یا سزای آن در دنیا یا در گور یا در حشر یا در جهنم چشانیده
به بهشت رساند **افاده ۵** چونکه محیا و ممات مرد مسلمان بطرز سنت نبویه علی صاحبها الصلوة
والسلام بودن علامت کمال ایمان است و در زندگانی اختیار کار بدست اوست و بعد موت مرده
بدست زنده هر چه اغیار میخواهند میکنند پس مرد مسلمان محب سنت و مبغض بدعت را باید که در وقت
مظنه آثار احتضار توبه و استغفار نموده ایمان خود را مفوض بارحم الراحمین نماید هر چند الله تعالی

معین ہر مسلمان در ہر وقت است و ہر مسلمان از التفویض ایمان خود باو تعالی در ہر زمان لازم لیکن اوراین
قدر سعی میباید خصوصاً درین وقت که وقت طریان غفلت و مدہوشی است و برای تجہیز و تکفین و دفن
خود وصیت کرده مفید بقلم ساخته نگاه دارد و مقبر از ابران آگاه سازد که ہر که خلاف طریقه محمدیہ علی
صاحبہا الصلوة در تکفین و تجہیز و دفنم بعمل خواہد آورد مواخذه از وی روز قیامت خواہم کرد و دامنگیر
او خواہم شد ہر بدعتیکه در تجہیز وغیره رائج باشد نفی آن باہتمام کند مثل ساختن قبه بر قبور و تجصیص و تکلف
در مقبرہا و چراغان ساختن که عمل آن موجب لعنت است چه جائیکه آن را از اعمال صالحه شمارد ✣ ✣

اَعَاذَنَا اللهُ تَعَالَی وَجَمِیعَ الْمُؤْمِنِینَ مِنَ الْبِدْعَاتِ وَرَزَقَنَا اتِّبَاعَ الْمُصْطَفٰی فِی جَمِیعِ الْحَالَاتِ

باب سوم در بیان طریق سلوک راه ولایت

وآن مشتمل بر چہار فصل و یک تکمله است ✣

فصل اول

✣ در بیان اشغال طریقه قادریه ✣ وان مشتمل بر یک تمہید و دو ہدایت است

تمہید خلاصه اشغال طریقه قادریه با تغیری که موجب سہولت سلوک و سرعت مطلب یابی باشد و اثری از اندراج نہایت در بدایت دران ہویدا گردد درین فصل محرر کرده شد و از بسکه ہمه اشغال منحصر در ذکر و فکر اند لا بد این فصل بر دو ہدایت منقسم گردید

ہدایت اولی در بیان طرق ذکر

وآن مشتمل بر چہار افاده است **افاده** ✣ ۱ ✣ اول ذکر یک ضربی باید کرد و طریقش آنکه دو زانو بطور نماز نشسته لفظ مبارک الله را از وسط سینه بشدت و جہر آورد و بپیش روی خود ضرب کند و نزدیک تلفظ باین لفظ چنان تخیل کند که نوری ہمراه این لفظ مبارک از دہنش بر آمده و چونکه ضرب تمام شود آوازی دراز بطور آواز گہڑیال متخیل خواہد ماند و بیانش آنکه چون انسان قصد صدا آواز بجہر شدت میکند پیش از آنکه آواز مسموع پیدا شود جنبشی پدید می آید و آن جنبش را صوت خیالی توان گفت و ہرگاه آواز بجہر و شدت تمام میگردد بعد اتمام آن و قبل از آن که دم بجای خود آید و شکل و ہیئت دہن و لب و زبان بحالت نخستین عود کند امتداد صوتی متخیل می ماند که از ادراک آن گوش را نصیب نیست آری آواز کننده میداند پس ہمین آواز متخیل پسین را از یاده تر کشد و ہمراه کشیدن آن آواز نور متخیل را دراز تر و پہنا تر مثل چادر نورانی نموده از پیش روی خود بر سر آورده تمام بدن را

از سر تا قدم بآن احاطہ کند باز ازان آواز متخیل ہم سکوت و خاموشی ورزیدہ چنان پندارد کہ آن چادر نورانی در ہر پشت فرو رفتہ از ہر طرف آمدہ در وسط سینہ مجتمع شدہ و بعد چند بار بسبب تکرار آن نور تو بتو شدہ بجای تمام جسم ہمان نور استقرار پذیرد و درین سکوت لحاظ خود را بذات بحت متوجہ نماید و بعد استقرار آن لحاظ و مجتمع شدن نور در سینہ باز بہ ہمان طور ذکر کند و این ذکر را بکثرت و مواظبت بعمل آرد تا کہ بہ قابو در آید **افادہ ۲** بعد رسوخ ذکر یک ضربی بطریق مسطور ذکر دو ضربی شروع کند طریقش آنست کہ دو زانو مثل نشست نماز بہ نشیند و لفظ مبارک اللہ را از وسط سینہ بر آوردہ بشدت و جہر در زانو راست ضرب کند و باز امتداد صوت متخیل را باہستگی تا بہ شانہ راست کشیدہ بوسط سینہ رساند و چنان تخیل کند کہ نور ہمراہ این لفظ بر آمدہ و بجای زانو و پہلو و شانہ و دست راست تمام آن نور گردید یعنی اینہمہ اعضا باطل شدہ و بجای او ہمہ نور نشستہ است باز قدری سکوت کند و دران سکوت نشستن ہمین نور بجای اعضای مذکورہ ملاحظہ کند تا در ذہن او صورت ہمان نور بجای آن اعضا خوب بہ نشیند بعد ازان ہمین لفظ را ہمراہ آن نور از وسط سینہ تا بشانہ راست کشیدہ بر قلب بشدت و جہر ضرب کند و چنان تخیل نماید کہ ہمان نور کہ بر جانب راست محیط شدہ بود در قلب فرو رفتہ است باز قدری سکوت کند و در آن سکوت چنان ملاحظہ نماید کہ ہمان نور کہ بقلب فرو رفتہ بود درون تمام بدن این شخص ساری گردیدہ **افادہ ۳** طریق ذکر سہ ضربی آنست کہ چہار زانو بہ نشیند و یک ضرب در جانب راست بطریقیکہ سابق مذکور شد بکند و دیگر ضرب در جانب چپ بہمان وضع نماید و ضرب سوم در قلب نماید **افادہ ۴** طریق ذکر چہار ضربی آنست کہ چہار زانو نشستہ یک ضرب بطریق مذکور در جانب راست و دیگر در جانب چپ و سومی در قلب و چہارم رو بروی خود کند بوضعیکہ ہمراہ آن ملاحظہ کند کہ گویا کہ نوریکہ ہمراہ این بر آمدہ از تحت احاطہ میکند تا کہ تمام این را احاطہ کرد و تمام این شخص دران مستغرق گردید بلکہ بجای بدن این شخص ہمان نور قرار گرفتہ **فائدہ** غایت این ذکر باینطریق مذکورہ آن است کہ اثر ذکر و اسم ذات بر تمام بدن اجمالا و تفصیلا احاطہ کند و ظلمت بشریت از تمام بدن عموما و از اعضای مذکورہ خصوصا بدر رود و تمہید فنای جسمانی گردد و ذکر ہمراہ فکر مختلط شود و اقرب باشد برای انتقال از ذکر

بمراقبه بالجمله چون آثار اذکار چهارگانه از یک ضربی تا چهار ضربی هویدا گردد بفکر مشغول باید شد + **هدایت ثانیه در بیان اقسام فکر** + و آن مشتمل بر هفت افاده است + **افاده ۱** + مراقبه اولی مراقبه وحدانیت است وطریقش اینکه وحدانیت حق تبارک وتعالی را که لاشریک له همین اوست هر حال لحاظ کند که در هر زمان و مکان همان ذات پاک یگانه است واین ملاحظه را سه صورت بخیال میگذرد اول آنکه هر چیز را نفی کرده بجای وی وجود حق تعالی را بفهمد دوم آنکه وجود حق تعالی را عین این چیزها تخیل کند این هر دو طریق مراد نیست بلکه ازین هر دو طریق پرهیز واجتناب لازم شمرد وصورت سوم که مراد درینجا است اینست که وجود او را یگانه غیر تمام اشیا هر جا تصور کند نه آن چیزها را نفی کند ونه عین حق داند مثالش اینکه هر شخص میداند که معنی کم از ان بلفظ هست در فارسی وهی در هندی تعبیر میکنند هر جا موجود است وعین هیچ چیز نیست بلکه غیر هر چیز است باوجودیکه هیچ چیز خالی از ان نیست + **افاده ۲** بعد استقرار واستحکام مراقبه وحدانیت مراقبه صمدیت کند و آنرا دو مرتبه است ابتدا وانتها اما ابتدایش عبارت از ملاحظه احتیاج هر چیز بسوی وسبحانه اجمالا واستغنای وی از همه چیز است پس چون این مراقبه مستحکم شود طلب تحصیل انتهای آن کند وآن عبارت از ملاحظه احتیاج خود در امور معاش ومعاد تفصیلا ممزوج بنهایت محبت والفت ونهایت تضرع وعجز است یعنی چنان ملاحظه کند که در هر چیز احتیاج بسوی اوست وهیچ کاری بدون عنایت وی سرانجام نمی شود کار عظیم بود یا سهل از معاش بود یا از معاد وباین مراقبه ورا الغنی والمحبتی وراهی بجناب کبریائی متحقق گردد که بر وی فدای جان ومال وعزت وآبروی خود را در مرضی وی تعالی بلکه بر نام او سهل وآسان نماید بلکه آنرا موجب افتخار واعتبار ومزید عزت وجاه شمارد واین امر در اعتقاد وی کما ینبغی مستقر ومستحکم شود مثالش آنکه شخصیکه از طرف بادشاهی انعامهای مخلد موروثی ابا عن جد یافته آمده وتمام کار بار معاش وعزت واعتبار بتوسل بادشاه رو داده اگر بکاری مامور از طرف آن بادشاه شود سرانجام آنرا بجانبازی هم فخر خود میداند وازین مراقبه معنی ایاک نعبد وایاک نستعین بخوبی متحقق میگردد واز ثمرات این مراقبه انکشاف توحید آن تعالی است که باوجود کثرت افعال وفواعل صاحب این مراقبه را یک فاعل ویک موثر که ذات فاعل حقیقی است در هر فعل وهر جنبش وهر سکون هویدا میگردد + **افاده ۳** + بعد این مراقبه شغل دوره کند

وارکان آن شغل چهار اسم اند از اسمای حسنی یعنی سمیع و بصیر و قدیر و علیم با هر یک اسم ذات را ضم کند پس بطور مراقبه نشسته و خاطر را مجتمع ساخته و دل را حاضر کرده بخیال خود گوید که الله سمیع و آنرا از ناف که مقام لطیفه نفس است بوسط سینه که مقام لطیفه سر است برآرد و چنان داند که روحش که مدرک و دریابنده هر چیز در وی همان است مجتمع و فراہم شده همراه ذکر مذکور را از ناف بوسط سینه رسیده است واگر نقل روح از ناف بوسط سینه متعسر شود چنان تخیل کند که روح در میان این هر دو اسم یعنی الله سمیع بوجهی است که لفظ الله بالا و لفظ سمیع زیر آنست پس باین تدبیر انتقال روح همراه انتقال این هر دو اسم متیسر خواهد گردید و باز بمصاحبت الله بصیر بطریق مذکور بلطیفه اخفی که مقامش در سر محاذی کام است رساند و باز الله قدیر از اخفی بآسمان چهارم رساند و روح خود را تابع و همراه آن سازد باز الله علیم را از انجا بعرش معلی رساند و باستعانت آن ذکر روح را از آسمان چهارم بعرش مجید ترقی دهد و باید که در منزل سوم و چهارم یعنی آسمان چهارم و عرش مجید روح را تا دیر متوقف سازد نیم گهڑی یا یک گهڑی هر قدر که ممکن شود و انجا روح را چپ و راست دائر و سائر کند و گاهی توقف روح در آن مقامها دشوار می افتد بلکه مثل چیز سنگین خود بخود بزیر می افتد تدبیرش آنکه در وقت صعود راهی بطور روزنها در آسمانها متخیل خواهد شد بنا بر اقامت و توقف روح آن روزنها و راه را بسعی خیال بند کند تا روح انجا توقف کند باز بهمان بدرقها از عرش مجید تا لطیفه نفس بترتیب و وضع مذکور نزول نماید یعنی بذکر الله علیم از عرش تا آسمان چهارم و بذکر الله قدیر از آسمان چهارم تا لطیفه اخفی و بذکر الله بصیر از اخفی بسر و بذکر الله سمیع از سر تا به نفس آهسته آهسته این ذکر را مترا ید کند تا که آثار آن بدید آید از آثارش نورانیت روح ذاکر است و ملاقات بارواح انبیا و اولیا و ملائکه و سیر جنت و نار و امکنه سماوات مثل سدرة المنتهی و بیت المعمور وغیره و لوح محفوظ و کشف وقائع انجا و بنا بر همین امور روح را در آسمانها متوقف کردن و دائر و سائر نمودن میباید و دیدن عجائب انجا مختلف میشود و هر کس بموجب قوت ادراک و استعداد و مناسب حال خود می بیند و در ضمن ملاقات ارواح و ملائکه مکالمه با ایشان میشود و احیاناً بر صلاح نیک که مفید راه سالک بود یا غیر آن نیز او را آگاهی می بخشند و روح را لطافتی و قربی و انسی بذات پاک الهی دست میدهد و بیگانگی از جسم

حاصل میشود و نورانیتی بهم میرسد که در شغل نفی اعانت و امداد میکند و آنرا آسنان تر میسازد و هرچند روح بشری قابل عروج عالم قدس و سموات نیست لیکن ذکر الہی بدرقہ او شده پس جائیکه طاقت رسیدن نمیداشت ببدرقہ مذکوره میتواند رسید + **افاده ۳** + بازشغل نفی پیش گیرد بیانش آنکه بمقتضای اشاره اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ انوار الہی در هر مکان موجود است بمثابہ وجود هستی که هرجا ثابت است چنانچه در مراقبہ وحدانیت واضح گردیده و انوار لوازم آن وجود پس جائیکه وجود است همہ جا انوار متحقق است و چون احاطہ وجود معلوم شد بهمان طور احاطہ انوارش باید فهمید و با وجود آنکه انوار هرجا موجود است لیکن قوت دراکه انسان بسبب آنکه از خیالات اشیای کثیفہ ظلمانیہ که اجسام فلکی و عنصری هست از درک آن محجوب و محروم است نه بسبب غیبت و دوری و در وصول بذات بحت طی حجب که عبارت از انوار است واجب و طی آن بدون ادراک آن در حق اکثر ناس ممتنع و انچه ارباب فطرت عالیہ را بدون انکشاف انوار و وصول بذات بحت دست میدهد پس در احتیاج اکثر ناس بانکشاف انوار قدح نمیکند پس برای ادراک آن قوت دراکه خود را از خیالات مذکوره پاک و صاف باید کرد تا که انوار الہی مدرک شوند همین که آئینہ قوت دراکه اش از زنگ خیالات مزبوره مصفی گردید پس انوار هرجا موجود اند بلا تعب دریافت خواهد شد و طریق پاک کردن آن اینست که شغل نفی کند و خلاصہ شغل نفی نیست کردن اشیا است از خیال خود اگرچہ فی الحقیقت هیچ چیز نیست نخواهد شد و فی الحقیقت آنرا نیست دانستن خیال باطل و وهم کاذب است هرچہ موجود است بایجاد موجود حقیقی تبارک و تعالی موجود است و ربطی خاص با وجود پاک او هر چیز موجود را حاصل است پس نفی وجود چیزی فی الواقع ممکن نیست و قصد این امر کردن گویا مقابل خالق شدن است و غرضی هم بنفی واقعی متعلق نیست چراکه غرض صاف کردن مدرکہ خود است چون مدرکہ صاف شد مدعای خود خواهد برآمد از نفی واقعی هیچ کار نیست و هرچند نفی تمام عالم امری صعب بنظر می آید لیکن ایجاد و مرتبہ است و بنسبت مراکہ نفی عالم و نفی یک جزوی از عالم برابر است انسان را خالی کردن خیال خود از پرپشہ و تمام افلاک برابر است آری نفی وجود خود چیزی سخت است بنا بر علیہ نفی را بدو مرتبہ باید نهاد اول نفی خود دوم نفی تمام عالم و سبب در سهولت دوم و دشواری

اول آنست که قوت دراکه از علم و دانست خود مدام ممتلی و پر می ماند و دریافت غیر خود احیاناً میشود در
نفی دوم چیزی را از آمدن در قوت دراکه خود منع میکند و در نفی اول انچه در دراکه مستقر است آن را اخراج
مے نماید پس فرقی که میان ممانعت خارج از دخول و اخراج داخل است پوشیده نیست که اول بنسبت
دوم بسیار آسان است یا بایں طور فرقش توان فهمید که نفی باران شخصی را که باران گاه گاه دیده آسان
است از نفی باران مر کسی را که در عین بارش ایستاده و قطرات متواتره بر بدنش می افتد و بناءً علیه در نفی
خود نفی جسد سهل جائیکه بران قرار دارد دشوار تر میشود و گاهی نفی سر که مقام ادراک و امتیاز است
گران می نماید و بعض را که بر تنفس و آمد و رفت دم آگاه تر می باشند نفی حلق و سینه سخت میشود بالجمله هر چیزیکه
آگاهی بران بیشتر نفی آن سخت تر پس والا نفی تمام عالم کرده نفی بدن خود کند و شروع از همانجا کند که نفی آن
دشوار می نماید که به نفی آن عضو تمام بدن یک بارگی نفی خواهد شد و اصل در تحصیل نفی توجه صاحب نفی کامل
است که نفی خود کرده بهمت خود متوجه شده القا فرماید و ابتدای نمود اثران بر مبتدی این کار بصور مختلفه
میباشد گاهی خلائی بمقام سینه و شکم او لا معلوم میشود و گاهی خود را بی سر و گاهی بی هر دو دست می پندارد
و گاهی تصور میکند که خرد شده ام و گاهی طولانی یا کمی ضخامت و جثه متخیل میشود گویا قصبی است از لحم که دم
بدم دراز و باریک میشود و اسهل طریق تصور آنست که در سینه یا شکم خود خلائی خیال کند مشابه آنکه گولۂ توپ از
یک طرف بطرف دیگر رسیده آنمقام بدن را خالی گذاشته است و باز همان روزنه را آهسته آهسته فراخ تر و
کشاده تر سازد تا که بانجام رسد و از سخت ترین صور وی آنست که چیزی غیبی معنوی که عبارت از فنا
است از عالم غیب متوجه بوی شده یکبارگی جسم او را امتلائی ساخته مثل سنگ سخت که بر پاره خزفی سست
رسیده پاش پاش نموده متلاشی سازد و گاهی اینطور هم تصورش میتوان کرد که جانش بر آمده یا گوشت
پارۂ دل از وی بر آمده منعدم گردیده و جسم بی جان و دل باقی نمی ماند پس آن جسم بی جان شده مضمحل
گردیده هر چند نزد واقف این کار بیان این صورتها تطویل لاطائل است لیکن بسا است که از معنی
مجمل نفی تعین صورتی از صورتش بزرگی قوی الذکا هم میسر نمیگردد و احیاناً با وجود دریافت صور
کثیرۂ غیبی غافل را صورتی دیگر ورای آن صور پدید آید بالجمله دریافت اختلاف صورتش خالی از فائده

نیست بهر وضعیکه ابتدا روش نمود کرده وآن را بخوبی در خیال خود گرفته در مزید آن اهتمام ورزد تا آنکه نفی
تمام بدن بانجام رسد و در وقت صعوبت نفی کلمه لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللّٰهُ لَا فَاعِلَ اِلَّا اللّٰهُ را هر جائی
که نفی آن صعب می نماید معنی این هر دو کلمه را فهمیده بقوت خیال بر همه جا ضرب کند انشاء الله تعالی این
شغل برای کافی خواهد شد و بعد نفی احیانا خلائی پدید می آید بوضعیکه اگر تخیل کند که ضرب شمشیری بر بدنش
رسد بدنش مانع نباشد بلکه ضرب بطوری که در خلائی خالی میگذرد همچنین از میان وی خالی بگذرد و گاهی تاریکی
مثل کاجل که گرداگرد او تا الیتی مثل خط باریک نورانی باشد نمایان میگردد لیکن آن خط نورانی مکدر ممتزج
بتاریکی میباشد مشابه بسر شعله آتشین که بسبب اختلاط بدخان لبس تاریک و مکدر می نماید و نیز آن خط نورانی
بالاستقلال دریافت نمی شود بلکه در ضمن تاریکی مدرک میشود و اگر نظر استقلالی بسوی او متوجه سازند همان
وقت منعدم میگردد و سوای تاریکی امری دیگر مدرک نمی شود باجمله این تاریکی را نور نفی می نامند و این
شغل نفی را بخوبی مزاولت باید کرد که شغل طالب نامور ملدره که مشابه خس و خاشاک است به همین شغل
مصفا میگردد و سالکین را اکثر احیان باین شغل حاجت می افتد ❊ **فائده** ❊ در ایام اشتغال شغل
نفی شغل یاد داشت هم باید کرد و حقیقتش التفات دائمی است بسوی ذات بیچون و بیچگون در همه اوقات
در نشست و برخاست و عروض مکاسب و مصائب و اوقات خوردن و آشامیدن بحیثیتیکه هیچ امر مانع التفات
نگردد مشابه آنکه هر گاه محبت چیزی یا اهتمام کاری در دل شخصی که راسخ میگردد دلش در عین اشتغال بجوائج ضروریه
و اعمال معاشیه دلش کماینبغی بسوی همان امر متوجه می ماند چنانچه بر هر صاحب وجدان پوشیده نیست پس غافلان
یاد حق تبارک و تعالی را باید که تمثیل مذکور را از وجدان خود دریافت نموده یاد داشت حق را از ممتنعات
عقلیه یا عادیه نشمارند بلکه آنرا سهل و آسان پندا شته کمر همت بر تحصیل او چست بندند و نیز باید دانست که
چنان که بعضی از اشخاص را یاد داشت بعضی اشیا حاصل میباشد لیکن ایشان بحصول یاد داشت آن چیز
متنبه نمی باشند مگر در وقت عروض امری که مشعر بحصول یاد داشت آنچیز باشد مثلا هر شخص را التفات
دائمی بسوی بدن خود حاصل است و علم بالعلم نه مگر وقت بلند شستن بکسی یا حدوث المی همچنین بعضی سالکین را
یاد داشت حق حاصل میباشد و شعور بحصول آن نه مگر نزد یک عروض غفلتی یا امور مخل در امر یاد داشت

و بعد ملکه یاد داشت حق یاد داشت دیگر هم بآن ضم باید کرد که بیانش مفصلا در باب دوم گذشته +

افاده ۵ چون نفی خود و تمام عالم بقابو درآید طالب بدنفی النفی و فناء الفنا از سر گیرد یعنی چیزیکه بآن
نفی وجود خود و سائر موجودات می کرد آنرا هم منتفی و منعدم تصور باید کرد و چونکه نفی النفی مستی محض
است علامت آن غفلت و ربودگی و تعطل محض در قوای دراکه است حتاکه اگر درین شغل کمال ملازمت
نماید بدان او معدوم شود و اثری ازان باقی نماند هر چند این حالت غفلت مطبوع خاطر طالب نخواهد شد
لیکن آینده را کارآمدنی است آنرا مهمل نگذارد بلکه بعمل آرد و سبب نامطبوعی نفی النفی اینست که درین شغل
دور کردن ادراک و دریافت است و چونکه ادراک نماند هیچ معلوم نمی شود و دلبستگی انسان بسبب ادراک
است هر چند در شغل نفی هم هر چیز را از ادراک خود دور میکنند لیکن صفائی بخیالش باقی میماند و موجب دل
بستگی میگردد چنانکه صاف طبعان بر میدان مصفا مانوس میگردند همچنین در نفی هم انستی میشود بخلاف
نفی النفی که مدار آنست در آن مقام باقی نیست + **افاده ۶** بعد اتمام نفی دو صورت پیش می آید
گاهی توحید صفاتی منکشف میگردد مجملش آنکه صاحب این شغل خود را مصدر کثرتیکه در عالم است گمان
می برد و تصویرش اینطور نمودار میگردد که بدنش را فراخی و پهنائی متخیل میشود و آن فراخی و پهنائی باین
مرتبه میرسد که خیالش از عالم اجسام که بالای همه آن عرش مجید است متجاوز از تمامی جوانب میگردد و تمام
عالم در خود منگرد افلاک و عناصر و جبال و بحار و اشجار و احجار و حیوان و انسان همه را منجمله جسم خود میداند
و درین حالت اطلاع بر املاء افلاک و سیر بعضی مقامات زمین که دور دراز از جای وی بود بطور کشف
حاصل می آید و آن کشفش مطابق واقع میباشد لیکن خود را فی الواقع کل تمام عالم نداند بل این خیال
مخالف واقع از آثار این مرتبه اعتقاد کند و درین حالت توقف نکند که راه راست منزل مقصود نیست
هر چند راهی باشد فاما دورتر از راه راست و مورث صعوبت سیر و امتداد انست قصد انتقال از آن
بانوار کند که حجب ذات پاک است و گاهی انوار رنگا رنگ بنظر می آید و همین صورت راه حصول مقصود
طالب است و آن انوار حجب ذات بحت حق جل و علا است و طی آنرا مدتی مقرر نیست اگر عنایت الهی
شامل حال باشد در یک لمحه هزارها طی میگردد لیکن بسبب عادی برای انتقال سالک از حجابی بحجابی

دیگر آنست که هر یک ازان انوار به قوت خیالیه خود بحدی وسیع کند که احاطه تمام عالم کرده تجاوز از قید
مکان بفضای لامکان نماید بعد ازان همت انتقال از دل خود برآورده استدعای این امر از جناب
حضرت حق نموده بنظر خیالی خود در آن نور بحدی غور کند که نوری دیگر از صلب همان نور نمایان گردد
و آنرا هم بطریق نور اول وسیع کند و ازان بنور ثالث انتقال ورزد و هَلُمَّ جَرًّا و بسیاری ازان در
همین حجب متوقف گردد او را راه وصول باصل مقصود بدست نیاید و آخر این حجب حجابی است لطیف بی
لون که ازان به نسبت بی رنگی تعبیر میکنند آنجا هم گاهی توقف رو میدهد و احیانا بعضی طالبین همانرا
مقصود اصلی می پندارند و همان جا متوقف میشوند ✦ **افاده ۷** ✦ هر کرا العنایت ایزدی و جذب
غیبی تمام حجب طی شد بمقام معرفت ذات بحت میرسد در انجا حالاتی بس عمده و اطوار مختلفه پیش می آید
و خوضیکه در انجا میباشد آنرا سیر فی الله می نامند و نه پندارند که در آنمقام تفاوت و تبدل حالات نمی
شود بلکه بموجب منطوق كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ هر وقت شان جدا ازان ذات پاک جلوه گر میگردد
و بمجرد تبدل احوال دل طالب در غیب هم تبدلی و تفاوتی بر بصر بصیرت او نمایان میگردد و چونکه بر طبق حدیث
نبوی علی صاحبه الصلوٰة والسلام که دل آدمی بمنزله پاره پر است که در صحرای صاف باد آن را زیر و زبر
میسازد دل انسان را قرار نیست پس ظهور شیونرا هم ازان طرف سکون و قرار نه بلکه دم بدم متبدل میگردد
و از جهت تفاوت شیون الهیه است که معاملات مختلفه حسب استعدادات بنی آدم پیش می آید و بیان سیر
فی الله تفصیلی دارد طویل و عریض که تحریرش درین اوراق دشوار است اما سلوکی که متعارف و منضبط
کتب مصنفه این فن است پس بمقام معرفت منتهی میگردد

فصل دوم در بیان اشغال طریقه چشتیه بطرزی جدید که موجب قوت اثر و سرعت ظهور فوائد در ازمنه قلیله باشد و بنظر ریاضات و مجاهدات متعارفه آسان تر نماید ✦

و آن مشتمله دو هدایت است **هدایت اولی در بیان اشغال طریقه چشتیه** ✦ و آن
مشتمل بر پنج افاده است ✦ **افاده ۱** ✦ اول طالب را باید که با وضو دو زانو بطور نماز بنشیند و فاتحه
بنام اکابر این طریقه یعنی حضرت خواجه معین الدین سجزی و حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی وغیره بنام

خوانده التجا بجناب حضرت ایزد پاک بتوسط این بزرگان نماید و به نیاز تمام و زاری بسیار از بسیار
دعای کشود کار خود کرده ذکر و ضربی شروع نماید طریقش آنکه لفظ مبارک الله را دو بار متصل گوید و برای
انفصال هر دو آخر اول را پیش گوید و این دو بار گفتن را یک ذکر قرار دهد و بنا بر امتیاز هر دو ذکر فیما بینهما
لفظ الله را که بار دوم در هر دو ذکر خواهد گفت بطور وقف گوید یعنی ها را با لجزم خواند و بقوت تمام از سینه
برآرد و بجهر و شدت و مد گوید و آخر را از اول در جهر و شدت و مد و قوت زیاده تر کند و همراه اول تخیل کند
که نوری از سینه اش برآمده بر لب رسیده توقف کرده در بار دوم از همانجا برآمده بسبب قوت و کثرت که
هر دو مجتمع گردیده از دهنش برآمده بالای سرش رسیده پس آن نور را بلند تر بقدر یک دست تصور کند
همین ذکر را بحضور دل تکرار کند و برای حضور دل اینقدر هم کافی است که این اسم مبارک نام آن ذات پاک
است که همراه نام خود هر وقت و هر جا موجود است غیبت این اسم مبارک از مسمای پاک و منزه وی ممکن
نیست امید واثق از فضل کامل آن کریم مطلق آنست که جلد تر ذاکر را نوری معلوم شود پس این ذکر را آنقدر کند
که آن نور مثل چتر بر سرش شده باز بسبب کثرت و تو بتو شدن بر تمام بدن وی رسیده بدنش را از درون
و برون احاطه کند و بدنش در آن نور گم گردد ✦ **افاده ۲** ✦ چون این معنی بخوبی حاصل شود و شوق و ملکه آن
بوضعی رو دهد که هر وقت بلا کلفت همین طور کند و بقابوی فهم آید ذکر دوم شروع کند و آن ذکر لفظ الا الله
است قوت و شدت و جهر به همان طور است که مذکور شد لیکن اینقدر فرق است که این کلمه را بجانب تحت
در میان هر دو زانوی خود ضرب کند و نور را همان قدر که در ذکر اول بجانب فوق بلند تخیل کرده بود بجانب
تحت تخیل نماید و آنرا از زیر بالا آرد تا که نور فوقانی و تحتانی به منزله یک ستون نورانی که بدنش در آن گم
شده باشد ثابت گردد ✦ **افاده ۳** ✦ باز بملایمت و آهستگی ذکر سوم شروع کند و درین ذکر بطور اول
صرف لفظ الله بگوید بدون ضرب و شدت و جهر مفرط و این لفظ مبارک را بخیال خود در آن نور که بجای بدنش
هم همان است گردش دهد مانند جاروب و مصقله اگر کدورتی در آن از خیال بدن خود یا غیر آن باشد مصفی
و مصقل سازد و تمام آن نور صاف تر و درخشان تر گردد ✦ **افاده ۴** ✦ چون این نور آنچنان مصفی گردد
که شعاع آن از هر جهت دور تر از آن افتد و تصفیه و تصقیل آنهم بقابوی ذاکر آید ذکر چهارم شروع کند

وآن نفی واثبات است یعنی لا اله الا الله بلکه را بخیال خود کشیده محیط زمین وآسمان سازد وتمام دوره
را فرا گرفته الله را در خود تمام کند وطریق کشیدن لا اینست که بپیش روی خود ممتد ووسیع تخیل کند تا آنکه بعرش
مجید رسد وباز آنرا متحرک تصور نماید که در تمام عالم جنبش کرده بطور دائره گردیده بمقام خود رسید وبلفظ
الا الله بجانب فوق بالای عرش مجید ضرب کند ودر لا اله نفی معبودیت هر چیز فی الواقع وفی الحقیقت
ونفی وجود خود وتمام اشیا وکائنات از خیال خود بلحاظ درست وتصور حسب مستقر ومستحکم سازد ودر ضرب
الا الله اشاره بذات بحت نماید که منطوق کلام مجید است یعنی **اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى**
بتکرار این ذکر نور آن ذات بحت از بالای عرش بآن کثرت ووسعت بمشابه دریای زخار خواهد آمد که
تمام عالم را محیط خواهد گشت بلکه تمام عالم در آن گم خواهد شد چنانکه در ذکر اول فقط جسم ذاکر گم شده بود وباین
طریق ذکر نفی واثبات طالب صادق را برای حصول کمالات مقصوده کافیست فهم درست باید واین
ذکر را بکثرت ومبالغه نماید بعنایت ایزدی در ترقیات محتاج بشغلی دیگر نخواهد شد + **افاده ۵** + طریق
انتقال ازین ذکر بمنزل مقصود آنست که بعد استقرار نوری که از فوق عرش فائز شده تمام عالم را فرا گرفته در
همین نوع مراقبه کند وذکر را بگذارد وطرز مراقبه آن است که نفی خود ونفی تمام عالم که از احاطه نور مذکور حاصل
کرده بلحاظ قصدی ملحوظ نموده نفی مسطور را بطرزی در قابوی خود آرد که اولا بدون لحاظ نور هم نفی خود ونفی
تمام کائنات از وی آسان شود گو که نفی از آن نور منفک نمی شود ولیکن این شخص را باید که نفی را مقصود لذاته
ساخته شغل نفی را مستحکم سازد وبعد استحکام نفی یا توحید صفاتی هویدا خواهد شد یا ظهور انوار وطریق ثانی راه مطلب
یابی است پس بطریقیکه در فصل اول مذکور شد از آن حجب نورانیت تجاوز کند تا که بآخر حجب که ملقب بنسبت
بی رنگی است فائز گردد اگرچه نسبت این طریقه را تشبیه بنور مهتاب که منتشر باشد میدهند لیکن فی الحقیقت بی
رنگ است یک گونه این رنگ معلوم میشود همینکه دران غور کرده آید هیچ رنگ بخیال نمیگذرد چونکه از حجاب اخیر
هم تجاوز واقع خواهد شد وصول ذات بحت که منتهای سلوک متعارف است متحقق خواهد گردید + **هدایت**
ثانیه در بیان فوائد متفرقه + وآن مشتمل بر ده افاده است + **افاده ۱** + برای انکشاف
حالات سموات وملاقات ارواح وملائکه وسیر جنت ونار واطلاع بر حقائق آنمقام ودریافت امکنه آنجا انکشاف

امری ازلوح محفوظ ذکر یا حی یا قیوم است یا حی را بذکر خیالی از درمیان سینه خود تا بلب آرد و روح
خود را پیوسته زیر آن سازد و باز لفظ یا قیوم از سینه بر آرد و از لسکه تلفظ باین لفظ مبارک متصل تلفظ
بلفظ اول واقع میگردد لابد که اثر این هردو اسم مبارک وقت تلفظ یا خیر مجتمع شده قوت میگیرد لهذا همراه
تلفظ بلفظ اخیر باستعانت هردو لفظ مبارک باین طور که این اسم مقدس بر روح شود و روح درمیان
هردو اسم ماند روح را ببالای عرش رساند و در انجا رسیده توقف نموده سیر و دور نماید و در سیر و دور
مختار است بالای عرش نماید یا زیر آن و در مواضع آسمان نماید یا بقاع زمین مثل کعبه معظمه و دیگر امکنه متبرکه
و بعد عرصه که بیداری و خبرداری این عالم خواهد باستعانت همین هردو اسم انتقال از اعلی باسفل نماید
بذکر خیالی یا حی تهیه انتقال از انجا کند و بمصاحبت یا قیوم تدریجا بمکان خود رسد و در نزول سموات را
جداگانه ملحوظ دارد ✤ افاده ۲ ✤ برای کشف قبور سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلٰئِكَةِ وَالرُّوحِ
مقرر است طریقش آنکه باسم اول یعنی سبوح از ناف تا بدماغ یعنی مقام لطیفه اخفی رسد و باسم دوم یعنی
قدوس از انجا ببالای عرش مجید و باسم سوم از انجا انتقال کرده بطور ضرب در دل زند و از در فوقانی
دل داخل شده از در تحتانی برآمده متوجه به قبر گردد و اگر مدعا یکبارگی نه برآید دل تنگ نشود و در تکرار آن
بحضور و توجه والتجا و زاری کوشش کند و امید واثق از فضل الهی دارد که کشف مطلوب حاصل خواهد شد و
این کشف قبور را نادانان موجب قرب الهی میدانند و فی الحقیقت مورث دوریست ✤ فصل سوم
دربیان اشغال طریقه نقشبندیه ✤ و آن مشتمل بر یک تمهید و دو هدایت است ✤ تمهید ✤ لطائف
ششگانه که در انسان است مواضع آن معلوم باید کرد لطیفه قلب زیر پستان چپ و لطیفه روح زیر پستان
راست و لطیفه سر درمیان هردو که وسط سینه است و مقام لطیفه نفس عین ناف و لطیفه خفی در پیشانی در
مقام منتهای موهای سر که شروع پیشانی از انجاست و بسبب سجده همان جا نشانی میشود و لطیفه اخفی
بمقام کام درمیان مقدم سر بجائیکه جنبش دران در سر کودکان محسوس میگردد ✤ هدایت اولی در بیان
دربیان اقسام ذکر و ذکر که در طریقه نقشبندیه رائج است ✤ و آن مشتمل بر چهار افاده
است ✤ افاده ۱ ✤ لطائف ششگانه را به ترتیبی که در تمهید مذکور شد ذاکر بخوبی باید ساخت بحیثیتیکه

خود بر ذکر آنہا آگاه شود وتلقین کننده که در لطیفه خود ذکر جاری کرده است بہمت تمام القای آن ذکر در
لطیفه طالب قصد کند و استمداد بواسطه دعا والتجا محض از فضل الہی جوید و بقوت ہمت توجه نماید وادنای
اثر توجه ظهور جنبشی است از قبیل جنبش فیض نه باین معنی که بنهادن دست معلوم گردد بلکه باین معنی که بمجرد التفات
معلوم شود بلکه ترقی کرده در عین اشتغال بامور دیگر الشان را بسوی خود ملتفت سازد ونگذارد که بالکل از ان
غفلت ورزد پس آن حرکت را مقارن ذکر نام پاک الہی داند که باین حرکت الله الله گوید وحضوری وانسی
بمسمای این نام مقدس پیدا کند پس این اذکار لطائف را جداگانه مزاولت کرده یکبارگی از ہمه ذکر کند تا ذکر ہمه
آنہا در آن واحد معلوم شود واین ذکر لطائف را راسخ سازد ادنی مرتبه رسوخ آنکه ہر وقت که خواہد مشغول باین
تواند شد وملقن اگر بازدیاد آن فرماید امتثال امروی کند وہر یک از لطائف ششگانه نوری است جداگانه که
در کتب و رسائل این بزرگواران مفصل است وبکثرت اذکار لطائف ہر یک به نور او منور می نمایند ہر چند این
تنویر بہتر وخوبتر است لیکن طولی در مسافت سلوک پیدا می آید وآن طول چندان ضرور نیست ہرگاه
انسان در حجب نورانیت میرسد خود بخود انوار لطائف را معاینه میکند وبعد مزاولت ہر لطیفه را بنورش
بلکه بہر نوریکه خواہد ملون کردن میتواند ودر وقت اذکار لطائف ہمین مطلب بسعی ومحنت سرانجام می
پذیرد وبعد آن در مقام حجب نجی رنیت بے سعی ومحنت صورت می بندد پس سعی در تلوین لطائف بالوان انوار
در ابتدا بمنزله التعلیم تقاریر سکندر نامه است کیمیا خوانان را اصلح آنست که از مراتب دون بقدر حاجت استعمال
نموده وقت را سیف قاطع دانسته زود از زود گذرانند ودر مقامات بلند بقدر استعداد وسیری روح
توقف نمایند . **افاده ۲** . پس بعد حبس نفس نفی واثبات کند طریقش آنکه مودب دو زانو رو بقبله
نشسته دم خود را بند کرده وزبان را بکام چسپانیده کلمه لا را از لطیفه نفس کشد وبر لطیفه سر ادنی توقفی کرده
باز بر لطیفه اخفی ہم توقف نموده به لطیفه اخفی رسد باجمله حرکتی خیالی از نفس تا اخفی کند ودر میان این امتداد
حرکت در مقام لطیفه سر وخفی لحاظ را باستقلال متوجه ساخته بنا بر امتیاز آنها قراری کند واله را از لطیفه اخفی
کشیده بلطیفه روح متوجه گشته کلمه الا الله را در لطیفه قلب ضرب کند ودرین حرکات خیالیه جنبشی ظاہری بہیچ عضوی
از اعضا حتا که سر ودہن ولب وزبان بالکل نشود وبه عدد طاق آنرا العمل آرد یکبار ذکر کرده نفس خود را

بگذارد و بعد طمینان و قرار نفس باز دیگر کند و چون تحمل حبس نفس زائد شود در عدد ذکر مزیدی کند اولی مراتب مزید آن بست و یکبار است چونکه به بیست و یکبار خواهد رسید و مزاولت آن خواهد کرد و در مجلس واحد شمار بصدها خواهد رسانید گرمی و صفائی البته در لطائف وی پیدا خواهد شد و از این ذکر چنان معلوم خواهد کرد که شعله جواله است که تمام لطائف او را احاطه کرده مثل خط آتشین ممتد گردیده

افاده ۳ ❊ بعد مزاولت نفی و اثبات سلطان الذکر بعمل آرد بیانش آنکه هر جزوی که از انسان است ادراک و حدلی ثابت است و علامت وحدت آن بنا بر شناخت هر یک تعین نامی است برای آن جداگانه از نام کل پس آن جزو بوجهی مشتمل بر سائر اجزای انسانی است بنابران زبانی هم او را مقرر است و بموجب ارشاد حضرت حق تبارک و تعالی **وَاِنْ مِّنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهٖ وَلٰکِنْ لَّا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِیْحَهُمْ** همه آن اجزا ذکر الهی میکنند و لیکن بدریافت انسان نمی آید پس حقیقت سلطان الذکر آنست که اذکار تمام اجزای خود را بنوعی از ادراک دریافت کند و بر آن آگاهی و اطلاعی حاصل نماید سبیلش آنکه هر جا را از تمام بدن بدن خود بالعموم و الشمول بمنزله لطائف ششگانه پندارد چه پر ظاهر است که در نظر مردم مقامات لطائف و سائر بدن مساوی است چون از مقامات لطائف ذکر را شناخت و بر کیفیت آن اطلاع یافت بهمان طور از تمام بدن ذاکر شود و ملقن را باید که خود سلطان الذکر نموده بطور مذکور القا بر طالب کند و اثرش گاهی جنبشی نمایان در تمام بدن میشود بحدیکه دست یا پا یا دیگر اعضای وی بدون اراده اش از جای خود منتقل میگردد و احیانا رعشه و از حرکت پدید می آید و گاهی بطور قشعریره معلوم میکند یا مورچه ها که بر بدنش متحرک شوند و خنکی و سبکی در تمام بدن محسوس میگردد و گاهی آنچنان خنکی در بدن ذاکر ساری میشود که در وقت اشتداد گرمی او را سردی محسوس میگردد و سبک آنچنان میشود که گویا آلائش از تمام بدن او دور کرده اند مثل آنکه کسی به کیسه مالی در حمام غسل کرده باشد در غسل ظاهری این سبکی صرف بر جلد می نماید و در سلطان الذکر از اندرون صفائی میاید و از قبیل خرق عادت است که مثل اختلاج شدید تمام بدنش در قابو نماند و کرامت محضه است که از تمام بدن و در و دیوار و خس و خار و سنگ و خاشاک آواز ذکر جهرة بلا اشتباه بگوش صاحب سلطان الذکر رسد و شنیدن هم نشینان زیادتی است در کرامت مذکوره و گاهی نوری صاحب

سلطان الذکر را محسوس شود ✤ **فائده** ✤ طریق دریافت کردن صاحب تلقین و ارشاد حصول ذکر
لطائف بسلطان الذکر وغیره را در طالب آنست که صاحب تلقین خود را خالی ساخته متوجه بوی شود آن
وقت هرچه در خود یابد داند که آنچه معلوم میشود عکس اثر طالب است پس آنچه آنوقت در صاحب تلقین هویدا
شود همان است در طالب کمیت و کیفیت تمام شغل منعکس خواهد گردید ✤ **افاده ۳** ✤ چون سلطان الذکر
بقدر مذکور بقا بو آید و بروقت اراده بلا کلفت رو نماید شغل نفی کند و همراه شغل نفی شغل یاد داشت ضم
کند بعد ازان شغل نفی النفی بعمل آرد پس لابد بر سالک یا توحید صفاتی منکشف خواهد شد یا حجب نورانیت
هویدا خواهد گردید و امر ثانی طریق مطلب بالی است پس سالک را باید که ازان حجب بطریقیکه در فصل اول
مذکور شد تجاوز نماید و در اثنای طی حجب بمراقبه صمدیت مزاولت کند تا که بآخر حجب که مسمی بنسبت بی
رنگی است رسد اگرچه نسبت این طریقه را بآب دریای صاف از آلودگی خس و خاشاک و ریگ و خاک بود تشبیه
میدهند اما بعد امعان نظر هیچ چیز قابل تعبیر مدرک نمیشود و بعد تجاوز نسبت بی رنگی معرفت ذات بحت
دست دهد و سلوک متعارف باختتام رسد و سیر فی الله پیش آید و در اثنای آن حالات بس شگرف و مقامات
بس عجیبه رو دهد و مرشدیکه بحضورش طالب در سیر فی الله ترقیات خواهد کرد همان مرشد او را بحقائق مقامات
آنجا آگاه خواهد فرمود ✤ **فائده** ✤ حضرت امام این طریقه یعنی خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره فرموده اند ✤
بیت اول ما آخر هر منتهی است ✤ آخر ما جیب تمنا تهی است ✤ طالب صادق را باید که بجنس همان امر باشد
که آنجناب بلفظ جیب تمنا تهی ازان تعبیر می فرمایند و مجلش خالی شدن طالب است از ارادات و عزائم
خود است چنانچه تفصیلش در باب چهارم این رساله انشاء الله تعالی مذکور خواهد شد ✤ **هدایت ثالثه**
در بیان فوائد متفرقه ✤ و آن مشتمل بر دو افاده و یک فائده است ✤ **افاده ۱** ✤ برای کشف
ارواح و ملائکه و مقامات آنها و سیر امکنهٔ زمین و آسمان و جنت و نار و اطلاع بر لوح محفوظ شغل دوره کند
و طریقش در فصل اول مفصلا مذکور شد پس باستعانت همان شغل بهر مقامیکه از زمین و آسمان و بهشت
و دوزخ خواهد متوجه شده سیر آنمقام نماید و احوال آنجا دریافت کند و با اهل آنمقام ملاقات سازد و
احیانا گفتگوی با ایشان میسر می آید و از آینده یا گذشته با صلاح و مشورت کاری از کارهای دینی و دنیوی

معلوم میگردد * **افاده ۲۷** * باید دانست که برای کشف وقائع آینده اکابر این طریقه طرق متعدده نوشته اند و اولی و احسن آنست که در پاس سوم از شب بیدار شده بکمال آداب و مستحبات و نهایت حضور قلب طهارت بجا آرد و ادعیه ماثوره که برای تکفیر سیئات بعد طهارت معین فرموده اند به نیت تکفیر سیئات بکمال التجا در جناب خالق الارض والسموات بخواند و بعد ازان صلوة التسبیح به تکمیل آداب و مستحبات و اطمینان قلب و قالب بکمال خشوع و خضوع بگذارد و در تمام صلوة دعای تکفیر سیئات والتجای عفو خطیئات بجناب خالق البریات در قلب ملحوظ دارد و بعد ازان از صمیم قلب توبه از جمیع معاصی نماید و بجدی التجا کند که در دل وطن عفو خطیئات و قبول توبه هویدا گردد پس تا وقت تشغلی از اشغال طریقه که بآن مهارت داشته باشد مشغول شود و در تمامی آن شغل التجا بجناب حضرت حق برای کشف واقعه مطلوبه پیش روی بصر بصیرت خود بحیثیتی دارد که همگی همت او بسوی انکشاف همان واقعه متوجه گردد امید واثق از جناب حضرت حق آنست که انکشاف آن واقعه بطریق نزول الهام از فوق یا بطریق ظهور آن واقعه از ته قلب متحقق گردد و فرق در میان ورود وساوس و نزول الهام آنست که الهام امریست که در قلب فرود آمده قرار میگیرد و مستحکم می نشیند و وسواس را قرار و ثبات نمی بود و آمد و رفت آن را سبیلی معین نیست بطور دزد و کیسه بر از جانبی می آید و از جانب دیگر میرود و چنان معلوم میشود که گویا چیزی است که در جانبی از دل غمزه کرده رفت و بار دیگر بجانب دیگر و اگر انکشاف واقعه بطریق مذکور متحقق نگردد باید که بکمال التجا بجناب حضرت حق دعا نماید که الهی من جاهلم و تو بهمه چیز دانا میدانی که من باینطریق در تحصیل انکشاف فلان واقعه سعی کردم و مقصود حاصل نشد پس بر زبان کسی از بندگان خود کلامی جاری بکن که ازان مطلب خود دریافت نمایم بعد ازان گوش خود را بجانب اصواتیکه از مردم در نوم یا تیقظ صادر میشود متوجه سازد و بطریق فال از کلام آنها غرض خود استنباط نماید اگر باین طریق هم انکشاف مطلوب حاصل نشد باید که در وقت مذکور یعنی پاس سوم از شب دو رکعت نماز به نیت استکشاف واقعه مطلوبه گزارد در هر رکعت سه بار فاتحه و سه بار آیة الکرسی و پانزده بار سوره اخلاص بخواند بعد ازان سر بسجده نهاده بکمال خضوع و خشوع یکصد و یکبار کلمه **یَا خَبِیْرُ اَخْبِرْنِیْ** به نیت استکشاف بگوید بعد ازان دعای استکشاف نموده در خواب رود ان شاء الله تعالی در منام بنحوی از انحا حال آن واقعه ظاهر خواهد شد خواه صراحة خواه اشارة

فائده :- از جملهٔ اشغال مبتدعه شغل برزخ است که در متاخران اکثر طرق اشتهار یافته بلکه کلام بعضی اکابر هم بران
مشتمل گردیده و تصویر شغل مذکور این است که برای دفع خطرات و جمعیت همت صورت شیخ را کما ینبغی بتعیین
و تشخیص در خیال حاضر میکنند و خود با دب و تعظیم تمام بهمگی همت خود متوجه بآنصورت میشوند که گویا با آداب و
تعظیم بسیار روبروی شیخ نشسته اند و دل بالکل بآنسو متوجه میسازند و حال این شغل از احوال تصویر معلوم میتوان کرد
چه ساختن صورت گناه کبیره عظیمه است و نگاه کردن دران خصوصاً بتعظیم و توقیر البته حرام و قول حضرت ابراهیم
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام که قوم خود را خطاب فرمودند مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا
عَاكِفُونَ باطلاق خود دلالت دارد برآنکه عکوف پیش تماثیل ممنوع است و معنی عکوف لزوم حضور است
نشسته یا ایستاده بتعظیم و ادب و محبت و شک نیست که هر که با صورت ظاهری این عمل کند البته آثم و گنهگار است
و تفاوت در عمل آن آثم و گنهگار و شغل این سالک طالب راه حق همین قدر است که در اول تصویر رنگین بر قرطاس
یا مثل وی خواهد بود و در ثانی تصویر تمام صورت بلون جلد و اشعار و خط و خال در صفحه خیال خواهد بود و هر چند
بظاهر صورت پرستی نیست لیکن در باطن صاف صورت پرستی است صورت قرطاسی آنقدر رو قالب تصویر را
حکایت نمیکند که صورت خیالی میکند باوجودیکه هر دو بی جان اند پس در معنی تصویری صورت خیالی ازید است
از صورت قرطاسی چه فرق درمیان هر دو نمی تواند شد مگر باینکه در صورت اول در انتظام ظاهر شرع تخلل
راه میاید و در صورت ثانی انتظام ظاهری را آسیبی نمیرسد لیکن هیچکه بنسبت تاثیرش در نفس فاعل این کار است
در صورت دوم ازید از صورت اولی است پس باین وجه میباید که حرام باشد و قطع نظر ازین معنی رواج شغل برزخ تا قصاری آن
بصورت اول میرسانند و تصاویر ظاهری ساخته آن حرکات تعظیمیه که پیش اهل صور میکنند روبروی آن تصاویر بعمل
می آرند و صاف بصورت صنم پرستان میشوند و در منجر شدن شغل برزخ باین عمل که صریح حرام است شبهه نیست پس این
هم باید که حرام بود و در شریعت محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام بنابر بیخ بندی صورت پرستی تصویر سازی
مطلقاً ممنوع شده و در شرائع دیگر بنابر بعضی اغراض صحیحه مثل دریافت حال شکل و شمائل مرده یا زنده غائب
درست بود پس وقتیکه شارع اینقدر احتیاط در تصویر سازی فرموده باشد متبعان شارع را باید که همان طریقه
احتیاط را پیش گرفته شغل برزخ را حرام و قبیح پندارند و هر که بر سیرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم بخوبی آگاهی دارد

خواهد دانست که اگر استفتای این امر در ان زمانهٔ متبرکه میشد البته از ان منع می فرمودند و تحریم آن ظاهر می شد

فصل چهارم در حل اصطلاحات طریقهٔ مجددیه قدس الله اسرارهما ❊

و آن مشتمل بر یک تمهید و یک مقصد است ❊ **تمهید** ❊ باید دانست که مقامات لطائف نزد اکابر طریقهٔ مجددیه مثل شیخ عبد الاحد و امثال ایشان قدس الله اسرارهم باینطور است که مقام لطیفهٔ قلب زیر پستان چپ و لطیفهٔ روح محاذی لطیفهٔ قلب زیر پستان راست و لطیفهٔ سر بالای پستان چپ بقدر دو انگشت مائل بوسط سینه و مقام لطیفهٔ خفی بالای پستان راست بقدر مذکور مائل بوسط سینه و لطیفهٔ اخفی درمیان سینه و لطیفهٔ نفس در مبدأ پیشانی است بجائیکه لطیفهٔ خفی نزد غیر ایشان است اول باید که لطائف مذکوره را بذکر جاری کنند و آنها را ذاکر نمایند و طریقش آنست که طالب مؤدب باوضو بخضوع و خشوع والتجای تمام روبروی مرشد بنشیند و خاموش شود و خاطر خود را فراهم آرد و خیالات دور نماید و بالکل زبان و سائر اعضای را از جنبش باز داشته از دل اسم مبارک یعنی لفظ الله را بگوید و مرشد را باید که بخشوع تمام متوجه تلقین طالب گردد و در لطائف خود ذکر الله کرده بهمت درست القای آن در لطائف طالب نماید و چونکه ذکر لطائف ششگانه معلوم شود برای حصول سلطان الذکر بر لطیفهٔ نفس توجه بسیار نمایند از کثرت توجه بر لطیفهٔ نفس سلطان الذکر حاصل میشود و بعد ذاکر شدن لطائف و حصول سلطان الذکر بحدیکه غفلت رو ندهد ذکر لا اله الا الله که نفی و اثبات است بعمل آرد و مقصود ازین ذکر نفی بدن خود است لیکن چون نفی سائر عالم از ان آسان تر است و در نفی بدن خللی میدارد لابد اول نفی تمام عالم را در خیال خود مستقر باید ساخت و بعد ازان بسوی نفی بدن بذکر لا اله الا الله متوجه باید شد و طریقش آنست که لفظ **لا** را از ناف کشیده بدماغ رساند و نفی خود از مواضعی که لا بران بگذرد تخیل کند و لفظ **اله** را در لطیفهٔ روح رساند و **الا الله** را در قلب ضرب کند و مقام لطیفهٔ روح و تمام آنجانب بدن را همراه لفظ **اله** نفی نماید و با لفظ **الا الله** مقام لطیفهٔ قلب را و تمام بدن باقی را نفی کرده اثبات ذات حضرت حق را ملاحظه کند و این ذکر و نفی هر دو بقوت خیالیه بعمل آرد و اصلا از زبان تلفظ ننماید و بمزاولت و تکرار این ذکر با تخیل نفی در قوت خیالیه نفی بدنش انشاء الله تعالی راسخ و مستحکم خواهد گردید بحیثیتیکه نفی تمام وجود خود بلکه نفی تمام عالم در قوت خیالیه علی الدوام مستقر خواهد ماند وقتیکه شغل نفی در حد خیال طالب مستحکم میگردد معاملات درویشی رو بظهور می آرد خصوصا انکشاف

دوائر که بدون شغل نفی انکشاف آن کماحقه متصور نیست و هر قدر که نفی کامل تر انکشاف بیشتر پس باید که پیش از
مراقبات دوائر سعی در تکمیل و ترقی نفی کرده باشد و عدم وجدان بدن مطلقا کمال نفی است و در کمال نفی
بجز چیزی که مدرک انوار دوائر است باقی نمی ماند و بعد آن نفی النفی و فناء الفنا پیش خواهد آمد و آنچیز مدرک
هم باقی نخواهد ماند و غفلت محض طاری خواهد شد و همراه مراقبات دوائر ساعی در مزید نفی ماند و وقتیکه بکمال
وانتهای نفوس محبت خواهد رسید نفی النفی و فناء الفنا حاصل خواهد شد اگرچه شغل نفی و نفی النفی در کلام اکابر این
طریقه مصرح نیست لیکن برای انکشاف دوائر و ظهور معاملات و رسوخ انوار ضروری است و اما عدم تصریح این
اکابر با مثال این اشغال پس سببش آنست که بسبب قوت تاثیر ایشان بر مستفیدان نفی و نفی النفی طاری میشد پس
مجرد توجه ایشان مغنی ازین اشغال بود و اما بدون حصول نفی خواه بمجرد تاثیر شیخ باشد خواه بطریق اکتساب
پس انکشاف دوائر و رسوخ انوار خیلی متعذر می نماید والله اعلم بحقیقة الحال * **مقصد** * در تفسیر الفاظ مستعمله
اکابر این طریقه شروع شغل دوائر از مراقبه احدیت است و طریقش آنکه وحدانیت ذات مقدس حضرت حق تعالی را
که متصف بجمیع صفات کمال است ملاحظه نماید و این لحاظ را از قلب آورده متوجه بجانب فوق ساخته از
عرش مجید هم بگذرانند تا که اثرش پدید آید و اثرش ظهور نوریست از جانب فوقانی قلب ممتد و طولانی مثل
اسطوانه نورانی گشته بعرش مجید رسد و شعاع آن اسطوانه نورانی تمام عالم را احاطه کند پس جمع هر آن نور همان
اسطوانه است که اصلش در جانب فوقانی قلب است و سرش تا عرش مجید رسیده و شعاعش در همه آفاق منتشر
شده و ظهور این نور شروع دائره امکان است و رسیدن آن نور تا عرش مجید علامت حصول نصف دائره است و تجاوز
ازان امارت اتمام آن دائره و فقط ظهور نور ممتد طولانی دائره امکان نیست چه وسعت و فراخی بوضعیکه
مبدا و منتهی مقرر و ممتاز نبود حقیقت دائره است پس دائره نخواهد بود مگر وقتیکه شعاع نور از هر طرف پهنا شده
عالم را فرا گرفته تجاوز از عالم امکان کند و اندازه و حدش نباشد و این دائره را بسبب آنکه عالم امکان را فرا میگیرد
بدائره امکان نامند و این اول دائره از دوائر سیر قلبی است و دوم دائره ولایت قلبی است که مسمی بولایت صغری
است و درین دائره مراقبه اقربیت است و درین دائره در تحتانی قلب نیز میکشاید و تمام قلب مثل آفتاب میگردد
که انوار از تمامی جهات و از هر جای می درخشد و انوار که از هر جهت پیدا می آیند بدستور دائره اول تجاوز از موجودات

ممکنه کرده بحد لامکان رسیده غیر متناهی میشوند و اصل قلب باقی می ماند نه آنکه قلب مضمحل و متلاشی گشته انوار محض باقی مانند الا نادرا بلکه قلب مصدر انوار از تمام جهات میگردد و فرق درین دائره و دائره سابقه بدو وجه است اول آنکه منبع نور در دائره سابقه صرف جانب فوقانی قلب است و درین دائره تمام قلب دوم آنکه نور منبسط در دائره سابقه شعاع نور مثل ستون فوقانی است اصل همانقدر است که مانند ستون از قلب ببالا رفته و سائر دائره بطور شعاع از آفتاب از همان ستون پیدا شده و درین دائره تمام آن دائره نور اصلی است که از قلب برآمده محیط بل متجاوز از عالم امکان گردیده و درین دائره گاهی سر توحید واضح میگردد یعنی وجود منبسط که قیام تمام ممکنات بوی است بوضعی مدرک میشود که وجود تمام ممکنات را واحد میدانند و امتیازات که بسبب کثرت است در نظر مثل مضمحل می نمایند و بصر بصیرتش بر همان وجود منبسط می افتد و دران وقت قلب بالکل مضمحل میگردد و نور صرف باقی می ماند دائره سوم ولایت کبری است و این ولایت متضمن سه دائره و یک قوس است در دائره اولی مراقبه معیت ذات پاک او سبحانه تعالی کنند و باینطور شروع نماید که ذات پاک وی را با وجود بیچونی و بیچگونی و تقدس از مکان و جهت نزدیک خود داند و همراه خود دراز وی دور و غائب نپندارد بلکه شریک و شامل در کارهای خود انگارد و معیت را اقربیت لازم است اما اقربیت را معیت لازم نیست چه معیت را با وجود قرب اعانت و مددگاری هم ضرور است تا که شخصی معین دیگری نباشد او را معیت با آن دیگر حاصل نشده گو اقرب بود و ازین جا معلوم شد که اقربیت در سیر و سلوک مقدم بر معیت است و هر که معیت را مقدم بر اقربیت کرده پس ظاهر معنی قرب معیت را متحد یا متقارب پنداشته بلحاظ زیادتی اقربیت این ترتیب اختیار نموده و لیکن فی الحقیقت اقربیت در سلوک بیشتر از معیت می آید و لهذا مراقبه اقربیت اول میباید و معنی معیت صرف نزدیک و همراه شدن نیست بلکه ازین لفظ اعانت و امداد و شامل شدن در کارها و بیک رنگ رنگین شدن مفهوم میشود و طرفه آنست که لفظ همراهی در فارسی و ساتهه در هندی هم از آن خبر میدهد و آیات کلام مجید شهود عدول برین معنی کافی است اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصّٰبِرِیْنَ وَاِنَّ مَعِیَ رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ وَاِنَّ اللّٰهَ مَعَنَا حضرت موسی علیه و حضرت پیغمبر ما صلی الله تعالی علیهما وسلم در مقام استمداد و استعانت لفظ مع فرموده اند پس هویدا شد که اعانت در معیت ضرورست و اقربیت بدون اعانت محقق میگردد پس مراقبه اقربیت بیشتر از مراقبه معیت باید در هر حال بهمین وضع مراقبه کرده باشد باین مرتبه رسد که

لحاظ معیت او سبحانه در ذهن طالب راسخ گردد و علامت کمال رسوخ آنست که در خلوت خود را تنها نداند مثلا
اگر فرض کرده شود که در تنهائی معصیتی پیش آید چنانکه از حضور مردم منفعل و شرمنده میگردد بحدیکه طاقت گناه نمی
یابد و اعضا و جوارح خود بخود از جنبش بسوی معصیت باز می آیند و سست میگردند همین طور اثر لحاظ قرب و
معیت او تعالی شانه جلوه گر گردد و انجامی که در قصد گناه بسبب حضوری دیگری پیش می آید و آن انجام
حسب حال آن دیگر کمالا و نقصانا متفاوت میباشد مثلا شخصی بازاری نا آشنا آید و انسان از ارتکاب گناه
منجم شود یا آنکه پدر یا اوستاد یا مرشد لازم التعظیم یا بادشاه با اقتدار عدالت شعار انتقام کش پیش آیند و انجام
رو دهد پس هر کس میداند که در انجام اول و ثانی تفاوت بی شمار خواهد بود بلکه انجام از پدر بطرزی خواهد بود
و انجام از استاد بطرز دیگر و علی هذا القیاس پس جناب پاک حضرت حق که جامع وجوه عنایات و کمالات است
و اوصافی که در مخلوقات اند این اوصاف را با اوصاف وی اصلا نسبتی نیست اگر از عنایات پدری شرمنده
شود پس عنایات او را پایانی نیست و اگر تعظیم استاد و مرشد مانع آید پس تعظیم او سبحانه را قیاس باید کرد که چه قدر باید
و اگر هیبت بادشاهی حاجب گردد پس هیبت بادشاه حقیقی عادل مطلق را توان فهمید که چه نسبت با این
بادشاه ظاهری دارد و علی هذا القیاس اگر در صحرا و میدان بود خود را تنها نداند و اگر در خلوت طاعت بود محبوب
و مطلوب خود را نصب العین بلکه اقرب از همه چیز با نسبت خود بحدی مذعن خاطر خود باید که سراسر الفت و لذت
یابد و اثری از وحشت و نکرت نباشد چون این آثار مترتب گردد بحصول معنی معیت شاکر شود و این معیت وقتی
علامت ولایت کبری است که نور این دائره مثل انوار دائرتین مذکورتین با صفائی بسیار بیشتر از سابق بدرجات
بی شمار همراهش باشد و حقیقت اینست که انوار مختلفة الالوان حجب ذات پاک اند طی آن ضروریست پس بحسب
کمال و خوبی شغل و تفاوت دوائر و اختلاف عزت و قرب طالبین بدرگاه حضرت حق آن حجب طی میشود در دائره
کم و در دائره دیگر زیاده تا که ادراک بذات بحت رسد و ظهور آثار دائره مثل لحاظ اقربیت بحدیکه آثارش موجب
بیان سابق واضح شود یا محبت و غیره در دوائر دیگر از کمال آن دائره نیست گو حصول آن آثار گمانی است لکن عجب
و نهایت مرغوب فاما معنی ولایت که مقصود از سلوک است بدون انکشاف انوار دوائر حاصل نمی شود و
حقیقت دائره بکمال خود نمیرسد پس تکمیل دوائر بهر دو چیز است اول انکشاف و دریافت انوار دوم حصول

آثار که قرب و معیت و محبت و غیرها است و صاحب هر دائره موافق عزیمت و سعی خود مطلب یاب میتواند شد لیکن صاحب دائره سفلی بطور صاحب دائره علیا فائز بمطلوب نمی تواند شد مثلاً هر چند صاحب دائره قلبی بمطلب رسد فاما بشانیکه صاحب دائره محبت فائز میشود صاحب دائره قلبی نخواهد شد بعد ازان مراقبه يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ است یعنی محبت جمع در ذات پاک وی سبحانه محبت وی سبحانه مرخود را و درین مقام دو دائره و یک قوس یعنی نصف دائره است وجهش آنکه محبت را سه مرتبه است اول مرتبه ابتدای محبت است بمنزله مبادی آشنائی و دوستی که فیمابین مردم میباشد و در ابتدای محبت محب نفع و فائده خود و رضا و خوشنودی محبوب هر دو را ملاحظه میکند و پاس هر دو و پاس محبوب هر دو از دست نمیدهد و این دائره اول است و چونکه محبت ترقی کرد و جانب محب را اضمحلالی پیدا شد و فنا شدن گرفت تمامی دائره اول و شروع دائره دوم گردید و لابد درین دائره ترجیح جانب حق بر جانب خود بلکه بر تمامی مخلوقات پدید خواهد شد لیکن مراد ازین ترجیح ترجیح عقل علمی نیست که نفع و نقصان را موازنه کرده و فهمیده ترجیح دهد بلکه مراد ترجیحی است که از ته دلش فواره صفت جوش زند و چون که اضمحلال و فنا بمرتبه اعلی رسیده و نشانی از جانب محب نمانده اتمام دائره دوم و شروع قوس است و بهمین جهت قوس است که نصف ثانی یعنی جانب محب درین مقام اصلا نیست تا که ابتدای قوس است خیال اضمحلال و فنای جانب محب نسیاً منسیا گردد پس کمال قوس محبت است و درهمین مقام فناء الفنا حاصل میشود بعد آن مراقبه اسم **الظاهر** است بیانش آنکه الله تعالی را دو نام پاک است ظاهر و باطن و هر نام را مظاهر بی شمار است و مصداق هر نام در ذات پاکش موجود هر قدر که عرفان دقیق تر شناخت مظاهر وافی تر و امتیاز مصادیق در ذات پاکش بهتر و کاملتر و مظاهر اسم ظاهر تمام عالم و اجسام و افعال و احکام است که در تکوین و تشریع هویدا میگردد و کارخانجات که متعلق برزاقیت اوست مظهری است از مظاهر آن و همچنین کارخانجات که تعلق شان بهدایت دارد از فرود آوردن کتب و بعثت رسل گرفته تا توفیق کلمه پند آمیز که از هر مسلمان صادر میگردد مظهری دیگر است و همچنین مظهر ضلال از خلق ابلیس گرفته تا سر دو سرائی و همچنین در مظهر دیگر که بر مظهرین مذکورین مترتب است یعنی ثواب و عقاب که بهشت و دوزخ و حالات گور و جان کندن و آتش و حسرات و خوف و دهشت که نیک و بد را در خواب پدید میشود بالجمله مظاهر اسم ظاهر ملاحظه کرده مسمای این اسم مبارک

را که ذات پاک اوست بجهت ظهور این عوالم بی شمار ملاحظه و مراقبه کند و ندانند که این ملاحظه ممکن نیست بلکه بالاجمال
نهایت سهل و آسان است و چونکه بصر بصیرتش تیز تر میگردد ملاحظه تفصیلی حسب تیزی آن آسان تر میشود و از
همین دقیقه است که تسبیح باین صیغه که سُبْحَانَ اللّٰهِ عَدَدَ خَلْقِهِ سُبْحَانَ اللّٰهِ زِنَةَ عَرْشِهِ
سُبْحَانَ اللّٰهِ مِدَادَ كَلِمَاتِهِ از صاحب معرفت برابر بلکه زیاده تر میشود از هزارها مرتبه از تسبیح غیر عارف
بیانش آنکه مسبح بصیغه مذکوره چون عارف وسیع المعرفت باشد و لحاظ او وسعت خلق را فرا گیرد حسب لحاظ
خود مستحق ثواب میگردد بخلاف غیر عارف که لحاظ او را وسعتی نیست بالجمله این مراقبه را مزاولت کما ینبغی کند
و وقتیکه موارد فیوض این مراقبه که لطیفه نفس بالاصالت و سائر لطائف بالتبع است کما ینبغی مستفیض از
فیوض آن خواهد شد آثار این مراقبه هویدا خواهد گردید و منجمله آثارش فنای نفس است یعنی اضمحلال او از دانست
خود و نسبت افعال بخود و تهذیب اخلاق که عبارت از تبدیل رذائل بفضائل است و وجه اصالت لطیفه
نفس در ورود فیوض این مراقبه آنست که عقل ادراک مظاهر اسم ظاهر میتواند کرد بخلاف مظاهر اسم باطن که در ادراک
آن غیر از کشف و الهام را راه نی و از انسبکه محل لطیفه نفس که سر است محل عقل و ادراک است لهذا این لطیفه را
اختصاصی زائد بفیوض مراقبه اسم ظاهر حاصل گردیده و سبب ترتب این آثار آنکه بجهت این مراقبه صدور تمام حرکات
و سکنات و اسباب و مسببات از ذات پاک حضرت حق منتقش خاطر بوجهی خواهد شد که غفلت از تاثیر واحد
هرگز متعرض حال او نخواهد گردید و رجا و خوف و محبت و خشیت صرف بآن ذات پاک وابسته خواهد شد و غیر
را اعتباری در نظر سالک نخواهد ماند و غیر را بمثابه قلم در دست کاتب خواهد دانست پس عالی همت کریم الطبع
را صرف بسبب محبت و الفت آن ذات پاک که سبب ظهور این قدر کمالات است آثار مذکوره بتمامها مترتب
خواهد شد و هر که در علو همت و کرامت طبع مرتبه ادنی است بعض آثار بسبب محبت و بعض آن بسبب خوف
حاصل خواهد شد و بمقتضای كُلًّا وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى هر یک کامیاب مطلب خواهد گردید و درین دائره
هم اتمام وقتی شود که با وجود ظهور آثارش کما ینبغی ترقیات در انوار اسم پدید آید چنانچه سابق مشروح شد و اگر
این دائره مقدم بر دوائر محبت میبود بهتر میشد چرا که این دائره امداد عظیم می بخشد در دوائر محبت پس حسن ترتیب
مقتضی آنست که مقدم بر دوائر محبت باشد باز سیر اسم الباطن باید کرد بیانش آنکه همین چیزهای ظاهر را باطن

است که مستفیض از اسم باطن حضرت حق است تعالی شانه و مثالش انتظام مملکت است که بر ظاهر و هویدا است
و باطنش عقل و تدبیر بادشاه است پس فرخور ادراک خود باید که مظاهر بطون از دریافت کرده مسمای اسم باطن را
باعتبار سریانش در مظاهر او مراقبه کند و این ولایت را ولایت علیا نامند بجهت آنکه ولایت ملاء اعلی است
و مراد از ملاء اعلی ملائکه مدبرات الامر و متلقیان احکام الهیه اند هر حکمیکه نفاذ میابد اولاً آنها تلقی میفرمایند باز در
عالم هویدا میگردد و آنها باطن تمام عوالم اجسام وارواحیکه مدبر اجسام اند هستند لهذا کمال ایشان تعلق به
اسم الباطن دارد و مورد فیض این مراقبه آتش و آب و هوا است از اجزای جسد انسانی چه این هر سه عنصر در
جسد انسانی باطن اند و خاک در وی ظاهر است باین جهت مورد فیضش این هر سه هستند و اثر آن تبدل
آنها است در صدور آثار چه آتش از حقیقت خود متبدل نمی شود بلکه بر مقتضای طبیعت خود می ماند فاما مقتضای
طبیعتش بر رضامندی حق ظاهر میگردد مثلاً مقتضای نار غلبه و علو است که در انسان نخوت و تکبر پیدا میکند
و گاهی بتا آنکه میرساند و ابلیس را مقتضای آتش موجب لعنت گردیده مایوس مطلق از درگاه عمیم الرحمت ساخت
و چونکه مستفیض از فیض این مراقبه خواهد گشت عزائم بلند در فرمان برداری احکام الهیه و سعی و سبقت و مسارعت در آن پیدا
خواهد شد و مقتضای هوا در اخلاق انسانی حرص و خواهشها است و تبدل آن مصروف شدن حرص و خواهش بر رضیات
الهی و منحرف شدن آن از مزخرفات دنیوی است و اثر آب در انسان کسالت و افتادگی و تسفل است و صلاحش کسالت
است از معاصی و افتادگی ببارگاه الهی و تسفل بحضور عظمت حضرت رب العزت و تجلیات اسم الباطن درین سیر
روی نمایند و اتمام این سیر با وجود حصول آثارش بقطع حجب نورانیه حسب این سیر است باز سیر تجلی ذاتی دائمی است
و معنی تجلی ذاتی ظاهر است یعنی تجلی که منشا آن نفس ذات است و غرض از دائمی آنست که تجلی است مستقر و ثابت
مانند آسمان و زمین در استقرار و ثبوت تجلی موصوف اگرچه تفاوت بشمار است لیکن از دائمی امری دیگر بجز معنی
ظاهر مراد نیست و از همین تجلی است ظهور کمالات انبیا و مرسلین و اولی العزم پس این سیر را سه درجه است اول
بلحاظ اینکه منشاء کمالات انبیا است علیهم الصلوة والسلام یعنی ظهور علوم هدایت بوجهیکه غلط را در آن بوجه ما
راه نبود و همین معنی در انبیا علیهم السلام علی الدوام متحقق می بود حتی که در حالت خواب هم چه وجود با وجود ایشان منبع
فیوض هدایت میباشد و منافع ایشان بخلائق میرسد گو که ایشان را آگاهی نبود پس وجود ایشان بمنزله چراغ است

که از روشنی آن فواید حاصل است گو چراغ را خبر نباشد پس انبیا علیهم السلام دائما در کار و بار خود اند لهذا فیوض ایشان تعلق به تجلی ذاتی دائمی دارد بخلاف ملائکه که مدام در کاری مستغرق نمی باشند بلکه بر وقت رسیدن حکم و فرمان کاری بجا می آرند و باز معطل و منتظر و مستعد میباشند لهذا منشا کمالات ملائکه تجلی ذاتی دائمی نمی بود و انوار و تجلیات که ثمرات متابعت پیغمبر خدا است صلی الله علیه وسلم درین حاصل میشود مورد فیض این سیر عنصر خاک است بدو سبب اول آنکه استقرار و ثبات خاصیت خاک است لهذا مناسب این سیر است دوم آنکه در تجلی موصوف معنی ظهور است چه بوجهی توان گفت که عالم همه تجلی ذاتی دائمی است و ظهور عالم ظاهر است و از ظهور عالم ظهور آن تجلی باید فهمید و عنصر خاک هم در انسان ظاهر است و اثر ظهور فیض این سیر در عنصر خاک تواضع و فروتنی است در انسان و مقصد ازین تواضع و فروتنی است در پیش مالک خود و عدم سرکشی از قبول فرمان او گو که در امتثال اوامر مالک خود برای اعدای او نوعی از تعلی متحقق شود و تسفلیکه بجهت آب است غیر این تواضع است چه در تسفل پستی خود است مطلقا و معنی تواضع خفض جناح در وقت مقابله و مواجهه دیگر است پس تواضع هر وقت امریست جدید که پیش می آید بخلاف تسفل که امری لازم غیر منفک است و چنانکه سابق مذکور شد ظهور این آثار را امتیاز باید کرد چه گاهی انسان عاقل تصور صفتی را از صفات نفسانیه حصولش می پندارد و گفتگوی که فیما بین حکیمی فیلسوفی و عارفی کامل المعرفت جاری شده بنا بر بیانش تمثیلی است موافق منقول است که هر دو باهم ملاقات کردند بعد ملاقات غائبانه شخصی احوال آن حکیم از عارف پرسید عارف فرمود که وی اخلاق ندارد و این سخن بحکیم رسانیدند حکیم کتابی در تبیین اخلاق منقح و مهذب تالیف کرده بخدمت عارف فرستاد عارف فرمود که من نگفته ام که اخلاق نداند نه آنکه اخلاق ندارد پس دانست آن جدا است و حصول آن جدا و گاهی بسبب عبادات و گاهی از تسویل نفسانی و مکر شیطانی تصور کمالات بحصول آن مشتبه میشود و انسان در دای اعضال جهل مرکب می ماند و این خود نشان حرمان صریح است و حصول همان معتبر است که از قعر قلب خویش زند نه آنکه بزور بر خود بندد و بنا بر اتمام این سیر تبدل انوار چنانکه مکرر مذکور شد نیز ضروریست درجه دوم از سیر تجلی موصوف بلحاظ منشائیت کمالات رسالت است خصائص رسل را فهمید انتقال بمنشا آن کند و حضرت ذات را از جهت منشائیت آن مراقب نماید امتیاز رسالت از نبوت بظهور وساطت و ایلچی گریست در میان حق و خلق ناصح و واعظ بودن کوشش

بلیغ در بیان حجج و دلائل و اقامت معجزات کردن و مناظره و مخاصمه و مقابله مرسل را لازم است بخلاف انبیا که
ایشان را مقابله لازم نیست و قول رسول در حق مرسل الیه مقبول است باین وضع که لازمه منصب رسالت است
و وجهش ظاهر است که ایلچی معتمد و صادق را چون بقومی میفرستند بخشش در حق آن قوم که فرمان برداری کردن یا
نافرمانی ورزیدن مقبول میشود درجه سوم مراقبه است بلحاظ منشائیت کمالات اولوالعزم و امتیاز اولوالعزم از
سائر رسل بهمت قویه است در باب اهلاک کفره و صلاح مومنین پس در اهلاک کفار همت قویه صاحب العزم
از رسل نیز دخلی دارد پس قوی بخلاف غیر وی از رسل که فقط اظهار احوال امت میکنند و بمنزله جارحه از جوارح انسانی
بنسبت اراده قهریه الهیه که باهلاک کفار متوجه میشود نمی باشند بخلاف اولوالعزم که بمثابه جارحه میباشند بطور ملائکه
و شاید این جارحه بسه صورت متحقق میگردد اول آنکه ملک و انسان یعنی رسول و اولوالعزم در وساطت برابر بودند
دوم آنکه اصل ملک بود و انسان تابع سوم برعکس آن بود یعنی انسان اصل و ملک تابع و این صورت ثالثه شانیست
عظیم که مختص بجناب خاتم الانبیا است صلی الله علیه وسلم و ظهور آن کما ینبغی روز بدر شده و صحابه حضار بدر را
رضی الله تعالی عنهم اجمعین نصیبی وافر ازین خصیصه باهر بطفیل معیت خاتم المرسلین حاصل شده بالجمله امتیاز رسل
از انبیا و امتیاز اولوالعزم از رسل بخصائص است آنها بنا بر مراقبه این سیر و حصول آثار آن ضرور نیست و فذلک کلام در
حصول آثار که دلیل وصول بمنتهای سیر هر مقام بود آنست که سه چیز لابدیست اول تبدل انوار که مکرر رسه کرده گو
شد دوم تبدل صفات چنانکه اینهم مبین شده و تازه همینست که منجمله تبدل صفات است حصول پاره از معنی و شانی
که مراقبه در آن کرده شود پس هر که مراقبه ذات بمنشائیت کمالات نبوت خواهد کرد البته او را بمعنی از معانی نبوت
که ادنای آن خوابهای نیک است فائز خواهند ساخت و همچنین در درجه دوم معنی رسالت برو فائض خواهد شد
و تفهیم و تعلیم و مناظره غافلان و جاهلان و معاندان ملهم خواهد گشت و از درجه سوم همت قویه در اهلاک عصاة و
متمردان و انعام و اکرام مطیعان و مخلصان او را خواهند بخشید و این مدعا را بالعموم باید دانست هر اسمی از
اسمای الهی که مراقبه خواهد کرد نصیبی از آن خواهد یافت هر که رزاقیت او را مراقبه کند و آن مراقبه را بکمال رساند
شانی از رزاقیت در وی جلوه گر خواهد شد و وجهش کمال کرم آن کریم مطلق است عادت کرما است که هر که در وقت
طعام خوردن متلاشی و برکت ایشان میشود و دیده طمع بر او میدوزد البته لقمه باو خواهند داد و همین تمثیل پی مقصود

این کلام باید برد یعنی هرکه مراقبهٔ اسم محیی مثلا بکند گویا مقابل شان الحیای وی ایستاد پس مقتضای کرم او سبحانه
آنست که البته از شان الحیای اثری بآن شخص ارزانی فرماید سوم عنایتی خاص از حضرت حق بیانش آنکه بندهٔ
برگزیده چون کاری از کارهای خدا بخوبی سرانجام میدهد مستحق دو چیز میشود یکی اجر دوم انعام اجر هرچند بی پایان
بود لیکن بمنزلهٔ مزدوری است و مترتب بر انکار و مناسب آن و انعام بمنزلهٔ خلعت فاخره است که سببش رضای مولا
است انسان چون بآن فائز میگردد و امتیاز هر دو کما ینبغی مینماید مثال انعام مستجاب الدعوات شدن با وجاهتی
در ملاء اعلی و غیرهم یافتن است و آن انعام چیزی می بود که در هر کار رکار آمدنی است و در بهشت رویت انعام
است و حور و قصور و غلمان اجرت قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى لِلَّذِيْنَ اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَ زِيَادَةٌ و تفسیر زیادتی
رویت است بموجب روایات صحیحه و مورد فیض و درجهٔ اخیره بهیأت وحدانی انسانی است و عنصری و لطیفه
در ورود این فیض خصوصیت ندارد و سببش اینست که منتهای کمالات رسل و اولو العزم بشان جامعیت حضرت ذات
است و اصلاح عموم اجزای ناس و تمام اجزای انسانی بهیأت وحدانی مقصود اصلی اهل این کمالات است لهذا مورد فیض
این دو درجه و بهیأت وحدانی می باشد باز مراقبهٔ حضرت ذات است باعتبار ظهور حقیقت کعبه و آن مسجودیت حضرت ذات است
مر خلائق را و این معنی بر هویداست و اثر مناسب این مراقبه در سالک این سیر معظم بودن است بحقانیت و اهل حق
او را تعظیم بسیار کنند و موجب رضا و خوشنودی وی تعالی دانند و از همین است که بلحاظ بعض از اصحاب گذشته بود
که جناب رسالت مآب را سجده باید کرد و حضرت آدم صلوات الله علی نبینا و علیه خود مسجود تمام ملائکه گشتند و قبلهٔ آنها
شدند و حضرت یوسف را علیه السلام معظمان ایشان که ابوین و برادران بزرگ بودند سجده کردند باز مراقبهٔ حضرت
ذات است باعتبار ظهور حقیقت قرآنی از وی و منشأ آن مبدأ وسعت بیچونی او ست و لا تصور وسعت بیچونی
باید کرد طریقش آنکه وسعت ذات پاک باعتبار ظهور افعال بطرزی دیگر ذهن نشین نمایند اما باعتبار ظهور افعال پس
چنان ملاحظه نمایند پس هر حرکتی که در عوالم ظاهر میشود همان هست محرک بحقیقت پس اگر پای مور جنبش می نماید
ازوست و اگر فلک الافلاک گردش میکند به تحریک او میکند و اگر بسبیل و طریق تحریک او را خواهیم که دریافت کنیم بجز
آنکه بیچون و بیچگون گوئیم و لَيْسَ كَمِثْلِهٖ شَيْءٌ را تلاوت نمائیم امری دیگر نمی یابیم پس چنانکه افعال و وسعتی دارد
که تمام عالم را فرا گرفته همچنین بیچونی او را نیز وسعتی باید فهمید و این بیان تتمه نسبت بوسعت بیچونی او تا اثرا از وسعت بیچون

هر کلام باید شناخت کلام بسبب آنکه حاکی هر چیز است وسعتی دارد که معدومات وموجودات را گنجایش میکند وبسبب آنکه
اثرهای خواص محکی عنه دریافته نمی شود بیچون توان گفت وقرآن مجید بسبب اشتمال وی بر حقائق عالم وبهمین
بودن وسعتی دارد پس عریض وطویل که علم بشر به منتهای آن رسیدن متعذر است وچونکه ظهور حقیقت ازلی
از دست بیچون است واز بیچونی اوست که با وجود تالیف وی از حروف وکلمات متداوله عرب ترکیب یک جمله
مشابه آن غیر از خدای عز وجل صورت نمی بندد وسبب آنکه در ترکیب آن کلام ذات بیچون امر بیچون مودع فرمود که هزارها
بلغا وفصحا بمثل آن نمیتوانند رسید وانسان که مظهر خاص صفت کلام است وابو البشر به همین صفت معزز تمام ملائکه گردید
هرگاه از تالیف یک جمله نظیر آن عاجز درمانده شد غیر او را که مقابل وی اعجم واخرس میتوان گفت هرگز سرانجام نخواهند
کرد وتا اینجا وجه مبدئیت قرآن مجید معلوم باید کرد وهر چند قرآن مجید مشتمل بر غایات ونهایات است لیکن شروع
معرفت اسبیل نیست مگر قرآن مثلا نوکری مبدا تمام مناصب بادشاهی است از بخشی گری وزارت وصدارت
وامارت وغیرها پس همین نوکری است که وزارت میباشد وهمین نوکریست که خدمتگاری میشود همچنین قرآن مجید
ابتدای وسعت بیچون هم هست وانتهای آن نیز لهذا مناسب مبدئیت گشت وچون سخنهای سه گانه ذهن نشین
شد معنی از مبدا وسعت بیچونی که منشا حقیقت قرآنی است متصور گردید پس مراقبه ذات بلحاظ وسعت بیچونی که منشا
حقیقت قرآنی است مزاولت نماید وظهور آثار وتبدل انوار را در خود ادراک کرده جویای کمال وسعت بیچون باید
شد واز آثارش صفائی ونزاهتی است که وصل این سیر در خود میباید وآن صفا مناسب بیچونی وکمال وسعت بیچونی
منشا حقیقت رنگارنگ نمایش وگوناگون تعظیم که نماز جامع آنهاست اشاره میکند بکمال مذکور بعد مراقبه بلحاظ
منشائیت حقیقت قرآن مراقبه بلحاظ منشائیت حقیقت صلوة کند واثرش کمال صفا ونزاهت مراقب است
پس در عین تلوث بانجاس ظاهری مثل حالت بول وبراز در خود صفائی ونزاهتی یابد من بعد مراقبه معبودیت صرفه آنست
قطع نظر از معبودیت مقیده که در ارکان نماز میباشد وتصویرش آنکه نماز مثلا بلحاظ آنکه منعم حقیقی وحاکم تحقیقی بر
ما فرض فرموده وامر محتم بآن نموده معبودیت مقیده است وبنظر باینکه عین وی انست مستحق این تعظیم است معبودیت
صرفه است واثرش عظمت وبزرگی خود است که در نفس خود خواهد یافت بی جهت وبی سبب بخلاف عظمتی که در مقام
حقیقت کعبه یافته بود ومن بعد مراقبه ذات بلحاظ منشائیت حقیقت ابراهیمی است وسخن مجمل دران این است

کہ ہر کامل را انظر بکمال خود با خود نسبتی میباشد تصویرش آنکہ صاحب کمال را در وحدت احیانا وحشتی پیش می آید
وآن کامل چونکہ ملاحظہ کمال خود میکند بی آنکہ عجبی رو دہد در خود مونسی ورفیقی می پندارد وبخود مانوس میباشد
باینطور نسبتی کہ جناب حضرت حق را با خود است تصور کنند ومنشای کمال ابراہیمی اعلی صاحبہ الصلوٰۃ والسلام
کہ آن نسبت حضرت ذات بذات خود است ملاحظہ کردہ مراقبہ نمایند وچون این مراقبہ بکمال خواہد رسید اثری
از خلت در صاحب این مراقبہ منکشف خواہد شد ودیگر آثار کہ مرقوم شدہ ہر جا باید دانست بعد ازان مراقبہ
حضرت ذات است بلحاظ منشائیت حقیقت موسویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام وآن محبت ذات است
ومحبت را ہر کس میداند در ابتدا کہ مراقبہ محبت بود بلحاظ محبت سالک حق تعالیٰ را محبت حق تعالیٰ این سالک او درین سیر
مراقبہ محبت ذات است مر ذات را وہمین است منشای حقیقت موسویہ باید دانست کہ خلت عبارت از علاقہ
ایست کہ در میان دو شخص میباشد ومحبت از یک طرف می بود لیکن قوی تر از خلت میباشد پس خلت بمنزلہ آشنائی
است کہ ہر یک را از ہر دو آشنا بر دیگری اعتماد کلی ہست وعزت ووجاہت ہر یک در دل دیگر راسخ است واین
خلت موجب توسط کارہای عمدہ می بود مثل وزرا وامرا بنسبت بادشاہان ومحبت را سہ مرتبہ است اول آنکہ
محبت صرفہ بود وبسر حد محبوبیت نکشد این محبت باعتبار عزت ووجاہت دون مرتبہ خلت است وباعتبار
قرب ودوام حضور زیادہ تر است مثل خواص کہ بنہایت خیر خواہ ودلسوز در خدمتگاری بود لا بد اورا دوام حضور
وقرب اندہ بنسبت امیر کبیر خواہد بود دوم محبت کہ بسر حد محبوبیت کشد لیکن بمحبوبیت نرسیدہ وباعلای درجہ محبت
واصل شدہ اگر ازان مقام کہ نہایت محبت است پیش قدمی کند بمحبوبیت رسد این محبت ہم خلت است
سوم محبت کہ بمحبوبیت رسیدہ باشد این خود بلند تر از خلت است بلا ریب وآن منشا حقیقت محمدیہ است
علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام چنانکہ بیشتر می آید وچونکہ درینمقام بیان مراتب ولایت است ومدار ولایت بر قرب
ودوام حضور است واین معنی در محبت زیادہ از خلت است گو کہ در سرانجام کارہا وواسطہ شدن امور عظام
خلت زائد بود ولہذا المحبت رالعبد خلت فرمودہ اند لا اگر باینوجہ تقدم محبت نباشد پس حقیقت ابراہیمی بحقیقت
افضل از حقیقت موسویہ است بعد ازان مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبت ومحبوبیت ممتزجہ کہ منشا حقیقت
محمدیہ است علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام بعد آن مراقبہ حضرت ذات است بلحاظ محبوبیت محض بی امتزاج محبت

کہ حقیقت احمدیست بعد آن مراقبہ حب صرف است بدون تعلق آن بہ محبوب یا محب بعد آن مراقبہ لاتعین است باینمعنی کہ ذات پاک او را مرتبہ ایست کہ تعبیرات و بیانات ہمہ دون وی ہستند ہیچ تعبیر و بیان بآن نمیرسد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال ✤ **تکملہ در بیان سلوک ثانی راہ ولایت** ✤ و آن مشتملبر یک تمہید و یک مقصد است ✤ **تمہید** ✤ طالبان نافہم چون بمقام معرفت ذات میرسند و سلوک متعارف را باختتام میرسانند میدانند کہ ما نیز ہم پایہ و ہم مقام اولیای عظام مثل حضرت غوث الاعظم و حضرت خواجہ بزرگ نائب رسول اللہ حضرت خواجہ معین الدین چشتی و حضرت قطب الاقطاب حضرت خواجہ قطب الدین بختیار کاکی و پیشوای شریعت و طریقت حضرت خواجہ بہاء الدین نقشبند و حضرت امام ربانی قیوم زمانی حضرت شیخ احمد مجدد الف ثانی و غیرہم قدس اللہ تعالی اسرارہم اجمعین شدیم و این مغلطہ ایست صریح و عقیدہ ایست نہایت قبیح زیراکہ درینمقام ممکن کہ اہل خذلان و بطلان ہم رسند و چون درینمقام رسائی انان ہم باشد بچہ طور این مرتبہ را منتہای کمال اساطین بارگاہ قبولیت ازدی و سلاطین ممالک عنایت سرمدی توان فہمید ✤ **شعر** ✤ **وَسَوْفَ تَرَى اِذَا انْكَشَفَ الْغُبَارُ ۔ اَفَرَسٌ تَحْتَ رِجْلِكَ اَمْ حِمَارٌ** ✤ ہر چند سلوک متعارف بوجہیکہ درین کتاب محرر شدہ اہل خذلان و بطلان را درین رسائی میسر نیست زیراکہ اکثر اشغال آن ممزوج باداب شرعیہ و تعظیم شرع شریف است لیکن اینجا بیان حال نفس آن اشغال قطع نظر از مزج آداب شرعیہ است پس حقیقت این است کہ بلاریب وصول بہ معرفت ذات حاصل شدہ لیکن رد و قبول چیزی است ورای این وصول مردود ان درگاہ الہی را بانیمقام رسانیدن مثابہ آن است کہ قزاقی مساعی بکار بردہ در ارک شاہی رسیدہ نزدیک است کہ گرفتار غضب سلطانی شود اگر از فعل شنیع خود تائب شود و زوال اثر بغی و عناد کہ مقابل حکم سلطانی کردہ میرہن بحکمہ عدالت سلطانی نگردد و ہمین است حال طالب غیر متدین کہ بمقام معرفت ذات رسیدہ آری چیزی عظیم امری فخیم است در حق طالب متشرع کہ فی الحقیقت ابتدای ترقی و کمال از ینمقام است و این مرتبہ بمنزلہ ابجد خوانی است و مراتبی کہ از ابتدای ذکر تا اینجا شدہ در کمالیکہ مطلوب و مقصود است معدودی تواند شد و حقیقت این امر در ضمن تمثیلیکہ مندرج افادہ آیندہ است باحسن وجوہ انشاء اللہ تعالی واضح خواہد گردید پس لابد کہ این اساطین بارگاہ قبولیت ازدی را سوای سلوک متعارف ترقیاتی و مقاماتی ہست کہ بسبب آن ترقیات و مقامات از زمرہ مقبولان

حق گردیده بلکه بسبب امتیاز ایشان در بیان مقامات امتیاز از سایر مقبولان حاصل نموده اند پس این ترقیات
را سلوک ثانی مسمی میکنیم والقابیکه در زبان صوفیه برای این مقامات مقرر است منتهای آن قطب ارشاد است
که واسطه افاضت رحمت الهی بود هرچه فائض بعد بواسطه اش باشد و اکثر ناواقفان که امتیاز در سلوک اول و ثانی
نمیکنند بلکه از سلوک ثانی بی خبر محض اند میدانند که به تمامی سلوک اول کمال تمام میشود و نمیدانند که انتهای اول
ابتدای سلوک دیگر است که مقصود اصلی همان است و احیانا بعضی مقبولان بارگاه الهی بدون سیر و سلوک اول
بمدارج سلوک ثانی ممتاز و سرفراز میباشند نمونه آنها اینست که شخصی صاحب عقل و همت اگر از حضور بادشاه
دور است و امر سلطانیه رسیده و وی در انصرام آن اوامر آن چنان کوشش نموده که بلقب نمک حلالی و فدویت
بارگاه سلطانی مشهور خاص عام رعایا و لشکریان شده مغبوط بسیاری از مقربان حضور گشته هر وقت که این چنین
شخص را حضور میسر خواهد آمد بعزتی و امتیازی فائز خواهد گردید که اکثر سالکان سلوک اول حصول آن متعذر
است و احیانا در سلوک اول بمدارج سلوک ثانی حاصل میشود و این چنین شخص در سلوک اول سالک اصطلاحی صوفیا
است و باعتبار مدارج سلوک ثانی حالش مانند آن شخص صاحب عقل و همت است که بیش از این شمه از ماجرای
او رفته و سببش خلوص نیت و صفائی طویت بموجب شرع شریف است که اشغال سلوک اول را محض تعبدا و شرعا
و ابتغاءا لوجه الله تعالی می نماید هر قدر که نیتش در این کار صافی تر حصول مدارج سلوک ثانی سریع تر والله اعلم
بحقیقة الحال و سلوک ثانی هر چند مقصود شرع و مبین قران و حدیث است لیکن بطرز اول مضبوط نیست بناء
علیه بطرزی مضبوط و ملخص کرده نوشته می آید بعون الله تعالی و حسن توفیقه ✤ **مقصد در میان سلوک**
ثانی راه ولایت ✤ باید دانست که در راه ولایت دو سلوک مترتب است اول بضبط و ربط مدون
است و ثانی منضبط نیست با وجودیکه اصل مقصود منتهای همین سلوک است علی الدوام اهل ولایت آن سلوک
کرده اند و آنرا سیر فی الله نامند و احیانا بر ناواقفان بسبب عدم انضباط ثانی هر دو سلوک فیما بینهما مشتبه می
شود و هر یک امتیاز از دیگری نمیدانند بنابر آن تمثیل تفصیلی هر یک باید شنید تا هر دو باهم ممتاز شوند و واضح
گردد که اصل مطلوب موقوف بر سلوک ثانی است پس مثال مقصود این است که شخصی است از رعایا که وطنش از دار الخلافه
دور است شوق مناسب بادشاهی در دلش جا کرده طریق مطالب یابی خود را منحصر در حضور بادشاهی انگاشته

ساعی در فائز شدن بحضور بادشاهی گشته وواصل مطلوب اگر مرکوز خاطرست مکنون داشته حضوری را مطلوب
خود اظهار می نماید و واصل مطلوب ابیش از رسیدن بحضور بادشاه مخفی و مستور میدارد و بنا بر مفاسدی که در
اظهارش متوهم میشوند یا بنا برآنکه در اظهار آن فی الحال فائده متصور نیست از اظهار آن خاموش می ماند
پس بنا بر رسیدن بمنزل مقصود تدبیر سفر خواهد کرد و از حال طرق رفقا و اسم منازل تفتیش نموده تعیین راه راست
کرده اسباب سفر فراهم خواهد آورد و بعد فراهم آمدن اسباب از خویش و تبار رخصت شده و وطن و دیار را گذاشته
محبت همه آنها را از دل قطع کرده و همه آنها را پس پشت انداخته قطع راه شروع خواهد کرد و در اثنای راه چپ
و راست راه شهرها و باغات و انهار و عجایبیکه هیچگاه ندیده بود نمایان خواهد شد بنا بر غرضی از اغراض مثل سیر
و تماشا یا دریافت احوال مردم و شهرها و تحصیل تجربه سفر متوجه همان شهرها وغیره گشته از راه راست انحراف ورزیده
طول مسافت را گوارای خاطر خود ساخت و دور نیست که درینحالت آنچنان مشغول به سیر و تماشا و سیاحت
گردد که مطلوب خود را فراموش سازد یا آنکه باوجود یاد داشتن تا بمنزل مقصود نرسد تمام عمر خود را در همین سیر
و سیاحت برباد دهد و اینقدر مقرر است که بعسرت تمام و پس از انقضای مدت دراز به منزل مقصود خواهد رسید
و اگر از راه راست منحرف نشد و منزل بمنزل راه راست را طی کردن شروع نمود البته آثار و علامات دار الخلافه
روز بروز نمودار شده مژده قرب حصول مطلوب بگوشش خواهد رسانید و هر قدر که نزدیکتر خواهد شد آثاری که
خاص بدار الخلافه اند مثل فیلخانه و شترخانه و اصطبل و امثال آن نمود خواهند شد تا آنکه بدار الخلافه رسیده بوجهی
وصول مقصود حاصل کرده مطمئن گردید و از متاعب سفر بآرام و استراحت گرائید من بعد که بدیوان خاص رسید
آنمکانرا نظر بتجمل و آرایش حسب حال ابهت و اجلال و شوکت و اقبال شاهی یافته حاکی حقیقت سلطنت یافت و من وجه
بحضوری بادشاه فائز گردید باز بحضوری بادشاه رسیده واصل بمطلوب اول ظاهری گردیده متجسس طریق
حصول مطلب ثانی اصلی خواهد شد پس مطلوب اول منتهای سلوک اول است و طریق حصول مطلوب دوم سلوک ثانی
است و تطبیق این تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها هویدا است چه متجسس شد و طریقه از طرق اولیاء الله قدس
الله تعالی اسرارهم تا بمرشدی رسیدن و طریقه معین کردن بمنزله تفتیش حال رفقا و راهها و تعیین یکی از آنها است و
اذکار جهری باشد یا سری از زبان بود یا از لطائف یا سلطان الذکر بمنزله فراهم آوردن اسباب سفر است و خویش

وتبار و وطن و دیار را گذاشتن بمنزله شغل نفی است و انحراف بجنب راست بمنزله استغراق در کثرت توحید صفاتی است
واحیانا در وقایع توحید صفاتی آنچنان مستغرق میشود که از وصول بذات بحت جلت عظمته غافل میگردد و بسا که
باوجود یادآوری وصول در همان وقایع ماند و از آن نبر آید و بدشواری و دیر رسیدن البته خواهد بود و آنکه روی
همت خود را از توحید صفاتی باز میدارد بر راه راست منزل مقصود بدون انحراف می رود و آثار و علامات
دار الخلافت بمنزله حجب نورانیت ذات بحت اند و آن هزارها هستند و آخرین حجب بمنزله دیوان خاص است
و آن نسبت بیرنگی است چونکه ذات مقدس حضرت حق جل شانه بیچون و بیچگونه است و این حجاب اختصاصی زائد
بآن ذات پاک میدارد بنابر آن نهایت لطیف و بی کیف است و لهذا به بیرنگی مسمی گردید و معلوم باید کرد که حجب
نورانیت پیوسته یکی با دیگری نیست بلکه هر یک حجاب از هر دو جانب حدی دارد معین که تا آن حد علاقه همان حجاب
است و مثالش از پردهای دروازهای مکانات بادشاهی معلوم توان کرد مثلا هر پرده که در راه دیوان خاص خواهد
بود علاقه آن پرده از جانبین تا حد معین خواهد بود و خدام و حجاب آن پرده متکفل نگهبانی آن حد خواهند بود و آینده
را باجازت یا ممانعت از همان حد آگاه خواهند ساخت و آینده را تا بحد دیگر بصحابت اجازت خود خواهند رسانید
تا موکلان اندرونی دیوان خاص آن در آینده را اجنبی نپندارند و در درآمدنش مزاحم نشوند و حدود صحرائی دهات
از جوانب و اطراف هم مثال آن تواند شد پس نسبت بیرنگی را بهمین وضع ممتد تصور باید کرد و در امثال برقوم
ابتدایش از دار الخلافت باید فهمید زیرا که خصوصیت دار الخلافت هم بادشاه پر ظاهر است و اما انتهای نسبت
بیرنگی پس مشاهده و وصول بذات بحت است این است تطبیق تمثیل بر سلوک اول از ابتدا تا انتها اما تمثیل سلوک
ثانی پس همان شخص بعد رسیدن بحضوری بادشاه هرگاه خواهد که سعی حصول خدمتی و منصبی و انسلاک در ملازمان بادشاهی
بعمل آرد او را لازم است که حضار دربار را از هر کاره و چوبدار گرفته تا وزیر اعظم از خود راضی سازد تا بر وقت حاجت
کلمه الخیر از زبان ایشان بحضور بادشاه صادر شود و هر یک حسب مرتبه خود سعی و سفارش نماید و در مرضیات بادشاه بسیار
سرگرم و چالاک باشد و در آمد و رفت دربار و سیر و شکار و ملاقات حضار دربار تکاسل و تغافل نورزد مبادا بداغ کاهلی
در آن دربار داغدار گردیده از نظر اعتبار افتاده لائق حضور بادشاه نماند و این معنی منجر باخراجش از آن مقام گردد
و نیز خبردار باید شد که ارضا حسب مرتبه متفاوت میباشد ارضا سامی که تا وقتیکه در وطن خود بود همین قدر است که

دزدی و قزاقی و بغی و امثال آن بعمل نیارد و اگر مال گزار است مال واجب سرکار بلا حیله و تکرار ادا کرده باشد و چونکه باین مقام رسد پس رضای وی آنست که رعایت حقوق و اداب و تعظیمات شاهانه کما ینبغی بجا آورده باشد و بذل اموال خطیره را در رضامندی اهل آن مقام مثل گذرانیدن نظر و تواضع و اهدای تحف و هدایا برابر خس و خاشاک شمارد و رضامندی آنها را بهتر از جان و مال خود پندارد و حاضر باشی را مراتب است مثلا ساکنان دار الخلافت من وجه حاضر سلطنت اند و حاضران قلعه خاص فوق از ایشان و ملازمان دیوان خاص بالاتر از آنها و آنانکه مستعد خدمت پس رو دیوار ایستاده می مانند زیاده از اینان و آنانکه رو بروی می ایستند فوق ایشان و کسیکه بحضور ایستاده نگاه خود را بر چهره بادشاه مقصور ساخته هرگز بجانب دیگر التفات نمی نماید بالاتر همه ایشان پس ازین مراتب مرتبه اعلی را اختیار کرده آنقدر مواظبت کند که در دل بادشاه الفتی بوی پیدا شود و قدر و وقع وی در دل بادشاه جا گیرد و معلوم بادشاه شود که این شخص نهایت محب و فدوی من است و باین وسیله او را اقامت آن مقام میسر آمده چه هرگاه همیشه با بادشاه نگاه دوخته خواهد ماند و التفات بادشاه بسوی وی معلوم اهل دربار خواهد شد و خود اهل دربار هم از وی رضامند خواهند بود و ماندن او را در آن مقام جائز خواهند داشت بعد اطمینان از اقامت آن مقام او را لازم است که علی الدوام حاضر مانده چهره بادشاه را کما ینبغی بغور و تامل ملاحظه کرده باشد و وقائع و اخبار که در دربار میگذرند آنرا هم شنیده حقیقت چهره بادشاه را که بعد هر خبر خوش یا ناخوش چگونه متغیر میشود بدقت و امعان دریافت نموده اوضاع تغیرات آن هر وقت حافظه خود نماید و بعد هر تغیر حکمی با نعامی یا بتعذیب و سزای یا صلح و جنگ یا بند و بست که از حضور بادشاه صادر گردد آنرا هم دریافت کند و در این وقائع و اخبار همه کارهای خرد و بزرگ را نگاه دارد و در اخبار خوش از خبر صحت غلامی ذلیل گرفته تا مژده صحت وزیر اعظم و در اخبار ناخوش از مردن ستوری گرفته تا وفات وزیر اعظم و علی هذا القیاس از گرفتار شدن کبیسه بری گرفته تا گرفتار آمدن دشمن زورآور صاحب ملک و لشکر و از غارت شدن روستای در صحرای دور و دراز تا هجوم دشمن بر قلعه خاص بالجمله احاطه آنرا قصد کند و بسا چیزها میباشد که بران جزای یا سزای واحد مترتب میگردد و بنابران تغیر چهره بادشاهی دران چیزها متفاوت نمی شود پس پندارد که در هر خبر و واقعه تغیری جداگانه خواهد بود بلکه اگر دو بار تغیر چهره با یکسان یابد معلوم کند که این هر دو خبر یکسان اند تفاوتی در جزا یا سزای آن نیست بر همین عمل مواظبت و مداومت ورزد تا که

حسب فی کاو فطانت وی ملکهٔ مرضی شناسی بادشاه در وی پیدا شود و بر مراد بادشاه در وقائع و سوانح آگاه
گردد و این گاهی بحدی رسد که از تغیر چهرهٔ مراد بادشاه خلاف معنی لغوی اصلی که در کلام بادشاهی است دریافت
وی شود مثلا گاهی بادشاه میفرماید که خدمت گزاری این دزد بخوبی باید کرد و غرض آنست که این را کما ینبغی
تعزیر باید داد و هرگاه ملکهٔ مرضی شناسی حاصل کرده کاری را از کارهای سلطنت سرانجام خواهد کرد عنایت
شاهی اضعاف مضاعف از انچه سابق بود بر وی بجوش خواهد آمد و سعی و سفارش اهل دربار مددگار او
خواهد شد لابد بخدمتی و منصبی بادشاه او را خواهد نواخت و اصل مطلوب خود که تمام این نشیب و فراز و محن
و متاعب برای آن کشیده بود انشاء الله تعالی فائز خواهد گردید و من بعد حسب حال خود بر همان خدمت مستمر
خواهد ماند یا ترقیات کرده از منصبی انتقال نموده بمنصب اعلی خواهد رسید همچنین است حال سلوک دوم سالک را
لازم است که بعد رسیدن بمرتبهٔ مشاهده و اتمام سلوک اول سلوک ثانی کند و از لوازم این سلوک است اختیار عزائم
شرع در هر باب از مامورات و منهیات توضیحش آنکه اتباع شرع شریف لازمهٔ ایمان است و سالک را لازم که
مدام متبع شرع شریف باشد و بکمال اتباع شرع مقدس سلوک اول را باتمام رساند و در سلوک ثانی عزائم شرع
را کما ینبغی مستحکم گیرد و این عزیمت گاهی از دل می بود و گاهی از جوارح مثلا ادب مصحف اینقدر که بی وضو مس
نکند لازمهٔ شرع شریف است هر مسلمان را باید که بی وضو مس نکند و سالک سلوک ثانی را آداب زائده باید و آن
اینست که در وقت گرفتن مصحف متوجه بکار دیگر نشود و بوضع تادب نشیند و در دل خود عظمت کلام الهی احاضر ساخته
و از ان عظمت بمصحف انتقال کرده و نادرات و دناست خود را تخیل نموده قدر این نعمت عظمی را بشناسد که در دست
من بیچاره دل خسیس این چیز معظم و مطهر محض بفضل حضرت حق تعالی رسیده والا مرا از خود هرگز لیاقت این
نعمت نداشتم و باین قسم تصور سینه اش از فرحت مالامال شود و کمال عظمت مصحف نصب العین وی گردد و این چنین معانی
اگر خود بخود در ذهن وی آید از همه اولی و اصل مدعا و الا بتکلف این معانی را در ذهن خود آرد و علی هذا القیاس
عظمت هر هر سوره بفهمد و شافع بودن آنها را بحضور حضرت حق جل شانه یاد آرد و عظمت نماز و زکوة و روزه
و حج و جهاد و سائر شعائر شرع بر همین منوال اعتقاد کرده باشد و از همین است تعظیم شعائر شریف مطلقا و
تعظیم کعبه و انبیا و رسل علیه الصلوة والسلام و از عظمت است بذل اموال و اختیار طریقهٔ ایثار قدر زکوة بشرط

خود بر هر مسلمان فرض است و بذل اموال و رضای حضرت حق جل شانه عزیمتی است که سالک سلوک ثانی را
لازم است و اهتمام نوافل تمام مثل تهجد وغیره نیز از همین باب است و اجتناب منهیات را هم بزرگی دیگر برخود لازم
شمارد تا که از ارباب عزیمت شود مثلا وسوسه زنا اگر بخاطرش گذرد آنچنان متنفر شود که گویا نجاست برای
خوردن پیش وی نهاده اند و بر همین قیاس باید کرد تمام منهیات را و نیز سالک این سلوک را باید که در ادای
حقوق انبیا و اولیا بلکه سائر مومنین و تعظیم ایشان کوشش بلیغ کند که همه ایشان ساعی و شافع وی شوند و سعی
و شفاعت انبیا و اولیا پر ظاهر است اما سعی هر مومن پس دعای خیر است پس توقع دعای خیر که کارآمدنی در این
مقام است تفقد و خاطرداری هر مسلمان کند و همه حقوق و تعظیمات در اتباع عزائم شرع شریف مودا میشود چنانچه
بنزدیکی دانسته شد و قرآن و سور آن و کعبه و نماز و روزه وغیرها همه اینها مرتبه شفاعت دارند پس همه اینها را از خود
راضی سازد و مرتبه رضای این مقام از بیان سابق واضح گردید اصل و مدار این سلوک مراقبه وجه الله است و معنی وجه الله
مناسب لغت توجه حق تعالی است یعنی بسوی بنده و آن را از آثارش دریافت باید کرد و آثارش بموجب فحوای
کریمه اَیْنَمَا تُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ هر جا موجود است مثلا اگر بنده در حال چشم و بینائی خود غور کند باید بالیقین
داند که این نعمت عظمی مر او را محض بجهت وجه الله است یعنی حق تعالی بر حالش متوجه شد و روی بسوی وی آورد
که این نعمت او را حاصل گشته والا این بنده بیچاره بوجه من الوجوه استحقاق آن نداشت و استدعای آن نکرده
بود و خواهش و تقاضای آن اصلا در روی متحقق نشده و نه احدی شافعش برای بخشیدن این نعمت عظمی بحضور
حق تعالی گردیده و نه این درمانده محض توسل بچیزی نموده پس نیست این قسم نعمت عظیمه فخیمه مگر محض لفضل شانه بل
و رحمت کامله او جلت آلاؤه و علی هذا القیاس هزاران هزار نعمت است و هر نعمت همین حال دارد بلکه فی الحقیقت
هر چیز که در عالم موجود است اگر بخوبی در آن غور کرده آید هویدا شود که همه آن در حق این بنده نعمتی است
جلیل القدر پس هر چیز از فلک و ملک گرفته تا خس و خاشاک نعمت برای اوست و خصوصیت با وی دارد با وجودیکه
استعداد و سعی و خواهش او را هرگز در آن دخل نیست پس در نعم الهیه خوض کند و علی الدوام پیش نظر خود دارد که
رحمت الهیه بمرتبه که بیان آن متعذر است بلا سبب و بلا جهت بعالم متوجه است و تمام انام از همان رحمت فائض
اند و هیچ کس نیست که در وی نعم متکاثره وجود نیست و اگر شخصی بود که بسبب کثافت طبع این چنین نعم را در خود بلحاظ

کردن نتوانند پس باید که در غیر خود لحاظ نماید و اعلا و ارفع همه آن جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم اند پس حالات
آنجناب صلی الله علیه وسلم از وقت تولد بلکه از حین علوق تا آخر آن یاد آرد که این چنین نعم جلیله بعید و حصار
محض از دریای بیکنار رحمت الهیه چه قسم بلا درخواست و دعا و بی استحقاق و استدعا و بی سعی و سفارش احدی چه
گونه بر آنجناب فائض میشد به مجرد تولد چه قسم برکات و عنایات با وجود باجود آنجناب منضم ساخت که آن برکات شامل
حال جمعی کثیر میشد و موجب محبت و اعتقاد میگردید و این نعم که در طفلی و صغر سن بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فائض
میشد بقیاس نعم دیگر امری سهل است چندان وقع ندارد با وجود آنکه فی نفسها نعم جلیل القدر اند بالجمله این چنین نعم
جلیله فخیمه را تصور کند که اینهمه بلا سبب و بلا وجه محض از رحمت کامله ذاتیه حضرت حق تعالی است چونکه وجه الله بسوی
بنده میشود همین شیم انعامات باهره ظاهره بلا استحقاق و بلا استدعا و دعا فائض میگردد پس خلاصه معنی وجه الله شانی
است از شیون رحمت الهیه که بلا سبب و بی جهت و بی سابقه استحقاق و استدعا و تقاضا و دعا و شفاعت و توسل
مقتضی و مفیض انعامات جلیله متکاثره میگردد و مراقبه وجه الله ملاحظه همین شان است و اصل آن انعامات ایجاد
است از کتم عدم و این معنی وجه الله عام و شامل تمام موجودات است فاما بجهت تفاوت و تفوق بعضی بر
بعضی دیگر در وجوه انعامات معنی وجه الله بنسبت هر کس علاحده میباشد و گمان نبرند که درین صورت عبث در
فعل حق تعالی لازم خواهد آمد و عبث سفاهت است و ذات الهی جل شانه از ان منزه و پاک زیرا که حکم و
مصالح افعال الهیه چیز دیگر است و استحقاق و استدعای این کس برو ی انعام میشود چیزی دیگر اگر فی الواقع
حکم و مصالح منظور است پس در پیدایش مطلق اشیا است خصوصیت باین کس هیچ ندارد مثلا خلق ارباب الرشد
عطا میفرمود بلکه در حیوانات این کمال میدارد هیچکس در هیچ امر نبود که دست خدا را جل شانه از ان سو مصروف
ساخته باین سو متوجه سازد و این نعمت ابا ایشان رساند پس عنایت محضه و رحمت صرفه او ست که هر کس را
بانعامات باهره متکاثره نواخته و بلبسیاری از نعم هر یک تخصیص فرموده همین شانرا که منبع رحمت کامله الغرض
است بوجه الله مسمی کرده شده و آثار وجه الله تمام نعم ظاهره و باطنه اند که لا الغرض خالص شده اند و وجه الله ازهمین
آثار شناخته میشود و مقابل آن وجه العبد است یعنی رو آوردن بنده بسوی خدا جل شانه و بیانش آنکه هر بنده
مومن خواه دنی الهمت باشد خواه عالی همت بنا بر تحصیل چیزی عبادت حق میکند و او مراد بجا می آرد اما

ع و کمال ظاهری و مصالح منظور از آن حکم و صنعت است فنا از اثر اغراض انسان علوم و دراز

عالی الهمت پس بنا بر خوف نار و طمع جنت و اما عالی همت پس بنا بر تمنی حصول عزت و وجاهت عند الله و دخول در
زمرهٔ اهل اصطفا و اجتبا و انسلاک در سلک طا زمان خاص فی وی الاعتبار هر چند خلاص از نار و فوز بدرجات جنت بر
حصول عزت مذکوره یقیناً مترتب میشود بلکه از توابع و آثار آن است لیکن ارباب همت عالیه را باین امور التفات
نمی باشد بلکه منتهای ایشان همان انسلاک در سلک خاصان است و بس لیکن بتدریج در دل هر یکی ازین دو فریق
انس و الفتی با خالق خود حادث میگردد و روز بروز افزون میشود تا آنکه در حق بعضی بندگان شده شده
تمام مراتب تمنی و طمع خوف از دلش محو و منسی میگردد و محبت و الفت حضرت حق آنچنان در دلش مستحکم می نشیند
که اوامر را بجا می آرد و حصول هیچ مرتبه از مراتب قرب و ثوابی از ثوابات جنت هرگز بخیالش نمیگذرد هر چند
حصول عزت و اعتبار بران قطعی و یقینی است چنانکه حصول ثواب حصول عزت و اعتبار فاما در ادای اوامر
از خاطرش تمنی حصول عزت و اعتبار و تصور ثواب بالکل میرود و همچنین از منهیات پرهیز می نماید و صرف
منع او تعالی ملحوظ میدارد هر چند محفوظ ماندن از مذلت در ملأ اعلی و سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و نجات
از عذاب نار مقرر بران مترتب فاما این بنده را هرگز متخیل نیست محض رضا و نارضای حق تعالی مقصود وی گشته
همینکه میداند که در بجا آوری اوامر حق رضای وست آن رضا را بهتر از هزاران ترقیات در مدارج قرب و عزت
و درجات ثواب جنت در حق خود می شمارد و هرگاه نارضامندی او تعالی در کاری تصور میکند آن نارضامندی
را بدتر از هزاران مذلت یعنی سقوط از مراتب اهل عزت و اعتبار و دخول در زمرهٔ اذلا بلکه بدتر از هزاران عذاب
دوزخ می پندارد پس چنانکه وجه الله توجه رحمت الهیه است بسوی بنده لا لغرض همچنین وجه العبد رو آوردن بنده
است بسوی خدا تعالی محض بنا بر رضای وی بدون تمنی مرتبه از مراتب عزت و وجاهت و اعتبار و بی توقع
از حصول ثواب جنت و نجات از عذاب نار و همانا که بهمین مضمون بشارت است درین آیات أَلَمْ يَجِدْكَ
يَتِيمًا فَآوَىٰ وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ این هر سه آیت بشارت است بتوجه الله تعالی
و هر سه آیت اخیره اشارتست بوجه العبد و چون وجه الله با آثار آن و مقابل آن شناخت پس طریق مراقبه آن
نیست که نظر خود را بهمان شان که منشاء رحمت لا لغرض است متوجه سازد و علی الدوام نگاه خود را بآن دوخته
ملتجی و سائل بزبان حال و قال باشد که هرگاه اینقدر نعم جلیله بر من بار غیر حق بی استحقاق و استعداد عام رحمت فرموده

پس فلان نعمت عطا فرما هرچند جلیل و خطیر است و من بنهایت نالائق و عاجز فاما انعام عام ترا هیچ نمی باید و موقوف بر هیچ امر نیست و این مراقبه گاهی بلاجهت میباشد و گاهی مقید بجهتی از فوق یا تحت موافق توجه باطن مراقب متصور میگردد و بسبب این مراقبه عنایت خاصه از جانب حق تبارک و تعالی متوجه حال او میشود و عنایت خاصه را صورت خاص میباشد مثل خلقت حضرت آدم عم با آنکه تمام مخلوق از قدرت حق تعالی آفریده شده فاما چون عنایت خاصه در خلق حضرت آدم عم مصروف شد صورت خاصه آن بظهور پیوست و بهمین خصوصیت اشارتست در قول حق تعالی که خَلَقْتُ بِيَدَيَّ و همچنین است اختصاص حضرت ختم المرسلین بمعراج و اختصاص حضرت موسی بکلام بر کوه طور و بسبب این عنایت خاصه عطای بارگاه ایزدی زیاده تر از وی راضی میشوند و از مقام در آنجا مانع نمی شوند و بعزت و وقار او را جا میدهند پس برین مراقبه التزام عزائم شرع شریف و ارضای عظمای بارگاه الهی مواظبت و مداومت ورزد و این بمثابه ارضای اهل دربار و ملاحظه چهره بادشاه است فاما پادشاه را بسبب جهل که لازمه بشریت است اطلاع بر حال و مآل کسی نمی بود لهذا با وجود حاضرباشی و خوشنودی خاطر بادشاه از وی بجز تجویز حاضر ماندن بسبب اندیشه بدطینتی و خباثت و خباثت الشخص بمنصبی او را نمی نوازند تا که بعد مرور زمان خوبی جبلی او بتجربه رسید و امن از طرف وی حاصل آید بخلاف عالم الغیب که علمش محیط ظاهر و باطن هر کس و ناکس است در آن بارگاه بمجرد یکه مراقبه وجه الله از بنده بخوبی سرانجام یافت و کما ینبغی درست شد و مقبول بارگاه ایزدی گردید و حقیقت باطن بنده خود در آنجا هویدا است پس نوری مقدس ازلی که در ازل نصیبه هر مومن مقرر شده بود مرحمت میشود و آن نور تخم عقل است و عقل شجر آن و ایمان ثمر آن و آیه رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا بهمین نور اشاره می فرماید پس این مراقبه وجه الله را آن نور مثل ستاره تابان از دور نمایان میگردد و آهسته آهسته نزدیک میشود تا که بر پیشانی مقام سجده گاه رسیده در تمام بدن ساری شود و مانند نور بصری که مدرک الوان و اضوا است خاصه آن نور دریافت مرضیات حق تعالی است مانند شجاعت که برای انصرام جنگ مخلوق است و سخاوت که برای نفع رسانی خلائق مجبول است این نور برای دریافت رضای او تعالی است و طریق تفتیش آنکه هرگاه قصد کاری خواهد کرد یا بامری متوجه خواهد شد تغیرے نمایان در تجلی که محاذی کمال دست

پیدا خواهد آمد و این قسم تغیر خواهد بود که از ان رضا یا نارضا را توان فهمید بعض اشخاص آنچنان میباشند
که معامله ایشان از قلب تجاوز کرده و ایشان را از همان راه بر رضا یا نارضا آگاه میسازند مثلا هرگاه قصد
میکنند که کار معین بعمل آرند اگر رضا بآن متعلق است بشاشت و انشراح در قلب ایشان و فور رغبت بسوی
آن کار در دل ایشان پیدا میشود و اگر نارضامندی بآن متعلق است سآمت و انقباض و نفرت در رسیدگی
لاحق حال آنها میگردد و آنانکه حال ایشان تجاوز از قلب کرده است بمقامات عالیه رفیعه رسیده اند بر
ایشان رضا و نارضای حق جل و علا را بسبب حدوث تغیرات در تجلی که محاذی کمال ایشان است دریافت
مینمایند و این تغیر که در تجلیات حادث میشود ذات پاک حق جل و علا ازان منزه و مبرا است تفصیلش
آنکه آثار عامه که از ذات پاک بیچون و بیچگون صادر میشود دران آثار تغیری اصلا نمی شود چنانکه الآن کما
کان وصف اوست همچنان بنسبت آن آثار بر یک وصف است که از ازل تا ابد گاهی دران تغیر نیست و
اما بنسبت امور خاصه پس تغیری میشود و مثال این تغیر و عدم تغیر آفتاب است آفتاب بر یک وضع و بر یک
جا است و آثار عامه آن حسب استعدادات اشیا نهایت مختلف و این اختلاف مقتضی اختلاف ذات یا وضع
و مکان آفتاب نمیشود و در روز حشر اثر خاص ازوی مطلوب خواهد شد بنابران وضع و مکان وی مبدل خواهد
گردید و قریب سر اهل محشر خواهد رسید همچنین برای ظهور آثار خاصه تبدل و تغیر میشود و این تغیر در ذات پاک
وی نیست تعالی شانه عن ذلک بلکه ظهور و تجلی آنرا صورت خاصه میباشد در آنصورت تغیر پدید می آید و این
تغیر در ذات نیست و تمثیلش انسان است چه آنکه معبر بمن است این جسم عنصری نیست زیرا که بعد موت جسم
موجود می بود و احکامیکه بر انسان مرتب میگردید همه مبدل میشود پس حقیقت انسانی که مشار الیه بمن می
باشد بواسطه این جسم عنصری مستور و مختفی گشته و باوی اتحادی پیدا کرده که معامله با جسم میشود و منسوب بآن
حقیقت میگردد مثلا میگویند که نزد زید رفتم و پیوسته باوی نشستم و داد را چنین و چنان کردم و همین که انسان
فوت شد با وجود بقای جسم بر حال خود هیچ حکم از احکام مزبوره بران جسم نمی توان کرد آن وقت هیچکس
نخواهد گفت که نزد زید رفتم و پیوسته باوی نشستم ذات منزه آن بیچون و بیچگون همچنین در بصورتی و لباسی
مستتر شده نمایان میگردد و اینقدر فرق است که حقیقت انسانی مقید بجسم میباشد پس نمی تواند که بواسطه جسم

دیگر احکام خود را جلوه دهد و حضرت حق جل شانه مقید بهیچ صورتی نیست بالاطلاق خود باقی است بهر صورت
که می خواهد کلام میفرماید و در همان صورت تغیر میشود و ازینجا واضح شد که بنده را با خالق خود معامله ایکه
اخص خصوص دارد پیش می آید فاما از ان ذات دور تر نمیباشد پس این بنده با کمال را رضا و نارضای
حق تعالی در هر امر معلوم میشود و متوهم نگردد که احکام شرعیه متفاوت و متبدل خواهد شد زیرا که احکام
شرعیه بهمان طور است که از شارع ثابت شده و این رضا و نارضا در امور مباحه پیش خواهد آمد مثلا معلوم این
بنده خواهد شد که این وقت بمقام فلانی رفتن موجب رضای حق تعالی است و بجای فلانی رفتن گو
مباح شرعی بود منجر بنارضامندی او تعالی خواهد شد و علی هذا القیاس در هر امر او را بصیرتی حاصل خواهد شد
و این دریافت از کوشش و اجتهاد نیست بلکه بمنزله دیدن از چشم ظاهری است سالک را چون این کمال دست
میدهد بمرتبه مکالمه فائز میشود و وی من وجه کلیم الله می بود گو کلام حقیقی در میان نیاید چه فهمیدن مدعا و
مراد از اشارات و اوضاع نوعی از کلام است و گاهی کلام حقیقی هم میشود و خلاف مدلول کلام مراد و مدعا را
هم دریافت میکند و هرگاه این بنده کامل بر رضای حق تعالی مطلع شده کاری بموجب آن رضا سرانجام خواهد
داد و کارگزاری او بر منصه ظهور جلوه خواهد گرفت عنایات الهیه بوفور و کثرت برحالش بجوش خواهد آمد و عظمای
آن بارگاه خود شافع و ساعی وی هستند و مهمل و بیکار گذاشتن شخص کارآمدنی مخالف حکمت است مقرر او را
بخدمتی عزت خواهند بخشید و آن خدمت حسب حال وی خواهد بود من بعد او را توقف و استمرار بر همان خدمت
خواهد ماند یا از منصبی عالی تر ترقی کرده بمنصبی رسد که فوق آن منصبی برای وی نباشد و درینمقام اهل ولایت را
بر نبوت دست میدهد اگر برسانیدن امور یکه برایشان منکشف میشود مامور نباشند و اگر برسانیدن آن مامور شوند
پس بر تو رسالت ترقی می نمایند و اگر باوجود آن بمخاصمه و مقابله هم حکم شود به پرتو اولوالعزمی مقرر میگردند
و درینمقام بعضی خلیفة الله میباشند و بعضی خلیفة الله نمی باشند خلیفة الله آن کسی است که برای انصرام جمیع مهام
او را مقرر کرده مانند نائب بسازند و هر که این چنین نباشد پس وی خلیفة الله نیست اگرچه احیانا کاریکه از دست
خلیفة الله سرانجام میشود از دست او نیز دست دیگری سرانجام میکنانند فاما آن دیگر خلیفه نمیباشد آری صاحب
خدمت بلا ریب می بود و مثالش بظاهر آنست که گاهی بادشاه کار وزارت را از خواص خود میگیرد پس آنخواص

هرچند کار وزارت را بسر انجام داده فاما وزیر نشده وا بمقام نهایت راه ولایت است و راه ولایت بعد آن هیچ کمالی نیست والله تعالی اعلم *

باب چهارم در بیان طریق سلوک راه نبوت

و آن مشتمل بر شش افاده است *

افاده ۱ * طالب راه نبوت را بعد تهذیب اخلاق و ملکات قلبیه و ادای عبادات شرعیه بطریقیکه در باب ثانی معلوم شد اول چیزیکه لابد است رسوخ قدم در مقام توبه است بتفصیلیکه آنکه اول طالب این طریق را باید که منهیات شرعیه را خواه از قبیل اعتقادیات باشد خواه از قبیل افعال و اقوال خواه از قبیل اخلاق و ملکات خواه از قبیل افراط و تفریط در عبادات اینهمه را از کتاب و سنت تنقیح و تفتیش نماید اگر خود عالم بکتاب و سنت است فبها والا از علمای محدثین استفسار کند بعد ازان انعام حضرت حق و تربیت جواد مطلق که درباره این ذره بیمقدار مبذول شده بار بار بملاحظه جست و تصور درست در ذهن خود مستحکم سازد و کمال عجز و احتیاج خود را بسوی آن بی نیاز رو بروی بصر بصیرت خود مرة بعد اخری پیش آرد بعد ازان در خلوت نشسته و نفس خود ملاحظه نماید که ناخوشی مثل این منعم حقیقی و بی نیاز تحقیقی درحق مثل این عاجز بیمقدار که از سر تا پا احتیاج در احتیاج است چه قدر منکر و مستقبح است و این معنی را در ذهن خود چنان مستحکم سازد که عظمت ناخوشی آن منعم حقیقی در ذهن او قرار گیرد حتی که اگر وقوع آن ناخوشی را تصور نماید او را حالت قشعریت پیش آید باز از صمیم قلب چنان اذعان نماید که همه منهیات شرعیه موجب همین امر شنیع که از تصور وقوع آن مو بر تن می خیزد باز این مراد در ذهن خود مستحکم سازد حتی که قبح این منهیات عقل و قلب او را فرا گیرد و در باطن او به نسبت آن منهیات خوفی و وحشتی پیدا آید حتی که صدور آن منهیات از خود بجای وقوع خود در تهلکه جان و مال و آبرو از ته دل شمارد بعد ازان عظمت قرآن مجید و فرقان حمید را تصور نماید و از صمیم قلب خود ملاحظه کند که این صفتی است از صفات ازلیه ربانیه که آنرا بعالم امکان هیچگونه مناسبتی نبوده حضرت حق جل و علا محض بعنایت خود در کسوت زبان عربی همان وصف ازلی و کمال فرد خود را انزال فرموده همونرا واسطه فیما بینه و بین العباد گردانیده مثابه آنکه بادشاهی عظیم القدر دستار خود را بگیرد و یکطرف او را بدست خود نگهدارد و جانب دیگر را بدست فقیری مفلس و عاجزی بی مایه که هرگز لیاقت التفات نداشته باشد بدست دهد و او را امر فرماید که هرگاه ترا حاجت پیش آید همین دستار را حرکت دهی و مرا بهمین وجه

بحاجت خود متنبه سازی که فی الحال بسوی تو توجه خواهم نمود و عنایت خود مصروف خواهم ساخت پس اگر در
حال این فقیر نیک تامل کرده آید و از قانون ادب فی الجمله مسافتی در رزیده شود و واشگاف گفته شود که اگرچه
بظاهر در دست آن فقیر یک جانب ستارست لیکن فی الحقیقت در دست او خود پادشاه و پادشاهت اوست
القصه عظمت آنکلام پاک در ذهن او و وجدی مستحکم نشیند که وقتیکه نظر بسوی مصحف میکند و تعلق آنکلام پاک را با آن
مصحف ملاحظه مینماید بصر او از نظر آن مصحف خیره میشود و سینهٔ او بسبب عظمت آنکلام پاش پاش میشود و بار
اگر این ملاحظه میکند که آنکلام پاک بواسطه مصحف در قابوی من است هر وقت که متوجه شوم او را به زبان خود
بی کلفت می آرم و هر وقت که قصد کنم بدون بذل اهل و نفس دست خود را باو رسانم و او را بر سینهٔ خود نهم
البته او را بسبب این ملاحظه بر حال خود تعجبی و حیرتی دست دهد مثابه آنکه یاقوتی درخشان بدست مفلسی کم مایه
افتاده باشد پس اگر او را می بیند نظر او بسبب درخشانی آن یاقوت خیره میشود و اگر افلاس و کم مایگی خود را ملاحظه
کرده مالکیت خود را بر آن یاقوت تصور کند در بادیه حیرت و تعجب سرگردان میشود و چون عظمت این کلام پاک
در ذهن او کماحقه قرار یافته و وثاقت ارتباط خود را بسبب همین کلام پاک بجناب آن صمد بی نیاز خوب فهمید
باید که عزم توبه کند و طریقش آن است که قومی را از امام متبرک اختیار کرده مصحف مجید را همراه خود گرفته در مکانی
خالی داخل شود و الحاح و نیاز پیش از پیش بجناب رب العالمین بجا آرد که بار خدایا من بهمه وجوه عاجزم و تو بر همه
چیز قادر تو به که قدم اول راه نبوت است بمن عنایت فرما و عنایات بغایات خود را ملاحظه فرما نه عدم لیاقت
مرا که استعداد و لیاقت هم بدست تو است * شعر * تو چون ساقی شوی درد تنگ ظرفی نمی ماند ⁂ بقدر بحر باشد
وسعت آغوش ساحلها * بعد از آن صلوة التسبیح بنیت تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه بکمال خضوع و توجه
قلب تا که عزیمت بگزارد و در اکثر ارکان صلوة دل خود را بسوی طلب تکفیر سیات و حصول حقیقت توبه متوجه
دارد بعد از آن همان انعامات حضرت حق و شدت قبح ناخوشی او و کمال تنفر او از منهیات شرعیه ملاحظه نماید
اگر حالت مرقوم الصدر در باطن پدید آمد و ظاهر و باطن او را فرا گرفت و تمام خیال و قلب و وهم او در همان
حالت فرو رفت فبها و الا این امر را بر روز دیگر حواله کرده مراجعت نماید باز روز دیگر همچنین کند تا که
همان حالت رو دهد بعد از آن در اثنای همون حالت عظمت کلام مجید و وثاقت ارتباط او را در میان

خود در میان رب العزت ملاحظه نماید و وقتیکه عظمت آنکلام پاک و وساطت او فیما بین الرب و عباده
سینه او را مالامال سازد و سرور و ابتهاج بملابست آنکلام پاک کاسه سر او را پر سازد پس نظر بکمر ممزوج
بکمال تعظیم قلبی باشد بر مصحف مجید اندازد و بگوید که بارخدایا اینکلام پاک ترا در حضور تو شفیع خود ساختم
و وسیله خود گرفتم و باین حبل متین تو خود را محکم بستم بعد ازان اتباع عزائم شریعت و اجتناب منهیات
آن بر نسبت این طالب بمتمسک برخص بلا ضرورت نیز در حق او از جمله منهیات است مجملا ملاحظه کرده عقد
توبه کند تصویرش آنکه چنانکه شخصی التزام ایقاع فعلی یا اجتناب از چیزی بر ذمه خود میکند و بجهت وثوق
آن التزام قسم احب اشیا بر آن یاد میکند مثلا اگر مومن پاک است قسم حق تبارک و تعالی یاد میکند و اگر احب
اشیا نزدیک وی فرزند یا مال یا آبرو یا جان خود است قسم همون چیز یاد میکند و اگر عاشق است قسم معشوق خود
یاد میکند البته نزدیک یاد کردن این قسم مغلظ همتی بر ایقاع آن فعل یا اجتناب ازان مرا زته دل او مثل میخ
فولادی میخیزد و با کلام او مختلط میشود که او را عقد یمین میگویند همچنین همت قویه از ته دل خود برآورده بقرآن
مجید توسل کرده بزبان خود بگوید که بارخدایا بر عنایت تو توکل کرده اتباع شرع را بر خود لازم گردانیدم و جانب
شرع را بر جانب نفس و مال و جان و آبرو و فرزند و عیال و استاد و پیر و آقا و بر جمیع مخلوقات ترجیح دادم بارخدایا
من محض عاجزم و بر عنایت تو توکل کرده التزام این امر عظیم بر ذمه خود کردم پس بمحض کرم خود این عقد را با تمام رسان
بعد ازان او را علی الدوام بمراعات عقد توبه التفات ضرورست که در حضور ملک الاملاک که قادر علی الاطلاق
و عالم السر و الخفیات و شدید العقاب و سریع الانتقام است این عقد را منعقد کرده ام مبادا که سر موی ازان تجاوز
کنم و داغ نقض عهد بر جبین من علی الدوام باقی ماند مثابه آنکه شخصی در محکمه بادشاهی عالیشان صاحب
قدرت و انتقام مچلکه داده باشد که فلان چیز خواهم کرد و فلان چیز نخواهم کرد او را البته در حرکت و سکون و قول
و فعل ملاحظه آن مچلکه می ماند یعنی هرگاه که قصد هیچ فعلی یا هیچ قولی یا هیچ حرکتی یا هیچ سکونی در دل او خطور
میکند اولا او را در میزان عقل خود می سنجد که این موافق آن نوشته است یا مخالف آن بعد ازان او را بر
روی کار می آرد و نیز او را میباید که خصوصیتی زائد و مناسبتی قویه بنسبت قرآن مجید در دل خود مستحکم سازد
مثل مناسبت طالب با شیخ خود مثلا شخصیکه در طریقه قادریه قصد بیعت میکند البته او را در جناب حضرت غوث

الاعظم اعتقادی عظیم بهم میرسد و وقتیکه آن معصیت بوقوع می آید مناسبتی زائده بر اعتقاد سابق در امر تعمیر
که خود را از زمره غلامان آنجناب از جماعت صلحا نگهداشتن آن جناب مثل قباب ملتبسان مجتنبین احتیاط و عظمت
اگرچه بر هر صاحب ایمان واجب است این مطالب با آن کلام اکمل مناسبتی دیگر بدست آمده بعد ازان همین توبه را
بر دست عزیزیکه در اتباع کتاب و سنت و اجتناب از بدعت ممتاز دران جزو زمان از امثال و اقران باشد
اظهار نماید پس قرآن مجید را شیخ حقیقی خود بداند و آن عزیز را شیخ ظاهری پس لابد که اتباع قرآن را اصل خواهد دانست
و اتباع آن عزیز را فرع آن و بر ظاهر است که چون فرع و اصل باهم متعارض میشوند فرع از درجه اعتبار ساقط
میگردد و اینست تصویر مقام توبه بر وجهیکه مناسب این طریق است و در عقد توبه باین وجه فوائد بس عظیمه و منافع
بس جلیله است و از عمده آن حصول استقامت در توبه است تفصیلش آنکه بتجربه صحیحه محقق شده که وقتیکه طالبی بر
دست عزیزی بیعت میکند بعنایت یزدانی بسبب وجاهت آن عزیز بسوی این طالب متوجه میشود و او را از
مواقع ارتکاب معاصی و مظان ملابست منهیات بانواع لطائف غیبیه و حیل قدسیه باز میدارد و این امر بدو وجه
متحقق میشود یکی آنکه آن عزیز باوجود وجاهت عند الله کامل النفس قوی التاثیر صاحب کشف صحیح باشد پس حق
جل و علا همان عزیز را بر وقوع آن طالب در مظان منهیات مطلع سازد و بحفظ او از ارتکاب معاصی امر فرماید
پس آن عزیز به تدبیری از تدبیرات خواه در منام خواه در یقظه درمیان آن طالب و آن قبایح حائل گردد و دیگر
آنکه حق جل و علا بسبب عنایت خود بسوی آن عزیز از غیب الغیب لطیفه بروی کار آرد که موجب حفظ آن طالب
گردد و این لطیفه بوجه من الوجوه منسوب بآن عزیز شود گو که آن عزیز اصلا برین معامله اطلاعی نداشته باشد بلکه
ظهور این لطیفه بر وجهیکه منسوب بآن عزیز باشد محض برای زیادت وجاهت آن عزیز از پرده غیب هویدا شده
چنانکه منقول است که حضرت یوسف علیه السلام چون با زلیخا در خلوت تنها شدند و آن عاشقه بحال طامع
حصول وصال گردید صورت حضرت یعقوب علیه السلام انگشت خود را بدندان گرفته پیش روی حضرت یوسف
علیه السلام هویدا گردید و باعث برهم شدن آن معامله شد حالانکه حضرت یعقوب علیه السلام اصلا بحال یوسف
علیه السلام خبر نمیداشتند بلکه حضرت جبرئیل علیه السلام بصورت حضرت یعقوب علیه السلام ظاهر شده آن معامله
را برهم زدند چون این هر دو وجه ذهن نشین شد پس باید دانست که این هر دو طریق در قرآن حمید بر وجهی

مخفی است که در هیچ یکی از ممکنات مستور نیست چه حقیقت قرآنی امریست از امور قدسیه که با هیچ یکی از حقائق
امکانیه نمی ماند چه آن مثل برزخ است فیما بین الواجب و الممکن و جاهست او عند الله مجید نیست که کسی را ادراک
آن ممکن نیست چه جای حصول آن چه این کلام از جمله صفات ازلیه و کمالات ذاتیه حضرت حق است و علاقه که
درمیان صفات و ذات است ممتنع التصور است پس لابد که عنایت حضرت حق بسوی حفظ این طالب با کمل وجوه
مبذول خواهد شد خواه بطریق اول خواه بطریق ثانی یعنی حفظ آن طالب یا باین طریق خواهد شد که از جانب همان
حقیقت قرآنی که نور مقدس است درمیان طالب و امور منکره بوجه من الوجوه در منام یا در یقظه حیلولتی واقع
خواهد شد یا باین طریق که حق جل و علا بذات پاک خود بواسطه ملائکه عظام یا ارواح مقدسه بسبب برکت توسل
بقرآن محافظت طالب خواهد نمود * **افاده ۲** * چون طالب راه نبوت رسوخ قدم در مقام توبه بدست آورد
او را لازم است که قدم همت در مقام ذکر ایمانی و مراقبه صمدیت راسخ کند اما ذکر ایمانی پس طریقش آنست که اولا
تحقیق معانی لغویه قرآن و اذکار منقوله و ادعیه ماثوره نماید اگر خود عالم الفنون عربیه است فبها والا این امر را از
محققان این فنون که ذوی الاعتبار و اولی الایدی و الابصار باشند استفسار کند و در تحصیل معانی لغویه بحر لغت
عرب و التفات نورزد و مو شکافی متعمقین فنون ادب خود را برای فضیلت تمامی المحققین عربیه قرار داده برجم
غیر از اهل اسلام راه مقصود نزدند غره نشود که آن بدعت محض و اضاعت عمر در لهو و لعب است * **بیت** *
ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی * کین راه که تو میروی بترکستان است * بعد از آن خلاصه این معنی و تفاصیل این
مضامین بر وجهیکه در باب اول مذکور شد ملاحظه نماید و او را در ته دل مستحکم سازد و همراه این ملاحظه تلاوت قرآن
با اذکار و ادعیه ماثوره بزبان ما بین الجهر والاخفا در اکثر احیان شروع کند اما جهر مفرط و اخفای مفرط پس در بعضی اوقات
مفید میباشد و اعتیاد بران چندان منفعت نمی بخشد و حد جهر مفرط از مثل اذان و تلبیه باید فهمید و حد اخفای
مفرط از گوش تصور باید کرد و حد وسط از کلامیکه فیما بین الناس در محافل اهل ادب و مجالس اهل تمیز واقع میشود
قیاس باید کرد و باید دانست که مقصود از ذکر ایمانی فقط کثرت ذکر یا مجاهده نفس یا ضبط اوقات نیست بلکه مقصود از
حدوث همان حالت است که در باب اول مذکور شد پس مادامیکه آن حالت متحقق باشد آن ذکر را ذکر ایمانی باید فهمید
اما بدون تحقق آن حالت پس آن ذکر را از جمله ریاضات نفسانیه باید شمرد و بالجمله در ذکر ایمانی چندان اکثار نباید

گردد که طبیعت در ذکر و ملال آرد و به حصول کسالت انجامد بلکه تدریجاً نفس را با آن معتاد باید کرد و اما مراقبه صمدیت
پس باید دانست که اساس مبادی این مراقبه چنانکه در باب اول و ثالث مذکور شد ملاحظه انعامات حق و عجائب
قدرت آن قادر مطلق است لیکن هیجان سرور و ابتهاج و دید قصور و احتیاج و انکشاف عظمت حضرت حق
و اذعان حکمت آن حکیم مطلق که مقر مراقبه صمدیت است در مبادی احوال بسبب ملاحظه نعم مشترک و تاثیرات
عادیه حادث نمیشود مثلاً انزال غیث و انبات زرع هر چند از نعم جلیله است لیکن از بسکه درین نعمت همه افراد انسانی
اشتراک دارند از ملاحظه این نعمت شخصی عامی را حالت مرقوم الصدر حادث نمیتواند شد همچنین خلق سموات و ارض
و ایجاد اجرام نیره علویات اگرچه از اعظم آیات قدرت ظاهره و آثار حکمت باهره و علامات عظمت قاهره است
لیکن چون این امور مذکور پیش روی انسان اکثر احیان نمایند ازین سبب بملاحظه این امور ذهن را درباره کمالات حضرت
حق انتقال متحقق نمیگردد لهذا بر طالب لازم است که نعم خاصه که بر نفس این یا بر امثال این فائز شده و عجائب قدرت
که خلاف عادت ظهور نموده و امثال این امور ملاحظه نماید و قصصیکه مشتمل بر امثال این مضامین باشد مرة بعد اخری
بگوش هوش خود بشنود و آنرا بار بار رو بروی بصیرت خود حاضر سازد و ساعة فساعة خود را در بحر عظمت آن
عظیم بالاستحقاق و در بادیه انعامات آن منعم علی الاطلاق متحیر سازد تا سر رشته مراقبه صمدیت بدست آید و
چون مراقبه صمدیت بر وجهیکه در باب اول و ثالث مذکور شد ذهن نشین او گردد آنرا ممزوج بذکر ایمانی سازد
اگر ممکن باشد در اثنای ذکر ایمانی مراقبه صمدیت کند و الا بعضی اوقات در ذکر و بعضی اوقات در فکر صرف
نماید در مبادی حال فکر را از ذکر اهم داند و از ذکر ایمانی مراقبه صمدیت را مؤیدات هست که بسبب آن
مؤیدات ذکر و فکر رونق میابد و آثار او بقوت و سرعت ظهور می نماید و از اعظم آن مؤیدات و اقوای او
خدمت خلق الله است خصوصاً خدمت یتامی و مساکین و مفالیس و انجاح حاجات ذو الحاجات و خبر گیری
مرضی بالجمله سعی کردن در حق کسیکه از تحصیل حوائج خود فرو ماند دروازهای حصول مطالب بر روی او مسدود
گردید و بالجمله چون مداومت بر ذکر و فکر خواهد کرد البته مفتاح خزائن سعادت دارین که حب ایمانی است
با و مسلم خواهد شد و حدوث همین حب علامت استکمال ذکر و فکر است یعنی بسبب حدوث همین حب معلوم میشود
که ذکر و فکر بکمال خود رسید ❊ **افاده ۳** ❊ چون حب ایمانی بکمال خود میرسد لابد که طایر بلند پرواز همت

طالب را اشہر اعلام این راہ و اظہر علامات اینطریق کہ فنای ارادات است خواہد رسید چنانچہ در باب
اول مذکور شد و حصول ہمین کمال علامت استکمال حب ایمانی است باید دانست کہ تخلیہ نفس از ارادہ در راہ
نبوت بمنزلہ شغل نفی است در راہ ولایت کہ این ہر دو شغل اصل الاصول این ہر دو طریق است بیانش آنکہ
کمال سلوک راہ نبوت عبارت از شدت انقیاد و استحکام علاقہ عبودیت است و پر ظاہر است کہ خود را مثل
سنگ و چوب در دست مولای خود قرار دادن و لوح نفس خود را از نقوش ارادت و عزائم پاک کردن اقصای
مراتب انقیاد و اقوای مراتب استحکام علاقہ عبودیت است آری در بعضی احیان بعضی بندگان انقیاد
شعار بسبب مداخلت عقل و تدبیر خود وجاہتی حاصل میکنند لیکن اینحصول وجاہت بر ہمین تقدیر متصور است کہ
عبد عاقل تر از مولای خود باشد پس آن مولی بعضی اشیا امر میفرماید و این عبد نصیحت شعار بدکاری فطرت
خود میداند کہ در امتثال آن امر کارخانہ از کارخانجات مولای او برباد خواہد شد پس اگر این عبد در نیوقت
ہم بر امتثال امر اکتفا نماید و عقل و فہم خود را مداخلت ندہد البتہ راہ ملامت و عتاب ابر خود مسدود ساختہ
باشد و اگر بحکم عقل و فہم خود دران فی الجملہ مدخلتی نماید و بسبب این مدخلت ہیچ معاملتی از معاملات وی
برہم نشود پس اگرچہ بظاہر محل عتاب و ملامت خواہد شد لیکن بنابر سعی در اصلاح معاملات مولای خود خواہد کہ علامت
نصیحت و خیر خواہی است وجاہتی در حضور مولای خود خواہد یافت و وقتیکہ این معاملہ عبودیت درمیان
بندہ نادان و جاہل و درمیان مولای حکیم علی الاطلاق و عالم السر و الخفیات باشد پس آنجا جز راہ انقیاد و امتثال
پیمودن خود را در مظنہ ہلاک و عصیان انداختن است و درینجا نکتہ است کہ دانستن آن در ہمقام بضرورت است
و آن اقسام تخلی ارادت است پس باید دانست کہ تخلی ارادت بر سہ قسم است قسم اول و آن مقصود سالکین
راہ ولایت میباشد عبارت از ابطال خواہش و ارادت است بیانش آنکہ انسان بسبب کمال رسوخ در مقام فنا
رغبت و خواہش ہمہ اشیای باطل میشود و بسبب انکشاف توحید افعالی ہیچ عزم و ارادہ منقطع میگردد پس ایشان خود را
مثل چوب یا سنگ در دست تقدیر میدانند و مثل جماد از خود رفتہ میباشند گویا کہ خود را فراموش کردہ اند
قسم ثانی و آن نصیبہ سالکین مبادی راہ نبوت است و آن عبارت از تابع کردن ارادت خود است مر ارادہ
حق جل و علا را بیانش آنکہ ایشان از تقاضا و رغبت و خواہش و شہوت خالی نمیگردند و عزم و ارادت ایشان

بالکل باطل نمیشود بلکه رغبت بسوی امور مرغوبه و نفرت از پیش آمدن امور مکروه از دل ایشان محو شده لیکن
بنا بر طلب رضای مولای خود آن اقتضا و رغبت و کراهت و نفرت را بدون اذن مولای خود جاری نمی سازند
و ارادت خود را موافق اقتضای طبیعت خود هرگز استعمال نمی نمایند و اینهمه محض برای طلب رضای مولای
خود بر خود می پسندند قسم ثالث و آن حظ آن کسان است که بمناصب عالیه راه نبوت فائز شده اند و آن
عبارت از معطل ساختن ارادت خود است برای انتظار ورود امر از جانب مولای خود بیانش آنکه چون
بر ارباب مناصب عالیه این راه رحمت ربانیه و حکمت یزدانیه منکشف میشود یعنی از ته دل خود شناخته اند
که آنچه انسب و اولی است همونرا حکمت الهیه تقاضا میکند و هیچ انسب و اولی را آن حکمت فرو نمیگذارد و مثل
ما بندگان منقاد را رحمت الهیه هرگز مهمل و معطل نخواهد ساخت بلکه آنچه انسب و اولی در حق ما بندگان است در
همان امر ما را استعمال خواهد کرد و همان چیز ما را مامور خواهد ساخت لهذا عقول و ارادات خود را در کارخانجات
الهیه دخل دادن محض لغو و لاطائل است پس کسیکه در زمره بندگان منقاد مثل آن مولای حکیم و رحیم و علیم منسلک باشد
کار او همین است که عقل و ارادت خود را در کارخانه او دخل ندهد بلکه نظر خود را برابر چهره مولای خود دوخته منتظر
امر او باشد و هیچ خدمت معینه را از خدمات مولای خود از جانب خود بر خود لازم نشمارد و شعار خود نسازد
بلکه مثل خدمت کاران دوام حضوری و ملازمت را شعار خود ساخته و از اوضاع و اطوار مولای خود مرضی او
شناخته دائما رو بروی نظر او خود را حاضر دارد و همیشه منتظر ورود امر او بوده باشد تا هر امر یکه از جانب مولای
او صادر شود خود را در همان امر بکمال چستی و چالاکی در آرد + **افاده سوم** + چون فنای اراده بکمال خود
میرسد و علامت کمال او دخول طالب است در زمره محدثین و شهدا مراقبه عظمت پیش گیرد بیانش آنکه چنانکه
سالکین راه ولایت اول در تحصیل ملکه یاد داشت میکوشند یعنی دوام توجه بجانب حضرت حق و بعد از آنکه
ملکه یاد داشت در صلب نفس ایشان مے نشیند آنرا ببعضی صفات ممزوج میسازند مثل احاطه بر جمیع
کائنات یا ظهور در مظاهر متعدده یا صعود در کثرت کونیه از آن ذات منبع البرکات یا قرب و معیت وجودیه
با این طالب همچنین طالب این راه نبوت را باید که بعد از حصول ملکه یاد داشت صفت سلطنت و حکومت را
مضموم نماید و مضمون **لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَلَهٗ مَا سَكَنَ فِی الَّیْلِ**

وَالنَّهَارِ وَهُوَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوٰتِ وَفِي الْاَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ را ملاحظه
کند و معیت و قرب علمی را پیش نظر خود دارد و انبساط بساط سلطنت و حکومت او را بر آسمان و زمین و بر و
بحر و عمران و خراب و بسیط و مرکب درون و بیرون خود برابر انگارد پس هر حرکتی و سکونی که ازو یا از غیر او صادر
شود به مجرد دیدن آن حرکت و سکون لرزه بدل وی افتد و این مضمون سر بر زند که این را حق تبارک و تعالی میداند و می
بیند و خود را در خلوات و جلوات بلکه سائر حالات تنها نداند بلکه حال او مثل حال کسی باشد که همراه او علی الدوام
شخصے می ماند که آن شخص را بنسبت آنکس هم علاقه ابوت و هم علاقه تربیت و هم علاقه ولایت و هم علاقه سلطنت
و هم علاقه آقائی و هم علاقه استادی و هم علاقه پیری و هم علاقه محبت و هم علاقه محبوبیت بهم رسیده باشد و
محض بر قرب وجودی اکتفا نه نماید یعنی محض بهمین قدر دانستن که آن شخص همراه من موجود است درین راه کفایت
نمیکند بلکه این هم باید دانست که آن شخص مے بیند و می شنود و اطاعت مطیع و اخلاص مخلص را قبول میفرماید و تحسین
و آفرین بران میکند و ثواب جزیل در عقبی و قرب و وجاهت در دنیا بران عطا میفرماید و او را از زمره خاصان
خود می شمرد و عصیان عاصی را رد میکند و بران لعنت و نفرین میفرستد و عقاب شدید در عقبی و بعد و ذلت
در دنیا نصیب او میشود و او را در زمره کافرین نعمت میشمارد و عفو معاصی عظیمه بطاعات یسیره که ممزوج بکمال اخلاص
و شدت انقیاد باشد میکند و حبط طاعات جلیله بادنی معصیتیکه ممزوج بخبث نفس و مشاقت حق باشد می نماید
بالجمله نکته گیری و نکته نوازی شان اوست نه آنکه مقصود ازین کلام آنست که طالب راه نبوت را لازم است که
این مضمون را تفصیلا در ذهن خود تصور کند حاشا و کلا که از تصورات عقلیه چکارے بر آید بلکه مقصود آنست که
حال آن طالب در تمامی احوال مثل حال کسی باشد که همراه شخصیکه موصوف باین صفات مرقوم الصدر است ملازم
باشد و همچنین مقصود از ملاحظه انبساط بساط سلطنت حضرت حق بر سائر کائنات همین قدر نیست که این را در
ذهن خود تصور کرده فقط اذعان عقلی نماید بلکه مقصود آنست که چنانکه شعاع آفتاب در هر ذره از ذرات ریگستان
و هر موجے از امواج بحر زخار میدرخشد و ناظر را مثل دریای نور که متلاطم الامواج است متخیل میگردد همچنین تدبیر
واحد فیض رحمانی که بر جمیع کائنات مبسوط است از هر ذره از ذرات جهان جلوه گر شود و تاثیری واحد در علویات
و سفلیات مجموعا و فرادی نمایان گردد مثلا بر هر قطعه از زمین و زیر هر قطعه آسمان که می ایستد حال او مثال

حال کسی باشد که شخصی دست او را گرفته محاذی دریای زخار در جو آویخته کند پس اگر آنکس دریای را می بیند آنرا قابل تحمل نقل خود نمی پندارد و اگر هوا را می بیند همچنین میداند و اگر آسمان را می بیند رسیدن خود با آن متعذر می شمارد پس بسبب شبات خود غیر از آن شخص چیزی دیگر در ذهن او نمی آید پس از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه آن شخص دست مرا گرفته است مضرت هیچ چیزی از امواج بحر زخار و گردبادهای ریاح بمن نمیتواند رسید و اگر آن شخص دست من گذاشت پس تمامی عالم مهالک من است چه بر هر موجی از دریا که خواهم افتاد البته غریق خواهم شد درین امر هیچ موجی را از امواج امتیاز نیست و این ملاحظه در ذهن او چندان مستحکم می نشیند که اگر شیر ژیان یا پیل دمان بران حمله آرد یا عدو آن شمشیر برهنه بر حلقوم او نهد در اثنای اینحالت آن طالب از صمیم قلب خود میداند که مادامیکه حضرت حق دست محافظت از من برداشته است هیچ مضرتی بمن ازین امور اگرچه در بادی امر قطعی الموصول باشد نخواهد رسید و وقتیکه آن حافظ مطلق دست محافظت از سر من برداشت هر موری چه پایمال و مگس چه حال که متعرض کار من شود در اهلاک من کفایت میکند و لهذا پیشوایان اینطریق که بخلاصه این مراقبه فائز شده اند مثل انبیای کرام و وارثان ایشان با سلاطین جبابره با وجود قلت اعوان و انصار مقابله بی پرده نموده اند چنانچه قصه حضرت موسی علیه السلام و فرعون مشهور معروف است ندانی که مقصود ازینکلام آنست که بر آن طالب خوفی یا اطمینانی بسبب قرب اسباب امور مهلکه و بعد آن اصلا طاری نمیشود چه این امر انسلاخ از لوازم بشریت است و انسلاخ از لوازم بشریت در دار دنیا لاسیما در حق طالبین راه نبوت که خلاصه اش تکمیل فطرت انسانیه است متصور نیست بلکه مقصود آنست که خوفی و اطمینانی که از ته دل سر بر میزند و عقل و هوش او را پراگنده سازد بران طالب بسبب قرب اسباب مهلکه و بعد آن طاری نمیشود بخلاف خوف و اطمینان طبیعی و ایضاح این امر غامض یعنی تمیز در میان خوف قلبی و خوف طبیعی بدون تمثیلی حاصل نمیتواند شد پس میگوئیم که چنانکه شخصی یک چوبی را بدست خود بگیرد و آن چوب را متوجه بسوی چشم پسر خود کند و بگوید که من در چشم تو هرگز نخواهم زد و مرا مقصود محض امتحان تست پس لا بد مادامیکه آن چوب بعید از چشم او ست هیچ تغیری در حال آن پسر راه نمی یابد و چون آن چوب قریب چشم میگردد یکگونه تغیر در حال او دست میدهد و لهذا چشمان او باضطرار بند میگردد حالانکه در صمیم قلب او در میان قرب و بعد آن چوب هیچ فرق نیست چه قطعا میداند که

حضرت این چوب بمن نخواهد رسید خواه قریب باشد خواه بعید ولهذا اضطراب و تشویش دل او را فرا نمیگیرد
وخوف کور شدن در ذهن او خطور نمیکند پس همچنین ای طالب صادق همه کائنات را مثل چوب و سنگ در دست
حضرت حق میداند و همه موجودات را مقهور عظمت او میشناسد اگرچه خوف و طمینان طبعی بسبب قرب و بعد
اسباب امور ضاره و نافعه برو طاری شود آیا قصه حضرت زکریا علیه السلام در قرآن مجید نشنیده که حضرت
ایشان باوجود کبر سن خود و عقم اهلیه خود از جناب وهاب العطایات پسری سعادتمند طلب کردند و در اثنای
طلب آنجناب اهیچ گونه استبعاد حصول ولد باوجود موانع عارض نشده والا صدور دعائیکه از صمیم قلب بر
میزند از آنجناب متصور نمی شد و چون بحصول ولد از غیب مبشر شدند کلمه از استبعاد حصول ولد از زبان
هدایت نشان ایشان سر بر زد که أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ
مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ﴿ **افاده ۵** ﴾ چون مراقبه عظمت بکمال خود رسد وعلامت کمالش آنست که روح
توکل که در باب اول مذکور شد بدستش آید و بعض ارباب کمال درینمقام در زمره اهل خدمات نیز داخل میشوند
مراقبه الوهیت پیش گیرد و تصویرش آنکه حق تبارک و تعالی را شیونی بیشمارست منجمله آن شان حلم است که باوجود
شدت مخالفت مخالفین تعجیل در مواخذه ایشان نمی فرماید و منجمله آن شان عفو است که هرچند عصات با فحش
قبایح و اکبر معاصی مرتکب شده باشند اما چون جبین نیاز بر عتبه او سایند و باخلاص دل توبه بجا آرند البته
آن رحیم مطلق از جرائم ایشان درگذشته در کنف رحمت خود آن تائب الکمال عنایت و مهربانی پرورش می
نماید و آن جرائم قبیحه را نسیا منسیا میسازد و تعذیب را بتنعیم مبدل می نماید و منجمله آن شان عموم فیض است مثل
انزال غیث و انبات زرع و امثال آن که کامل و ناقص و مطیع و عاصی و محب و معاند و مکلف و غیر مکلف در آن
اشتراک میدارند و دریای رحمت و همه را فرا گرفته که وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ حرفیست از بیان آن
و منجمله آن شان وسعت است که در نفس کامله انسانیه وسعت حوصله نمونه ایست از آن بیانش آنکه چنانکه بعضی نفوس
کامله بشریه در مرتبه قصوی از مراتب وسعت صدر واقع میشوند که از هجوم امور شتته و معاملات مختلفه و
کارخانجات متعدده دل تنگ و پراگنده خاطر نمیشوند بلکه بهر امر توجهی مبذول میسازند و هر یک
معامله را بخوبی سرانجام میدهند و هر یک کارخانه را بجدیکه شایان اوست میدارند نه بحد افراط میکنند

که در یک کارخانه به همگی همت خود غریق شده کارخانه دیگر را برباد دهند یا اهل آن کارخانه را چندان قوت
تسلط دهند که اهل کارخانجات دیگر مثل رعایا در دست ایشان مقهور شده خود ایشان را فراموش کنند و چندان
تفریطی ورزند که آن کارخانه بی رونق شود و اهل آن چادر مذلت پوشیده در زاویه خمول و تعطل بنشینند
و همچنین در امر ملاقات مع الناس وسعت عظیمه میدارند که با هر یکی از اشخاص مختلف الاستعدادات والامزجه
ومتغایر الحاجات والاغراض بوضعی پیش می آیند که شایان الفت و معاملتی بر روی کار می آیند که همانا
استعداد آن شخص بر شود و در ذهن چنان نشینند که اختصاصی که مرا با ایشان بهم رسیده کسی را از دیگران اگرچه
اعلی و ارفع باعتبار خدمت و مرتبت از من باشند حاصل نشده باشد بالجمله مغز اینکلام را دریافت کرده
معنی وسعت حوصله را خوب تصور باید کرد بعد ازان باید فهمید که قدریکه فرق در مابین کارخانه خدامی کارخانهٔ
این نفوس کامله است همون قدر فرق در مابین وسعت الهیه و وسعت حوصله این اکابر است و هر کسیکه معنی وسعت الهیه را
خوب فهمیده باشد بهر قدریکه بر کارخانجات رنگارنگ و معاملات گوناگون مطلع خواهد شد همو قدر انبساط وسعت الهیه در
ذهنش قرار خواهد یافت و منجمله اش شان عدم اعتنا بعداوت اعدا است چه اعدای حضرت حق و کافران نعمت آن
جواد مطلق در مشاقت آن منعم حقیقی و مضادت وامر آن مالک تحقیقی و مقابله شرائع و تحقیر انبیا چه سعی های بلیغه
بکار می برند و آن جواد مطلق دروازه جود خود را بر روی آن اشقیا مسدود نمی سازد و از کنف ولایت و کفالت
خود اخراج نمی نماید بلکه اگر بطریق تادیب از یک طریق برایشان مواخذه می نماید البته بهزاران طریق بر ایشان
نعم متتالیه افاضت می فرماید بالجمله مواخذه او در دار دنیا در اکثر احیان بمثابه تادیب پدر مشفق پسر عاق خود
را هست که اگرچه آن پدر مشفق بمقتضای حکومت و حکمت خود گوشمالی پسر عاق خود را پیش میگیرد اما در عین آن
سرزنش و تادیب خیرخواهی و لطف پدری مستور است و بالکل او را بر باد نمی دهد اگرچه نفس این تادیب هم از
قسم لطف و تربیت است لیکن مقصود درینمقام آنست که این تادیب را بوجهی نمیکند که آن پسر عاق محض برباد شود
بلکه در هر مواخذه و هر سرزنش راه خلاص برایش هم مراعات میکند که اگر آن کافر النعمت راه خلاصی خود ازان
مواخذه تفحص نماید و از کفران نعمت خود نادم شده باز آید البته راه نجات ازان مهلکه بر وی هویدا گردد و اصل
اینهمه شیون علو ذاتی است که پرتوه ازان بر نفوس کامله می افتد و بعلو همت مسمی میگردد چه هر کسیکه در علو ذاتی

در مرتبهٔ قصوی واقع شده باشد این امور خسیسهٔ دنیا را چندان لیاقت نمیباید که بسبب هجوم آن امور تشویش
در دل او راه یابد یا تزلزلی در معاملات او دست دهد و لهذا بسبب سب و شتم ارذال در دل سلاطین عالی
همت غضبی و داعیهٔ انتقامی حادث نمیشود چه آن کبرا این ارذال را مثل غبار خس و خاشاک بشناسند و
قابل انتقام نمیدانند بالجمله این علو ذاتی الهی را باعتبار الشرح آن بشیون مرقوم الصدر و باعتبار ظهور
آثار آن شیون بمقتضای قانون حکمت در عالم امکانی بالوهیت مسمی میسازیم پس الوهیت را مثل درختی
تصور باید کرد و علو ذاتی را به مثابهٔ تخم آن درخت قرار باید داد و شیون مذکوره را بمنزلهٔ شاخ و برگ و
ظهور آثار آن را در عالم امکانی بمنزلهٔ ثمره پس طالب راه نبوت را بعد ظهور آثار مراقبهٔ عظمت لازم است که
مراقبهٔ الوهیت پیش گیرد و مقصود از مراقبهٔ الوهیت محض تصور معنی الوهیت نیست بلکه مقصود آنست که
این کمال را تصور کرده طالب انعکاس آن در مرآت نفس خود باشد که تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللّٰهِ
اشارتی است باین و هر گاه که معامله از معاملات مذکوره او را پیش آید مثلاً ریاست قومی باو مسلم شود یا معاملات
مشتته برو هجوم نماید یا کسی از مخالفان باو راه مخالفت پیماید همین معنی الوهیت را یاد کرده بمقتضای
آن شان الهی محض تشبها بالله معامله نماید بالجمله باید که حال او مثال حال شخصی باشد که وضع محبوبی در نشست
و برخاست و زی و لباس و معامله مع الناس خیال و عقل او را مالامال کرده و در تمام بدان او سرایت نموده
است مثلاً وقتیکه تکلم بکلام میکند یا مشی بر اقدام می نماید همان لحجهٔ گفتار و وضع رفتار آن محبوب از ان
جلوه گر میشود همچنین اخلاق الهیه در صلب نفس صاحب این مراقبه سر بر میزند و در تمام قوای او سرایت می نماید
+ فائده + باید دانست که آثار مراقبات بسه طریق ظهور میکنید اول آنکه چیزی که طالب حق مراقبهٔ آن میکند
لوازم همان چیز در نفس او پدید می آید چنانکه شخصی کریم النفس غذای لطیف میخورد و مفلس گرسنه دیده سوال بران غذا
دوخته باشد پس البته آن کریم النفس لقمه از ان غذا بآن مفلس هم میدهد همچنین چون طالب حق دیدهٔ بصیرت
خود را ممزوج بفرط طلب و کمال خواهش بر شانی از شیون الهیه مثل عظمت یا الوهیت یا بر معاملتی از معاملات
ربانیه که در میان آن کریم مطلق و بندگان خاص وگذشته مثل خلت و محبوبیت میدوزد البته چیزی از لوازم
آن شیون و آثار آن معامله بقدر استعداد طالب در مرآت نفس او که صفا از زنگ نامرضیات حق باشد منعکس میگردد

مثلا اگر مراقبه عظمت کرده است او را وجاهتی در ملأ اعلی بهم میرسد و قهری و حکومتی بر بعضی کائنات حاصل میشود و اگر مراقبه الوهیت کرده او را وسعت حوصله و مقابله سیئه بحسنه و ملکه عفو و حلم بدست می آید و اگر مراقبه خلت کرده بر وی بعضی معاملات خلت مثل مکالمه و مسامره هویدا میگردد و طریق ثانی نزول قبول آن طالب است در ملأ اعلی و ملأ اسافل و ارواح مقدسه و قلوب صلحای بنی آدم و این مرد ارباب دل در اثنای ذکر ثمرات حسب بیانی به تفصیل تمام مرقوم شد و طریق ثالث نوافل عطایا است مشابه آنکه مفلسی دیده خود را بر اطعمه لذیذه و فواکه بامزه و البسه فاخره دوخته و متوقع حصول قدری از همون امور مذکوره گردیده پس مالک آن اشیای مذکوره قدری ازان اشیا هم باو عطا کرد و چیزی دیگر که مناسب این مفلس بود گو که از جنس آن اشیا مذکوره نباشد باو ارزانی فرمود مثلا آن مفلس دیده طمع خود را بر غذای دوخته متوقع حصول قدری ازان شده بود مالک آن طعام لقمه ازان غذا هم باو عطا کرد و چیزی از نقد هم باو بخشید تا حوایج ضروریه خود را بآن نقد انجاح نماید و در بعضی احیان چنین اتفاق می افتد که آن مفلس لیاقت آن شی که دیده طمع خود را بران دوخته بود نمیدارد مثلا مریض است و طمع حصول فواکه لذیذه میدارد پس لا بد مالک آن فواکه آن مفلس را با عطای چیزی که از جنس فواکه نباشد مثلا کلاهی یا قبائی تسلیه خواهد کرد و این عطایای غیر متوقعه الحصول را نوافل عطایا می نامند همچنین چون طالب حق مراقبه شانی از شیون حق یا معاملتی از معاملات او می نماید البته بنوافل عطایا فائز میگردد مع حصول ثمرات آن مراقبه یا بدون حصول آن و این نوافل عطایا مضبوط در قاعده یا منطبق بر قانونیکه عقول بشریه آنرا ادراک کند نمیتواند شد چه تعین عطیه نافله بر مناسبت آن با آثار آن مراقبه نیست بلکه بر مناسبت استعداد آن طالب است مثلا شخصی ذهن رسا و فطرت ذکی العقل مجبول شده و در اوان طلب راه نبوت مراقبه عظمت را مزاولت نموده پس آثار آن مرتب شد یا نشد بالتمام شدت ذکای ذهن و قوت فطانت در علوم مرضیه حق بدست او خواهد آمد و همچنین اگر بر طهارت فطرت مجبول است توفیق عبادات و ملکه تقوی او را حاصل خواهد شد اگرچه این امور مذکوره با آثار مراقبه عظمت اصلا مناسبت نمیدارد بهمین سبب اکثر طالبین راه حق با شغال و اعمال این طریق مزاولت می نمایند و چونکه آثاران را کما حقه در خود نمی یابند صدای حرمان و کلمات یاس و ناامیدی ازیشان صادر میشود حالانکه نمی فهمند که شاید که از برکت همین اشغال و اعمال

امری دیگر از امور مقبول عند الله گو که از جنس آثار آن اشغال و اعمال نباشد بدست آورده باشند و
از جهت عدم مناسبت درمیان آن اشغال و اعمال و درمیان این امور عقل ایشان بحقیقت کار نرسیده
باشد و همچنین بعضی از طلبهٔ این راه که قصص واقعیهٔ اهل کمال میشنوند که فلان کس بسبب فلان شغل و عمل
فلان کمال حاصل شده بود باز خود هم همان شغل و اعمال بجا می آرند و اثری ازان کمال در خود نمی یابند
در بادیهٔ تعجب سرگردان میشوند گاهی اقدام بر تکذیب آن قصص مے نمایند و گاهی در قصور شروط و ارکان
عمل شک می آرند که شاید این عمل غیر آن عمل باشد که ازان کبرا صادر شده بود حالانکه نمی فهمند که آن
کمال از جنس نوافل عطایا بوده است نه از قبیل آثار آن عمل والله اعلم بالصواب وهو الهادی الی طریق
الرشاد ⁂ **افاده ۶** ⁂ چون مراقبهٔ الوهیت بکمال خود رسید و آثار آن بیش از بیش ظهور فرمود و مقام
کمال و تکمیل با و مسلم شد و مرتبهٔ خلافت عن الله نصیبهٔ او گردید بعد ازان بعضی از کملین اهتمامی روی مے نماید که
خلعت تحریر و تقریر بر قد تصور او کوتاه و نارسا است و آن مقام مقام انکشاف وجه الله است که واصبر
نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه رمزیست
بسوی این معنی غامض هرچند ایضاح این مرام به تقریر و کلام متصور نیست ⁂ ع ⁂ لذت می نشناسی
بخدا تا نچشی ⁂ لیکن تخییل آن هرچند که ناقص باشد موقوف بر تمهید مقدمه ایست بیانش آنکه ادراک هر امر
از امور محسوسه و مغیبه بوساطت مثل آن میتواند شد مثلا احساس انوار شهادیه بنور بصر میشود و همچنین ادراک
سائر عوارض جسمانیه محسوسه بآلات جسمانیه ظاهره که مسمی بحواس است حاصل میشود و همچنین ادراک عالم
مثال بقوت خیال که تمثال آن عالم در قالب انسان است بدست می آید و ادراک امور یکه بین التجرد و التعلق
است بقوت واهمه که بین العقل والحواس است بدست می آید و همچنین ادراک کلیات عقلیه و جزئیات مجرده
بقوت عاقله که مماثل این امور در تجرد و بساطت است محقق میشود و بر همین قیاس سائر لطائف انسانیه مثل
ادراک تجلی اعظم و حقائق ملأ اعلی بلطیفه سر و ادراک وجود منبسط بلطیفه خفی که لب لباب حقیقت جامعهٔ انسانیه
است که او را قلب مے نامند پس ازین جا انتقال باید کرد که دریافت ذات بی کیف بیچون و بی چگون و بے شبهه
و بی نمون متعالی از تمامی تجلیات حتی که از تجلی اعظم که اصل همه تجلیات است و مبرا از همه تنزلات حتی که از

وجود منبسط که اشمل تنزلات است و منزه از مماثلت جمیع موجودات در هیچ صفتی از صفات یعنی دریافت
آن مرتبه ذات که او را مجهول المطلق و ممتنع التصور قرار داده اند بجز نور قدسی الهی ممکن نخواهد شد چنانچه
در حدیث شریف اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ خَلْقَهٗ فِیْ ظُلْمَةٍ فَاَلْقٰی عَلَیْهِمْ مِنْ نُوْرِهٖ فَمَنْ اَصَابَ
مِنْ ذٰلِكَ النُّوْرِ اهْتَدٰی وَمَنْ اَخْطَاَهٗ ضَلَّ اشارتی بهمین فرموده پس همان نور قدسی را در عقول سعدا در بدو فطرت
ودیعت نهاده اند پس آن قطره نور حق بمثابه نور بصر است که در مجمع النور مکنون است و چنانچه سبب الابصار
فی الحقیقت همان نور است و تمامی پردهای چشم بلکه خود جرم چشم قوالب آن و تمامی انوار ظاهره مثل نور چراغ و
شمع و نور آفتاب و ماهتاب از مویدات آن چه اگر آن نور بصری را در مجمع النور ودیعت نمی نهادند هر آئینه آن
شخص در زمره کوران معدود میشد و کور را از جرم چشم و از انوار ظاهره هیچ منفعتی نه پس اگرچه عوام الناس
در بادی نظر چنان خیال میکنند که ما بوساطت چشم یا بسبب نور آفتاب و ماهتاب می بینیم اما اگر در حقیقت
کار تامل کنند البته دریابند که آلة الابصار فی الحقیقه همون نور بصر است اما چون آن نور از راه چشم بر آید سببیت را
بچشم هم نسبت میتوان کرد و چون انوار ظاهره موید همون نور بصر است بازین جهت این انوار را هم اسباب الابصار
میتوان گفت حالانکه خود ادراک این انوار بوساطت همان نور است چه جای ادراک امور دیگر همچنین آله
ادراک ذات بحت و سبب توجه الی الله همان قطره نور قدسی است که در اوائل ظهور ارواح نصیبه اهل
سعادت گردیده و بعد از خلقت ابدان اشباح در لطیفه عقل مکنون شده و شعاع او در لطائف باطنه انسانیه
بانواع رنگارنگ و الوان گوناگون ظهور فرموده مثل ظهور شعاع بسیط آفتاب در شیشهای مختلفة الالوان و
الاشکال و انوار قاهره غیبیه مثل نزول کتب سماویه و وجود انبیای کرام و علمای ذوالاحترام و اولیای
عظام انبساط و انشراح یافته الا آنکه بتحقیق این انوار غیبیه سبب حدوث آن نور قدسی در نفس انسانی نمیشود بلکه آن نور
قدسی از ازل الازال در نفوس مودع است و این انوار غیبیه اسباب انبساط و انشراح آن گردیده پس اگرچه
سالکان راه ولایت و طالبان راه نبوت در مبادی احوال چنان بخیال آرند که ادراک حق جل و علا بلطیفه
قلب یا بلطیفه سر یا بلطیفه خفی یا امثال آن ما را حاصل شده یا بسبب نزول کتب سماویه و وجود انبیا و اولیا
ما را توجه الی الله دست داده اما اگر بحقیقت پی ببرند البته بدانند که سبب حقیقی توجه الی الله همان نور قدسی

است که در ازل الازال نصیبه ایشان شده و تمامی لطائف باطنه را رونق بخشیده و حقیقت کتب
و انبیا بسبب همان نور در ذهن ایشان قرار گرفته لهذا کسیکه در ازل الازال ازان نور محروم مانده مثل
ابوجهل و ابولهب در حق او این انوار قاهره عظیمه و لطائف باطنه انسانیه نفعی نمیرساند و مثل کور خلقی در
عین روز روشن در مهوات و مهالک می افتد آری اینقدر هست که شعاع همان نور قدسی در رنگ
لطائف انسانیه ظهور میفرماید و بحسب اختلاف لطائف تفاوت عظیم دران راه میابد و در هر لطیفه
نوعی از توجه الی الله و انکشاف تجلیاتی از تجلیات ربانیه و آثاری از آثار معارف حضرت حق که مناسب
آن لطیفه است می بخشد و در لطیفه دیگر نوعی دیگر ازین امور مذکوره بر روی کاری آرد و این لطیفه نورانیه را بحجر
بهت ملقب می نمائیم پس حجر بهت را در جگر عقل مثل چراغی که در پرده شیشهای مختلفة الالوان افروخته باشند
تصور باید کرد چون این مقدمه ذهن نشین شد پس باید دانست که چنانکه انوار اجرام علویه که بوقت شب نمایان
میشود اگر چه همان نور آفتاب است که در اجرام صیقلیه آن کواکب منعکس شده در الوان مختلفه و البسه گوناگون
بر آمده بر نظر ناظر جلوه گر گردیده اما چون آفتاب از افق طلوع می نماید همه انوار مختلفه در نور بسیط آفتاب
منطمس می شود و چادری نورانی یک رنگ بر تمام بساط علویات و سفلیات کشیده میگردد و حقیقتش آنست
که مراتب انعکاسیه همان نور آفتاب در مرتبه اصلیه منطمس میشود و همگی فرع و اصل یک رنگ میگردد همچنین چون
کار نفس کامله بحجر بهت بی پرده می افتد و تمامی البسه لطائف باطنه خود را فرو میریزد یک شعاعی مقدس
از حجر بهت سر بر میزند و تمامی لطائف را همرنگ خود میسازد و تمام باطن آن سالک از سر تا پا حجر بهت
میگردد و بمثابه آن که در تمام بدن شخص نور بصری سرایت کند و تمامی بدن آن شخص نرگس صفت
دیده وا گردد و این حال غیر آن حال است که سالکان راه ولایت را در مبادی سلوک طاری میشود که
قلب ایشان وسعت میگیرد و تمام بدن ایشان دران گم میشود پس همه وجود ایشان قلب میشود چه این
حال در جنب انبساط حجر بهت حکم قطره به نسبت دریای اخضر هم نمی دارد چه غایت اینحال آنست که
تمام وجود سالک آله ادراک تجلی قلبی گردد و مآل آنحال آنست که تمام باطن آن صاحب کمال واسطه ادراک
ذات بحت شود شتان بینهما قصه کوتاه شخصیکه تمام وجودش قلب گردیده در جنب شخصیکه تمام باطنش

حجر بهت شده چه رتبه داشته باشد و چون شخصی کامل باین مقام میرسد امور یکه دیگرانرا باعث کدورت و
قبض میگردد و در باطن این شخص اصلا اثر آن راه نمی یابد بمثابه آنکه شخصی مزاولت علوم دقیقه میکند و
همه کار و بار او تعلق بقوت عاقله میدارد امور یکه باعث کدورت حواس ظاهره میشود مثل حدوث پرده
روبروی چشم یا پنبه در سوراخ گوش هیچ گونه در کار او خلل نخواهد انداخت و نسبت انچه از تصویر اینمقام
در حیطه تحریر و نطاق تقریر گنجایش میتواند کرد اما کنه آن مقام فَوْقَ وَرَآءِ الْوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءِ
الْوَرَآءِ ✣ فائده ✣ الواح خواطر طالبین راه نبوت بسبب استیلای حب یالانی و رسوخ فنای
اراده از نقوش امانی مصفا و معرا میگردد و بحدیکه طلب هیچ امری جز رضای حضرت حق و رغبت هیچ نعمتی
از نعم کونین در جذر قلب ایشان استقرار نمیگیرد و التفاتی بسوی ترفهات دنیا و عقبی از صمیم دل ایشان
سر بر نمیزند حتا که یکبار اسم مبارک الله که بر زبان او جاری شده اگر بمقابله آن آلای هر دو جهانی بخشند و
بسوی مبادلت این طاعت یسیره بنعمای کونین ترغیب نمایند هر آئینه در حق او بمثابه سب و شتم خواهد بود
القصه صاحب اینحال همه اعمال برای رضای حضرت ذی الجلال بجا می آرد و بس وَالَّذِيْنَ
يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدٰوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَهٗ بیان شان او است و چون ارباب این
طریق از مقام سکر محبت تجاوز می نمایند و بمدارج عالیه ترقی میفرمایند و در مناصب رفیعه قائم میگردند
در دل ایشان رغبتی بسوی امور ملائمه طبیعت از مرغوبات کونین و طلب آنها و کراهتی از امور منافره
طبیعت از مکروهات دارین و فرار از آنها حادث میشود لیکن باین وجه که بمقابله طاعات خود استدعای
مرغوبی یا ازاله مکروهی نمایند حاشا و کلا چه این بزرگواران اعمال خود را از آن خود نمیدانند حتا که
بمقابله آن امیدوار جزائی باشند بلکه چنانکه شخصی از رعایای بادشاه عالیجاه در طلب رضای او مدتی
ها سرگردان مانده و در مناصب خدام سلطنت مثل سپهگری و جماعت داری و امثال آن انتقالات
و تحولات ورزیده و بآخر در مقام قبولیت و رضامندی سلطانی و کفالت و وکالت شلهی پایه بلند
یافته و بخلعه خاص ملقب گردیده پس رینحال و را پایه طلب مرغوباتی که زیر حکومت مولای او موجود و
در مملکت او متحقق است حاصل شده و هر چیز نفیس که در خزائن سلطانی است طلبش میتواند کرد نه باین وجه

کرآنچه را بدل علاقهٔ چیلگی خود دانند یا جزای ادای خدمات خود پندارد چه مثل این طلب در حق او عیبی است
بس قبیح که خود را از مرتبهٔ عالی فروتر آورده در زمرهٔ اجیران معدود خواهد کرد بلکه باین وجه که مقتضای این
علاقه همین است که جمیع حاجات خود را که از جملهٔ آن طلب مرغوبات و تعوذ از مکروهات است استدعا از
مولای خود نماید و بس همچنین وقتیکه ارباب این کمال باصطفا و اجتبا و مقبولیت و محبوبیت فائز میشوند و
قدم راسخ در مقعد صدق نصیبهٔ ایشان میگردد و بلحوق رفیق اعلی فائز میگردند و به بندهٔ خاص و عبد با
اختصاص ملقب میشوند البته میلانی بسوی امور مرغوبهٔ دارین بنابر دخول آن امور در خزائن مولای خود و عدم
انجام آنها از طلب امری از امور اگرچه بس رفیع و بدیع باشد بسبب رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت در دل ایشان
حادث میشود نه بر وجهیکه آن امور را بنابر جزای اعمال خود طلب نمایند بلکه بوجهیکه مقتضای علاقهٔ عبودیت
رونق گیرد لهذا طلب حظوظ نفسانیه در حق ایشان موجب ازدیاد قرب میباشد نه مورث بعد + نظم +
موسی اندر درخت آتش دید + سبزتر میشد آن درخت از نار + شهوت و حرص مرد صاحب دل + همچنین دان
و این چنین انکار + القصه چون ارباب این کمال باین مقام و حال میرسند بسبب اختلاف استعدادات
جبلیه سه فریق میگردند قومی بسبب کمال علو منصب خود و شدت رسوخ قدم عزت در مقام قبولیت مرغوبات
و مکروهات کونین را و مصائب و مشکلات دارین را از امور خسیسهٔ دنیه دانسته التفاتی بسوی طلب
مرغوب و فرار از مکروه و ازالهٔ مصائب و استحلال مشکلات از صمیم قلب ایشان سر بر نمیزند نه بسبب هجوم سکر
محبت و عدم تمیز در مابین مکروه و مرغوب بلکه بسبب کمال علو مناصب ایشان و دنو این امور مذکوره و
الحق که پایهٔ ایشان بس بلند است از آنکه بامثال این امور در قلوب ایشان التفاتی بهم رسد و سرور و ابتهاج
بآن مناصب علی است از آنکه فرحتی دیگر طلب نماید اگرچه او را پایهٔ عرض حاجات بهم رسیده است بحدیکه بنظر
عنایات ربانی و کفالت یزدانی دعای او واجب الاجابت و تعوذ او واجب القبول گردیده و قومی دیگر
در عرض حاجات و استحلال مشکلات و طلب مرغوبات و استرداد مکروهات و سعی در شفاعات بنابر استحکام علاقهٔ
عبودیت و اظهار حاجت که شعار بندگی است و بنابر رحمت بر اهل اضطراب و الحاجات چالاک و سرگرم
میباشند و قومی دیگر هم مشرب فریق ثانی میباشند که در دل ایشان اقتضای طلب مرغوبات و استحلال

مشکلات و شفاعت ذوی الحاجات حادث میشود لیکن بسبب کمال تادب و غایت اعتماد بر کفالت حضرت حق باوجود کمال اعتقاد احاطه علم ازلی باسرار اشیا و بواطن امور بلسان حال اکتفا کرده زبان قال را در اکثر احوال بعمل نمی آرند که **حسبی سؤالی علمه بحالی** بیان شان امثال این اعیان است و حق جل و علا البته دعای حالی ایشان قبول میفرماید و حوایج قلبیه ایشان را انجاح می نماید بانوجه که مقتضای قلبی ایشان را خود بخود بلا تقریب ردی کار می آرد و ایشان را بالک بسا از عظمای محافل قرب اطلاع میسازد که انجاح این امر محض برای استرضای ایشان و تنفید مقتضای قلبی ایشان متحقق گردیده و این امر باعث مزید اعتبار و موجب کمال افتخار ایشان میگردد و ایشان را وجاهتی لیس فیه بسبب این معامله در امثال و اقران خود بدست می آید۔ **فائده** اگرچه تفضیل یک فرقه ازین فرق ثلثه بر فرقتین اخرین من جمیع الوجوه غلط محض و خطا صریح است ع هر گلی را رنگ و بوئی دیگر است لیکن قوم ثالث را بنظر ازدیاد اعتبار و جاه در ملاء اعلی بر قوم ثانی فضیلتی که هست بر هیچکی از اهل فطانت پوشیده نیست و همچنین قوم ثانی را بنظر ظهور مقتضیات علاقه عبودیت و حصول مقام وسالت فیما بین الرب و خلقه در وصول فیوض غیبیه بجمهور ناس بسبب سعی ایشان در شفاعات بر قوم اول فضیلتی که هست بر هیچکی از عقلا پوشیده نیست والعلم عند الله

خاتمه در بیان پاره از واردات و معاملات که حضرت ایشان را در اثنای سلوک هر دو طریق پیش آمده اگرچه بعض این کمالات هدایت آیات که این کتاب مستطاب بران مشتمل شده بر حقیقت خود حجت قاطع و برهان ساطع است لیکن ازانجا که درین حزوی از زمان اکثر ناس قال را بر حال می شناسند نه حال را بقال یعنی نزد ایشان علو و اعتبار کلام بسبب اعتقادی که در حق متکلم آن کلام تقلیداً بهم رسانیده اند میباشد حالانکه اهل دانش را اعتقاد متکلم بسبب کلام بهم رسد لهذا این کتاب مستطاب را بپاره از کلام که مبین ماخذ مضامین او باشد تذییل کردن ضرور افتاد تا ناظران این مضامین را بسبب اطلاع بر خذان که حضرت ایشان این مضامین را از کجا اخذ کرده و از که استفاده فرموده اند اطمینان حاصل شود پس باید دانست که حضرت ایشان از بدو فطرت بر کمالات طریق نبوت اجمالاً مجبول بودند و آثار این طریق از وجدان حلاوت مناجات الاسیما در نماز و تعظیم شرع شریف و وفور رغبت در اتباع سنت و کمال نفرت از تلوث بدعت و

میلان طبعی بسوی طاعات و کراهیت جبلیه از معاصی و سیأت در خرد سالی بر ایشان ظاهر و باهر بود
القصه آثار طهارت جبلیه در جذر طبیعت ایشان پیدا و انوار سعادت ازلیه بر جبین مبارک ایشان هویدا
بود تا اینکه مفتاح کنوز سعادات که ابواب مغلقه هر دو طریق یعنی طریق نبوت و طریق ولایت بانست
آن کشاده گردد حضرت ایشانرا بدست آمد و آن حصول ملازمت جناب هدایت مآب قدوه ارباب صدق
وصفا زبده اصحاب فنا و بقا سید العلما و سند الاولیا حجت الله علی العالمین وارث الانبیا والمرسلین مرجع
کل ذلیل و عزیز مولانا و مرشدنا الشیخ عبد العزیز متع الله المسلمین بطول بقایه و اعزنا و سائر المسلمین بمجده
و علائه است و حضرت ایشانرا از جناب ایشان در طریقه نقشبندیه شرف بیعت حاصل شد و از یمن
حصول بیعت و برکت توجهات آنجناب معاملاتی بس شگرف رو نمود که بسبب همان وقایع عجیبه کمالات
طریق نبوت که مجملا در بدو فطرت مندرج بود بتفصیل و شرح انجامید و مقامات طریق ولایت بر احسن
وجوه جلوه گردید اول و افضل آن معاملات اینست که حضرت ایشان جناب رسالت مآب صلوات الله
وسلامه علیه در منام دیدند و آنجناب سه خرما بدست مبارک خود حضرت ایشانرا خورانیدند بوضعیکه یک یک
خرما بدست مبارک خود گرفته در دهن حضرت ایشان می نهادند و بعد از آنکه بیدار شدند در نفس خود اثری ازان
رویای حقه ظاهر و باهر یافتند و بهمین واقعه ابتدای سلوک طریق نبوت حاصل شد بعد ازان روزی جناب
ولایت مآب علی مرتضی کرم الله وجهه و جناب سیدة النسا فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها بخواب دیدند پس
جناب علی مرتضی حضرت ایشانرا بدست مبارک خود غسل دادند و بدن ایشانرا خوب شستند و شو کردند
مثل شستن و شو کردن آبا مر اطفال خود را و جناب حضرت فاطمة الزهرا لباسی بس فاخره بدست مبارک خود ایشانرا پوشانیدند
پس بسبب همین واقعه کمالات طریق نبوت نهایت جلوه گر گردید و اجتبای ازلی که در ازل الآزال مکنون
بود بر منصه ظهور رسید و عنایت رحمانی و تربیت یزدانی بلا واسطه احدی متکفل حال ایشان شد و معاملات
متواتره و وقائع متکاثره پی در پی بوقوع آمد تا اینکه روزی حضرت جل و علا دست راست ایشانرا بدست
قدرت خاص خود گرفته و چیزیرا از امور قدسیه که بس رفیع و بدیع بود پیش روی حضرت ایشان کرده فرمود
که ترا اینچنین داده ام و چیزهای دیگر خواهم داد و تا اینکه شخصی بجناب حضرت ایشان استدعای بیعت

نمود حضرت دران ایام علی العموم اخذ بیعت نمیکردند بنابرآن علیه ملتمس آنشخص را هم قبول نفرمودند آنشخص
بیش از بیش الحاح کرد حضرت ایشان بآنشخص فرمودند که یکدو روز توقف باید کرد بعد ازان هرچه مناسب
وقت خواهد شد همان بعمل خواهد آمد باز حضرت ایشان بنابر استفسار و استیذان بجناب حضرت حق متوجه
شدند و عرض نمودند که بنده‌ از بندگان تو استدعا میکند که بیعت بمن نماید و تو دست مرا گرفته و هرکه درین عالم دست
کسے را میگیرد پاس دستگیری همیشه میکند و اوصاف ترا باخلاق مخلوقات هیچ نسبتی نیست پس دران معامله
چه منظور است ازانطرف حکم شد که هرکه بر دست تو بیعت خواهد کرد گو لکوکها باشند هر یک را کفایت خواهم
کرد القصه امثال این وقایع و اشباه این معاملات صدها در پیش آمد تا اینکه کمالات طریق نبوت بذروه علیای
خود رسید و الهام و کشف بعلوم حکمت انجامید انیست طریق استفاده کمالات راه نبوت و اما طریق استفاده
کمالات راه ولایت پس اول باید دانست که در هر طریقه از طرق اولیاء الله مجاهدات و ریاضات و اذکار و
اشغال و مراقبات معین کرده اند و هر یکی ازین امور در نفس طالب اثری احداث میکند و بسبب تواتر ثمرات
اشغال یک امری مستقر در نفس طالب حادث میشود که آن طالب بسبب آن امر بعالم قدس ارتباط میدارد و همان
امر موجب علاقه آن طالب است بحضرت حق جل و علا آن امر دائما در نفس طالب موجود میماند و اگر بسوی این امر
ملاحظه باشد یا نه آری بسبب ملاحظه بسوی این امر آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در جوهر نفس او کامن میماند
و این امر را در عرف قوم نسبت میگویند مثالش آنکه شخصی که مزاولت کتب دانشمندی یا صنائع دیگر مثل
موسیقی یا حدادت یا صباغت میکند البته در نفس آنشخص بعد مدتی یک امری مستقر حادث میشود که آنرا ملکه
الصناعه میگویند و آن ملکه دائما در نفس آنشخص مستقر میماند خواه آنشخص بسوی آن ملکه التفات کند یا نکند آری
چون این شخص بان ملکه التفات میکند و او را بر روی کار می آرد و آثار آن بر منصه ظهور میرسد و الا در پرده
کمون مختفی می ماند چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که اگرچه عادة الله برین قانون جاری شده که
نسبت بعد تحصیل مبادی آن از مجاهدات و ریاضات و اذکار و اشغال و مراقبات بدست می آید اما بطریق
خرق عادت بعضی نفوس کامله را اولا نسبت حاصل میشود و بعد ازان مبادی آن مثلا عادة الله برهمین قانون
جاری شده است که مضامین کتاب و سنت بعد تحصیل کتب عربیه و فنون ادبیه بدست می آید اما بعضی

نفوس کامله الطریق خرق عادت اولا بر بیان مضامین لطیفه اطلاع می بخشند و آنرا در اصطلاح قوم علم لدنی
میخوانند و آن فنون را دیده بدست ایشان نمایان آمی ید بلکه احیانا در تحصیل مبادی باساتذه این فنون محتاج نشوند
و مثل احتیاج مبتدیان دیگر بلکه احیانا از مبادی عاری میمانند القصه حضرت ایشان را نسبت طرق ثلثه یعنی
قادریه و چشتیه و نقشبندیه قبل از مبادی حاصل شده اما نسبت قادریه و نقشبندیه پس بیانش آنکه بسبب برکت
بیعت و یمن توجهات آنجناب هدایت مآب روح مقدس جناب حضرت غوث الثقلین و جناب حضرت خواجه بهاء الدین
نقشبند متوجه حال حضرت ایشان گردیده و تا قریب یکماه فی الجمله تنازعی در مابین روحین مقدسین در حق حضرت
ایشان مانده زیراکه هر واحد ازین هر دو امام تقاضای جذب حضرت ایشان بتمامه بسوی خود میفرمود تا آنکه
بعد انقراض زمان تنازع وقوع مصالحت بر شرکت روزی هر دو روح مقدس بحضرت ایشان جلوه گر شدند و تا
قریب یکپاس هر دو امام بر نفس نفیس حضرت ایشان توجه قوی و تاثیر زورآور میفرمودند تا آنکه در همان یکپاس حصول نسبت
هر دو طریقه نصیب حضرت ایشان گردید و اما نسبت چشتیه پس بیانش آنکه روزی حضرت ایشان بسوی مرقد منور
حضرت خواجه خواجگان خواجه قطب الاقطاب بختیار کاکی قدس سره العزیز تشریف فرما شدند و بر مرقد مبارک
ایشان مراقب نشستند در اثنا روح پرفتوح ایشان ملاقات متحقق شد و آنجناب بر حضرت ایشان توجهی
بس قوی فرمودند که بسبب آن توجه ابتدای حصول نسبت چشتیه متحقق شد بعد مرور زمانی ازین واقعه روزی
در مسجد اکبرآبادی واقعه بلده دهلی حرسها الله تعالی عن آفات الزمان در جماعت از مستفیدان خود نشسته
بودند چنانچه کاتب الحروف هم در سلک عتبه بوسان آن محفل هدایت منزل منسلک بود و همه حضار آن محفل
سر بجیب مراقبه فرو برده بودند حضرت ایشان بر همه مستفیدان توجه میفرمودند بعد انقراض آن مجلس ملائک مانس
بکاتب الحروف متوجه شده فرمودند که امروز حق جل و علا محض عنایت خود بلا توسط احدی اختتام نسبت چشتیه
بما ارزانی داشت بعد آن در تلقین و تعلیم طریقه چشتیه بازوی همت کشادند و تجدید اشتغال که این کتاب مستطاب از آن
محتوی گردیده فرمودند این است طریقه استفاده نسبت ثلثه و اما استفاده سائر نسب مثل نسبت مجددیه و شاذلیه
و امثال آن پس باید دانست که کمالات راه نبوت دیده بصیرت ارباب کمال را مکحل بکحل قدسی میگرداند و بسبب کحل
قدسی نور بصیرت ایشان حدت و تیزی می پذیرد و روح قدسی ایشان مثل چشم وا میگردد و حتی که ایشان بهر چیز که

التفات کنند دقائق در دقائق آنچیز را کماحقه فراخور استعداد خود دریابند پس گویا که جمیع نسب ولایت در کمال سالک راه نبوت مجملا مندرج میباشد همین که ادنای التفات بسوی چیزی متحقق شد حقیقت آنچیز بتمامی شرح و بسط خود پیش وی بصیرت حاضر گردید دانی که مقصود ازین کلام تفضیل سالک راه نبوت است بر ائمه طرق ولایت بلکه مقصود ازین کلام همینست که در نفس سالک راه نبوت نوری قدسی حادث میشود که بسبب آن نور ادراک نسبت هر صاحب نسبت گو که افضل و اعلی باشد میتوان کرد چنانکه در مجمع النور قوت باصره نهاده اند که بسبب آن قوت ادراک هر جسم مشرق بقدر حدت و ضعف خود میکند اگرچه اشراق آن جسم اعلی و اقوی از نور بصری باشد والله علم و اما اخذ مبادی پس باید دانست که تعیین اشغال و اذکار و مجاهدات و مراقبات فی الحقیقت ظل تشریع است و کسیکه در مقام قرب الفرائض قایم میشود اگر آن عزیز از قسم انبیا میباشد لابد که صاحب شریعت مجدده میشود والا تعیین او ضلاع طرق موصله الی الله از جذ طبیعت او فواره صفت می جوشد در آن تعلیم و تعلم اگنجایش نیست

فائده درین کلماتی چند که مشتمل بر اشارت اجمالیه معاملات حضرت ایشان است فوایدیست بس جلیله و منافع ایست بس عظیمه از ان جمله است آنچه در صدر کلام مرقوم شد و ازان جمله تحدیث به نعمت الله است که امتثال امر **وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ** دران صورت می بندد و ازان جمله ایقاظ غافلین است که هر کسیکه طالب حق جل و علا است و طلب صادق حضرت حق از دل و سر او و خود او را هدایتی بسوی مقام مطلب بی خود متحقق گردد و ازان جمله تنبیه جهلا اهل زمان است که ولایت را از ممتنعات عقلیه شمرده و منحصر در اوایل این امت داشته اند قایل بانقطاع آن مثل انقطاع نبوت شده

وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَّظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَّصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى خَيْرِ خَلْقِهٖ مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ

قطعه تاریخ چکیده خامه جناب مولانا بالفضل اولانا ظهوری ظهوری نظیری نظیر مولوی حافظ محمد حسین صاحب فقیر سلمه الله الکبیر

بعد حمد و ثنای رب ودود
رحمتش از حق قدیم بگو
ره رد کوی عشق جانانا را

نعت پیغمبر کریم بگو
هست ملفوظ سید احمد
این صراطی است مستقیم بگو

طبع گردید این کتاب منیف
حمد این دفتر فخیم بگو
نسخه وارد ی سکینه قلب

پی اہل امید و بیم بگو
این گلستان درین کنون گل شد
زصفاتش تو ای کلیم بگو
مہربان روی مہربانی خوی
ماند او زندہ یا رحیم بگو
باعث طبع شد امین الدین
ہست این روح ہر جسیم بگو

این ہمہ درد عشق رست دوا
بجہان مژدہ ای نسیم بگو
ہست اوصاف و خلیق و شفیق
صاحب الفت عمیم بگو
بدو کونش جزای خیر رسد
تو امینش بگو فخیم بگو
سال طبعش تو ای فقیر اکنون

این شفا بہر ہر سقیم بگو
گر بہ پرسی کہ طبع کرد این را
طبع موزون او سلیم بگو +
بمحمد حیات نامی شد +
خالق و رازق عظیم بگو
چون برون آمدہ ز قالب طبع
زہی خط مستقیم بگو + + ۱۲۸۵ھ

غلطنامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۶	۳			۱۴	۲	بربسوی	بسوی
〃	۱۳	می بندد	می نہدد	۲۶	۱۷	اعتبار	اعتنا
۷	۱	لبکر	لسبکر	۲۸	۱۶	غزع	فزع
۱۰	۹	نمیکند	میکند	۳۰	۱۱	بیدای	سویدای
۱۱	۹	مقتضاء	مقتضی	۳۷	۸	وسواری	وسواری و شکاری
۱۲	۳	حب عقلی	حب عشقی	۳۸	۷	مبارزت	قابل مبارزت
〃	۲۰	محبت	بحث	۴۳	۴	تقدس	القدس
۱۳	۲	قلم	نظم	〃	۹	وبلکہ	بلکہ
۱۵	۲	چندر	چقدر	۴۴	۱۹	ذوی	ذی
〃	۱۸	طرف	صرف	۴۶	۱۱	وحی فترت	فترت وحی
۱۶	۶	ازین	ازین امور	۴۷	۱۷	درمال فجر	بدمآل خیر
〃	۸	بر	ببر	۴۸	۱۷	مقلسات	مقاسات

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۵۷	۲۱	ہیچ دنیا	ہیچ چیز دنیا
〃	〃	منفعتے	و منفعتے
۵۸	۲۱	درانجا	درینجا
۶۲	۱۵	بباب	برات
۶۳	۱۳	از عمل	از جلہ عمل
۶۶	۱۰	امرانا است	امرامست
۷۹	۶	بہ کبر	بکفر
۸۰	۶	ریاح	ریاح رحمات
〃	۱۴	عہوات	[illegible]ات
۸۲	۲۰	سازد	نمازد
۸۳	۳	خلقك	خلقك فنك
۱۱۲	۱۹	قطب الاقطاب	بمرتبہ قطب الاقطاب
۱۱۷	۲۱	بداک	بذات
۱۲۰	۱۰	انا امور	از امور
۱۲۱	۲	بقابودی	بقابوی
۱۲۶	۳	قبض	نبض
۱۳۴	۱۷	محب	حجب
۱۳۷	۹	از رضا	در رضامندی
	۲۰	وجود باوجود	وجود باجود
۱۳۹	۸	بودند	بوند
۱۴۰	۱۵	گردند	کردند

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
〃	۱۸	پس ہر حرکتی	مثلا ہر حرکتی
۱۴۲	۱۵	ہم خلت	ہم جنب خلت
۱۴۹	۱۱	آینما	فاینما
۱۵۱	۱	خبت	جنت
۱۵۲	۷	کورہ	کوہ
۱۵۵	۱۳	قشغریت	قشعریرت
۱۵۶	۱۵	عزیت	عزمیت
۱۶۷	۲۰	میورزد	میدوزد
۱۷۰	۱۶	ہانوار	بانوار
۱۷۵	۱۰	وسالت	وساطت

تمت

ماشاء اللہ لا قوۃ الا باللہ

حسب فرمایش جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکتہ خلاصی ٹولہ نمبر (۵)

کلمات کفر

مالابد منہ

رسالہ احکام عقیقہ

زینت [illegible]

تحفۃ الم[illegible]

از اہتمام احقر العبید راجی رحمت رب رشید محمد عبد المجید غفر لہ اللہ الحمید

در مطبع مجیدی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

کتاب الایمان

حمد و ستایش مر خدای راست که بذات مقدس خود موجود است
و اشیا بایجاد او تعالی موجود اند و در وجود و بقا بوی محتاج اند
و وی بهیچ چیز محتاج نیست یگانه است هم در ذات و هم در صفات
و هم در افعال هیچکس را در هیچ امر با وی شرکت نیست نه وجود و حیات
از ذات و صفات و افعال ۱۲
او همجنس وجود و حیات اشیاست و نه علم او مشابه علم شان و نه
سمع و بصر و اراده و قدرت و کلام او با سمع و بصر و اراده و قدرت
و کلام مخلوقات مجانس و مشارک غیر از مشارکت اسمی هیچ مجانست

ومشارکت ندارد صفات و افعال او تعالی هم در رنگ ذات

او سبحانه بیچون و بیچگون است مثلاً صفة العلم مراد را سبحانه

صفتی است قدیم و انکشافی است بسیط که معلومات ازل و ابد

با احوال متناسبه و متضاده کلیه و جزئیه با اوقات مخصوصه هرکدام

در آن واحد دانسته است که زید در فلان وقت زنده است

و در فلان وقت مرده و هکذا و همچنین کلام او یک کلام بسیط است

که تمام کتب بمنزله تفصیل اوست و خلق و تکوین صفتی است

مختص بوی تعالی ممکن چه باشد که ممکن را پیدا می تواند کرد

ممکنات بتمامها چه جوهر و چه عرض و چه افعال اختیاریه بندگان

همه مخلوق او تعالی اند اسباب و وسائط را روپوش فعل خود

ساخته است بلکه دلیل بر ثبوت فعل خود کرده چنانچه عقلا از

حرکت جمادات بحرکت پی می برند و میدانند که این حرکت فراخور

حال این جماد نیست این را فاعلی است ورائی و همچنین آن

عقلا که بصیرت شان بکحل شریعت مکتحل شده میدانند که ممکن
پیدا کردن ممکن دیگر گو فعلی باشد از افعال یا عرضی باشد از
اعراض نمیتواند کرد آری این قدر فرق در افعال اختیاریه
و حرکت جمادات متحقق ست و ایمان بدان واجب که حقتعالی
بندگان را صورت قدرت و اراده داده است و عادة الله بدان
جاری ست که هرگاه بنده قصد فعلی کند حق تعالی آن فعل را
پیدا کند و بوجود آرد و بنا برهمین صورت اراده و قدرت بنده
را کاسب گویند و مدح و ذم و ثواب و عذاب بران مترتب ست
انکار فرق درمیان حرکت جماد و حرکت حیوان کفر ست
و خلاف شرع و خلاف بداهت عقل و غیر خدا را خالق چیزی
از اشیا دانستن هم کفر ست لهذا پیغمبر صلی الله علیه وسلم قدریه را
مجوس امت گفته و او تعالی در هیچ چیز حلول نکند و چیزی در وی
تعالی حال نبود و او تعالی محیط اشیاست باحاطه ذاتی

قرب و معیت با اشیا دارد نه آن احاطه و قرب که در خور فهم قاصر ما
باشد که آن شایان جناب قدس او نیست و آنچه بکشف و شهود
معلوم کنند از ان نیز منزه است ایمان بغیب باید آورد و هر چه
مکشوف و مشهود گردد شبه و مثال ست آن را تحت لا
نفی باید ساخت اینچنین حضرات فرموده اند پس ایمان آریم
که حقتعالی محیط اشیاست و قریب و معنی احاطه و قرب و معیت
ندانیم که چیست و همچنین استوای او سبحانه بر عرش و گنجایش او
در قلب مومن و نزول او آخر شب بآسمان پائین که در احادیث
و نصوص وارد اند و همچنین ید و وجه که نصوص بدان ناطق اند
ایمان بدان باید آورد و بر معنی ظاهر آن حمل نباید کرد و در تاویل آن
نباید آمد و تاویل آن را حواله بعلم الهی باید کرد تا غیر حق را حق ندانسته
باشی در صفات و افعال الهی غیر از جهل و حیرت نصیب بلکه نصیب
ملائکه هم نیست انکار نصوص کفر ست و تاویل آن جهل مرکب شعر

5

غیر ازین پی نبرده اند که هست	دور بینان بارگاه الست

ویک قرب ومعیت حق تعالی را نوع دیگرست که با نوع
اوّل جز مشارکت اسمی مشارکتی ندارد وآن نصیب خواص
بندگان ست از ملائکه وانبیا واولیا وعامهٔ مومنان هم
ازین نوع قرب بی بهره نیند این قرب درجات غیر متناهی دارد
بمعنی لاتقف عند حد حضرت مولوی رح میفرماید **بیت**

هر چه بروی میرسی بروی مایست	ای برادر بی نهایت درگهیست

خیر وشر هر چه بوجود می آید وکفر وایمان وطاعت وعصیان هر چه
بنده مرتکب آن میشود همه بارادهٔ الهی ست اما حق تعالی از کفر
ومعصیت راضی نیست وبران عذاب مقرر فرموده وازطاعت
وایمان راضی ست وثواب بران وعده فرموده ارادهٔ چیزی
دیگرست ورضا چیزی دیگر وهزاران هزار درود نامعدود
نثار انبیاست علیهم الصلوات والتسلیمات که اگر آنها مبعوث

نمی شدند کسی راه هدایت نمی دید و بعلوم حقه نمی رسید همه انبیا
برحق اند اول شان آدم ست علیه السلام و افضل شان محمد
است صلی الله علیه وسلم خاتم النبیین و معراج پیغمبر صلی الله علیه
وسلم و اسری وی از مکه بمسجد اقصی و از انجا بآسمان هفتم و سدرة المنتهی
حق ست و کتابهای آسمانی که بر انبیا نازل شده
توریت و انجیل و زبور و قرآن مجید و صحیفهای ابراهیم وغیره
همه حق ست بر همه انبیا و همه کتابهای خدا ایمان باید آورد
لیکن در ایمان عدد انبیا و عدد کتابها ملحوظ نباید داشت
که عدد آنها از دلیل قطعی ثابت نیست و انبیا همه معصوم اند
از صغائر و کبائر و آنچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدلیل قطعی
ثابت شده باهمه آن ایمان باید آورد و ایمان باید آورد
که ملائکه بندگان خدا حق اند معصوم اند از گناهان و منزه اند
از مردی و زنی محتاج نیستند باکل و شرب سانندگان وحی

وحاملان عرش اند و بهر کاریکه مامور اند بران قائم اند و انبیا
و ملائکه باوجودیکه اشرف مخلوقات و مقربان درگاه اند مثل سائر
مخلوقات هیچ علم و قدرت ندارند مگر انچه خدا آنهارا علم داده است
و قدرت داده و بذات و صفات الٰهی ایمان دارند چنانچه
سائر مسلمانان دارند و در ادراک کنه بعجز و قصور معترف و
در ادای حقوق بندگی بشکر توفیق الٰهی ناطق بندگان
خاص الٰهی را در صفات واجبی شریک داشتن یا آنهارا
در عبادت شریک ساختن کفرست چنانچه دیگر کفار بانکار
انبیا کافر شدند همچنان نصاری عیسیٰ را پسر خدا و مشرکان
عرب ملائکه را دختران خدا گفتند و علم غیب بانها مسلّم داشتند
کافر شدند انبیا و ملائکه را در صفات الٰهی شریک نباید کرد
و غیر انبیا را در صفات انبیا شریک نباید کرد عصمت سوای
انبیا و ملائکه دیگری را از صحابه و اهل بیت و اولیا ثابت

تا باید کرد و متابعت مقصور بر انبیا باید داشت انچه پیغمبر صلی الله
ای منحصر ۱۲
علیه وسلم خبر داده است بآن ایمان باید آورد و
از اعتقادیات ۱۲
انچه فرموده است بران عمل باید کرد وانچه منع کرده ازان
در عملیات از مامورات ۱۲ — از منهیات ۱۲
باز باید ماند و قول و فعل هر کسی که سر مو از قول و فعل
پیغمبر مخالفت داشته باشد آن را رد باید کرد و پیغمبر
صلی الله علیه وسلم نباید داشت ۱۲
خبر داده است که سوال منکر و نکیر در قبر حق ست و
عذاب قبر مر کافران را و بعضی گناهگاران را حق ست
تا ابد الاباد ۱۲ — از مسلمانان ۱۲
و بعث بعد موت روز قیامت حق ست و نفخ برای
برانگیختن از قبور و زنده کردن ۱۲
اماتت و احیا حق ست و شگافتن آسمانها و ریختن ستارگان
و پریدن کوهها و برباد رفتن زمین از نفخهٔ اولی و برآمدن
خراب شدن ۱۲
مردگان از قبور و باز پیدا شدن عالم بعد عدم بنفخهٔ ثانیه
حق ست و حساب روز قیامت و وزن کردن اعمال
گرداگرد یا باهمی بندگان ۱۲
در میزان و شهادت اعضا و گذشتن از صراط که بر پشت

دوزخ باشد تیزتر از شمشیر و باریک تر از مو حق ست بعضی مثل
برق و بعضی مثل باد و بعضی مثل اسپ جواد و بعضی آهسته
بگذرند و بعضی در دوزخ افتند و شفاعت انبیاء و
اولیا و صلحا حق ست و حوض کوثر حق ست آب او
سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و بر وکوزه ها باشند
مثل ستارگان هر که از ان بنوشد باز تشنه نشود و حقتعالی
اگر خواهد گناه کبیره را بی توبه ببخشد و اگر خواهد بر صغیره عذاب
کند و هر که باخلاص توبه کند گناه او البته موافق
وعدهٔ الهی بخشیده شود و کفار همیشه در دوزخ معذب
باشند و مسلمانان گناهگار اگر در دوزخ در آیند آخر کار
خواه جلد یا بدیر البته از دوزخ بر آیند و داخل
بهشت شوند باز در بهشت همیشه باشند و مسلمان
بارتکاب کبیره کافر نشود و نه از ایمان بر آید و آنچه از انواع

عذاب دوزخ از نار و کزدم و زنجیرها و طوقها و آتش و آب گرم
و زقوم و غسلین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده و قرآن
بدان ناطق ست و انواع نعیم جنت از مآکل و مشارب
و حور و قصور و غیره همه حق ست و عمده ترین نعمتهای بهشت
دیدار خدا ست که مسلمانان حق تعالی را در بهشت بی پرده
به بینند بی جهت و بی کیف و بی مثال و ایمان عبارت
است از تصدیق قلبی با گرویدن و تصدیق زبانی لیکن
تصدیق زبانی عند الضرورة ساقط شود و اصحاب رسول الله
صلی الله علیه وسلم همه عادل بودند اگر از کسی احیاناً ارتکاب
معصیتی شده تائب و مغفور گشته متواترات از نصوص قرآن
و حدیث بمدح صحابه پر ست در قرآن ست که آنها باهم محبت و
رحمت داشتند و بر کفار غلاظ و شداد بودند هر که صحابه را باهم
مبغض و بی الفت داند منکر قرآن ست و هر که با آنها دشمنی و غصه

۵ قال الله تعالی والذین معه اشداء علی الکفار ۱۲

داشته باشد در قرآن بروی اطلاق کفر آمده حاملان وحی
وراویان قرآن اند هر که منکر صحابه باشد او را ایمان بقرآن
وغیره ایمانیات متواترات ممکن نیست وباجماع صحابه و
نصوص ثابت ست که ابوبکر افضل اصحاب ست پس عمر رض
همه اصحاب ابوبکر رض را افضل دانسته باوی بیعت کردند و باشارهٔ
ابی بکر بر خلافت عمر بعد ابی بکر بنا بر فضل او اجماع آوردند و
بعد عمر رض سه روز صحابه باهم مشوره کرده عثمان رض را افضل دانسته
بر خلافت او اجماع کردند و باوی بیعت نمودند و بعد
عثمان رض همه اصحاب مهاجرین وانصار که در مدینه بودند بعلی رض
مرتضی بیعت کردند کسی که با علی مرتضی منازعت کرده
مخطی ست لیکن سوء ظن با صحابه نباید کرد و مشاجرات
منازعات ۱۲
آنها را بر محمل نیک فرود باید آورد و باهر یک محبت و
عقیدت باید داشت این ست عقائد اهل حق

فصل در اهتمام نماز بعد تصحیح عقائد عمده ترین
در عبادات نماز ست در صحیح مسلم از جابر مرویست که
فرمود علیه السلام که وصله در میان بنده و درمیان کفر
ترک صلوة است یعنی ترک صلوة بکفر میرساند و احمد و ترمذی
و نسائی از بریده از آنحضرت روایت کرده اند که عهد
درمیان ما و میان مردم نماز ست هرکه ترک کند آن را
کافر شود و ابن ماجه از ابی الدرداء روایت کرده که وصیت
کرد بمن خلیل من صلی الله علیه وسلم که شرک بخدا
مکنی اگرچه کشته شوی و سوخته شوی و نافرمانی
والدین مکن اگرچه امر کنند که از زن و فرزند و مال خود
بدر شو و نماز فرض را عمداً ترک مکن هرکه نماز فرض را عمداً
ترک کند ذمه خدا از وی بریست و احمد و دارمی
و بیهقی از عمرو بن عاص از آن سرور علیه السلام

روایت کرده اند که هر که بر نماز فرض محافظت کند او را
نور و حجت و نجات باشد روز قیامت و هر که محافظت
ای دلیل برایمان ۱۲
نکند نه او را نور باشد و نه برهان و نه نجات و باشد و با فرعون
و هامان و قارون و اُبی بن خلف و ترمذی از عبد الله
وزیر فرعون ۱۲
بن شقیق روایت کرده که اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم هیچ چیز را نمی دانستند که ترک آن موجب کفر
باشد مگر نماز را بنا برین احادیث احمد بن حنبل رح
تارک یک نماز را عمداً کافر میدانند و شافعی رح بروی حکم
بقتل میکنند نه بکفر و نزد امام اعظم رح او را حبس دائمی واجب ست
وضرب نیز کذا فی المشکوٰة ۱۲
تا که توبه کند والله اعلم پس باید دانست که نماز را شرائط و
از ترک نماز و قصد ادا اش نماید ۱۲
ارکان ست چنانچه ذکر کرده شود انشاء الله تعالی از شرائط
نماز طهارت بدن ست از نجاست حقیقی و نجاست حکمی و طهارت
که در نظر آید ۱۲
پارچه و طهارت مکان پس اول مسائل طهارت باید آموخت

کتاب الطهارة

فصل در وضو بدانکه فرض در وضو چهار چیز ست شستن
روی از موی سر تا زیر ذقن و تا بن هر دو گوش و هر دو دست با
هر دو آرنج و مسح چهارم حصه سر و شستن هر دو پای با هر دو
شتالنگ و اگر ریش گنجان باشد رسانیدن آب زیر موی
ریش ضرور نیست اگر ازین چهار عضو مقدار ناخن هم
خشک ماند وضو درست نباشد و نزد امام شافعی و احمد رح
و مالک رح نیت و ترتیب هم فرض ست و نزد مالک پی به پی
شستن هم فرض ست و نزد احمد بسم الله گفتن و آب در دهن
و بینی کردن هم فرض ست و نزد مالک رح و احمد مسح تمام سر
فرض ست پس احتیاط دران ست که این همه بجا آورده شود
مسئله و سنت در وضو آنست که اول هر دو دست
تا بند دست سه بار بشوید و بسم الله الرحمن الرحیم گوید

15

وسه بار آب در دهن کند و مسواک کند و سه بار آب در بینی کند و بینی

پاک کند و سه بار تمام رو بشوید و سه سه بار هردو دست با هردو آرنج

بشوید و مسح تمام سر کند یک بار و هردو گوش را هم همراه مسح کند آب

جدید شرط نیست و هردو پای را با شتالنگ سه سه بار بشوید و اگر در پا موزه

داشته باشد و موزه را بعد طهارت کامل پوشیده باشد مقیم را یک شبانه روز

و مسافر را سه شبانه روز از وقت حدث جائز نیست که موزه از پا نکشد

مسح بر موزه کرده باشد و اگر موزه پاریده باشد بقسمیکه در رفتار بقدر سه انگشت پا

ظاهر شود مسح بران روا نباشد و اگر شخصی با وضو باشد و یک موزه را از پا

کشید بجدیکه اکثر قدم از جای خود در ساق موزه آید یا وقت مسح موزه

تمام شد در هردو صورت هردو موزه کشیده هردو پا بشوید

واعادهٔ تمام وضو ضرور نیست مگر نزد مالک رح فرض در مسح

که مولانا از فرض پیدا نشده ۱۲

موزه مقدار سه انگشت ست بر پشت پا و سنت آنست

قاضیخان ۱۲ بجای کرانی در طول ۱۲

که هر پنج انگشت دست از سر انگشتان پا تا ساق بکشد

واین نزد احمد رح فرض ست و احتیاط در نیست بعد تمامهٔ وضو

بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له

گواهی میدهم که نیست معبودی بجز خدا یگانه ایست که او را همتا نیست

واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی

وگواهی میدهم که محمد صلی الله علیه وسلم بندهٔ او و فرستادهٔ اوست خدایا بکن مرا

من التوابین واجعلنی من المتطهرین سبحانك اللهم

از رجوع آرندگان و بکن مرا از پاکیزگان پاکی تراست ای خدا

وبحمدك استغفرك واتوب الیك ودوگانه نماز گزارد

وبستایش تو بخشش میخواهم از تو و روی آرم بسوی تو ۱۲ دو رکعت ۱۲

فصل شکنندهٔ وضو هر چیزیست که از پیش یا پس برآید

ذکر یا فرج ۱۲ دبر ۱۲

و نجاست سائله که از تمام بدن برآید و روان شود بمکانی

مثل ریم و خون و زرداب ۱۲

که شستن آن لازم شود و قی که به پری دهن طعام باشد

یا آب یا لخته یا خون بسته سوای بلغم و نزد ابی یوسف رح اگر

صفرا ۱۲

بلغم از شکم به پری دهن برآید وضو بشکند و اگر خون در

آب دہن برآمد اگر رنگ آب دہن را سرخ سازد وضو
بشکند اگر قی اندک چندبار کرد نزد محمد رح اگر غثیان
متحد ست جمع کردہ شود و نزد ابی یوسف رح اگر مجلس
متحد ست جمع کردہ شود وخفتن بر پشت یا بر پہلو یا تکیہ
زدہ بچیزیکہ اگر کشیدہ شود بیفتد شکنندۂ وضوست
وخفتن استادہ یا نشستہ بدون تکیہ یا در حالت
رکوع یا سجود بر ہیأت مسنون شکنندۂ وضو نیست
و دیوانگی و مستی و بیہوشی در ہر حال کہ باشد شکنندۂ
وضوست و قہقہۂ بالغ در نماز صاحب رکوع و سجود
شکنندۂ وضوست و مباشرت فاحشہ شکنندۂ وضوست
و دست رسانیدن بشرمگاہ خود بدون پردہ و دست
مرد اگر زن را بی پردہ رسد نزد امام اعظم رح وضو نمی شکند
و نزد دیگر ائمہ وضو بشکند و خوردن گوشت شتر نزد

امام احمد رح شکننده وضوست و احتیاط ازین هر همه اولی است

فصل در غسل شستن تمام بدن و آب در دهن و در بینی کردن فرض ست وسنت آنست که اول دست بشوید و نجاست حقیقی از بدن پاک کند پستر وضو کند لیکن اگر در جائیکه آب غسل جمع میشود غسل میکند پای بعد غسل بشوید و سه بار تمام بدن بشوید و بر زن رسانیدن آب در بیخ موهای بافته فرض ست و شگافتن موهای بافته ضرور نیست و برمرد اگر موی سر داشته باشد شگافتن مو و شستن تمام آن از سر تا بن فرض ست

فصل موجبات غسل جماع ست در قبل باشد یا در دبر مرد یا زن اگرچه انزال نشود دیگر انزال ست بجهندگی و شهوت در بیداری یا در خواب و از خواب

۱۹

دیدن بدون انزال غسل واجب نشود دیگر حیض یا نفاس
چون منقطع شود غسل واجب گردد مسئله اقل حیض
سه روز است و اکثر آن ده روز و اکثر نفاس
چهل روز است و اقل آن را حدی نیست درین مدت
بهر رنگ که باشد سوای سفیدی خالص خون حیض و
نفاس انگاشته شود و اقل طهر پانزده روز است
انچه از سه روز کمتر و از ده روز زیاده در حیض دیده شود
وانچه از چهل روز زیاده در نفاس دیده شود خون استحاضه
باشد که مانع نماز و روزه نیست اگر زنی را حیض
زیاده از عادت شود تا ده روز مرض نگفته شود
واگر از ده روز زیاده شود پس انچه از عادت زیاده باشد
همه آن استحاضه است و بشرط زیاده از ده روز
استحاضه گفته شود و پاکی که در میانه مدت حیض

یا نفاس یافته شود حیض و نفاس ست **مسئله**
از حیض و نفاس نماز ساقط شود و قضای آن واجب نیست
و روزه را حیض و نفاس مانع ست لیکن قضا واجب شود
و جماع در حیض و نفاس حرام ست نه در استحاضه و حیض اگر پیش از ده
روز منقطع شود بدون غسل کردن زن وطی حلال نشود مگر آنکه وقت نمازی
بگذرد و در انقطاع بعد ده روز بدون غسل هم وطی جائز ست نزد امام اعظم و نزد
اکثر ائمه بدون غسل جائز نیست **مسئله** بی وضو دست رسانیدن
بمصحف بی پرده جائز نیست خواندن قرآن جائز ست و در حالت
جنابت و حیض و نفاس خواندن قرآن هم جائز نیست بالاتفاق و نه در آمدن مسجد
و نه طواف کعبه **فصل** در نجاسات بول جانوری که گوشت او

۲۱

حلال ست و بول اسپ و پس افگندهٔ پرندگان حرام گوشت
پیخال ۱۲
نجس ست بنجاست خفیفه کمتر از ربع پارچه عفوست
یعنی از چهارم حصهٔ تخته یا دامن یا تریز یا آستین اگر کمتر
ازان بیالاید نماز را مانع نباشد لیکن آب را فاسد کند
اگرچه قلیل باشد ۱۲ عالمگیری
و پس افگندهٔ پرندگان حلال گوشت سوای ماکیان و
بط پاک ست و بول آدمی اگرچه صغیر باشد و بول خرد
جانوران حرام گوشت و پس افگندهٔ آدمیان و چهارپاگان
اگرچه صغیر باشد ۱۲
نجس ست بنجاست غلیظه و همچنین خون سائل هر جانور و شراب
انگوری و منی **مسئله** در نجاست غلیظه مقدار درهم یعنی مساحت
عرض کف در رقیق و مقدار چهار و نیم ماشه در غلیظ عفوست
ذی جرم مقابل رقیق ۱۲
لیکن آب را فاسد کند **مسئله** و پس خوردهٔ آدمی اگرچه کافر
باشد و اسپ و جانوران حلال گوشت و عرق آنها و عرق خر
و استر پاک ست و پس خوردهٔ گربه و موش و دیگر جانوران
جز ۱۲

خانگی مثل کرفش و مانند آن و پرندگان حرام گوشت مکروه است

و پس خورده خوک و سگ و فیل و چهارپایگان حرام گوشت سوای (مثل موش و راسو ۱۲)

گربه و مانند آن نجس ست مسئله و بول اگر مثل سر سوزن ترشح شود عفوست

فصل طهارت از نجاست حکمی حاصل نشود مگر از آب پاک

که از آسمان فرود آید یا از زمین برآید مثل آب دریا

و چاه و چشمه پس از آب درخت یا ثمر مثل آب تربوز

یا انگور یا کیله طهارت حاصل نشود اگر در آب چیزی

پاک افتد مانند خاک یا صابون یا زعفران وضو ازان

جائزست مگر وقتیکه رقت او را دور کند یا در اجزا از آب

برابر یا زیاده مخلوط شود چنانچه نیم سیر گلاب در نیم سیر آب

مخلوط شود یا آنکه نام آب از و دور شود و نام آن شوربا

یا گلاب یا سرکه یا مانند آن شود دران صورت وضو و غسل

ازان باجماع جائز نباشد و شستن پارچه نجس و مانند آن

ازان نزد امام اعظم رح جائز باشد و نزد امام محمد و شافعی وغیره جائز
نباشد مسئله منی غلیظ خشک اگر از پارچه تراشیده شود
پارچه پاک گردد و شمشیر و مانند آن از مسح کردن پاک شود
و زمین نجس اگر خشک شود و اثر نجاست باقی نماند برای
نماز پاک شود نه برای تیمم و همچنین دیوار و خشت مفروش و
درخت و گیاه غیر مقطوع و مقطوع بدون شستن پاک نشود
مسئله نجاست که نمودار باشد شستن مقداری
که عین او زائل شود نزد امام اعظم رح پاک شود
و نزد بعضی بعد زوال عین سه بار باید شست و
هر بار اگر ممکن باشد باید افشرد و الا خشک باید کرد تا که
تقاطر نماند و نجاست که نمودار نباشد آن را سه بار
یا هفت بار باید شست و هر بار باید افشرد و سرگین
اگر سوخته خاکستر شود نزد امام محمد رح پاک شود نه نزد

امام ابی یوسف و همچنین خر اگر در نمکسار افتد و نمک شود پاک شود نزد محمد نه

نزد ابی یوسف و پوست مردار بدباغت پاک شود مسئله آب جاری

و آب کثیر از افتادن نجاست دران یا گذشتن آن بر نجاست نجس نشود

مگر وقتیکه از نجاست رنگ یا مزه یا بو دران ظاهر شود مسئله اگر سگ در

جدول آب جاری نشسته باشد یا مرداری دران افتاده باشد یا متصل

میزاب نجاست افتاده باشد و آب سقف در باران ازان

میزاب روان شود پس اگر اکثر آب بسگ و نجاست رسیده روان

میشود نجس باشد و الا پاک باشد مسئله آب قلیل باندک نجاست

نجس شود مسئله قلتین که پنج مشک آب باشد هر

مشک مقدار صد رطل که یک من و پنج سیر این دیار باشد

مجموع پنج من و بست و پنج آثار نزد اکثر ائمه کثیر است نزد امام اعظم رح

آب کثیر آنست که از حرکت دادن یک طرف طرف دوم متحرک

نشود و متاخران آن را به ده ذراع در ده تقدیر کرده اند

۲۵

مسئله در چاه اگر جانوری افتد و میرد پس اگر آماسیده شود یا پاره پاره شود تمام آب آن چاه کشیده شود و اگر نه پس اگر جانور کلان است مثل گربه یا کلان تر از ان نیز تمام آبِ چاه کشیده شود و همچنین اگر سه جانور متوسط باشند مثل کبوتر و اگر جانور خرد است مثل موش و عصفور از مُردن آن بست دلو کشیده شود تا سی و از مثل کبوتر چهل دلو کشیده شود تا شصت و سه عصفور حکم یک کبوتر دارد و الله اعلم **فصل** در تیمم اگر مصلی بر آب قادر نباشد بسبب دوری آب یک کروه چهار هزار قدم

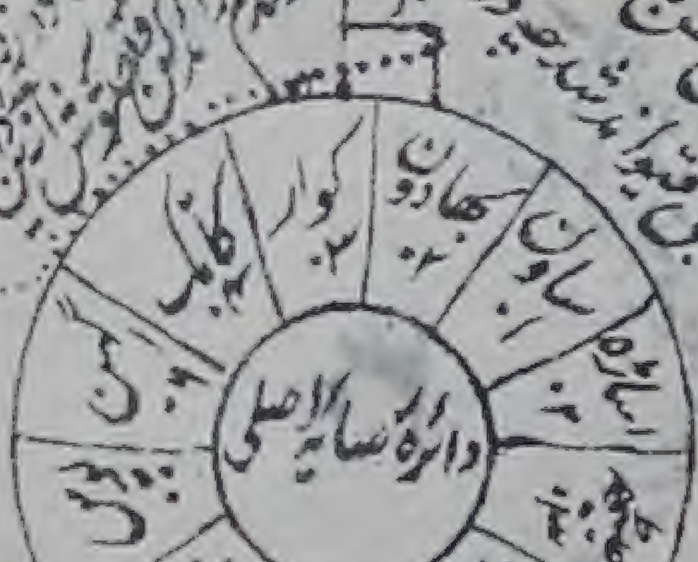
یا بسبب خوف حدوث بیماری یا درنگ در شفا یا زیادت مرض یا خوف
دشمن یا درنده یا خوف تشنگی یا میسر نشدن دلو یا رسن او را جایز ست
که عوض وضو و غسل تیمم کند بر جنس زمین خاک باشد یا ریگ
یا چونه یا گچ یا سنگ سرخ یا سیاه یا مرمر بشرطیکه پاک باشد
اگرچه بروی غبار نباشد
مسئله اول نیت تیمم کند و هر دو دست بر زمین زده یکبار تمام روی
بمالد و باز بر زمین زده بر هر دو دست با آرنج بمالد این سه چیز
در تیمم فرض ست اگر بمقدار ناخن هم از دست یا روی باقی ماند که دست
آنجا نرسیده باشد تیمم روا نباشد پس انگشتری را حرکت باید داد و خلال

در انگشتان باید کرد مسئله تیمم پیش از وقت نماز جائزست و
از یک تیمم چند نماز فرض و نفل خواندن جائزست مسئله
اگر بر آب قادر شود تیمم باطل گردد و اگر در عین نماز بر آب قادر شود
نماز که به تیمم شروع کرده باطل گردد مسئله اگر بدن مصلی یا پارچه او
نجس باشد و بر استعمال آب قادر نباشد او را نماز با نجاست
جائزست اگر بر پارچه پاک بقدر ستر عورت قادر نباشد

کتاب الصلوٰة

فصل نماز از در آمدن وقت در حالت اسلام
و عقل و بلوغ و پاکی از حیض و نفاس فرض میشود
مسئله اگر از وقت بقدر تحریمه باقی باشد که کافر
مسلمان شد یا طفل بالغ گشت یا مجنون عاقل شد
نماز بر وی فرض شد و بعد انقطاع حیض و نفاس بقدر
غسل و تحریمه اگر وقت نماز باقی باشد نماز فرض شود

فصل وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق ست تا طلوع کنارهٔ آفتاب و وقت ظهر بعد زوال ست تا که سایهٔ هر چیز همچند او شود سوای



سایۂ اصلی وآن یک نیم قدم در ساون باشد پس و پیش آن
تا چهار ماه یک یک قدم بیفزاید و بعد ازان در هر ماه
دو دو قدم بیفزاید تا که در ماه ماه دو نیم قدم باشد
وقدم عبارت از هفتم حصّهٔ هر چیز ست این قول
امام ابی یوسف و محمد و جمهور علماست واز امام اعظم
هم روایتی ست اینچنین و روایت مفتی به از امام اعظم
آنست که وقت ظهر باقی ماند تا که سایهٔ هر چیز دو چند
آن شود سوای سایهٔ اصلی و بعد گذشتن وقت ظهر

جدول متعلق صفحہ ۲۹

جدول اقدار سایہ اصلی باختلاف شہور دوازدہ گانہ جلالی و انگریزی و ہندی در بلاد مشہور ہندوستان بحساب قدم و دقائق باطول و عرض بلاد و تعیین ہر بلدہ از اقالیم سبعہ سایہ اصلی عبارتست از سایہ ہر چیز ہنگام رسیدن مرکز آفتاب بر خط نصف النہار کہ وقت ظہر بہنگام زوال و تجاوز از انست و مراد از قدم درینجا ہفتم حصہ چیزی و مراد از دقیقہ درینجا ہفتم حصہ قدم ست و برای تسہیل حساب کسور ثوانی و ثوالث و غیرہما را درینجا حذف کردہ شد باید دانست کہ این حساب مستخرج ست از جدول اظلال اقدام بازای درجات ارتفاع از یک تا نود کہ درزائچہا آوردہ اند و طریق استخراج اظلال اقدام آنست کہ درجات عرض بلد مطلوب ظل را در ہفت و نیم ضرب نمایند و حاصل ضرب را بر شصت تقسیم نمایند پس خارج قسمت ظل اقدام باشد

تحویل آفتاب در بروج اثنا عشر	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبلہ	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	عرض بلدہا	طول بلدہا	اقالیم
تطابق تحویل باوائل ماہہای جلالی	فروردی	اردیبہشت	خرداد	تیر	مرداد	شہریور	مہر	آبان	آذر	دی	بہمن	اسفندار			
تطابق تحویل باوائل شہور ہندی	میکھ	برکھ	متھن	کرک	سنگھ	کنیا	تلا	برچھک	دھن	مکر	کنبھ	مین			
تطابق تحویل باوائل شہور انگریزی	۲۱-۱ مارچ	۲۱-۲۰ اپریل	۲۱ مئی	۲۲ جون	۲۳ جولائی	۲۳ اگست	۲۴ ستمبر	۲۳ اکتوبر	۲۳ نومبر	۲۲ دسمبر	۲۰ جنوری	۱۹ فروری			
اقدام و دقائق	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	قدم دقیقہ	درجہ دقیقہ	درجہ دقیقہ	+
احمدنگر	۲۵-۲	۵۵+	۱۰+	۳۲+	۱۰+	۵۵+	۲۵-۱	۸-۴	۴۷-۵	۲۹-۶	۴۷-۵	۴-۸	۱۹+	۱۵-۱۰۴	اول
دولت آباد اورنگ آباد	۳۷-۲	۷-۱	+ +	۲۱+	+ +	۷-۱	۲۷-۲	۲۳-۴	۲-۶	۴۵-۶	۲-۶	۲۳-۴	۳۰-۲۰	۱۱۱+	دوم
سورت	۴۵-۲	۱۳-۱	۸+	۱۴+	۸-	۱۳-۱	۴۵-۲	۴۳-۴	۱۴-۶	۷+	۱۴-۶	۴۳-۴	۳۰-۲۱	۱۱۰+	دوم
کلکتہ	۵-۲	۱۸-۱	۱۳+	۱۱+	۱۳+	۱۵-۱	۵-۲	۲۹-۴	۲۱-۶	۸-۷	۵۱-۶	۳۶-۴	۲۲+	۱۲۴+	دوم
احمدآباد گجرات	۱-۳	۲۷-۱	۲۲+	۱+	۲۲+	۲۷-۱	۱-۳	۵۱-۴	۴۹-۶	۲۷-۷	۳۹-۶	۵۱-۴	۱۵-۲۳	۴۰-۱۰۸	دوم
کالپی و مرشدآباد	۱۵-۳	۴۱-۱	۲۴+	۱۲+	۳۴+	۴۱-۱	۱۵-۳	۱۱-۵	۴-۷	۵۶-۷	۴-۷	۱۱-۵	۲۵+	۱۲۶+	دوم
الہ آباد و بہار	۴۵-۳	۴۹-۱	۴۲+	۱۵-	۴۲+	۴۹-۱	۴۵-۳	۴۳-۵	۱۶-۶	۱۲-۸	۱۵-۶	۲۳-۵	۲۶+	۴-۱۱۵	دوم
بنارس و عظیم آباد	۴۳-۳	۵۱-۱	۴۴+	۲۱+	۴۴+	۵۱-۱	۲۷-۲	۲۶-۵	۲۳-۷	۱۴-۸	۲۳-۷	۲۶-۵	۱۵-۲۴	۳۰-۱۱۷	دوم
مونگیر	۲۷-۳	۵۱-۱	۴۴+	۲۱+	۴۴+	۵۱+	۲۷-۳	۲۶-۵	۲۳+	۱۴-۸	۲۳-۷	۲۶-۸	۶-۲۴	۱۲۵-	دوم

۱۸

تتمۂ جدول اقدار سایۂ اصلی

بلاد	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	قدم و دقیقه	عرض درجه و دقیقه	طول درجه و دقیقه	اقالیم
جونپور	۲۸-۳	۵۱-۱	۴۴+	۲۱+	۴۴+	۵۱-۱	۲۸-۳	۲۷-۵	۲۴-۷	۱۷-۸	۲۴-۷	۲۷-۵	۲۰-۲۶	+۱۱۷	دوم
گوالیار	۳۰-۳	۵۳-۱	۴۶+	۲۲+	۴۶+	۵۳-۱	۳۰-۳	۲۹-۵	۲۷-۷	۲۰-۸	۲۷-۷	۲۹-۵	۲۹-۲۶	+۱۱۵	دوم
لکھنؤ	۳۰-۳	۵۳-۱	۴۶+	۲۲+	۴۶+	۵۳-۱	۳۰-۳	۲۹-۵	۲۷-۷	۲۰-۸	۲۷-۷	۲۹-۵	۳۰-۲۶	+۱۱۶	دوم
اکبرآباد	۳۲-۳	۵۵-۱	۴۸+	۲۴+	۴۸+	۵۵-۱	۳۲-۳	۳۱-۵	۲۹-۷	۲۴-۸	۲۹-۷	۳۱-۵	۴۳-۲۶	+۱۱۵	دوم
فیض آباد اودہ	۳۴-۳	۵۶-۱	۴۹+	۲۶+	۴۹+	۵۶-۱	۳۴-۳	۳۳-۵	۳۳-۷	۳۰-۸	۳۳-۷	۳۳-۵	۵۵-۲۶	۵-۱۱۶	دوم
بہرائچ وڈھاکہ	۳۴-۳	۵۶-۱	۴۹+	۲۶+	۴۹+	۵۶-۱	۳۴-۳	۳۴-۵	۳۴-۷	۳۱-۸	۳۴-۷	۳۴-۵	+۲۷	۱۵-۱۱۶	دوم
بدایون	۳۸-۳	+۲	۱۳+	۲۹+	۱۳+	+۲	۳۸-۳	۴۰-۵	۴۲-۷	۴۰-۸	۴۲-۷	۴۰-۵	۳۲-۲۷	۵۹-۱۱۴	سوم
سنبھل	۴۸-۳	۸-۲	۵۹+	۳۷+	۵۹+	۸-۲	۴۸-۳	۵۲-۵	۵۹-۷	۵۴-۸	۵۹-۷	۵۲-۵	۳۲-۲۸	۴۰-۱۱۴	سوم
شاہجہان آباد	۴۹-۳	۱۰-۲	۱-۱	۳۸+	۱-۱	۱۰-۲	۵۹-۲	۵۴-۵	۲-۸	۵۸-۸	۲-۸	۵۴-۵	۳۹-۲۸	۵۰-۱۱۴	سوم
پانی پت	۵۲-۳	۱۱-۲	۴-۱	۴۰+	۴-۱	۱۱-۲	۵۲-۳	۵۸-۵	۶-۸	۲-۹	۶-۸	۵۸-۵	۵۲-۲۸	۱۱۴	سوم
ہانسی	۵۵-۳	۱۴-۲	۸-۱	۴۴+	۸-۱	۱۴-۲	۵۵-۳	۲-۶	۱۲-۸	۹-۹	۱۲-۸	۲-۶	۵-۲۶	۵-۱۱۲	سوم
ہردوار	۵-۴	۲۳-۲	۱۴-۱	۵۰+	۱۴-۱	۲۳-۲	۵-۴	۱۵-۶	۳۱-۸	۳۵-۹	۳۱-۸	۱۵-۶	۱۵-۳۰	+۱۱۳	سوم
سہرند	۸-۴	۲۵-۲	۱۵-۱	۵۱+	۱۵-۱	۲۵-۲	۸-۴	۱۸-۶	۳۵-۸	۴۱-۹	۳۵-۸	۱۸-۶	۳۰-۳۰	۳۲-۱۱۱	سوم
لاہور	۲۲-۴	۲۶-۲	۲۶-	۱-۱	۲۶-۱	۳۶-۲	۲۲-۴	۴۶-۶	+۹	۱۰-۱۰	+۹	۳۶-۶	۵-۳۱	۲۰-۹	سوم
کشمیر	۵۴-۴	۳-۳	۵۱-۱	۲۶-۱	۵۱-۱	۳-۳	۵۴-۴	۲۳-۷	۱۰-۱۰	۱۸-۱۱	۱۰-۱۰	۲۳-۷	+۳۵	۲۰-۱۰۳	چهارم
کابل	۴۹-۴	+۳	۴۷-۱	۲۰-۱	۴۷-۱	+۳	۴۹-۴	۱۵-۷	۵۵-۹	۱۴-۱۱	۵۵-۹	۱۵-۷	۳۰-۳۴	۲۰-۱۰۱	چهارم
تبت	۵۲-۵	۴۸-۳	۳۱-۲	۳-۲	۳۱-۲	۴۸-۲	۵۱-۵	۴۸-۸	۱۴-۱۲	۴-۱۴	۱۴-۲	۴۸-۸	+۳۰	+۱۱	پنجم

برہردو قول وقت عصر ست تا کہ آفتاب زرد و بی شعاع نشود

بعد ازان وقت عصر مکروہ ست تا غروب آفتاب از ان وقت

عصر ہمان روز با کراہت تحریمی جائز ست و دیگر نماز فرض

و نفل جائز نیست و بعد غروب آفتاب وقت مغرب

است تا غروب شفق سرخ نزد اکثر علما و نزد امام اعظم رح

بر قولی تا شفق سفید وقت مغرب باقی ماند لیکن بعد انبوہ

ستارگان نماز مغرب مکروہ باشد بکراہت تنزیہی و بعد

گذشتن وقت مغرب بر ہر دو قول وقت عشاست

تا نصف شب نزد جمہور و نزد امام اعظم تا صبح با کراہت

تحریمی و وقت وتر بعد ادای عشاست تا طلوع صبح

وتاخیر ظهر در گرما وتاخیر عشا تا ثلث شب ودر
روشنی روز خواندن صبح بحدیکه بقرارت
مسنون نماز ادا کند واگر فساد ظاهر شود
باز بقرارت مسنون ادا کند مستحب ست ودر
دیگر نمازها نزد فقیر تعجیل اولی است مگر برای
انتظار جماعت ودر وقت طلوع آفتاب ومیانه
روز ووقت غروب سوای عصر آن روز دیگر هیچ نماز
جائز نیست ونه سجدهٔ تلاوت ونه نماز جنازه ودر وقت
فجر سوای سنت فجر وبعد عصر پیش از زردی آفتاب
وپیش از مغرب نفل مکروه است وقضا جائز ست

فصل اذان واقامت برای ادا وقضا مسنون ست
وصفت آن معروف ست ومسافر را ترک اذان مکروه
است وهرکه درخانه نماز گزارد اذان مصر اورا کافی ست

فصل در شروط نماز شروط نماز طهارت بدن
مصلی ست از نجاست حقیقی و حکمی چنانچه بالا
گذشت و طهارت پارچه و طهارت مکان و استقبال
قبله و ستر عورت مرد را از ناف تا زیر زانو و همچنین کنیز
اگرچه در خلوت باشد ۱۲ در مختار ناف از ستر خارج ست و زانو داخل ۱۲ المحیط
را با زیادت شکم و پشت و زن حره را تمام
پهلو با نیز ۱۲ در مختار
بدن مگر رو و هر دو کف دست و هر دو قدم
مسئله هر عضو از اعضای عورت مرد یا زن
ای ستر ۱۲
اگر چهارم حصه آن برهنه شود نماز فاسد گردد و موهای
سر زن که فروهشته باشند عضو لیست علیحده اگر چهارم
حصه آن برهنه شود نماز فاسد گردد **مسئله** در نوازل
علیه الفتوی ۱۲ عالمگیری
گفته که آواز زن هم عورت ست ابن همام گفته که برین
تقدیر اگر زن قرات بجهر خواند نمازش فاسد شود
مسئله هر کرا پارچه برای ستر عورت نباشد نماز او برهنه جائز ست

مسئله اگر جانب قبله معلوم نشود تحری کرده موافق
تحری نماز گزارد و بدون تحری نمازش جائز نیست
مسئله هرکه بسبب خوف دشمن یا عدم قدرت
بسبب مرض رو بقبله نتواند آورد بهر سو که ممکن باشد
نماز گزارد مسئله نماز نفل در صحرا بر چارپایه هر سو که
چارپایه رود جائز ست مسئله نیت شرط نماز ست
مطلق نیت برای نفل و سنت و تراویح جائز ست و
برای فرض و وتر تعیین نیت متصل تحریمه و در سنن
آنکه نماز ظهر میخوانم یا عصر شرط ست و نیت اقتدا بر
مقتدی لازم ست و نیت عدد رکعات شرط نیست

فصل در ارکان نماز از فرائض نماز که داخل نماز
اند یکی تحریمه است که شرط ست برای تحریمه
آنچه در سایر ارکان شرط ست از طهارت و ستر عورت

واستقبال قبله و وقت نماز و نیت و دو رکعت و قعدهٔ
اخیره در فجر و چهار رکعت و قعدهٔ اخیره در ظهر و عصر
وعشا و سه رکعت و قعدهٔ اخیره در مغرب و وتر
و دو رکعت و قعدهٔ اخیره در نفل و خروج از نماز بفعل
مصلی هم فرض ست نزد امام اعظم رح و فرض در
هر رکعت قیام و رکوع و سجود ست باتفاق علما و قرأت
نزد شافعی رح و احمد رح در هر رکعت از رکعات فرض و نفل
فرض ست و نزد امام اعظم رح قرأت در دو رکعت از
رکعات فرائض خمسه فرض ست و در هر سه رکعت
وتر و در هر رکعت نفل و قومه و جلسه و قرار گرفتن در
بقدر تسبیح ۱۲ در مختار
ارکان فرض ست نزد ابی یوسف رح و نزد اکثر علما
فرض نیست و فرض در قرأت نزد امام اعظم رح یک آیه است
و نزد ابی یوسف رح و محمد رح سه آیهٔ خرد برابر سورهٔ کوثر

یا یک آیهٔ دراز بقدر سه آیه و نزد شافعی و احمد فاتحه
خواندن فرض ست و بسم اللہ یک آیه است از فاتحه نزد
آنها و در سجود نهادن پیشانی و بینی فرض ست و عند الضرورة
اکتفا بیکی ازان جائز ست و نزد شافعی و احمد در سجود
نهادن پیشانی و بینی و هر دو کف دست و هر دو زانو
و انگشتان هر دو پا فرض ست و ترتیب در ارکان نماز
فرض ست مگر در سجود دوم پس اگر در رکعتی یک سجده کرد
و سجدهٔ دوم فراموش کرد نماز فاسد نشود در رکعت دوم
سجده قضا کند و سجدهٔ سهو لازم گردد ابن همام از کافی
حاکم آورده که اگر شخصی نماز شروع کرد و قراءت و
رکوع بجا آورد و سجود نکرد پس قیام و قراءت کرد
و سجده کرد و رکوع نکرد این همه یک رکعت شد و
همچنین اگر اول رکوع کرد پستر قیام و قراءت و رکوع

۳۰

وسجود کرد تا ہم یک رکعت شد وہمچنین اگر اول وسجده کرد

پستر قیام وقرارت ورکوع کرد وسجده نکرد پستر قیام و

قرارت وسجده کرد ورکوع نکرد این همه یک رکعت شد

این قیام وقرارت در سجده هم معتبر نباشد ۱۲

وہمچنین اگر رکوع کرد در اولی وسجده نکرد ورکوع کرد

در ثانیه وسجده نکرد وسجده کرد در ثالثه ورکوع نکرد اینهمه

یک رکعت شد وقعدهٔ اولی وخواندن تشهد دران وہم

خواندن تشهد در قعدهٔ اخیره فرض ست نزد احمد نه نزد

غیراو مگر آنکه نزد امام اعظم واجب ست ودرود خواندن

در قعدهٔ اخیره بعد تشهد فرض ست نزد شافعی رح واحمد رح

وسلام گفتن هم فرض ست ورکن ست نزد ائمهٔ ثلثه نه

نزد امام اعظم رح که نزد او واجب ست وتکبیرات خفض و

رفع ودر رکوع سبحان ربی العظیم یک بار گفتن ودر

سجود سبحان ربی الاعلی یک بار گفتن ووقت قومه

سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ گفتن و بین السجدتین رَبِّ اغْفِرْ لِیْ
گفتن نزد احمد رح فرض ست نه نزد غیراو لیکن اگر سهواً
ترک کند نزد احمد نماز باطل نشود و قراءت بر مقتدی
(یعنی فاتحه) فرض ست نزد شافعی رح و نزد غیراو فرض نیست بلکه
نزد امام اعظم رحمه مقتدی را قراءت حرام است (در مواهب مکروه گفته اند)

فصل در واجبات نماز واجبات نماز نزد امام
اعظم رحمه پانزده چیز ست یکی قراءت فاتحه دوم
ضم سوره یا یک آیت طویل یا سه آیت قصیر در
هر رکعت نفل و وتر و در دو رکعت فرض سوم تعیین
اولیین برای قراءت چهارم رعایت ترتیب در سجود پنجم قرار
گرفتن در ارکان ششم قومه هفتم جلسه میان هر دو سجده
در فتاوی قاضیخان گفته که اگر مصلی از رکوع بسجده
رفت و قومه نکرد نماز نزد ابی حنیفه رح و محمد رح جائز باشد

وبروی سجدهٔ سهو واجب ست هشتم قعدهٔ اولی نهم تشهد
اگرچه در نفل بود ۱۲ درمختار
خواندن دران و هم پی به پی ارکان گزاردن پس
اگر رکوع مکرر کرد یا سه سجده کرد یا بعد تشهد اولی درود
خواند و در قیام برکعت ثالثه دیر شد سجدهٔ سهو لازم آید
یازدهم تشهد خواندن در قعدهٔ اخیره دوازدهم قرأت بجهر
خواندن امام را در دو رکعت فجر و مغرب و عشا و جمعه و عیدین
و خفیه خواندن در ظهر و عصر و نوافل روز سیزدهم خروج
از نماز بلفظ سلام چهاردهم قنوت وتر پانزدهم تکبیرات
وهر دو سلام او واجب ست بر اصح ۱۲ درمختار
عیدین نزد امام اعظم رح فرض از واجب جدا است از
ترک فرض نماز باطل شود و از ترک واجب بسهو سجدهٔ
سهو واجب شود پس اگر سجدهٔ سهو کرد نماز درست شد
و اگر سجدهٔ سهو نکرد یا واجب عمداً ترک کرد واجب است
که نماز را اعاده کند دیگر ائمه در فرض و واجب فرق نمیکنند

۲۱۴

مگر آنکہ سجدۂ سہو از ترک بعضی واجبات و بعضی سنن گویند

مسئلہ سجدۂ سہو آنست کہ بعد سلام دو سجدہ کند

و آن واجب ست کذا فی العالمگیریہ ۱۲

و تشہد و درود و دعا خواند و سلام دہد و اگر پیش از

سلام سجدۂ سہو کنند ہم روا باشد و اگر در یک نماز

و مکروہ تنزیہی ۱۲ در مختار

چند واجب بسہو ترک کند یک بار سجدۂ سہو کند و بس

و مسبوق سجدۂ سہو کند بمتابعت امام و اگر در

نماز علیحدہ خود سہو کرد باز سجدۂ سہو کند **مسئلہ**

جماعت در نماز ہای پنجگانہ فرض ست نزد

احمد لیکن نماز منفرد ہم صحیح ست و نزد شافعی جماعت

بدون جماعت ۱۲

فرض کفایہ است و نزد ابی حنیفہ و مالک جماعت

سنت مؤکدہ است قریب واجب در احتمال فوت جماعت

سنت فجر را کہ مؤکد ترین سنتہاست ترک کند و اگر مردم

شہری ترک جماعت را عادت کنند با آنہا قتال باید کرد

مسئله جماعت زنان تنها نزد ابی حنیفه مکروه است
و نزد دیگر ائمه جائز است مسئله اولی برای امامت قاری
تر است که از احکام نماز واقف باشد پس تر عالم تر که قرآن
ما یجوز به الصلوٰة خواند و نزد اکثر علما بعکس آن و
امامت فاسق جائز است با کراهت و اقتدای مرد
قاری بالغ بکودک و زن و اُمّی و اقتدای مفترض بمتنفل جائز نیست
و اگر امی قاری و امی را امامت کند نماز هر سه باطل شود
و نماز پس محدث جائز نیست از فساد نماز امام نماز
مقتدی فاسد شود و نماز قائم خلف قاعد و نماز متوضی
خلف متیمم جائز است و نماز رکوع و سجود کننده خلف
اشاره کننده جائز نیست مسئله اگر یک مقتدی باشد
برابر امام بر دست راست بایستد و چون مقتدی دو زیاده
خلف امام بایستند و تنها خلف صف اگر کسی نماز گزارد

نمازش مکروه باشد ونزد امام احمد نمازش جائز نباشد
اگر مقتدی از امام مقدم شود نمازش باطل شود ابن ماجه از
انس رض روایت کرده که رسول فرمود علیه السلام که نماز مرد در خانه
خود ثواب یک نماز دارد ونماز او در مسجد قبیله (ای محله ۱۲) ثواب
بیست وپنج نماز ونماز او در مسجد جمعه ثواب پانصد نماز
ونماز او در مسجد اقصی ثواب هزار نماز ونماز او در مسجد من
یعنی مسجد مدینه ثواب پنجاه هزار نماز ونماز او در مسجد حرام
ثواب صد هزار نماز

فصل

طریق خواندن نماز بر وجه
سنت آنست که اذان گفته شود واقامت ونزد حی علی
الصلوة امام بر خیزد ونزد قد قامت تکبیر (یعنی تکبیر تحریمه ۱۲) گوید و
نیت کند وهر دو دست تا نرمهٔ گوش بردارد ومقتدی
بعد تکبیر امام تکبیر گوید ودست راست بر دست چپ
زیر ناف بنهد نزد ابی حنیفه وزن هر دو دست تا دوش

بردارد و بالای سینه دست راست بر دست چپ بنهد پس امام و
منفرد و مقتدی سبحانک اللهم الخ خفیه بخوانند پس امام
و منفرد اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم خفیه بخوانند و مسبوق در قضای ما سبق
اعوذ و بسم الله خواند نه مقتدی پس امام و منفرد فاتحه
بخوانند پس امام و مقتدی و منفرد آمین آهسته گویند
پس امام و منفرد سورهٔ ضم کنند و سنت آنست که در
حالت اقامت و اطمینان در فجر و ظهر طوال مفصل خواند
از سورهٔ حجرات تا سورهٔ بروج و در عصر و عشا اوساط
مفصل از بروج تا لم یکن و در مغرب قصار مفصل از لم یکن تا آخر
قرآن لیکن اینچنین لازم گرفتن مسنون نیست گاهی پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در فجر معوذتین خوانده و گاهی در مغرب
سورهٔ طور و سورهٔ نجم و والمرسلات خوانده و اگر مقتدیان

فارغ وراغب در طول قیام باشند روا باشد که قرات
طویل خواند ابوبکر صدیق در نماز فجر در یک رکعت
سورهٔ بقره خوانده و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در دو رکعت
مغرب سورهٔ اعراف خوانده و عثمان در نماز فجر اکثر
سورهٔ یوسف میخواند لیکن رعایت حال مقتدیان
ضرورست معاذ بن جبل رض در نماز عشا سورهٔ بقره خواند یک
مقتدی به پیغمبر علیه السلام شکایت کرد پیغمبر علیه السلام
فرمود ای معاذ مگر تو در فتنه و بلا و معصیت می اندازی
مثل سبح اسم و والشمس و مانند آن میخوان غرض که رعایت
حال مقتدیان اهم ست و در نماز صبح روز جمعه پیغمبر
علیه السلام سورهٔ الم سجده و سورهٔ دهر خوانده و مقتدی
ساکت باشد و متوجه بقرات امام و در نوافل بر آیت
ترغیب و ترهیب دعا و استغفار و تعوذ از دوزخ

ودر خواست بهشت مسنون ست چون از قراءت فارغ
شود تکبیر گویان برکوع رود و وقت رفتن برکوع و
سر برداشتن ازان رفع یدین نزد امام اعظم رح سنت
نیست لیکن اکثر فقها و محدثین اثبات آن می کنند
ودر رکوع هر دو زانو را بهر دو دست محکم بگیرد و انگشتان
را کشاده دارد و سر و پشت را با سرین برابر کند
و هر قدر که در قیام درنگ کرده باشد مناسب
آن در رکوع درنگ کند و سُبْحَانَ رَبِّیَ الْعَظِیْمِ
می گفته باشد و رعایت وتر کند و ادنی مسنون
سه بار ست و مقتدی بعد امام برکوع و سجود درود
و تقدیم مقتدی از امام در ارکان حرام ست پیشتر امام
سر بردارد و مقتدی بعد ازان و وقت سر برداشتن
نزد امام اعظم رح امام سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهٗ گوید و مقتدی

رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ و منفرد هر دو و نزد صاحبین امام هم
جمع کند میان هر دو پس تکبیر گویان بسجود در رود و اول
هر دو زانو پس هر دو دست بنهد پس بینی و پیشانی میان
هر دو دست و انگشتان دست ضم کرده بسوی قبله
مقابل هر دو گوش ۱۲ خلاصه
دارد و بازو را از پهلو و شکم را از ران و ساق و ذراع را
از زمین دور دارد و زن پست سجده کند و این همه را
باهم پیوسته دارد و مناسب قیام و رکوع سجده کند و
سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى به رعایت طاق میخوانده باشد و ادنی
آنست که سه بار بخواند با آهستگی و اطمینان پس تکبیر گویان
سر بردارد و بنشیند باطمینان و بخواند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي
وَارْحَمْنِي وَاهْدِنِي وَارْزُقْنِي وَارْفَعْنِي وَاجْبُرْنِي پس
تکبیر گویان باز سجده کند مثل اول و همچنان تسبیحات گوید
پس تکبیر گویان برخیزد اول رو پس هر دو دست پستر

زانوها برداشته استاده شود و رکعت ثانیه مثل اولی
خواند بدون ثنا و تعوذ و چون رکعت دوم تمام کند
پای چپ را بگستراند و بران بنشیند و پای راست را
استاده دارد و انگشتان هر دو پای را متوجه قبله
دارد و هر دو دست را بر هر دو ران دارد و دو انگشت
قریب بزانوها
خنصر و بنصر از دست راست عقد کند و وسطی
و ابهام را حلقه کند و انگشت شهادت را
گشاده دارد و تشهد بخواند و وقت شهادت
اشارت کند این اشارت از ائمهٔ اربعه مروی ست
لیکن مشهور مذهب امام اعظم رحمه آن ست که اشارت
نکند و انگشتان هر دو دست متوجه قبله دارد و در
قعدهٔ اولی بر تشهد زیاده نکند بعد ازان تکبیر گویان بسوی
رکعت سوم برخیزد و رفع یدین درین وقت نزد

اکثر علما سنت ست نه نزد ابی حنیفه رح و شافعی رح و در رکعت
ثالث و رابع فقط سورهٔ فاتحه با بسمله آهسته بخواند
چون از رکعات فارغ شود قعدهٔ اخیره کند مثل اولی
و بعد تشهد در ان درود خواند اللّٰهم صل علی محمد الی آخره
اللّٰهم بارک علی محمد الی آخره بعده دعا خواند بمشابه الفاظ
قرآن و ادعیهٔ ماثوره اولی ست خصوص این دعا
اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَعُوْذُ بِکَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَاَعُوْذُ بِکَ
مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِیْحِ الدَّجَّالِ
وَاَعُوْذُ بِکَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْیَا وَالْمَمَاتِ اَللّٰهُمَّ اِنِّی
اَعُوْذُ بِکَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَالْمَغْرَمِ و زن در هر دو جلسه
بر سرین چپ بنشیند و هر دو پا از جانب راست بیرون
آرد و سلام گوید هر دو جانب منفرد نیت کند ملائکه را
و امام مقتدیان آن طرف و ملائکه را و مقتدی امام

و قوم و ملائکه را و باید که نماز بحضور و خشوع گذارد و نظر بسجده گاه
دارد و بعد سلام آیة الکرسی یکبار و سبحان الله سی و سه بار
وقت قیام ۱۲
والحمد لله سی و سه بار و الله اکبر سی و چهار بار و کلمهٔ توحید
یکبار خواند **فصل** اگر در نماز حدث لاحق شود وضو کند و بر همان
بلا اختیار ۱۲
نماز بنا کند و اگر منفرد باشد او را از سر نو نماز خواندن افضل
است و اگر امام باشد خلیفه گیرد و وضو کند و داخل
مقتدیان شود و مقتدی وضو کرده باز آید بمکانی که
از انجا رفته بود و درین عرصه انچه امام خوانده است
عرصه یعنی مدت مجاز ۱۲
اول آنرا بدون قرائت ادا کند و با امام شریک
شود و اگر امام از نماز فارغ شده است مقتدی مختار
است اگر خواهد بمکان اول باز آید و اگر خواهد جائیکه
وضو کرده همانجا نماز تمام کند و اگر عمداً حدث کند نماز فاسد
شود و اگر در نماز مجنون شد یا احتلام کرد یا قهقهه کرد

۵١

یا نجاست مانع نماز بروی افتاد یا زخمی بوی رسید یا بگمان
حدث از مسجد برآمد یا خارج مسجد از حد صفوف
برآمد پستر ظاهر شد که حدث نشده بود نماز فاسد شود و
بنا جائز نباشد و اگر از مسجد یا صفوف خارج نشده بنا کند
و اگر بعد تشهد حدث لاحق شد وضو کند و سلام دهد
و اگر بقصد بعد تشهد حدث کرد نزد امام اعظم رح
نمازش تمام شد و اگر درین حالت تیمم کننده
بر آب قادر شد یا امی سورتی آموخت یا برهنه
بر پارچه قادر شد یا اشاره کننده بر رکوع و سجود قادر
شد یا مدت مسح موزه تمام شد یا موزه بعمل قلیل
از پا کشید یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آمد یا قاری
امی را خلیفه گرفت یا آفتاب در نماز فجر طلوع کرد یا وقت
همچنین اگر بعد آفتاب زوال کرد ۱۲ در مختار
ظهر درین حالت از نماز جمعه برآمد یا صاحب عذر مثل

سلس البول و مانند آن را عذر دور شد یا جبیرهٔ زخم از به
شدن زخم بریخت درین صورتها بجهت فرض بودن
خروج بفعل مصلی نماز نزد امام اعظم رح باطل شد و نزد
صاحبین رح باطل نشد **مسئله** اگر امام را حدث شد
و مسبوق را خلیفه گرفت مسبوق نماز امام را تمام کند
پس خلیفه کند مدرک را تا سلام دهد با قوم و آن مسبوق
استاده شود و نماز خود تمام کند **مسئله** اگر در رکوع یا سجود
حدث لاحق شود چون بنا کند آن رکوع و سجود را
اعاده کند و اگر در رکوع و سجود یاد آمد که یک سجده از
بالاتفاق ۱۲ طحاوی
رکعت اولی فوت شده بود یا سجدهٔ تلاوت فوت
شده بود آن سجده را قضا کند و اعادهٔ این سجده مستحب
است واجب نیست و اگر امام را حدث شد و مقتدی
یک مرد است همان مرد بلا تعیین خلیفه میشود و اگر مقتدی

یک زن یا یک طفل ست نماز هردو فاسد شود و در روایتی
نماز امام فاسد نشود اگر زن وطفل را خلیفه نکرده باشد مسئله
اگر امام از قرات بند شود او را خلیفه گرفتن جائزست اگر
مایجوز به الصلوة نخوانده باشد مسئله اگر شخصی امام را در نماز دریابد
والا رکوع کند ۱۲
هر جاکه امام را دریابد درهمان داخل شود و اگر رکوع یافت
رکعت یافت والا رکعت نیافت پس هرگاه امام نماز خود
تمام کند مسبوق بعد فراغ امام انچه فوت شده آن نماز خود بخواند
و نماز مسبوق در حق قرات حکم اول نماز دارد و در حق قعود حکم
آخر نماز دارد مسئله اگر مصلی بعد دو رکعت بفراموشی برای رکعت
ثالث برخاست و قعدهٔ اولی نکرد پس تا که قریب قعود ست بنشیند
و سجدهٔ سهو واجب نشود و اگر نزدیک قیام ست استاده شود
واز بازنشستن او نماز فاسد شود و سجدهٔ سهو کند و اگر بعد
چهار رکعت برخاست تا که رکعت پنجم را بسجود نکرده است

بنشیند و قعدۂ اخیرہ کردہ سلام دہد و سجدۂ سہو کند و اگر رکعت پنجم
را سجدہ کرد فرض او باطل شد اگر خواہد رکعت ششم کردہ سلام
دہد و سجدۂ سہو کند و اگر خواہد رکعت ششم نکند ہمانجا قعدۂ اخیرہ
کند و سلام دہد درین صورت چہار رکعت نفل شد و یک
رکعت باطل شد **فصل** اگر نماز را وقت فوت شود قضا
کند با اذان و اقامت مانند ادا پس اگر بجماعت خواند جہر در نماز
جہری بقراءت واجب ست و اگر تنہا خواند سرّاً قراءت بخواند
مسئلہ ترتیب در فوایت و وقتیہ فرض ست و ہمچنین در فرض
و وتر کہ واجب ست ہم فرض ست نزد امام اعظمؒ پس اگر
(یعنی ترتیب)
باوجودیکہ فائتہ یاد باشد وقتیہ بخواند نماز وقتیہ فاسد شود
پس اگر قضا کرد فائتہ را پیش از ادا کردن وقتیۂ ثانیہ نماز وقتیۂ
اولی باطل شد فرضیت او و اگر پیش از قضا کردن آن فائتہ پنج
وقتیہ ادا کرد آن وقتیات فاسد شد بفساد موقوف اگر بعد ازان

وقتیه ششم پیش از ادا کردن فائته ادا کرد آن وقتیات
صحیح شدند نزد امام اعظم رح نه نزد صاحبین **مسئله** اگر عشا
بفراموشی بی وضو خواند و سنت و وتر با وضو خواند همراه عشا
سنت باز خواند و اعادهٔ وتر نکند نزد امام اعظم رح و نزد صاحبین رح
وتر را هم اعاده کند **مسئله** ترتیب بسه چیز ساقط شود یکی بسبب
تنگی وقت وقتیه دوم بفراموشی سوم وقتیکه در ذمهٔ او
شش فائته شود نو باشد یا کهنه پس هرگاه فوائت ادا
کند باز ترتیب عود نماید و اگر شش نماز یا زیاده فوت
شود و چند نماز قضا کرد تا که کم از شش در ذمهٔ او
باقی ماند نزد بعضی ترتیب عود کند و فتوی بران ست
که ترتیب عود نکند تا که تمام ادا نشود **فصل** در
مفسدات و مکروهات کلام اگرچه سهوا باشد یا در
خواب مفسد نماز ست و همچنین دعا بچیزی که طلب آن

از آدمیان ممکن باشد و ناله کردن و اوہ گفتن و اُف
گفتن و گریستن بآواز از درد یا مصیبت نه از ذکر بهشت
و دوزخ و تنحنح بی عذر کردن و عاطس را یرحمک الله گفتن
و جواب دادن خبر خوش به الحمد لله و خبر بد باسترجاع و خبر
تعجب به سبحان الله یا لا حول ولا قوة الا بالله نماز را
فاسد کند و اگر بر غیر امام خود فتح کند نماز فاسد شود و از فتح
بر امام خود نماز فاسد نشود و سلام عمداً و رد سلام نماز را فاسد
کند نه سلام سهواً و خواندن از مصحف و خوردن و آشامیدن
و عمل کثیر نماز را فاسد کند و عمل کثیر آنست که در ان محتاج شود
بهر دو دست و نزد بعضی آنچه بیننده عامل او را داند
که در نماز نیست و بعضی گفته آنچه که مصلی آنرا کثیر داند و اگر
بر نجاست سجده کرد نماز فاسد شود و اگر نماز در نمازی بود و نمازی
دیگر شروع کرد بتکبیر نماز اول باطل شد و اگر در همان

باز شروع کرد بتکبیر نماز اول باطل نشود واگر طعامیکه
در دندان بود از زبان برآورده خورد اگر کم از نخود دست
نماز فاسد نشود واگر مقدار نخود دست فاسد شود واگر در
مکتوبی نظر کرد و معنیش فهمید نماز فاسد نشود واگر بر زمین
یا دکان نماز میخواند واز پیش او کسی گذشت نماز
فاسد نشود اگرچه گذرنده زن باشد یا سگ یا خر
لیکن اگر عاقلی گذشته گذرنده عاصی شود مگر وقتیکه
دکان بلند باشد بقسمی که سر او مقابل پای مصلی نشود
وسنت آنست که پیش خود مصلی در صحرا و بر سر راه ستره
قائم کند بطول یک ذراع و پری یک انگشت و قریب
خود مقابل ابروی راست یا چپ کند و نهادن ستره
وخط کشیدن فائده ندارد و ستره امام قوم را کفایت میکند
وگذرنده را اگر ستره نباشد مصلی از گذشتن دفع کند

باشارت یا تسبیح نه بهر دو **مسئله** اگر نماز کند بر پارچه دو ته
که استر آن نجس باشد اگر آن دو ته مضرّب نباشد نماز صحیح باشد
سوزن زده ۱۲
واگر مضرب باشد صحیح نباشد واگر بر پارچه گسترانیده نماز کند
که یک طرف ازان نجس باشد نماز روا باشد از حرکت دادن
طرفی دیگر طرف متحرک شود یا نشود واگر پارچه دراز باشد
یک طرفی ازان پوشیده نماز گزارد و طرفی دیگر نجس بر
زمین باشد اگر از تحرک مصلّی طرف پارچه که نجس ست متحرک
میشود نماز روا نباشد واگر متحرک نمی شود روا باشد **مسئله**
مکروه ست عبث کردن در نماز بپارچه یا بدن اگر عمل قلیل
باشد واگر عمل کثیر ست مفسد ست وسنگریزه از موضع سجود
یکسو کردن مگر در صورتیکه سجود ممکن نباشد یکبار یا دو بار
سنگریزه دفع کند ومکروه ست انگشتان را مالیده وکشیده
کذا فی المحیط ۱۲ جامع الرموز
باواز آوردن ودست بر تهی گاه نهادن وبسوی

راست یا چپ رو آوردن اگر سینه از سوی قبله برنگردد
و اگر برگردد نماز فاسد شود و مکروه ست اقعا یعنی بر سرین
و پا زانو برداشته و دست بر زمین نهاده مثل سگ
نشستن و هر دو ذراع را در سجده بر زمین فرش کردن
و جواب سلام بدست کردن و چهار زانو بی عذر در
فرض نشستن و پارچه را برای احتیاط خاک آلودگی
چیدن و سدل ثوب یعنی پارچه را بر سر و دوش
انداخته اطراف آن را جمع نکند فروگزارد و فاژه کردن
باید که فاژه را دفع کند و سرفه را تا مقدور دفع کند و
تمطی یعنی بدن را برای دفع ماندگی کشیدن
و چشم پوشیده داشتن بلکه نظر در سجده گاه دارد
و مکروه ست که موی سر را بالای سر پیچیده گره
داده نماز کردن بلکه سنت آنست که اگر موی سر

داشته باشد موی فروهشته باشد تا موے هم
سجده کنند و هم مکروه ست نماز برهنه سر گزاردن
مگر بنا بر تذلل و انکسار و شمار کردن آیات و تسبیحات
بدست و نزد صاحبین رح مکروه نیست و مکروه است
که امام تنها در طاق مسجد باشد و مردم بیرون یا امام بر بلند
باشد و مردم همه زیر و مکروه است استادن پس
صف تنها در صورتیکه در صف فرجه باشد و اگر
فرجه نباشد یک کس را از صف کشیده با خود صف
کند و مکروه ست پوشیدن پارچه که دران تصویر آدمی
یا جانور باشد یا آنکه تصویر بالای سر باشد یا مقابله
رو یا بدست راست یا چپ باشد اگر زیر قدم یا پس
پشت باشد مضائقه ندارد و تصویر درخت و مانند
آن مضائقه ندارد و همچنین تصویر سر بریده و قتل مار و کژدم

در نماز مکروه نیست و نه آنکه امام در مسجد باشد و سجده
یعنی مکروه نیست ۱۲
در طاق مسجد کند و نیز مکروه نیست نماز خواندن
بطرف پشت مردی که سخن میکند و بسوی مصحف
یا شمشیر آویزان یا بسوے شمع یا چراغ

فصل مریض اگر قدرت بر قیام نداشته باشد یا
خوف زیادت مرض بود نماز نشسته گزارد و رکوع
یا خوف در شدن مرض ۱۲
و سجود بجا آورد و اگر قدرت بر رکوع و سجود نداشته
باشد و قدرت بر قیام داشته باشد نزد امام اعظم رحمه
مفتی به آنست که نشسته نماز گزاردن و او را بهتر ست
از استاده گزاردن نشسته نماز گزارد و اشارهٔ
رکوع و سجود بسر کند اشارهٔ سجود پست تر کند از رکوع
و اگر استاده نماز گزارد و اشاره کند هم جائز ست و
نزد فقیر باوجود قدرت بر قیام قیام را ترک نه کند

واگر قدرت بر قیام و رکوع و سجود نداشته باشد
نشسته نماز گزارد و اشاره کند واگر قدرت
نشستن هم نداشته باشد بر قفا نماز گزارد و هر دو پای
سوی قبله کند یا بر پهلو گزارد و روی بسوی قبله
کند و اشاره کند بسر واگر اشاره بسر برای رکوع
و سجود مقدور نباشد نماز را موقوف دارد تا که قدرت
اشاره حاصل شود واگر درین عرصه بمیرد عاصی نباشد
واگر در میانهٔ نماز بیمار شد حسب مقدور خود نماز تمام کند
مسئله اگر مریض نماز نشسته میکرد با رکوع و سجود
در میانهٔ نماز قادر شد بر قیام استاده شده همان نماز را
تمام کند و نزد امام محمدؒ نماز را از سر گیرد واگر مریض نماز
باشاره میکرد و در میانهٔ نماز بر رکوع و سجود قادر شد
باتفاق نماز از سر گیرد مسئله هر که بیهوش شد

یا دیوانه گشت یک شبانه روز نماز قضا کند و اگر زیاده از
شبانه روز یک ساعت هم گذشت قضا واجب نشود
و نزد محمد رح تا که نماز ششم را وقت در نیامده باشد قضا واجب
شود **فصل** شخصی که از خانهٔ خود بر آید و از عمارات شهر
خارج شود به نیت سفر سه مرحله هر مرحله شانزده کروه
هر کروه چهار هزار قدم آن شخص فرض چهارگانه را دوگانه
گزارد و اگر چهار رکعت کرد پس اگر بر دو رکعت قعده کرد
نماز ادا شود دو رکعت فرض و دو رکعت نفل شود
و بسبب آمیزش نفل با فرض بزه کار باشد و اگر سهواً
اینچنین کرد بسبب تاخیر سلام سجدهٔ سهو کند و اگر بر دو
رکعت نشسته است فرض او تباه شد و هر چهار رکعت
نفل شد و سجدهٔ سهو کند **مسئله** حکم سفر باقی ست
تا که داخل وطن اصلی خود شود یا نیت اقامت

پانزده روز یا زیاده ازان کند در شهر یا در دهی و نیت
اقامت در صحرا معتبر نیست و کسانیکه همیشه در صحرا
ے مانند و جای اقامت نمی کنند مگر چند روز آنها
همیشه نماز اقامت میخوانده باشند مگر وقتیکه قصد کنند
دفعةً واحدةً سفر چهل و هشت کروه را و مسافر اگر اقتدای
مقیم کند در وقت بروی چهارگانه لازم شود و بعد
گذشتن وقت یعنی در قضا مسافر را اقتدای مقیم صحیح
نیست و مقیم را اقتداے مسافر هم در وقت و هم بعد
وقت در قضا صحیح ست امام مسافر دوگانه خوانده
سلام دهد و مقتدی مقیم برخاسته چهار رکعت تمام کند
مسئله وطن اصلی بوطن اصلی باطل شود نه بسفر
و نه بوطن اقامت و وطن اقامت هم بوطن
اقامت باطل شود و هم بوطن اصلی و هم بسفر

مسئله فائته حضر را در سفر چهارگانه گزارد و فائته
سفر را در حضر دوگانه گزارد **مسئله** در سفر معصیت
نزد ائمه ثلثه قصر روا نباشد و نزد امام اعظم رح
رواست افطار روزه و واجب ست قصر نماز
مسئله در نیت اقامت و سفر نیت متبوع
معتبرست یعنی امیر و سید و شوهر نه نیت
تابع یعنی لشکری و عبد و زوجه **فصل**
در نماز جمعه برای صحت ادای جمعه و سقوط
ظهر از مصلی جمعه شش چیز شرط ست **یکی** مصر
یعنی شهری که دران حاکم و قاضی باشد
یا نواح مصر که برای حوائج اهل مصر مهیا باشد
پس در دهات نزد امام اعظم رح جمعه جائز نیست
و نزد شافعی رح و اکثر ائمه در دهات جمعه جائزست

ودر نواح مصر جائز نیست **دوم** حضور پادشاه
(موجود بودن ۱۲)
یا نائب او واین نزد اکثر ائمه شرط نیست **سوم**
وقت ظهر **چهارم** خطبه **مسئله** نزد ابی حنیفه رح خطبه
مقدار یک تسبیح کفایت میکند و نزد صاحبین رح فرض
(مثل سبحان الله و الله اکبر ۱۲)
آنست که ذکر طویل باشد و دو خطبه خواندن مشتمل برحمد
وصلوة وتلاوت قرآن و وصیت مر مسلمانان را
واستغفار برای نفس خود وبرای مسلمانان نزد اکثر
ائمه فرض ست و نزد امام اعظم رح سنت ست
وترک آن مکروه **پنجم** جماعت ست وآن
نزد شافعی رح واحمد رح چهل کس میباید و نزد ابی حنیفه رح
سه کس سوای امام و نزد ابی یوسف رح دو کس سوای
امام **مسئله** اگر درمیانهٔ نماز مردم جماعت بگریزند وعدد جماعت
نماند جمعهٔ امام وباقی ماندها فاسد شود ظهر ازسر گیرند

ششم اذن عام **مسئله** نماز جمعه بر طفل و بنده
وزن و مسافر و مریض واجب نیست و همچنین بر نابینا
نزد امام اعظم رح اگرچه اورا قائد میسر شود و نزد ائمه ثلثه
اگر قائد میسر شود جمعه بر نابینا واجب باشد والا نه
و بر بنده نزد احمد رح جمعه واجب ست **مسئله** اگر بنده
یا مریض یا مسافر نماز جمعه در مصر بگزارند جمعه ادا شود و
ظهر ساقط گردد **مسئله** کسی که خارج مصر میباشد
اگر اذان جمعه می شنود بروی حضور جمعه لازم ست
مسئله بنده و مریض و مسافر را اگر در جمعه امام گیرند
روا باشد **مسئله** اگر جماعت مسافران در مصر نماز
جمعه گزارند و در آنها مقیم کسی نباشد نزد امام اعظم رح
جمعه صحیح باشد و نزد شافعی و احمد تا که چهل کس حر مقیم
صحیح نباشند جمعه روا نباشد **مسئله** غیر معذور

اگر پیش از جمعه ظهر گزارد ظهر ادا شود با کراهت تحریم
پس اگر برای جمعه سعی کرد و امام از جمعه هنوز فارغ
نشده بود ظهر باطل شد پس اگر جمعه را یافت بهتر و الا ظهر
باز گزارد و نزد صاحبین رح اگر جمعه را در نیابد ظهر باطل نشود
مسئله معذور و مسجون را روز جمعه نماز ظهر بجماعت
گزاردن مکروه ست **مسئله** هر که امام را در جمعه در تشهد
یا در سجود سهو دریافت و داخل نماز شد بعد سلام
امام دو رکعت جمعه تمام کند و نزد محمد رح اگر از رکعت ثانیه
رکوع نیافته است چهار رکعت ظهر بر همان تحریمه تمام کند
مسئله چون جمعه را اذان اول گفته شود سعی
واجب گردد و بیع حرام شود و چون امام برآید برای خطبه
سخن گفتن و نماز گزاردن ممنوع باشد تا که
از خطبه فارغ شود و چون امام بر منبر نشیند

اذان دوم رو بروی او گفته شود و مردم بسوی او متوجه شوند و چون خطبه تمام کنند اقامت گفته شود

مسئله در نماز جمعه سورهٔ جمعه و منافقون خواندن مسنون ست و بروایتی سَبِّحِ اسْمَ وَهَلْ اَتٰكَ

مسئله در یک شهر چند جا جمعه جائز است و بروایتی از امام اعظم رح سوای یک جا جائز نیست واگر چند جا جمعه گزارده شود اول صحیح باشد نه بعد آن و مروی از امام ابی یوسف رح آنست که درمیانهٔ شهر اگر نهر جاری باشد هر دو جانب آن دو جمعه خواندن جائز ست

فصل

در نمازهای واجبه سوای نماز پنجگانه دیگر نماز نزد اکثر ائمه واجب نیست و نزد امام اعظم رح وتر هم واجب ست و عید الفطر و عید اضحی نیز واجب ست و نزد غیر او این هر سه نماز سنت اند

مسئله وتر سه رکعت ست نزد امام اعظم رح بیک
سلام در هر سه رکعت فاتحه و سورت خواند و بعد قرائت
پیش از رکوع در رکعت سوم قنوت خواند تمام سال
و نزد شافعی رح قنوت در نصف اخیر رمضان سنت ست
و قنوت نزد اکثر ائمه بعد رکوع در قومه مسنون ست
مسئله قنوت در نماز فجر بدعت ست و نزد
شافعی رح سنت و مستحب آنست که در رکعت اُولیٰ از وتر
سَبِّحِ اسْمَ و در رکعت دوم قُلْ یَا اَیُّهَا الْکَافِرُوْنَ و در رکعت
سوم قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ خواند **مسئله** نماز عید را
شرائط وجوب و ادا مثل نماز جمعه است مگر آنکه
خطبه دران شرط نیست بلکه دو خطبه مثل جمعه بعد
نماز عید مسنون ست دران خطبه مناسب آن روز احکام
صدقهٔ فطر یا احکام ضحیه و تکبیرات تشریق بیان کنند

مسئلہ روز عید الفطر سنت آنست کہ اول چیزی
بخورد و صدقۂ فطر دہد و مسواک کند و غسل کند و احسن
ثیاب پوشد و خوشبو استعمال نماید و تکبیر گویان
بمصلّی رود لیکن جہر بہ تکبیر نہ کند و چون آفتاب
بلند شود و چشم خیرگی نماید ازان وقت تا پیش
از زوال وقت نماز عیدین ست و چون نماز عید
خواند بعد تحریمہ در رکعت اولی سہ تکبیر
زوائد گوید و با ہر تکبیر ہر دو دست بردارد و بعد
تکبیرات ثنا خواند و در رکعت دوم بعد قرائت پیش
از رکوع سہ تکبیر زوائد گوید و با ہر تکبیر ہر دو دست
بردارد پستر تکبیر رکوع گوید این تکبیر رکوع در نماز عید
واجب ست اگر فوت شود سجدۂ سہو لازم گردد و نماز
عید اگر کسی ہمراہ امام در نیابد آن را قضا نیست و اگر

٭ از رکوع ١٢

بعذری نماز عید الفطر از امام و قوم فوت شود روز
دوم ادا کنند نه بعد از ان و عید اضحی را
تاخیر تا دوازدهم جائزست **مسئله** عید
اضحی مثل عید الفطرست مگر آنکه مستحب آنست که بعد
نماز از اضحیه خود بخورد و قبل نماز هم خوردن مکروه نیست
و اضحیه پیش از نماز عید جائز نیست و تکبیر در
راه مصلی در عید اضحی بجهر میگفته باشد **مسئله**
تکبیرات تشریق بعد هر نماز فرض که بجماعت گزارده شود
بر مقیم بمصر واجب ست از صبح روز عرفه تا عصر روز
عید نزد امام اعظم رح و تا عصر تاریخ سیزدهم نزد صاحبین رح
و فتوی برآنست واگر زن یا مسافر اقتدا بمقیم کند برآنها هم
تکبیر واجب شود بگوید یکبار بآواز بلند اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰه
اَکْبَرُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُ اَکْبَرُ وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ

اگر امام ترک کند تاهم مقتدی ترک نکند

فصل

در نوافل سنت قبل نماز فجر دو رکعت ست سورهٔ کافرون و اخلاص دران خوانند و پیش از نماز ظهر و جمعه چهار رکعت ست بیک سلام و بعد ظهر دو رکعت ست و بعد جمعه چهار رکعت ست و نزد ابی یوسف رح شش رکعت و مستحب آنست که چهار رکعت بعد ظهر گزارد بدو سلام و پیش از نماز عصر دو رکعت یا چهار رکعت مستحب ست و بعد نماز مغرب دو رکعت سنت ست و بعد ازان شش رکعت دیگر مستحب ست آن را صلوٰة الاوابین گویند و بروایتی بعد نماز مغرب بیست رکعت آمده و پیش از عشا چهار رکعت مستحب ست و بعد عشا دو رکعت سنت ست و چهار رکعت دیگر مستحب ست و بعد

وتر دو رکعت نشسته خواندن مستحب ست در رکعت
اولی اذا زلزلت الارض و در رکعت ثانیه
قل یا ایها الکافرون خواند و نماز تهجد سنت مؤکده
است پیغمبر صلی الله علیه وسلم گاهی ترک نفرموده
واگر احیانا فوت شده دوازده رکعت در روز قضا
فرموده و نماز تهجد از چهار رکعت کمتر نیامده و از دوازده
رکعت زیاده هم بثبوت نه پیوسته پیغمبر صلی الله
علیه وسلم نماز وتر بعد تهجد میخواند سنت همین ست
هرکرا بر نفس خود اعتماد باشد وتر بعد تهجد آخر شب
بخواند که این بهتر ست واگر اعتماد نباشد پیش از
خواب بخواند که احتیاط در انست پیغمبر صلی الله
علیه وسلم گاهی تهجد مع وتر هفت رکعت خوانده وگاهی
یازده وگاهی سیزده وگاهی پانزده وگاهی دوگانه

دوگانه وگاهی چهارگانه چهارگانه وگاهی مجموع بیک
سلام وگاهی هردوگانه بوضوی جدید ومسواک خوانده
وبعد هردوگانه بخواب رفته وباز بیدارشده وطول قیام
درتهجد بسیار میفرمود تا بحدیکه پاهای مبارک ورم کرده
ومنشق شده گاهی چهار رکعت گزارده در رکعت اولی
سورهٔ بقره ودرثانیه سورهٔ آل عمران ودرثالثه سورهٔ
نساء ودررابعه سورهٔ مائده خوانده وبقدری قیام کرده
همان قدر رکوع وهمچنان قومه وهمچنان سجود وهمچنان
جلسه ادا فرموده وگاهی دریک رکعت این چهارسورة
جمع فرموده وحضرت عثمان رضی الله عنه دریک رکعت
وتر تمام قرآن ختم کرده لیکن مستحب آنست که هر روز آن
قدر بخواند که دوام برآن توان کرد درماهی یک
ختم کند یا دو ختم یا سه ختم واکثر صحابهٔ در هفت شب

ختم میفرمودند شب اول سه سوره بقره وآل عمران
والنساء شب دوم پنج سوره یا هفت سوره یا نه
یا یازده یا سیزده یا تا آخر قرآن واین ختم را فمی
بشوق می نامند وقرآن بترتیل خواند ومستحب آنست
که نماز صبح بجماعت خوانده تا بلند شدن آفتاب
در ذکر مشغول باشد آن زمان دوگانه نفل گزارد ثواب
یک حج ویک عمره کامل دریابد واگر چهار رکعت اول
روز بخواند حق تعالی میفرماید که تا آخر روز اورا کفایت
کنم واین را نماز اشراق گویند وچون آفتاب گرم شود
پیش از زوال نماز ضحی هشت رکعت از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم مروی گشته وبعد زوال پیش از ظهر چهار رکعت
نفل مروی گشته وهرگاه وضو جدید کند تحیة الوضو
دوگانه سنت ست وهرگاه در مسجد در آید

دو رکعت تحیة المسجد سنت ست و بعد عصر تا بمغرب
در ذکر الٰهی مشغول ماندن سنت ست **مسئله** جماعت
در نفل مکروه ست مگر در رمضان سنت ست که بیست
رکعت بده سلام بگذارد با جماعت در هر رکعت ده آیت
خواند تا در تمام رمضان ختم قرآن شود و از کسل قوم ازین
کم نکند و اگر قوم راغب باشند در تمام رمضان دو ختم
یا سه ختم یا چهار ختم کند و بعد هر چهار رکعت بمقدار
آن چهار رکعت جلسه کند و بذکر مشغول باشد
و این را تراویح گویند و بعد تراویح وتر بجماعت
گزارد و سوای رمضان وتر بجماعت مکروه است
نماز استخاره اگر کاری در پیش آید سنت ست
که استخاره کند وضو کند دوگانه نفل گزارد و بعد دوگانه
حمد خدا و درود بر پیغمبر علیه السلام و این دعا بخواند

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْتَخِیْرُکَ بِعِلْمِکَ وَاَسْتَقْدِرُکَ بِقُدْرَتِکَ وَاَسْأَلُکَ مِنْ فَضْلِکَ الْعَظِیْمِ فَاِنَّکَ تَقْدِرُ وَلَا اَقْدِرُ وَتَعْلَمُ وَلَا اَعْلَمُ وَاَنْتَ عَلَّامُ الْغُیُوْبِ اَللّٰهُمَّ اِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّ هٰذَا الْاَمْرَ خَیْرٌ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ وَدُنْیَایَ وَعَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَقَدِّرْهُ وَیَسِّرْهُ لِیْ ثُمَّ بَارِکْ لِیْ فِیْهِ وَاِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ اَنَّهٗ شَرٌّ لِّیْ فِیْ دِیْنِیْ اَوْ دُنْیَایَ اَوْ عَاقِبَةِ اَمْرِیْ فَاصْرِفْهُ عَنِّیْ وَاصْرِفْنِیْ عَنْهُ وَاقْدِرْ لِیَ الْخَیْرَ حَیْثُ کَانَ ثُمَّ رَضِّنِیْ بِهٖ

نماز توبه اگر معصیتی سر زند باید که زود وضو کند و دوگانه نماز گزارد و استغفار کند واز ان معصیت توبه کند و بر گذشته ندامت کند وآینده عزم بکند که باز مرتکب آن نشوم

نماز حاجت اگر او را حاجتی پیش آید وضو کند
و دوگانه نماز گزارد و حمد و صلوة گفته این دعا بخواند
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِیْمُ الْکَرِیْمُ سُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ
الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ
اَسْأَلُكَ مُوْجِبَاتِ رَحْمَتِكَ وَعَزَائِمَ مَغْفِرَتِكَ
وَالْغَنِیْمَةَ مِنْ کُلِّ بِرٍّ وَّالْعِصْمَةَ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ وَّ
السَّلَامَةَ مِنْ کُلِّ اِثْمٍ لَا تَدَعْ لِیْ ذَنْبًا اِلَّا غَفَرْتَهٗ
وَلَا هَمًّا اِلَّا فَرَّجْتَهٗ وَلَا دَیْنًا اِلَّا قَضَیْتَهٗ وَ
لَا حَاجَةً مِّنْ حَوَائِجِ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ هِیَ
لَكَ رِضًا اِلَّا قَضَیْتَهَا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ

نماز تسبیح صلٰوة التسبیح برای مغفرت
جمیع ذنوب صغیره و کبیره خطا و عمد سرّ و علانیه
در حدیث آمده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عم خود

عباس را رضی اللہ عنہ آموختہ بود چہار رکعت
در ہر رکعت بعد قراءت پانزدہ بار سُبحَانَ اللّٰہِ
وَالحَمدُ لِلّٰہِ وَلَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکبَرُ خواندو
در رکوع دہ بار و در قومہ دہ بار و در سجدہ دہ بار و در
جلسہ دہ بار و در سجدہ دوم دہ بار و بعد سجدہ دوم
نشستہ دہ بار پس در ہر رکعت ہفتاد و پنج بار و
در چہار رکعت سہ صد بار بخواند اگر مقدور
داشتہ باشد این نماز ہر روز خواندہ باشد و اگر نہ
در ہفتہ یک بار و الا در ماہی یک بار و الا در سالے
یک بار و الا در تمام عمر یک بار و بہتر آن ست
کہ در چہار رکعت از مسبحات چہار سورہ خواند و
مسبحات ہفت سورۃ است سورہ بنی اسرائیل
و حدید و حشر و صف و جمعہ و تغابن و اعلی

نماز کسوف چون آفتاب کسوف کند سنت
است که امام جمعه دو رکعت نماز گزارد و در
هر رکعت یک رکوع کند مثل دیگر نمازها
و قراءت بسیار دراز خواند و آهسته و
نزد صاحبین رح جهر بقراءت کند و بعد نماز بذکر
مشغول باشد تا که آفتاب روشن شود و اگر
جماعت نباشد تنها خواند دوگانه یا چهارگانه همچنین
در خسوف ماه و ظلمت و شدت باد و زلزله و مانند آن

طلب باران برای استسقا گاهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم فقط دعا فرموده و گاهی در خطبه
جمعه دعا کرده و عمر رضی الله عنه برای استسقا
برآمد و استغفار نمود و بس و لهذا نزد امام اعظم رح
در استسقا نماز سنت مؤکده نیست بلکه گفته که استسقا دعا

واستغفار ست واگر نماز گزارند تنها تنها جائز ست
لیکن از نبی صلی الله علیه وسلم بروایت صحیح در
استسقا نماز بجماعت ثابت شده لهذا ابی یوسف رح
و محمد رح واکثر علما گفته اند که امام همراه جماعت مسلمین
بمصلی برآید و کفار همراه نباشند و امام با جماعت
دوگانه نماز گزارد و قرائت بجهر خواند و بعد نماز
مثل عید دو خطبه خواند و استغفار کند و دعائے
استسقا با دعیه ماثوره بخواند اَللّٰهُمَّ اسْقِنَا غَیْثًا مُغِیْثًا
مَرِیْئًا مَرِیْعًا نَافِعًا غَیْرَ ضَارٍّ عَاجِلًا غَیْرَ آجِلٍ دَائِتٍ
مُمْرِعَ النَّبَاتِ اَللّٰهُمَّ اسْقِ عِبَادَکَ وَ
بَهَائِمَکَ وَ انْشُرْ رَحْمَتَکَ وَ اَحْیِ بَلَدَکَ
الْمَیِّتَ وَ نَحْوَ ذٰلِکَ وامام چادر خود گرداند نه قوم
مسئله نفل بشروع واجب شود اگر فاسد کند

دوگانه قضا کند و نزد امام ابی یوسف اگر نیت

چهار گانه کرده بود و پیش از قعدهٔ اولی فاسد کرده

چهار رکعت قضا کند و همین خلاف ست در انکه

چهار رکعت نفل گزارد و در هر چهار رکعت

قراءت ترک کند یا در یک رکعت از شفعهٔ ثانیه

قراءت کند و بس و اگر قراءت کرد در دو رکعت

اولیین فقط یا در دو رکعت اخریین فقط یا ترک کرد

قراءت در یک رکعت از اولیین یا در یک رکعت از

اخریین درین چهار صورت باتفاق دوگانه قضا کند

واگر قراءت کرد در یک رکعت از اولیین غیر آن یا در یکے

از آولیین و یکی از اخریین درین دو صورت نزد محمد

دوگانه قضا کند و نزد شیخین چهارگانه و از ترک کردن قعدهٔ

اولی نزد محمد نماز باطل شود و نزد شیخین باطل نشود

متعلق صفحه ۸۴

جدول احکام ترک قرائت در رکعات نوافل چهارگانه غیر مؤکده ق علامت قرائت و خ علامت خالی بودن رکعت ازان

رکعت	اول	رکعت دوم	رکعت سوم	رکعت چهارم	بیان لزوم قضای رکعات
۱	خ	خ	خ	خ	اولین نزد طرفین هرچهار نزد ابی یوسف رح
۲	خ	خ	ق	خ	اولین نزد طرفین هرچهار نزد ابی یوسف رح
۳	خ	خ	خ	ق	اولین نزد طرفین هرچهار نزد ابی یوسف رح
۴	ق	ق	خ	خ	اخرین بالاجماع
۵	خ	خ	ق	ق	اولین بالاجماع
۶	خ	ق	ق	ق	اولین بالاجماع
۷	ق	خ	ق	ق	اولین بالاجماع
۸	ق	ق	خ	ق	اخرین بالاجماع
۹	ق	ق	ق	خ	اخرین بالاجماع
درین صورتهای نُه گانه قضای دو رکعت باید کذا فی الدر المختار و علیه الفتوی					
۱۰	ق	خ	خ	خ	هرچهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رح
۱۱	خ	ق	خ	خ	هرچهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رح
۱۲	ق	خ	ق	خ	هرچهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رح
۱۳	خ	ق	خ	ق	هرچهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رح
۱۴	ق	خ	خ	ق	هرچهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رح
۱۵	خ	ق	ق	خ	هرچهار نزد شیخین اولین نزد امام محمد رح

درین صورتهای شش گانه قضای چهار رکعت باید کذا فی الدر المختار و علیه الفتوی

ه علامه ... در

فائدهٔ عجیبه

قضای چهارگانه از بزرگی فوائت دیگر
است از هر دو منقول که نزد امام اعظم رح درین
جدول منقول شده و روایت امام محمد از ابویوسف رح
است ما خود از امام ابویوسف رح ازین روایت
انکار کرده اند تفصیلش آنکه چون امام محمد رح
باجازت امام ابویوسف رح بتالیف
جامع صغیر پرداختند و طریقهٔ اسناد
روایت خود از امام ابویوسف رح از امام
ابوحنیفه رح دران ثبت کردند امام محمد رح کتاب مذکور
را بر ایشان عرض کردند بعد تحسینش فرمودند همه
صحیح و مطابق است مگر شش مسئله
من از ابوحنیفه رح

نفقت
مکروه امام محمد رح گفت من
این نقل خوب یاد دارم که تو زبوده بودی مگر
حالا فراموش کردی یکی از آنها مسئله صدر الذکر
است که ابویوسف رح گفت من از امام درین صورت
قضای کوتین نفل نقل کرده ام و در [illegible]
مشایخ قول امام محمد رح را اختیار کرده اند
بسبب توافق دلیل امام اعظم رح درین
مسئله دوم آنکه مستحاضه اگر بعد طلوع آفتاب
وضو کرده باشد تا خروج وقت ظهر نماز گزاردن نفل
روایت امام ابویوسف رح نزد [illegible] گزاردن
نماز نفل تا دخول وقت ظهر روایت کرده ام
سوم آنکه اگر کسی غاصب غلامی
را خرید کرده

دو کس غلامی باشند مولای این هر دو غلام سابق الذکر
[illegible] یکی از آن هر دو
عفو کند قصاص ساقط شود نزد امام اعظم رح
[illegible]
ابویوسف رح گفت من
[illegible] موافق قول خود
[illegible] این اختلاف
علامی الکش [illegible]
[illegible] و امام محمد رح
[illegible]

[illegible]
ابویوسف رح گفت من نیز همین
روایت کرده ام [illegible]
سعی کند الحکایة فی النهر الفائق نقلا عن شرح
[illegible] والله اعلم
وعلمه اتم

بلکه سجدهٔ سهو لازم آید اگر سهوا ترک کرده **مسئله**
اگر نذر کرد که فردا نماز نفل گزارم یا روزه دارم پس حائضه
شد قضا لازم آید **مسئله** نفل نشسته خواندن بی عذر
با وجود قدرت بر قیام جائز ست لیکن نشسته بی عذر خواندن
ثواب یک درجه دارد و استاده خواندن دو درجه و اگر استاده
شروع کرد و نشسته تمام کرد هم جائز ست لیکن با کراهت
اگر بعذر ماندگی و هم جائز ست بسبب ماندگی تکیه بر
دیوار کردن در نفل **مسئله** نفل گزاردن بر اسپ یا
شتر یا مانند آن خارج مصر جائز ست باشاره رکوع و سجود
بکند بهر سو که رو کند مرکوب او **مسئله** اگر شروع کرد بر اسپ
پس بر زمین آمد همان نماز با رکوع و سجود تمام کند و نزد ابی
یوسف رح نماز از سر گیرد و اگر بر زمین نماز شروع
کرد پس بر سوار شد نمازش باتفاق باطل شد بنا نکند

۸۷

فصل سجود تلاوت واجب شود بر کسی که آیت سجده
بخواند یا بشنود اگرچه قصد شنیدن نکرده باشد

مسئله از خواندن امام اگرچه آهسته خواند بر مقتدی
سجده واجب شود و از خواندن مقتدی بر کسے واجب
نشود مگر بر کسے که خارج نماز باشد و ازو بشنود و همچنین کسیکه
در رکوع یا سجود یا قومه یا جلسه آیه سجده خوانده باشد

مسئله اگر کسی خارج نماز آیه سجده خواند و مصلی بشنید
بعد نماز سجده کند و اگر در نماز آن سجده کند روا نباشد لیکن نماز
باطل نشود **مسئله** اگر امام آیه سجده خواند و کسے خارج نماز
آن را بشنید پستر با آن امام اقتدا کرد اگر پیش از

سجده کردن امام اقتدا کرد همراه امام سجده کند و اگر
بعد سجده کردن امام در همان رکعت داخل شد
اصلا سجده نکند و اگر در رکعت دیگر داخل شد
بعد نماز سجده کند مانند کسی که اقتدا نکرده
مسئله سجدهٔ تلاوت که در نماز واجب شده
بعد نماز قضا نشود **مسئله** اگر کسی آیهٔ
سجده خارج نماز خواند و سجده نکرد پس در
نماز شروع کرد و باز همان آیه خواند یک سجده
کفایت کند و اگر سجده کرد پس در نماز شروع کرد
و باز همان آیه خواند باز سجده کند **مسئله**
اگر شخصی در مجلسی یک آیهٔ سجده بارها خواند یک سجده
کفایت کند و اگر آیهٔ دیگر خواند یا مجلسی دیگر شد سجدهٔ دیگر کند
و اگر مجلس تلاوت کننده متحد ست و مجلس سامع غیر متحد

برتلاوت کننده یک سجده واجب شود وبرسامع دو
سجده وبعکس آن اگر مجلس سامع متحد باشد نه مجلس تلاوت
یعنی برسامع یک سجده وبرتلاوت کننده متعدده ۱۲
کننده **مسئله** کیفیت سجده آنست که باشرائط نماز
تکبیر گویان بسجده رود وتسبیحات گوید وتکبیر گویان
ازسجود سر بردارد وتحریمه وتشهد وسلام درسجدهٔ
تلاوت نیست **مسئله** مکروه است که تمام سوره
خواند وآیت سجده نخواند وبعکس مکروه نیست ویک دو
که دران قطع نظم قرآن ست ۱۲ در مختار
آیه یا آیه سجده ضم کرده خواندن بهترست وبهتر آنست که
آیهٔ سجده آهسته خواند تابرسامعان سجده واجب نشود

کتاب الجنائز

موت راهمیشه یاد داشتن ووصیت نامه بما وجب
به الوصیة همراه داشتن مستحب ست ودروقت غلبه
ظن بموت واجب ست درحدیث ست که هرکه هرروز

بمیست مرتبه موت را یاد کند درجه شهادت یابد

مسئله چون مسلمان مشرف بمرگ شود تلقین شهادتین

یعنی قریب ۱۲

کرده شود و سوره یٰسٓ بر سرش خوانده شود و چون بمیرد

دهن و چشم او پوشیده شود و در دفن او شتابی کرده شود

مسئله چون غسل داده شود تخته را به عود سوز سه بار

تجمیر کند و مرده را برهنه کرده عورت او پوشیده

بروی بیارد و نجاست حقیقی پاک کرده بی آنکه آب

در دهن و بینی او کرده شود وضو کنانیده بآبی که اندکی

دران برگ کنار یا مانند آن جوشش داده باشد غسل

داده شود و موی ریش و موی سر او را بگل خیرو و مانند

آن بشوید اول بر پهلوی چپ غلطانیده پس بر پهلوی

راست غلطانیده بشوید تا که آب روان شود

وتکیه داده شکم او را آهسته بمالد اگر چیزی بر آید پاک کند

تاکفن ملوث نشود ۱۲ ع

واعادهٔ غسل ضرور نیست پس از پارچه خشک کرده خوشبو
بر سر و ریش و کافور بر اعضای سجدهٔ او بمالد و کفن
پوشانند مرد را سه پارچه مسنون ست بقول ابی حنیفه رح
یکی کفنی تا نصف ساق و دو چادر از سر تا قدم و در
حدیث صحیح آمده که نبی صلی الله علیه وسلم را در سه چادر
کفن داده شد قمیص دران نبود و دستار بستن بدعت ست
واگر سه پارچه میسر نشود دو پارچهٔ کفن کفایت ست و
حمزه رضی الله عنه را در یک چادر دفن کرده شد که اگر سر
می پوشید پا برهنه می شد واگر پا می پوشید از جانب سر کوتاهی
میکرد آخر بحکم آن سرور علیه السلام بجانب سر کشیدند و بر پا
گیاه انداختند و زن را دو پارچه زیاده داده شود یکی
دامنی که موی سر بدان پیچیده بر سینه بنهد و یکی
سینه بند از بغل تا زانو و اگر میسر نشود سه پارچه کفن

کفایت ست و عند الضرورة هرچه بهم رسد **مسئله**

مردهٔ مسلمان را غسل و کفن دادن و نماز جنازه خواندن

و دفن کردن فرض کفایت ست و بدون غسل و کفن

نماز جنازه صحیح نیست **مسئله** (بر زندگان مسلمین) برای امامت

نماز جنازه پادشاه اولی ست پستر قاضی پستر امام محله پستر

ولی میت اقرب پس اقرب لیکن پدر میت برای امامت

از پسرش اولی ست **مسئله** نماز جنازه چهار

تکبیر ست بعد تکبیر اولی سبحانک اللهم تا آخر خواند

نزد امام اعظم رح سورهٔ فاتحه خواندن در نماز جنازه مشروع

نیست و اکثر علما بر آنند که فاتحه هم بخواند و بعد تکبیر دوم

درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم خواند و بعد سوم برای

میت و جمیع مسلمانان دعا خواند اللهم اغفر لحیّنا

ومیّتنا الی آخره و بر جنازهٔ طفل بخواند

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا فَرَطًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا اَجْرًا وَّذُخْرًا
بفتحتین پیش رونده بر حوض تا آب مهیا سازد ۱۲ در مختار
اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لَنَا شَافِعًا وَّمُشَفَّعًا وبعد تکبیر چهارم
مقبول الشفاعة ۱۲
سلام گوید **مسئله** هرکه بعد تکبیر امام حاضر شود هرگاه
امام تکبیر دیگر گوید همراه او تکبیر گفته داخل نماز شود و
بعد سلام امام تکبیرات اول که فوت شده قضا کند
ونزد ابی یوسف رح انتظار تکبیر دیگر امام ضرور نیست
مانند کسی که وقت تحریمه امام حاضر باشد وهمراه امام
تکبیر تحریمه نگفت ونماز جنازه سوار بر اسپان جائز نیست
بی عذر درنجنین نشست ۱۲ در مختار
مسئله نماز جنازه در مسجد مکروه است **مسئله** نماز
برمرده غائب وبر عضوی کمتر از نصف روا نیست
مسئله طفل بعد ولادت اگر آواز کرد بران نماز
کرده شود والا نه **مسئله** طفلی که از دار الحرب
بدون مادر وپدر بندی کرده شد ویا یکی از پدر ومادرش

عہ هر که بردارد جنازه هر چهل قدم معاف کرده شود چهل گناه کبیره ۱۲

مسلمان شد یا خود عاقل بود و مسلمان شد درین هر سه
صورت اگر آن طفل بمیرد نماز بروی کرده شود
مسئله سنّت آنست که جنازه را چهار کس بردارند
و جلد روان شوند نه پویان و همراهیانش پس جنازه
روان شوند تا که جنازه بر زمین نهاده نشود نه نشینند
مسئله لحد در قبر کرده شود و میّت را از جانب قبله
داخل قبر کرده شود و وقت نهادن بسم الله و علی
ملّة رسول الله گفته شود و روی بسوی قبله کرده شود
و قبر زن پوشیده شود و خشت خام یا نی نهاده خاک
انباشته شود و قبر مثل کوهان شتر کرده شود و خشت
پخته و چونه و چوب دران کردن مکروه است مسئله
آنچه بر قبور اولیا عمارتهای رفیع بنا می کنند و چراغان روشن
می کنند و ازین قبیل هر چه میکنند حرام ست یا مکروه

از خلاصه ۱۲

مسئله اگر بدون خواندن نماز جنازه مرده دفن
کرده شد بر قبر نماز جنازه خوانده شود تا سه روز و بعد
سه روز نماز بر قبر جائز نیست نزد امام اعظم رحمه و پیغمبر
صلی الله علیه و سلم بعد هفت سال قریب وفات خود
بر شهدای احد نماز جنازه خوانده شاید که این خصوصیت
شهدا باشد که بدن آنها منفسخ نمی شود **فصل** در شهید
کسیکه از دست اهل حرب یا اهل بغی یا قطاع الطریق
کشته شد یا در جنگ گاه یافته شد و بر وی اثر قتل است
یا او را مسلمانی بظلم کشته و دیت از قتل او واجب
نشده و آن کس طفل یا دیوانه یا مجنب یا زن حائضه
نیست و پیش از مردن از خوردن یا آشامیدن
یا علاج کرده شدن یا بیع یا شرا یا وصیت
کردن منتفع نشده و نمازی بعد زخمی شدن

بروی فرض نشده آن کس شهیدست او را غسل نباید داد
و در پارچه بدنش دفن باید کرد لیکن بروی نماز باید خواند
و اگر این شروط نیافته شد و ظلماً کشته شد اگرچه
ثواب شهادت یابد لیکن غسل و کفن داده شود و
اگر در حد یا قصاص کشته شد شهید نیست غسل
داده شود و بروی نماز خوانده شود و اگر قاطع طریق
یا باغی کشته شد غسل داده شود و نماز بروی نخوانده شود

فصل در ماتم اگر زنی را شوهر فوت شود بروی
ماتم کردن تا چهار ماه و ده روز ایام عدت واجب
(یعنی سوگ کردن ۱۲)
است زینت نکند و پوشیدن پارچه معصفر و
زعفرانی و استعمال خوشبو و روغن و سرمه و حنا
ترک کند مگر بعذر و از خانهٔ شوهر بر نیاید مگر روزانه
برای ضرورت و شبانه همانجا باشد مگر در صورتیکه

بجبر از خانه بدر کرده شود یا خانه منهدم شود یا خوف
کند بر نفس یا بر مال خود و اگر سوای شوهر دیگرے
از اقربای زن فوت شود سه روز ماتم کردن جائز
است و زیاده از سه روز حرام ست **مسئله** غم کردن
بدل و گریستن از چشم بر مرده جائز ست و آواز بلند کردن
در گریه و نوحه کردن و گریبان چاک کردن و بر سر زدن
حرام ست **مسئله** اکثر احادیث صحاح دلالت
دارند بر آنکه میت بسبب نوحه کردن اهل او عذاب
کرده میشود و درین باب علما را اقوال مختلف اند
و مختار نزد فقیر آنست که اگر مرده در حالت حیات
خود بنوحه عادت داشته باشد یا بدان وصیت
کرده باشد یا بدان راضی باشد یا میدانست که اهل
من بر من نوحه خواهند کرد و آنها را از ان

منع نکرده درین صورت میت عذاب کرده شود بنوحهٔ
اهل او والا عذاب نکرده شود **مسئله** سنت آنست
که در مصیبت اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ گوید وصبر کند
مسئله طعام فرستادن برای اهل بیت روز مصیبت
سنت ست **فصل** زیارت قبور مردان را جائز ست نه
زنانرا وسنت آنست که در مقابر رفته گوید اَلسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
یَا اَهْلَ الْقُبُوْرِ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَالْمُؤْمِنِیْنَ اَنْتُمْ لَنَا
سَلَفٌ وَنَحْنُ لَکُمْ تَبَعٌ وَاِنَّا اِنْ شَاءَ اللّٰهُ بِکُمْ
لَاحِقُوْنَ یَرْحَمُ اللّٰهُ الْمُسْتَقْدِمِیْنَ مِنَّا وَالْمُسْتَاْخِرِیْنَ
اَسْاَلُ اللّٰهَ لَنَا وَلَکُمُ الْعَافِیَةَ یَغْفِرُ اللّٰهُ لَنَا وَلَکُمْ وَیَرْحَمُنَا
اللّٰهُ وَاِیَّاکُمْ از امیر المومنین علی رضی الله عنه مرویست
از پیغمبر علیه الصلوة والسلام که هرکه بر مقابر گذرد و
قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ یازده بار خوانده بر دگان بخشد

موافق شمار مردگان او را هم ثواب داده شود واز
ابی هریرهؓ مرویست مرفوعاً که هر که فاتحه واخلاص
و سورهٔ تکاثر خوانده برای مردگان ثواب آن گرداند
مردگان برای او شفیع باشند واز انسؓ ست مرفوعاً
که هر که سورهٔ یٰس در مقابر بخواند آنها را تخفیف کند
حق تعالی واین را ثواب بعدد آنها باشد **مسئله**
اکثر محققین بر آنند که اگر کسی مرده را ثواب نماز یا روزه
یا صدقه یا دیگر عبادت مالی یا بدنی بخشد مے رسد
مسئله سجده کردن بسوی قبور انبیا و اولیاء و
طواف گرد قبور کردن و دعا از انها خواستن و نذر برای
آنها قبول کردن حرام ست بلکه چیزها ازان بکفر میرساند
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر آنها لعنت گفته وازان
منع فرموده وگفته که قبر مرا بت نه کنند

کتاب الزکوة

رکن دوم از ارکان اسلام زکوة ست چون بعضی
قبائل عرب بعد وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم
خواستند که زکوة ندهند ابوبکر صدیق قصد جهاد
بآنها فرموده و بر آن اجماع منعقد شد منکر وجوب
زکوة کافر ست و تارک آن فاسق مسئله زکوة
واجب ست بر حر مسلم عاقل بالغ که مالک نصاب
باشد و فارغ باشد آن نصاب از حوائج اصلیه و دین و
نامی باشد و بروی سال تمام گذشته باشد مسئله اگر بعد
ملک نصاب پیش از تمام سال زکوة یک سال یا
زکوة چند سال پیشگی ادا کرده شود مسئله اگر مالک
یک نصاب زکوة چند نصاب داد و بعد ادای زکوة
مذکور مالک چند نصاب شد تاهم ادا جائز باشد

مسئله زکوة در مال صبی و مجنون واجب نشود نزد ابی حنیفه و نزد ائمهٔ ثلثه واجب شود و ولی از طرف او ادا کند

مسئله در مال ضمار یعنی مالیکه گم شده باشد یا در دریا افتاده باشد یا کسی غصب کرده باشد و بران شهود نباشند یا در صحرا مدفون بود و مکانش فراموش شده باشد یا دین باشد بر کسی و مدیون منکر باشد و شهود بران نباشند یا پادشاه یا مانند آن یعنی کسیکه فریاد او نزد دیگری ممکن نباشد بمصادره گرفته باشند درین چنین مال زکوة واجب نیست و اگر این مال باز بدست آید بابت ایام گذشته زکوة واجب نشود و اگر دین باشد بر مقر اگرچه مفلس باشد یا بران دین شهود باشند یا در علم قاضی باشد یا در خانه مدفون باشد و مکان آن فراموش شده باشد درین چنین مال زکوة

واجب ست بابت ایام گذشته نیز **مسئله**
دین ہرگاه وصول شود زکوة آن داده شود و اگر دین
بدل تجارت باشد بعد قبض چہل درم زکوة دہد و اگر دین
بدل مال باشد نه بابت تجارت مثل ضمان مغصوب
زکوة آن بعد قبض نصاب داده شود و اگر دین بدل
غیر مال باشد چون مہر و بدل خلع و مانند آن بعد قبض
مال نصاب وگذشتن سال زکوة داده شود نزد امام اعظم رح
و نزد صاحبین رح آنچه قبض کند مطلقاً زکوة آن دہد مگر
دیت و ارش جنایت و بدل کتابت این را بعد
قبض نصاب وگذشتن سال بران زکوة دہد **مسئله**
برای ادای زکوة نیت وقت ادا یا وقت جدا کردن
قدر زکوة از دیگر مال شرط ست **مسئله** اگر بدون
نیت زکوة تمام مال را صدقه کرد زکوة ساقط شود

واگر بعض مال را صدقه کرد نزد ابی یوسف رح هیچ
ساقط نشود و نزد محمد رح هر قدر که صدقه کرد زکوة حصه
آن ساقط شد **مسئله** اگر اول سال و آخر
سال نصاب کامل بود و درمیان سال ناقص شود
زکوة تمام سال واجب شود و نقصان میانه معتبر نیست
مسئله مال نامی که در ان زکوة واجب شود
سه قسم ست یکی نقد یعنی زر و سیم خواه مسکوک
بود یا تبر یا زیور یا ظروف طلا و نقره نصاب زر
بیست مثقال ست که هفت و نیم توله باشد و نصاب
سیم دو صد درم ست که پنجاه و شش روپیه سکهٔ دهلی
وزن آن میشود و مقدار زکوة واجب از هر دو جنس
چهلم حصه است واگر کم از نصاب زر باشد و همچنین سیم
نزد امام اعظم رح هر دو را باعتبار قیمت یک جنس کرده

نصاب اعتبار کرده شود و منفعت فقیر مرعی داشته شود
و نزد صاحبین رح باعتبار اجزا نصاب کامل کرده میشود
پس اگر صد درم سیم و ده مثقال زر باشد باتفاق
زکوٰة واجب شود و اگر صد درم سیم و پنج مثقال
زر باشد و قیمت پنج مثقال زر برابر صد درم ست
زکوٰة نزد امام اعظم رح واجب شود نه نزد صاحبین رح
مسئله اگر زر یا نقره مغشوش باشد حکم زر و نقره
خالص دارد و اگر غش دران مغلوب باشد و اگر
غش غالب باشد حکم عروض دارد **قسم دوم** از
مال نامی مال تجارت ست **مسئله** هر مال که به نیت
تجارت خریده شود دران زکوٰة واجب میشود و اگر کسی
او را بخشیده باشد یا وصیت کرده باشد یا زن را
در مهر مالی بدست آمده باشد یا مرد را در خلع یا صلح

از قصاص مال بدست آمده باشد وقت مالک
شدن نیت تجارت کرد نزد ابی یوسفؒ دران زکوٰة
واجب شود نه نزد محمدؒ مسئله اگر در میراث مالی بدست آمده باشد
اگرچه وقت مردن مورث نیت تجارت کرد مال تجارت
نشود و زکوٰة دران باتفاق واجب نشود مسئله اگر
غلامی را برای تجارت خرید کرد پستر نیت استخدام
کرد مال تجارت نماند و اگر برای استخدام خرید
کرد پستر نیت تجارت کرد مال تجارت نشود تا که
آن را نفروشد مسئله مال تجارت را بزر یا بسیم
درانچه نفع فقرا باشد قیمت کرده شود پس اگر بمقدار
نصاب یکی از هر دو جنس رسد چهلم حصهٔ آن در زکوٰة
ادا کند **قسم سوم** از مال نامی سوائم اند یعنی شتران
یا گاوان یا بزها مخلوط نر و ماده که اکثر سال بر چریدن

درصحرا کفایت کنند و همچنین گلۀ اسپان و تفصیل
نصاب اجناس سوائم و قدر واجب آن طول دارد
و درین دیار این اموال بقدر وجوب زکوٰة نمی باشد
لهذا مسائل زکوٰة آن مذکور نکرده شد و همچنین احکام
عشر زمین عشری که درین دیار نیست و مسائل عاشر
که بر طرق و شوارع باشد مذکور نکرده شد **مسئله**
اگر مسلمان یا ذمی کان از زر یا نقره یا آهن یا مس
یا مانند آن در صحرا یافت پنجم حصه از ان گرفته شود
و چهار حصه یابنده راست اگر زمین مملوک کسی نیست
و اگر مملوک ست چهار حصه مالک راست و اگر در خانۀ خود
یافت نزد امام اعظم رح دران خمس واجب نیست
و نزد صاحبین رح واجب ست و اگر در زمین زراعتی خود
یافت دران دو روایت ست **مسئله** اگر گنجی یافت اگر

دران علامت اسلام ست مثل سکهٔ اهل اسلام آن را
(مثل کلمه ۱۲ عالمگیریه)
حکم لقطه است مالکش را تلاش کرده باید رسانید و اگر دران
علامت کفر باشد خمس گرفته شود و باقی یابنده راست

مسئله مصرف زکوة فقیر ست که مالک کم از نصاب (پنجم حصه ۱۲)
باشد و مسکینی که مالک هیچ نباشد و مکاتب ست برای
ادای مال کتابت و مدیون ست که مالک نصاب
است لیکن نصاب او فاضل از دین نیست
و غازیکه اسباب غزوه ندارد از اسپ و یراق و کسی که
مال دارد در وطن و او در سفر ست بعید از وطن مال
همراه ندارد ازین اصناف یک صنف را بدهد یا همه
(یا یک شخص را از ان ۱۲ فتح القدیر)
شان را لیکن زکوة دهنده مال زکوة با صول و فروع و
زوج خود یا زوجهٔ خود و بندهٔ خود و مکاتب خود و مدبر و ام
(اگرچه سه طلاق داده باشد تا در میان عدت بود ۱۲ الطحطاوی)
ولد خود ندهد و غلامی را که بعض او آزاد باشد هم ندهد

۱۰۵

دکافر را ندهد و بنی هاشم و موالی آنها را ندهد مگر صدقهٔ نفل
و در بنای مسجد و کفن میت و ادای قرض میت خرج
نکند و بندهٔ غنی و پسر صغیر غنی را ندهد مسئله اگر
مصرف زکوة گمان کرده زکوة داد و پستر ظاهر بود که غنی بود
یا هاشمی یا کافر یا پدر یا پسر زکوة دهنده نزد امام اعظم رح
اعادهٔ آن لازم نیست و نزد ابی یوسف رح اعاده
لازم ست و اگر ظاهر شد که بنده یا مکاتب او بود
اعاده لازم ست مسئله مستحب آنست که یک
فقیر را آن قدر دهد که دران روز محتاج سوال نباشد
مسئله مقدار نصاب یا اکثر بیک فقیر غیر مدیون دادن
یا از شهری بشهری دیگر مال زکوة فرستادن مکروه ست
مگر وقتیکه قریبا و یا محتاج تر در شهری دیگر باشد مسئله
هر کرا قوت یک روز میسر باشد او را سوال نباید کرد

فصل صدقهٔ فطر واجب ست بر هر حر مسلم که
مالک نصاب باشد و آن نصاب فاضل باشد از
دیون و حوائج اصلیه و نامی بودن نصاب شرط
نیست و بر مالک اینچنین نصاب گرفتن صدقه
حرام ست صدقهٔ فطر از نفس خود دهد و فرزندان
صغیر خود اگر مالک نصاب نباشند و اگر باشند از
مال آنها داده شود و از بندگان خدمتی خود
بدهد نه از بندگان تجارتی اگرچه بنده مدبر
که صدقهٔ شان زکوٰة ست ۱۲ — خدمتی ۱۲
یا ام ولد باشد نه از زوجهٔ خود و فرزندان بالغ
خود و مکاتب خود و نه از بندهٔ گریخته مگر بعد باز آمدن
یا مغصوب ۱۲ ع
و اگر یک بنده یا چند بنده در چند کس مشترک
باشند نزد امام اعظم رح صدقهٔ فطر آن بنده بر کسی
واجب نشود مسئله صدقهٔ فطر واجب می شود

بطلوع فجر روز عید پس کسیکه پیش از صبح عید بمرد
یا بعد صبح زائیده شد و یا اسلام آورد صدقه آن
واجب نشود و پیش از عید هم ادای صدقهٔ فطر
جائزست لیکن مسنون آنست که پیش از خروج
بمصلیٰ ادا کند اگر روز عید صدقهٔ فطر ادا نکرد هر گاه خواهد
قضا کند **مسئله** مقدار صدقهٔ فطر نصف صاع ست
از گندم یا آرد گندم یا ستوی گندم یا یک صاع ست
از خرما یا جو و کشمش مثل گندم ست نزد امام اعظم رح
و مثل جو نزد صاحبین رح صاع ظرفی باشد که دران هشت
رطل از عدس یا ماش یا مانند آن گنجد و نزد
ابی یوسف رح پنج رطل و ثلث رطل و رطل بست
استار باشد هر استار چهار و نیم مثقال پس بوزن
یک رطل برابر سی و شش روپیه سکهٔ دهلی ست

فصل
داد ن قیمت عوض صدقۂ فطر جائزست

دیگر صدقۂ نافلہ است صدقۂ نافلہ بو الدین و اقربین و یتامی و مساکین و ہمسایہ و سائلین وغیرہ بدہد لیکن بہتر آنست کہ انچہ زائد از حوائج اصلی و دیون و نفقات و حقوق واجبہ باشد بدہد و در معصیت خرج نکند پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعد فتح خیبر نفقۂ یک سالہ پیشگی بازواج مطہرات می دادند و دیگر برای نفس خود ہیچ ذخیرہ نمی کردند ہرچہ میسر می شد در راہ خدا میدادند و فرمودند

اَنفِق یا بِلالُ وَلا تَخشَ مِن ذِی العَرشِ اِقلالًا

یعنی خرج کن انچہ داری ای بلال و از مالک عرش اندیشۂ فقر مدار و مال را بیہودہ خرج نکند کہ مبذر را حق تعالی برادر شیطان گفتہ خرج بیہودہ آنست کہ

که دران ثواب نباشد و نه منفعتی در دنیا و حظ نفس
زیاده از حق نفس معتبر نیست مسئله اول از
صدقهٔ نافله به بنی هاشم بدهد که زکوٰة بر آنها
حرام ست و بتواضع و احترام نظر بر قرابت رسول الله
صلی الله علیه وسلم بگذارند مسئله صدقهٔ نافله
ذمّی را دادن جائز ست نه حربی را مسئله ضیافت
مهمان تا سه روز سنّت مؤکده است و بعد از آن مستحب

کتاب الصوم

یکی از ارکان اسلام روزهٔ ماه مبارک رمضان ست
فرض ست قطعی بر هر مسلم مکلّف منکر آن کافر بود و
تارک بی عذر فاسق در صحیحین ست که ابو هریره رض
از رسول کریم صلی الله علیه وسلم روایت کرده که هر عمل
حسنهٔ ابن آدم زیاده داده می شود ثواب آن ده چند

تا هفتصد چند حق تعالی فرمود مگر بدرستیکه روزه
برای منست و من خود جزای روزه هستم الحدیث
مسئله شرط ادای روزه نیت ست وطهارت
از حیض ونفاس مسئله روزه بر شش قسم ست یکی
روزهٔ رمضان دوم روزهٔ قضا سوم روزهٔ نذر معین
چهارم روزهٔ نذر غیر معین پنجم روزهٔ کفارت ششم
روزهٔ نفل نزد امام اعظم رح روزهٔ رمضان بمطلق
نیت ونیت فرض وقت ونیت نفل ادا شود
بدون قید نفل و فرض ۱۲ ونیت صوم آن روز ۱۲ ع
واگر نیت قضا یا کفارت کرد اگر صحیح مقیم ست فرض
یعنی بیمار یا مسافر نیست ۱۲
وقت ادا شود لاغیر واگر مریض یا مسافر ست آنچه
نیت کرد از قضا یا کفارت ادا شود ونزد صاحبین رح
تا هم فرض وقت ادا شود ونزد مالک رح وشافعی رح و
احمد برای روزهٔ رمضان هم تعیین نیت فرض وقت

ضرورست و نذر معین نزد امام اعظم رح چنانچه به نیت
نذر ادا شود و هم بمطلق نیت ادا شود و هم به نیت نفل و
اگر نیت واجب آخر کرده واجب آخر ادا شود و نزد دیگر
ائمه نذر معین بدون تعیین نیت نذر ادا نشود و نفل
به نیت مطلق ادا شود بالاتفاق چنانچه به نیت
نفل و نذر غیر معین و قضا و کفارت را باتفاق
تعیین نیت شرطست مسئله وقت نیت روزه از غروب
آفتابست تا طلوع صبح و بعد طلوع صبح نیت
روا نباشد مگر در روزهٔ نفل تا پیش از زوال نزد شافعی رح
و احمد رح و نزد مالک رح بعد طلوع صبح نیت نفل هم
درست نیست و نزد امام اعظم رح نیت روزهٔ رمضان
و نذر معین و نفل تا پیش از زوال صحیح ست و نیت
قضا و کفارت و نذر غیر معین بعد طلوع صبح باتفاق

جائز نیست و نزد ائمہ ثلثہ ہر سی روزۂ رمضان
راہر شب نیت علیحدہ علیحدہ شرط ست و نزد مالک رح
برای تمام رمضان شب اول یک نیت کافیست اگر
اول شب ماہ نیت روزہ کرد و درمیان رمضان
مجنون شد و چند روزہ در جنون گذشت و مفطرات
صوم از و بوقوع نیامد نزد مالک رح روزہای او صحیح شد و نزد
ائمہ ثلثہ ایام جنون را روزہ قضا کند برای فوت نیت
و اگر جنون تمام ماہ رمضان را در گرفت روزہ ساقط
شود قضا واجب نگردد و اگر یک ساعت از رمضان مجنون را
افاقت شد ایام گذشتہ را قضا کند اگرچہ در حالت بلوغ
مجنون بود یا بعد از ان مجنون شد مسئلہ بدیدن
ماہ رمضان یا بتمام شدن سی روز شعبان روزہ
واجب شود و برای شہادت ماہ رمضان اگر

116

117

آسمان ابر یا مانند آن دارد و یک مرد یا زن عادل
کافی ست حر باشد یا رقیق و برای شهادت شوال
درین چنین حال دو مرد حر عادل یا یک مرد و دو زن
احرار عدول بالفظ شهادت شرط ست و اگر مطلع
صاف باشد در رمضان و شوال جماعتی عظیم میباید
مسئله اگر رمضان بشهادت یک کس ثابت
شده باشد و روز سی ام ماه ندیده شد افطار جائز نیست
و اگر بشهادت دو مرد ثابت شد و سی روز گذشت افطار
جائز شد اگرچه ماه ندیده شد **مسئله** اگر کسی ماه
رمضان یا شوال بچشم خود دید و قاضی شهادت او رد کرد
در هر دو صورت واجب ست که آن کس روزه دارد و اگر
افطار کند قضا واجب شود نه کفارت **مسئله** در روز
شک یعنی سی ام شعبان چون ماه ندیده شود و مطلع
یعنی شب سی ام شعبان ۱۲

صاف نباشد روزه ندارد مگر به نیت نفل اگر موافق افتد
روز صوم معتاد اورا والاخواص روزه دارند و عوام بعد
زوال افطار کنند نزد امام اعظم رح و آن روز به نیت
رمضان یا به نیت واجب آخر روزه داشتن مکروه ست
و همچنین مکروه ست به تردید نیت که اگر رمضان باشد
از رمضان ست والّا از نفل یا واجب دیگر و بهر
تقدیر و بهر نیت که روزه داشت چون رمضان
ثابت شود آن روزه نزد امام اعظم رح از رمضان ادا
شود **فصل** در موجبات قضا و کفارت اگر کسی در روزهٔ
رمضان جماع کرد یا جماع کرده شد عمداً در قبل یا دبر یا
خورد یا آشامید عمداً غذا یا دوا روزهٔ او فاسد شود و بروی
قضا و کفارت واجب شود و برده آزاد کند و اگر
میسّر نشود دو ماه پی به پی روزه دارد که دران

رمضان وایام عیدین وتشریق نباشد واگر درمیانهٔ آن
روزه فوت شود بعذر یا بی عذر روزه از سر گیرد
مگر بضرورت حیض ونفاس اگر افطار واقع شود
مضائقه ندارد واگر مقدور روزه نداشته باشد به شصت
مسکین طعام دهد هریک را مثل صدقهٔ فطر ونزد شافعی رح
واحمد رح بدون جماع کفارت واجب نشود واز افساد
روزهٔ قضا یا کفارت یا نذر کفارت واجب نشود باتفاق
واگر دریک رمضان دو روزه یا چند روزه فاسد گردد
بوجهیکه کفارت واجب شود اگر بعد افساد روزهٔ اول
کفارت داده شد روزهٔ ثانی را کفارت علی حده
بدهد وهمچنین در ثالث ورابع وبعد آن واگر روزهٔ
اول را کفارت نداده باشد تا آخر رمضان برای
افساد چند روزه یک کفارت کافیست ونزد مالک رح

وشافعی رح بر ہر تقدیر چند روزہ را چند کفارت میباید
واگر از دو رمضان دو روزہ فاسد کردہ وکفارت روزۂ
اول نداده درین صورت باتفاق کفارت علیحده علیحده
واجب ست واگر بخطا یا باکراه افطار کرد گو بجماع یا
حقنه کرده شد یا در گوش یا در بینی دوا چکانیده شد
یا در زخم شکم یا در زخم سر دوا چکانیده شد پس دوا بدماغ
او یا در شکم او رسید یا سنگریزه یا آهنی یا چیزیکه از جنس دوا
وغذا نیست از حلق فرو برد یا بقصد پری دهن قی کرد
یا بگمان شب طعام سحور خورد وظاهر شد که صبح بود یا بگمان
غروب افطار کرد حال آنکه غروب نشده بود یا طعام بفراموشی
خورد وگمان کرد که روزه من فاسد شد پستر عمداً خورد یا آب در
حلق خفته ریخته شد یا زنی خفته یا در حالت دیوانگی یا بیهوشی
جماع کرده شد درین صورتها قضا واجب شود

نہ کفارت و ہمچنین اگر در رمضان نہ نیت روزہ کرد و
نہ نیت افطار و ہیچ از مفطرات صوم از وی بوقوع نیامد
قضا واجب شود نہ کفارت و اگر در رمضان نیت
روزہ نکرد و طعام خورد نزد امام اعظم رح کفارت
واجب نشود و نزد صاحبین رح واجب شود و اگر روزہ
را فراموش کرد و در حالت فراموشی طعام یا آب خورد
یا جماع کرد روزہ فاسد نشود و قضا واجب نگردد و
ہمچنین احتلام و انزال بنظر شہوت و روغن بر بدن
مالیدن و سرمہ در چشم کشیدن و غیبت کسی کردن
و حجامت کردن و بقصد قی آمدن اگرچہ کثیر باشد
و بقصد قی اندک کردن و آب در گوش چکانیدن
روزہ را فاسد نکند و اگر در ذکر روغن یا چیزی دیگر
چکانید نزد امام اعظم رح روزہ فاسد نشود و نزد

ابی یوسف رح فاسد شود و اگر با زن مرده یا چهارپایه یا
در غیر سبیلین جماع کرد یا زن را بوسه کرد یا مس بشهوت
کرد اگر انزال شد روزه فاسد شود والا فاسد نشود
قضا لازم آید نه کفاره ۱۲
اگر در دندان چیزی از طعام باقی مانده و آنرا از دست
برآورده خورد روزه فاسد شود و کفارت واجب نشود
وقضا لازم گردد ۱۲ وهو الاصح ۱۲
واگر از نوک زبان برآورده خورد اگر مقدار نخود باشد
قضا واجب شود و اگر از نخود کمتر باشد روزه فاسد
نشود اگر دانهٔ کنجد در دهن انداخته از حلق فرو برد
روزه فاسد شود و اگر در دهان خائید روزه
فاسد نشود قی پری دهن در دهن آمد و باز آن را
بقصد فرو برد روزه فاسد شود و اگر قی
بالاتفاق ۱۲
قلیل در دهن آمد و بقصد فرو رفت روزه
فاسد نشود و اگر پری دهن بی قصد فرو رفت
بالاتفاق ۱۲

١٢٤

نزد ابی یوسف رح فاسد شود نه نزد محمد رح واگر قلیل لقصد
وهو الصحیح ۱۲ النهایة
فرو برد نزد محمد رح فاسد شود نه نزد ابی یوسف رح چشیدن
چرا که بقصد ست ۱۲
چیزی یا خائیدن چیزی بعذر در روزه مکروه است
وطعام برای طفل خائیدن در صورت ضرورت
یعنی عذر ۱۲
جائز باشد و مضمضه و استنشاق برای دفع گرمی
بدون کراهت ۱۲ بدون وضو ۱۲ ع
وهمچنین غسل برای دفع گرمی و پارچهٔ تر پیچیدن نزد
امام اعظم مکروه ست تنزیهاً که بر جزع دلیل ست
و نزد ابی یوسف رح مکروه نیست مسئله اگر بشب مجنب شد
روزه دار
وصبح کرد صائم در حالت جنابت روزهٔ او صحیح ست
لیکن مستحب آنست که پیش از طلوع صبح غسل کند
مسئله علما اتفاق دارند بر آنکه در روزه دروغ گفتن یا
غیبت کسی کردن یا کسی را ناسزا گفتن روزه را فاسد نمیکند
لیکن سخت مکروه ست و نزد اوزاعی رح روزهٔ او فاسد شود

رسول فرمود صلی الله علیه وسلم هرکه ترک نکرد سخن
دروغ وعمل معصیت پس حقتعالی محتاج روزهٔ او نیست
یعنی روزهٔ او مقبول نیست **مسئله** اگر شخصی طعام میخورد
یا جماع میکند وفجر طلوع کرد و بمجرد طلوع فجر طعام
از دهان انداخت و ذکر از جماع برکشید نزد جمهور روزهٔ
او صحیح باشد و نزد مالک باطل شود **مسئله**
مریض که بصوم خوف زیادت مرض داشته باشد و
مسافر که بالا تفسیر آن گفته شد آنها را افطار جائز ست
پس اگر مسافر را روزه مضر نباشد بهتر آن ست که
روزه دارد و اگر مسافر در جهاد باشد یا روزه اورا
مضر باشد اورا افطار بهتر ست و اگر بهلاکت
رساند افطار واجب ست از روزه عاصی شود
و مریض و مسافر که افطار کرده بودند اگر

در حالت همان مرض یا سفر مردند قضا واجب نشود
واگر بعد صحت واقامت مردند هر قدر ایام که بعد صحت و
اقامت دریافتند همان قدر روزه را قضا واجب شود
چون قضا نکردند بر ولی از ثلث مال آنها بشرط وصیت
واجب ست که فدیه دهد عوض هر روزه طعام یک مسکین
بقدر صدقهٔ فطر و بدون وصیت واجب نیست و
واگر تبرع کند صحیح شود **مسئله** قضای رمضان اگر خواهد
پی به پی گذارد واگر خواهد متفرق اگر تمام سال قضا
نکرد و رمضان دیگر آمد روزهٔ رمضان دیگر ادا کند
پستر بابت ماه رمضان اول قضا کند و درین صورت
هیچ فدیه واجب نیست **مسئله** شیخ فانی که از روزه
عاجز باشد افطار کند وعوض هر روزه بقدر صدقهٔ فطر اطعام
کند پستر اگر قدرت روزه بهم رسید قضا بروی واجب شود

مسئله زن حامله یا شیر دهنده اگر بر نفس خود یا بچهٔ خود خوف
کند افطار کند و قضا کند و فدیه واجب نیست

فصل روزهٔ نفل بشروع واجب شود مگر روزهٔ ایام
منهیه و افطار روزهٔ نفل بی عذر روا نیست و بعذر
رواست و ضیافت هم عذرست افطار کند و قضا
لازم شود مسئله اگر در روز رمضان طفل بالغ شد
یا کافر مسلمان گشت یا مسافر مقیم شد یا حائضه پاک شد
امساک باقی روز واجب شود و امساک کرد یا نکرد در
هر صورت قضا واجب نشود مگر بر مسافر و حائض
مسئله روز عید الفطر و عید اضحی و ایام تشریق
روزه حرام ست از شروع دران روز روزه واجب نشود
لیکن اگر نذر کرد روزهٔ این ایام را یا روزهٔ تمام سال را
در هر دو صورت درین روزها افطار کند و قضا کند

واگر روزه داشت عاصی شود لیکن نذر از ذمه ساقط باکراهت ۱۲

شود و قضا نباید **فائده** در حدیث آمده هر که بعد رمضان

در شوال شش روزه دارد گویا که تمام سال روزه

داشته باشد بعضی علما گفته اند که شش روزه

در شوال متفرق دارد متصل عید الفطر ندارد تا تشبه

بنصاری نشود لهذا متصل را مکروه داشته اند و فتوی

بر آنست که مکروه نیست و پیغمبر صلی الله علیه وسلم در شعبان

اکثر روزه داشتی و در بعضی احادیث بعد نصف شعبان از

روزه نهی آمده بجهت آنکه ضعف مانع صوم رمضان نشود

مسئله در ماه سه روزه داشتن مسنون ست

گاهی پیغمبر صلی الله علیه وسلم روزهٔ ایام بیض سیزدهم

چهاردهم پانزدهم داشته و گاهی اول ماه و گاهی آخر ماه

و گاهی در هر عشره یک روزه و گاهی پنجشنبه و دوشنبه

و پنجشنبه یا دوشنبه و پنجشنبه و دوشنبه و گاهی
در یک ماه شنبه یکشنبه دوشنبه و در ماه دوم
سه شنبه چهارشنبه پنجشنبه روز عرفه هر که
یعنی نهم ذیحجه ۱۲
روزه دارد دو ساله گناه او بخشیده شود سالی
گذشته و سالی آینده و اگر روز عاشورا روزه دارد
یکسالهٔ گذشته گناه او بخشیده شود و مستحب آنست
که با عاشورا یک روز اول یا یک روز بعد ازان روزه
داشته باشد و روزهٔ روز جمعه تنها نزد بعضی
علما مکروه ست و نزد ابی حنیفه رح و محمد رح مکروه نیست
مسئله صوم دهر و صوم وصال مکروه است
مجتبی ۱۲ در مختار
و بهترین صیام صیام داود ست که یک روز روزه دارد و یک روز
افطار کند بشرطیکه مداومت بران تواند کرد که عبادت
او دوم بهترست مسئله زن را بدون اذن شوهر
عبادتیکه آنرا مدام کرده باشد ۱۲

وبنده را بدون اذن مالک روزهٔ نفل نباید داشت

فصل اعتکاف در مسجد عبادت ست و در مسجد جامع
اولی و واجب میشود اعتکاف بنذر و آن عبارتست
از ماندن در مسجد به نیت اعتکاف و اقل آن یکروزست
نزد امام اعظم رح و اکثر روز نزد ابی یوسف و یک ساعت
نزد محمد رح و اعتکاف عشرهٔ اخیرهٔ رمضان سنت مؤکده
است و روزه در اعتکاف واجب شرط است
و همچنین در نفل در روایتی و زن در مسجد خانه
اعتکاف کند **مسئله** معتکف از مسجد بر نیاید مگر
برائی بول یا غائط یا نماز جمعه در وقتیکه جمعه را با سنت
توان یافت و در مسجد جامع زیاده ازان درنگ نکند
اگر درنگ کرد اعتکاف فاسد نشود **مسئله** اگر
معتکف بی عذر یکساعت از مسجد برآمد اعتکاف فاسد شد
خواه عمدا یا سهوا ۱۲ ع.

و نزد صاحبین رحہ تا اکثر روز بیرون مسجد نباشد فاسد

نشود و خوردن و نوشیدن و خفتن و بیع و شرا بدون

احضار متاع معتکف را جائزست نه غیر معتکف را

مسئلہ معتکف را وطی و دواعی وطی حرام ست و

از وطی اگرچہ بشب باشد یا بفراموشی باشد اعتکاف

فاسد شود و از مس و قبلہ اگر انزال کند اعتکاف

فاسد شود و الا نہ و در اعتکاف سکوت بالکلیہ مکروہ

است و کلام بیہودہ مکروہ تر کلام بخیر کند مسئلہ

اگر اعتکاف چند روز را نذر کرد شبہای آن روزہا

ہم اعتکاف لازم شود و ہمچنین در نذر اعتکاف

دو روز اعتکاف دو شب لازم و نزد ابی یوسف رح

اعتکاف یک شب میانہ دو روز و اگر اعتکاف یکماہ را

نذر کرد اعتکاف متصل یکماہ لازم شود اگرچہ متصل نگفتہ باشد

۱۳۰

مسئله اعتکاف بشروع لازم شود مگر نزد محمد رح

کتاب الحج

یکی از ارکان اسلام حج ست وآن فرض عین ست اگر شرائط وجوب آن یافته شود و منکر آن کافرست وتارک آن با وجود شرائط وجوب فاسق لیکن از انسبکه درین دیار شرائط کمتر موجود میشود و در عمر یکبار واجب ست ووقوع آن باربار نمیشود عند الحاجه مسائل آن میتوان آموخت لهذا مسائل حج درین رساله مختصر ذکر نکرده شد والله اعلم

کتاب التقوی

بعد اتیان ارکان اسلام دانستن حرام ومکروه ومشتبه و پرهیز از مشتبهات بنابر احتیاط از وقوع در حرام ومکروه از ضروریات اسلام ست

فصل در خوردن خوردن میته یعنی جانوریکه بخود مرده باشد و جانوریکه آن را کافر غیر کتابی ذبح

کرده باشد حرام ست و همچنین جانوریکه آنرا مسلمان یا
کتابی ذبح کرده باشد و عمداً بسم الله ترک کرده باشد
حرام ست و اگر بنسیان ترک کرده باشد نزد مالک رح
حرام ست و نزد امام اعظم رح حلال ست مسئله خوردن
درنده از چارپایگان و پرندگان اگرچه گفتار و روباه
باشد و فیل و خر و استر و خزندهای زمین مثل موش
اهلی و دشتی و ابن عرس و غیره حشرات چون زنبور
و سنگ پشت و مانند آن و جانوریکه غالب قوت وی
نجاست باشد حرام ست و زاغ که دانه و نجاست هردو
میخورد مکروه ست و اسپ حلال ست و نزد امام اعظم رح
مکروه و زاغ زراعت که فقط دانه میخورد و خرگوش
و دیگر حیوانات بری حلال اند و از حیوانات دریا نزد
امام اعظم رح سوای ماهی بجمیع اقسام خود هیچ جانور حلال نیست

وماهی اگر در دریا مرد و برروی آب آمد حرام ست نزد
امام اعظم رح و ماهی و جراد را ذبح شرط نیست **مسئله** خوردن
بقدریکه قوام زندگی باشد فرض ست وبقدریکه بدان نماز
استاده توان خواند و قوت بر روزه حاصل شود
مستحب ست وتا نصف شکم مسنون وتا پری شکم
مباح ست واگر به نیت قوت بر جهاد و تحصیل علوم دینی
بخورد مستحب باشد و زیاده از پری شکم حرام ست مگر
بقصد روزهٔ فردا یا بخاطر مهمان **مسئله** در حالت
مخمصه یعنی در وقت اندیشهٔ مرگ از گرسنگی اگر ماکولی حلال
نیابد میته و مانند آن از محرمات حلال شود بلکه فرض شود
خوردن آن نزد امام اعظم رح اگر نخورد و بمیرد آثم شود
لیکن بقدر سد رمق خورد شکم سیر نخورد نزد ابی حنیفه رح
و در قولی از شافعی رح و احمد رح و نزد مالک شکم سیر خورد

و درین چنین حالت اگر مال غیر بمقدار سد رمق خورد بنیت
ادای قیمت آن روا باشد لیکن اگر احتیاط کرد و بمرد
ماجور شود آثم نشود **مسئله** دوا خوردن در بیماری
جائز ست واجب نیست اگر[1] دوا نخورد و بمرد آثم نشود
مسئله خوردن انواع فواکه و اطعمهٔ لذیذه جائز
است لیکن[2] اسراف دران و افراط ممنوع ست **مسئله**
استعمال[3] ظروف[4] طلا و نقره بر مرد و زن حرام ست
مسئله شراب انگوری از آب خام انگور که مسکر
شود و کف آرد نجس ست بنجاست غلیظه[5] و حرام ست قطعی
منکر آن کافر ست و شرابی که از خرمای[6] تر سازند یا
از کشمش که مسکر شود و کف آرد و طلا که آب انگور
بپزند چون کمتر از دو ثلث خشک شود بگذارند
تا مسکر شود و کف آرد این هر سه قسم نجس ست

بنجاستِ خفیفه وهمچنین دیگر اشربه از تمر یا زبیب بعد
پختن یا از عسل یا انجیر یا گندم یا جو یا جوار و غیر آن
انچه مسکر باشد وهمچنین مثلث عنبی که آب انگور بعد
پختن یک ثلث باقی مانده باشد این همه مسکرات
نزد امام محمد رح حرام ست اگرچه یک قطره ازان خورد
ونجس ست بنجاستِ خفیفه رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم هرچه کثیر آن سکر آرد قطرهٔ ازان حرام ست
وهرچه مسکر ست خمر ست یعنی همچو خمر ست در حرمت
ونجاست ونزد امام ابی حنیفه رح سوای چهار شراب
سابقه از اشربهٔ لاحقه انچه بقصد لهو خورد حرام ست
واگر بقصد قوت خورد جائز باشد لیکن این قول امام
متروک ست وفتوی بر قول محمد رح است **مسئله**
از خمر هیچ نفع گرفتن جائز نیست پس چهار پایه را هم ازان

تداوی نباید کرد و طفل را هم داده نشود و در مرهم زخم
هم نینداخته شود **مسئله** وقت خوردن طعام و آب
سنت آنست که اول بسم الله گوید و آخرش الحمد لله و
اول و آخر دست بشوید و آب بسه کرت بنوشد
هر بار بسم الله و الحمد لله گوید **مسئله** شیر اسپ بسبب شکر و
بول ماکول اللحم حرام ست **مسئله** گوشت که از مسلمان
یا کتابی خریده شود حلال ست و آنکه از بت پرست
خریده شود حرام ست **مسئله** بر قبول هدیه قول عبد
و امة و طفل مقبول ست **مسئله** اگر عادل بطهارت
یا بنجاست آب خبر دهد قبول کرده شود و اگر فاسق یا
مستور الحال بنجاست آب خبر دهد تحری کند و
بغالب رای عمل کند بیستر اگر در غلبهٔ ظن صادق داند
آب را ریخته تیمم کند و اگر در غلبهٔ ظن کاذب داند وضو

وتیمم هردو اگر کند بهتر باشد والا وضو کند مسئله
از بندهٔ تاجر قبول ضیافت جائز باشد و گرفتن پارچه یا
زر نقد یا غله بدون اجازت مولی جائز نیست مسئله
قبول ضیافت و هدیه از امرای ظالم و زن رقاصه
و مغنیه و نائحه که اکثر مال او از حرام باشد جائز نیست
و اگر داند که اکثر مال او از حلال ست جائز ست

فصل در لباس پارچه پوشیدن بقدر ستر عورت
و دفع سرما و گرمای مهلک فرض ست و زیاده ازان
برای زینت مامور و اظهار نعمت خدا و ادای شکر
مستحب ست و مسنون آنست که لباس انگشت نما
نپوشد و دامن دراز تا نصف ساق باشد و
دامن تا شتالنگ جائز ست و فروتر ازان حرام ست
و شمله یک وجب به نیت سنت مستحب ست و زیاده

تکلف در لباس بنابر اسراف و تکبر حرام ست یا مکروه
و بدون آن مباح ست **مسئله** معصفر و مزعفر مردان را
حرام ست نه زنان را و بروایتی رنگ سرخ مردان را
مطلقاً مکروه ست مگر مخطط مثل سوسی **مسئله** پارچه
که تار و پود آن ابریشم باشد زنان را حلال ست و مردان را
حرام ست مگر بمقدار چهار انگشت چون علم و انچه
پود آن ابریشم و تار آن از پنبه یا صوف باشد
در حرب جائز ست و انچه پود آن از پنبه است
و تار آن ابریشم مشروع ست در هر حال جائز ست
مسئله از پارچهٔ ابریشمی خالص فرش و تکیه ساختن
جائز ست نزد امام اعظم رح و نزد صاحبین رح جائز نیست
مسئله زنان را از زیور زر و نقره پوشیدن
جائز ست و مردان را جائز نیست مگر انگشتری نقره

وکندن آن زر گرد نگینه مسئله بستن دندان شکسته بتار نقره
جائزست نه بتار زر و نزد صاحبین بتار زر هم جائزست
مسئله انگشتری از آهن و سنگ و روئین جائز نیست
مسئله پادشاه و قاضی و قاضی را انگشتری برای مهر داشتن
سنت ست و دیگران را ترک آن افضل ست مسئله
طعام خوردن در ظرفی که کوفت نقره بران باشد
ونشستن برین چنین کرسی جائزست بشرطیکه از
موضع نقره احتیاط کند و نزد ابی یوسف رح
مکروه ست و از محمد رح دو روایت ست مسئله
طفل نر را پوشانیدن حریر و زر حرام ست
فصل در وطی و دواعی آن جماع کردن با زن
منکوحه یا مملوکه خود در دبر یا در حالت حیض حرام ست
مسئله لواطت حرام ست قطعی منکر حرمت آن کافر ست

مسئله دیدن زن اجنبیه را یا امرد را بشهوت حرام
است و همچنین دست باجنبیه بشهوت رسانیدن و از پا حرکت
تا مشروع کردن در حدیث آمده که زنای چشم نظرست
و زنای دست گرفتن و زنای قدم راه رفتن و زنای
زبان سخن گفتن و فرج تصدیق و تکذیب آنها میکند
مسئله نظر کردن بعورت دیگری حرامست مگر
عند الضرورة بقدر ضرورت به بیند چون طبیب
یا ختنه کننده یا قابله یا حقنه کننده و مرد را از مرد سوای
عورت دیدن جائزست یعنی از ناف تا زانو نه بیند
و زن را هم از زن از ناف تا زانو دیدن جائز
نیست و دیگر بدن دیدن جائزست و همچنین زن را
از مرد اگر شهوت نباشد و در حالت شهوت اصلا نه بیند
و مرد را از زن اجنبیه اصلا دیدن جائز نیست مگر زنی که

براى حوائج بيرون مى آيد روى و دو دست او ديدن
جائزست اگر شهوت نباشد والا جائز نيست در قرآن
آمده بگواى محمد صلى الله عليه وآله وسلم مردان مسلمانان را كه از زنان چشم بپوشند
و فروج را نگاهدارند و بگو زنان مسلمانان را كه از مردان
چشم بپوشند و فروج را نگاهدارند و در حديث آمده
هر كه زن اجنبيه را بشهوت به بيند سرب در چشم او
روز قيامت ريخته شود **مسئله** از زن منكوحه و مملوكه خود
تمام بدن ديدن جائزست ليكن مستحب آنست كه
شرمگاه را نه بيند و از زن محرمهٔ خود و از كنيز
اجنبى سر و روى و ساق و بازو به بيند و مس كردن
هم جائزست اگر از شهوت مامون باشد و شكم و
پشت و ران نه بيند و بنده از مالكهٔ خود مثل
اجنبى ست **مسئله** ديدن بسوى زن اجنبيه

وقت ارادهٔ نکاح یا شرای آن با وجود شهوت هم
جائزست وهمچنین شاهد را نزد تحمل شهادت و ادای آن
و حاکم را نزد حکم **مسئله** خوجه و آخته را حکم مردست
مسئله عزل از منکوحهٔ حره یعنی منی بیرون انداختن
تا علوق نشود بی اذن او جائز نیست و اگر مملوکهٔ غیر
منکوحهٔ او باشد بغیر اذن سیّد او جائز نیست و از مملوکهٔ
خود بی اذن جائزست **مسئله** اگر کسی کنیز را
بشرا یا هبه یا ارث یا مانند آن مالک شد وطی آن
جائز نیست و نه دواعی وطی تا که در ملک او یک حیض
کامل یافته شود و اگر صغیره یا آیسه باشد بعد
یک ماه وطی جائزست **مسئله** اگر دو کنیز در
ملک کسی باشند که نکاح آن هر دو جمع نتوان کرد
آن کس اگر با یکی وطی کرد دیگر بروی حرام باشد

تاکہ آن را از ملک خود خارج کند یا نکاح کردہ دہد

فصل در کسب و تجارت و اجارہ در حدیث آمدہ کہ طلب حلال فرض ست بعد فرائض و بہترین کسب عمل دست خود ست داؤد علیہ السلام عمل از دست خود می کرد و می خورد زرہ می ساخت دیگر بیع مبرور بہتر ست یعنی بیع کہ پاک باشد از فساد و کراہیت

مسئلہ اگر مبیع مال نباشد مثل میتہ یا خون یا حر بیع آن باطل ست و ہمچنین اگر مال باشد لیکن متقوم نباشد مانند پرندہ در ہوا یا ماہی در دریا و مانند خمر و خوک

مسئلہ مال غیر متقوم اگر عوض مبلغ فروختہ شود بیع باطل گردد و اگر عوض رخت فروختہ شود بیع عرض فاسد باشد و بیع خمر و مانند آن باطل ست

مسئلہ از بیع باطل مشتری

مالک نشود و از بیع فاسد بعد قبض مالک شود لیکن فسخ آن واجب ست مسئله بیع شیر در پستان باطل ست که مشکوک الوجود ست احتمال ست که ریح باشد مسئله بیع که انجام آن بمنازعت کشد فاسد ست چنانچه بیع پشم بر پشت گوسپند یا چوب در سقف یا یک ذراع در پارچه یا با جل مجهول پس اگر مشتری فسخ بیع نکرد و چوب از سقف جدا کرد و ذراع از ثوب یا اجل را مشتری ساقط کرد بیع صحیح و لازم شد مسئله بیع بشرط فاسد فاسد ست و شرط فاسد آنست که مقتضای عقد نباشد و دران منفعت باشد بائع را یا مشتری را یا مبیع را که مستحق نفع باشد مسئله شرط کردن ملک مشتری مقتضای عقد ست پس فاسد نیست و شرط آنکه مشتری این جامه را

١٤٥

نفروشد اگرچه مقتضای عقد نیست لیکن دران منفعت
کسی نیست پس فاسد نیست و شرط آنکه مشتری این اسپ را
فربه کند درین منفعت مبیع ست لیکن مبیع انسان
نیست که مستحق نفع باشد پس فاسد نیست چنین
شرائط لغوست و بیع صحیح و شرط آنکه بائع یکماه
درخانهٔ مبیعه سکونت کند درین نفع بائع ست
پس شرط فاسدست و آنکه بائع این پارچه را
جامه دوخته دهد دران نفع مشتریست نیز فاسدست
و شرط آنکه عبد مبیع را مشتری آزاد کند درین نفع
مبیع ست نیز فاسدست ازین چنین شروط بیع
فاسد شود زیاده تفصیل مسائل بیع باطل و فاسد
در کتب فقه است ازین بیوع اجتناب واجبست مسئله
ربوا حرام است در بیع و قرض گناه کبیره است منکر حرمت

آن کافرست بدانکه ربوٰا دو قسم ست یکی ربوا نسیه یعنی
نقد را به نسیه فروختن دوم ربوٰا فضل یعنی اندک را
به بسیار فروختن نزد امام اعظم رح اگر دو چیز یافته شود
هر دو قسم ربوٰا حرام باشد یکی اتحاد جنس دوم اتحاد
قدر قدر عبارتست از کیل یا وزن و اگر ازین دو چیز
یکی یافته شود ربوٰا نسیه حرام باشد نه ربوا فضل پس اگر
گندم را عوض گندم یا نخود را عوض نخود یا جو را عوض
جو یا زر را عوض زر یا آهن را عوض آهن فروخته
شود فضل و نسیه هر دو حرام باشد که هر دو چیز اتحاد جنس
و اتحاد قدر موجودست و اگر گندم را عوض نخود یا زر را
عوض سیم یا آهن را عوض مس فروخته شود فضل حلال
باشد لیکن نسیه حرام که گندم و نخود هر دو بیک کیل فروخته
می شوند و آهن و مس بیک میزان وسنجات

وزر ونقره بیک میزان وسنجات فروخته میشوند اما
جنس متحد نیست واگر پارچهٔ گزی را بپارچهٔ گزی یا اسپ
را عوض اسپ فروخته شود نیز فضل حلال ست ونسیه
حرام که اتحادِ جنس موجودست وکیل و وزن نیست
واگر هردو چیز نیافته شود هم فضل حلال باشد وهم
نسیه مثلاً گندم را عوض زر یا آهن فروخته شود
فضل ونسیه هردو جائزست که اینجا نه اتحاد جنس ست
ونه اتحاد قدر که گندم کیلی ست وزر وآهن وزنی
وهمچنین اگر زر را عوض آهن فروخته شود هم هردو چیز
منتفی ست نه اتحاد جنس ست ونه اتحاد قدر که میزان
وسنجات زر دیگرست ومیزان وسنجات آهن دیگر
وهمچنین اگر گندم را عوض چونه فروخته شود که کیل
گندم دیگرست وکیل چونه دیگر ونزد شافعی رح

ربٰو در مطعومات و در اثمان بشرط اتحاد جنسیت جاریست
نه در غیر آن از آهن و چونه و امثال آن و نزد مالک رح
طعم و ادخار علت ست پس در فواکه تر نزد او ربٰو نیست
مسئله بیع گندم بآرد گندم برابر کیل و خرمای تر
بخرمای خشک برابر کیل و انگور عوض کشمش برابر
نزد امام اعظم جائز ست و نزد غیر او جائز نیست اگر
خرما و انگور خشک شده کم شود **مسئله** جید و ردی
در مال ربٰو برابر باید فروخت یا مقابله جنس یا غیر جنس
بضم غیر جنس با ناقص باید کرد **مسئله** در حدیث آمده
هر قرض که قرض دهنده را موجب نفع باشد حکم ربٰوا
دارد پس مقرض از مقروض قبول ضیافت نکند مگر
بعادت قدیم بلکه در سایهٔ دیوار او نشستن هم مکروه
است **مسئله** هنڈوی برای خطرهٔ راه هم مکروه است

اگر هنڈاون در میان نباشد و اگر باشد دران صورت
حرام[1] ست و ربوا **مسئله** چنانچه از بیع فاسد و ربوا
احتراز باید کرد از اجارهٔ[2] فاسده هم احتراز واجب ست
جهالت معقود علیه که بمنازعت رساند اجاره را فاسد
کند و شرط فاسد نیز اگر اجاره کرد که امروز ده سیر آرد
گندم بیک درم نان بپزم اجاره[3] فاسد شود
مسئله چیزیکه از عمل اجیر حاصل شود بعضے
ازان اجرت مقرر کردن مفسد[4] اجاره است چنانچه
یک من گندم بجراسیان[5] دهد تا از آرد آن ربع در اجاره
سائیدگی دهد و سی آثار رسیده بگیرد یا ریسمان خام
بسفید باف داد باین شرط که سوم حصهٔ پارچه در
اجرت بافتن بدهد یا یک من گندم بر خر بار کرد تا دهلی
باین شرط که ازان غله چهارم حصه در دهلی

مسئله در اجورهٔ حمالی بدهد این اجاره فاسد ست

در اجارهٔ فاسده اجورهٔ مثل واجب شود لیکن زیاده

مسمی نداده شود مسئله کم کردن بائع در وزن مبیع

یا مشتری در ثمن حرام ست حق تعالی وَیْلٌ لِّلْمُطَفِّفِیْنَ

فرموده مسئله در ادا کردن ثمن مبیع وغیره دیون معجله

ومزدوری مزدور بی‌عذر تاخیر کردن حرام ست

پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود درنگ کردن غنی ظلم

است ومزدور را اجرت دهید پیش از آنکه عرق او

خشک شود پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون دین ادا کردی

زیاده از قدر واجب دادی بجای نیم وسق یک وسق

وبجای یک وسق دو وسق دادی ومیفرمود که اینقدر

حق تست وانیقدر افزونی از من ست این زیاده

دادن بی شرط ربوا نیست جائز ست بلکه مستحب ست

مسئله غدر و فریب و کذب کسب حلال را حرام
سازد پیغمبر صلی الله علیه وسلم در بازار توده گندم دید چون
دست مبارک دران گندم فرو کرد اندرون توده گندم
تر بود فرمود که این چیست بائع گفت که باران بوی
رسیده بود فرمود که گندم تر بالای توده چرا نکردی
هرکه فریب دهد مسلمانان را از ما نیست **مسئله** سماحت
یعنی از حق خود در گذر کردن در بیع و شرا و ادای دین
و تقاضای آن مستحب ست **مسئله** اگر مشتری بعد تمام
عقد بیع از خریدن پشیمان شد و بائع بخاطر او اقاله
بیع کند حق تعالی گناهان بائع را بیامرزد **مسئله**
در بیع مرابحه که بائع از خریدن سابق باضافه سوایه مثلا
بفروشد و بیع تولیه که بهمان قیمت سابق بفروشد
قیمت سابق بلاتفاوت گفتن واجب ست اگر بر مبیع

سوای قیمت مانند اجرت حمالی یا قصاری خرچ شده باشد آن را با قیمت ضم کند و بگوید که اینقدر زر من برین رخت خرچ شده است و نگوید که باینقدر زر خریده ام تا کاذب نباشد **مسئله** اگر شخصی یک پارچه مثلاً بده درم فروخت و هنوز مبلغ ثمن مشتری ببایع نداده بائع همان پارچه را از مشتری به پنج درم خرید یا آن پارچه را با پارچهٔ دیگر بده درم خرید این بیع صحیح نباشد که در حکم ربوا است **مسئله** بیع منقول پیش از قبض صحیح نیست اگر کیلی بشرط کیل خرید و مشتری از بائع کیل کرده گرفت پستر بدست دیگرے بشرط کیل فروخت مشتری ثانی را از ان طعام مبیع خوردن یا بدست کسی دیگر فروختن جائز نیست تا که باز کیل نکند و کیل اول کافی نیست احتیاطاً برای آنکه مبادا چیزی در کیل

زیاده برآید و مال بائع باشد **مسئله** نجش حرام است
نجش آنست که کسی بدون قصد خرید خود را خریدار
نموده قیمت مبیع زیاده گوید تا کسی دیگر مشتری فریب خورد
مسئله اگر مسلمانی خرید میکند و نرخ مشخص می کند
یا پیام زنی داده دیگر بر آن آمده پیغام خود دهد اینمعنی
مکروه ست تا وقتیکه معامله خریدار اول درست شود
یا موقوف ماند **مسئله** کاروان غله را اگر کسی از شهر
برآمده ملاقات کند و تمام غله را خرید نماید این را تلقی جلب
(ملاقات کردن ۱۲)
گویند اگر اینمعنی اهل شهر را مضر باشد ممنوع باشد و اگر
مضر نباشد جائز باشد مگر درصورتیکه نرخ شهر را بر
کاروان پوشیده دارد که این فریب و مکروه است
مسئله اگر شهری متاع کاروان را نرخ گران کرده
بفروشد و در شهر قحط و تنگی باشد اینمعنی مکروه است

مسئله بیع وقت اذان جمعه مکروه ست مسئله
اگر در مملوک صغیر باهم قرابت محرمیت داشته باشند
فروختن آنها علیحده علیحده مکروه ست وممنوع وهمچنین
اگر یکی ازانها صغیر باشد ودوم کبیر ونزد بعضی این
بیع جائز نباشد مسئله بیع چربی میته جائز نیست
مسئله بیع روغن نجس نزد ابی حنیفه رح جائز ست
ونزد دیگر ائمه جائز نیست مسئله بیع گندگی انسان
اگر مخلوط نباشد نزد امام اعظم رح مکروه است واگر
مخلوط باشد بخاک ومانند آن نزد امام اعظم رح جائز ست
وبیع سرگین هم نزد او جائز ست ونزد اکثر ائمه بیع
هیچ چیز ازان جائز نیست مسئله هرچه بیع آن جائز
نیست انتفاع بدان جائز نیست مسئله احتکار
یعنی بند کردن ونفروختن قوت آدمیان وچهارپایگان

در شهریکه برای اهل آن مضر باشد مکروه است و نزد
امام ابی یوسف در هر جنس که ضرر احتکار آن بعامه باشد
احتکار آن ممنوع است حاکم محتکر را امر کند که زیاده
از حاجت خود بفروشد **مسئله** اگر کسی غله زراعت
خود را بند کرد یا از شهری دیگر خریده آورد و بند کرد
احتکار نیست **مسئله** پادشاه و حاکم را نرخ
کردن مکروه ست مگر وقتیکه بقالان در گرانی غله بسیار تعدی
نمایند دران صورت بمشورت دانایان نرخ کند

فصل در متفرقات وآداب معاشرت وحقوق الناس وگناهان

مسابقت در تیراندازی یا دردوانیدن
اسپان یا شتران یا خران یا استران جائز ست و
اگر برای پیش رونده چیزی مقرر کرده اگر از یک جانب
باشد جائز ست واز جانبین حرام ست مگر آنکه

یک شخص ثالث درمیان باشد و گفته شود که اگر یکی بر
دو کس پیش رود انیقدر باو داده شود و اگر دو کس
پیش روند درین صورت از ثالث هیچ نگرفته شود
و ازان دو کس هر که پیش رود از دیگر بگیرد درین صورت
این مسابقه و این مقرر کردن انعام جائزست و
حلال لیکن انچه برای پیش رونده مقرر کرده اند واجب
نمی شود و مواخذهٔ آن نمی رسد و همچنین جائزست که
امیر مردم لشکر را بگوید که هر که پیش رود انیقدر بوی
بدهم و همچنین حکم ست در انکه دو طالب علم در مسئله
اختلاف کنند و خواهند که باستاد رجوع آرند و برای
کسیکه حکم او موافق حکم استاد افتد چیزی مقرر کنند
مسئله ولیمهٔ نکاح [طعام عقد نکاح ۱۲] سنت ست و کسیکه دعوت
کرده شود باید که قبول کند و اگر بعذر قبول نکند آثم شود

۱۵۷

مسئله از طعام دعوت چیزی بخانه خود نیارد و هم
بسائل ندهد مگر باجازت مالک واگر داند که آنجا لهو یا سرود ست
حاضر نشود و دعوت قبول نکند واگر بعد آمدن لهو ظاهر شد
اگر قدرت منع دارد منع کند واگر نه پس اگر مقتدا باشد
یا لهو در مجلس طعام باشد نه نشیند امام اعظم رح فرموده که بدان
وگرنه به نشیند ۱۲
مبتلا شدم پس صبر کردم یعنی پیش از مقتدا شدن
مسئله سرود حرام ست که باز دارنده است از
ذکر الهی و مهیج شهوت ست بسوی معاصی و اگر در حق
کسی اینچنین نباشد مثلاً درویشی صاحب نفس مطمئنه
که غیر از عشق و محبت الهی در سر او هیچ میلی و رغبتی
بسوی شهوات نبود از زبان مردی که قابل شهوت
نباشد کلامی موزون بآوازی موزون شنود و او را
مانع از ذکر الهی نباشد بلکه هیجان محبت الهی کند

درحق آن کس انکار نتوان کرد خواجهٔ عالیشان
بهاء الدین نقشبند رضی الله عنه که کمال اتباع سنت
داشت فرموده[1] نه این کار میکنم چراکه مسنون نیست
و نه انکار میکنم و ملاهی ومزامیر وطنبور وڈهل ونقاره
ودف وغیره باتفاق حرام ست مگر طبل غازی یعنی
نقارهٔ هنگام جنگ یا دف[2] برای اعلان نکاح **مسئله**
شعر[3] کلام ست موزون حسن[4] او حسن ست وقبیح او
قبیح ست لیکن بشتر اضاعت وقت دران مکروه
است **مسئله** ریا[5] وسمعه در عبادت ثواب عبادت
را باطل کند بلکه معصیت شود یعنی هرکه عبادت
کند برای دیدن وشنیدن مردم نزد خدا
ثواب آن نباشد پیغمبر علیه السلام آن را شرک
خفی فرموده **مسئله** غیبت[6] یعنی عیب کسے

غائبانه گفتن اگرچه موافق نفس الامر باشد حرام ست
خواه عیب در دین او گوید یا در صورت یا در نسب
یا غیر آن انچه اورا ناخوش آید مگر غیبت ظالم حرام نیست
مسئله غیبت نیست مگر شخص معین معلوم را
بدگفتن اگر اهل شهری را غیبت کند غیبت نه باشد
مسئله نمیمه یعنی سخن یکی بدیگری رسانیدن
که موجب ناخوشی فیما بین آنها باشد نیز حرام ست
مسئله دشنام دادن دیگری بزبان یا باشارهٔ
سر یا چشم یا دست یا مانند آن یا خندیدن
بروی بر نهجی که موجب هتک حرمت او باشد
حرام ست رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
حرمت مال و آبروی مسلمان مثل حرمت خون
اوست و کعبه را فرموده که حق تعالی ترا چه قدر

حرمت داده لیکن حرمت مسلمان و حرمت خون او
و مال او و آبروی او از تو زیاده است **مسئله** دروغ
حرام ست مگر برای صلح میان دو کس یا برای راضی
کردن اهل خود یا برای دفع ظلم ظالم درین چنین
مقام تعریض بکذب بهترست و بی حاجت تعریض
بکذب هم مکروه ست **مسئله** تجسس حال مسلمانان
قال الله تعالی ولا تجسسوا
برای عیب جوئی آنها حرام ست و بدترین دروغ
شهادت دروغ ست و قسم دروغ که بدان
مال مسلمانی را بناحق تلف کند حق تعالی
دروغ را برابر شرک شمرده و فرموده که پرهیز
کنید از بت پرستی و پرهیز کنید از سخن
دروغ در حالی که مسلمان راه راست رونده باشید
نه مشرک **مسئله** رشوت دهنده و رشوت خورنده

در دوزخ باشند مگر آنکه دادن رشوت برای
دفع ظلم جائزست **مسئله** هر که حکم نکند موافق
کتاب الله حق تعالی آن را کافر گفته **مسئله**
قضیه و مناقشه که در میان افتد واجب ست
که آنرا بشرع رجوع کند و آنچه شرع دران حکم کند
اگرچه خلاف طبع خود باشد واجب ست که آن را
بطیب خاطر قبول کند مکروه داشتن آن
کفرست و مستلزم انکار شرع **مسئله** عجب
و تکبر کردن و نفس خود را از دیگران بهتر
دانستن و غیر را حقیر دانستن حرام ست حقتعالی
می فرماید نفس خود را نسبت بپاکی مکنید بلکه خدا
هر کرا میخواهد پاک می کند و اعتبار مر خاتمه راست
و خاتمه معلوم نیست که چه خواهد بود در حدیث آمده

که حق تعالی بعضی کسان را بهشتی نوشته است و تمام
عمر عمل دوزخ میکند و آخر کار تائب می شود و عمل
بهشت میکند و بهشتی میشود و بعضی کسان را دوزخی
نوشته و تمام عمر عمل بهشت می کند آخر کار
نوشتهٔ ازلی غالب می آید و عمل دوزخ میکند
و دوزخی میشود شیخ سعدی رح میگوید **نظم**

مرا پیر دانای روشن شهاب	دو اندرز فرمود بر روی آب
یکی آنکه بر خویش خودبین مباش	دوم آنکه بر غیر بدبین مباش

مسئله تفاخر با نساب حرام ست نیز تکاثر بمال
و جاه حرام ست کریم تر نزد خدا متقی ترست

مسئله بازی کردن بشطرنج یا نرد یا چوپڑ یا
مانند آن حرام ست و اگر دران مال مشروط باشد
قمار باشد و حرام قطعی و گناه کبیره باشد

ومُنکر حرمت آن کافر باشد و نیز لعب بپرانیدن کبوتر
یا جنگانیدن مرغ و مانند آن حرام ست مسئله
خدمت کنانیدن از خوجه مکروه ست مسئله موی
را پیوند کرده دراز کردن حرام ست خصوص
پیوند کردن بموی انسان مسئله اُجرت
گرفتن بر اذان و اقامت و تعلیم قرآن و فقه
وغیره عبادات جائز نیست نزد امام اعظم رحمه
و نزد دیگر ائمه رحمه جائز ست و درین زمانه فتوی
بران ست که بر تعلیم قرآن و مانند آن
اجرت گرفتن جائز ست مسئله اجرت
نوحه کننده و سرود کننده و دیگر معاصی
واجرت جهانیدن جانور نر بر ماده حرام ست
مسئله قاضیان و مفتیان و علما و غازیان را

از بیت المال رزق داده شود بقدریکه کافی باشد
بلا شرط مسئله حره را سفر کردن بدون محرم
یا شوهر جائز نیست وکنیز وام ولد را جائزست
وخلوت با اجنبیه حره باشد یا امة یا ام ولد حرام
است مسئله غلام وکنیزک را عذاب کردن
یا طوق در گردن آنها انداختن حرام ست پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در وقت وفات آخر کلام
بنماز ونیکی با غلام وکنیزک وصیت کرده باید
که مملوک خودرا انچه خود بخورد بخوراند وانچه
خود بپوشد بپوشاند وبکاری زیاده از طاقت
او امر نفرماید واگر بکاری شاق امر کند باید که
خود هم شریک او شود مسئله بنده که اندیشهٔ
گریختن او باشد زنجیر در پای او انداختن جائزست

164

مسئله بنده را از خدمت مولی گریختن حرام ست
مسئله تراشیدن ریش پیش از قبضه حرام ست
وچیدن موی سفید از ریش و مانند آن مکروه است
مسئله گذاشتن ریش و تراشیدن سبلت
وناخن و موی بغل و موی نهانی سنت ست
مسئله داخل شدن مردان و زنان در حمام
جائز ست لیکن با پرده و از آن مسئله امر معروف
ونهی منکر واجب ست از منکرات اگر مقدور
داشته باشد از دست منع کند واگر نتواند از زبان
منع کند واگر نتواند یا مفید نداند از دل مکروه دارد
وصحبت اهل منکر ترک کند اگر اینقدر
هم نکند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا
وهم در آخرت مسئله حب فی الله وبغض فی الله

فرض ست مسئله کسی که بروی احسان کند
شکر او کردن و مکافات او نمودن مستحب ست
یا واجب و انکار آن کردن و کفران آن نمودن
معصیت ست هر که شکر بنده نکرده شکر خدا نکرد
مسئله نشستن در مجلس علما و صلحا افضل ست
اگر میسر شود و اگر میسر نشود عزلت (تنهائی ۱۲) بهتر ست
مسئله کثرت درود بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم مستحب ست و خالی بودن مجلس از ذکر خدا و
درود بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم مکروه ست مسئله
مرد را تشبّه بزنان و زن را تشبّه بمردان و مسلم
را تشبّه بکفار و فسّاق حرام ست مسئله قتل
کردن جانور ماکول نه برای خوردن حرام ست
مسئله قتل جانور موذی جائز ست

مسئله حقوق مسلمانان بر مسلمانان شش چیز
است عیادت مریض و حضور جنازه و قبول
دعوت و سلام و تشمیت عاطس و خیر خواهی
در حضور و هم در غیبت مسئله باید که دوست
دارد برای مسلمانان انچه برای نفس خود دوست
دارد و مکروه دارد در حق آنها انچه برای خود
نه پسندد و رد سلام واجب ست مسئله بدانکه
کبائر بر سه مرتبه است مرتبه اول اکبر کبائر کفر ست
و قریب آن عقائد باطله مرتبه دوم انچه دران
حقوق بندگان تلف شود یعنی ظلم بر خون و مال
و آبروی مسلمانان حق تعالی حقوق خود ببخشد
و حقوق بندگان نبخشد بغوی از انس رض روایت
کرد که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم

روز قیامت منادی از عرش آواز دهد که ای امت محمد صلی الله علیه وسلم
حقتعالی شما همه مرد و زن مومنین را بخشیده باهم حقوق بندگان
را بخشید و داخل بهشت شوید حافظ گوید **فرد**

مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن	که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست

یعنی برابر این نیست مرتبه سوم حقوق الله خالص
مسئله انچه در احادیث کبائر وارد شده
بشماریم شرک و نافرمانی والدین و قتل نفس بناحق و
قسم دروغ و شهادت دروغ و دشنام محصنه
و خوردن مال یتیم و خوردن ربوا و گریختن از جنگ
کفار و سحر کردن و قتل فرزند کردن چنانکه کفار
دختران را قتل می کردند و زنا خصوصا با زن
همسایه و سرقه و قطع طریق که محاربه با خدا
و رسول است و بغی بر امام عادل و در حدیث آمده

که زنا باده زن کمترست از زنا بازن همسایه و در
حدیث آمده که بزرگتر کبائر آنست که کسی پدر
ومادر خودرا دشنام دهد گفتند والدین را
صحابہ رض ۱۲
چگونه کسی دشنام دهد فرمود والدین دیگری را
آنحضرت صلعم ۱۲
دشنام دهد او والدین این را دشنام دهد
مسئله مدح فاسق حرام ست در حدیث ست
که حق تعالی بدان غضب شود و عرش بران بلرزد
مسئله اگر کسی دیگری را لعنت کند وآنکس
اهل لعنت نباشد لعن بروی باز گردد مسئله
در حدیث ست علامات منافق دروغ گوئی و
خلاف وعدگی وخیانت در امانت وغدر بعد عهد
ودشنام در منازعت مسئله رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم شرک مکن بخدا اگرچه قتل

کرده شوی و سوخته شوی و نافرمانی والدین ممکن
اگرچه امر کنند که از زن و فرزند و مال خود بدر شو مسئله
حق شوهر بر زن آنقدر است که رسول فرمود صلی الله
علیه وسلم که اگر برای سجدهٔ غیر خدا امر میکردم
زن را امر میکردم که شوهر را سجده کند اگر شوهر
زن را امر کند که سنگهای کوه زرد بکوه سیاه
و از کوه سیاه بکوه سفید برسان باید که همچنان
کند مسئله در حدیث آمده که بهترین شما
کسی است که با زن خود خوب باشد و من برای
اهل خود خوبم و زن از پهلوی چپ آفریده
شده است راست نتوان شد بر کجی آنها صبر
باید کرد و نیکی باید نمود باید که او را دشمن ندارد اگر
از و راضی نباشد طلاق دهد مسئله گناه صغیره را

سهل انگاشتن و بران اصرار کردن گناه کبیره است وحلال دانستن گناه صغیره قطعی کفرست بخاری از انس رض روایت کرده که فرمود انس رض که شما کارها می کنید و از موی باریکتر و سهل تر میدانید و ما آنرا در عهد پیغمبر صلی الله علیه وسلم از مهلکات میدانستیم بدانکه سخن در شرائع بسیارست و مطولات ازان مشحون بقدر کفایت درین اوراق برای فارسی خوان نوشته شد زیاده ازین اگر احتیاج افتد بعلما رجوع میتوان کرد

کتاب الاحسان

بدان اسعدک الله تعالی این همه که گفته شد صورت ایمان و اسلام و شریعت ست و مغز و حقیقت او در خدمت درویشان باید جست و خیال نباید کرد که حقیقت خلاف شریعت ست

ملاحظه کردن آنچه که عابد گویا حق تبارک و تعالی را بحالت عبادت مشاهده میکند پس بکمال هیبت و عظمت خداوند تعالی و خشوع و خضوع و ذوق و محبت در دل عابد پیدا شود

مرتبهٔ عابد پس بکمال خوف و خشیت در اقوال و افعال و نهایت اعتدال در حرکات و سکنات

که این سخن جهل وکفرست بلکه همین شریعت ست که
درخدمت درویشان چون قلب از تعلق علمی وجهی
که بما سوی الله داشت پاک شود ورذائل نفس که طرف
گشته نفس مطمئنه شود واخلاص بهمرساند شریعت
درحق او بامغز شود نماز او عند الله تعلق دیگر
بهمرساند ودو رکعت او بهتر از لک رکعت دیگران
باشد وهمچنین صوم او وصدقهٔ او رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم اگر شما مثل اُحد (نام کوه ۱۲) زر در راه خدا
خرج کنید برابر یک سیر یا نیم سیر جو نباشد که صحابه
درراه خدا داده اند این از جهت قوت ایمان واخلاص
شان ست نور باطن پیغمبر صلی الله علیه وسلم
را از سینهٔ درویشان باید جست وبدان نور سینه
خود را روشن باید کرد تا هر خیر وشر بفراست صحیحه

دریافت شود و ولی در قرآن متقی را فرموده
و در حدیث علامت اولیاء الله فرموده که
در صحبت او خدا یاد آید یعنی محبت دنیا در صحبت
او کم شود و محبت حق زیاده گردد والله اعلم و کسی که
متقی نباشد او ولی نباشد **مثنوی**

ای بسا ابلیس آدم روی هست	
پس بهر دستی نشاید داد دست	

حضرت عزیزان علی رامیتنی قدس سره می فرماید

رباعی

با هر که نشستی و نشد جمع دلت	وز تو نرمید صحبت آب و گلت
زنهار ز صحبتش گریزان میباش	ورنه نکند روح عزیزان بحلت

تمت

ترجمهٔ باب کلمات الکفر از فتاوای برهانی

در دستور القضاة از فتاوی خلاصه آورده که در مسئله اگر چند وجه
کفر باشد و یک وجه کفر نباشد فتوی بکفر نباید داد فقیر گوید لیکن
باید که خود از اندیشهٔ یک وجه کفر احتراز نماید مسئله
از سبّ شیخین کافر شود نه از تفضیل علی رضی الله عنه
بر آنها که بدعت ست مسئله از محال دانستن
دیدار خدا کافر شود مسئله خدا را جسم گفتن و دست
و پا و رو گفتن کفر ست مسئله اگر کلمهٔ کفر باختیار
خود گوید و نداند که این کلمه کفر ست اکثر علما بر آنند که کافر
شود معذور نباشد و اگر بی قصد بزبان رود کافر نشود
مسئله اگر ارادهٔ کفر کرد اگر چه بعد مدتی مرید
فی الفور کافر شود مسئله اگر حرام قطعی را حلال گوید

یا حلال قطعی را حرام یا فرض را فرض ندانند کافر شود
مسئله اگر گوشت مردار میفروشد و گوید که این مردار
نیست از حلال ست کافر نشود مسئله مردی دیگری را
گفت که از خدائی ترسی گفت نه کافر شود و نزد محمد رح
بن فضیل اگر در معصیت باشد کافر شود و الا نه مسئله
اگر گفت که وی اگر خدا شود من حق خود از وی لبستانم
کافر شود مسئله اگر گوید که خدا با تو بس نیاید
من چگونه با تو بس آیم کافر شود مسئله اگر گوید
که مرا بر آسمان خدا است و بر زمین تو کافر شود مسئله
اگر پسر کسی مرد گفت که خدا را بایسته بود کافر شود
حاجت او بود ۱۲
و اگر دیگر گفت که خدا بر تو ظلم کرد کافر شود
مسئله اگر شخصی بر دیگری ظلم کرد و مظلوم گفت
ای خدا تو از وی مپذیر اگر تو از وی بپذیری

من نه پذیرم کافر شود **مسئله** اگر گوید من از ثواب
و عذاب بیزارم کافر گردد **مسئله** اگر کسی بدون
شهود نکاح کرد و گفت که خدا و رسول خدا را گواه
کردم یا فرشته را گواه کردم کافر شود **مسئله**
از مجمع النوازل آورده اگر گفت که فرشته دست راست
و دست چپ را گواه کردم کافر نشود اگرچه نکاح
صحیح نباشد **مسئله** اگر جانوری آواز کرد
پس گفت که بیمار بمیرد یا غله گران شود یا جانور آواز
کرد از سفر باز گشت در کفر او اختلافست **مسئله**
(ای بشنیدن آواز جانوری ۱۲)
اگر گفت که خدا میداند که من همیشه پیوسته ترا یاد می کنم
بعضی گفته که کافر شود اگر گفت که خدا می داند که غمی
و شادی تو چنانم که غمی و شادی خود بعضی گفته
کافر شود و بعضی گفته که اگر بر نیکی و بدی آن کس کمال

١٧٧

وبدن قیام می کند چنانچه بر نیکی و بدی خود کافر نشود
مسئله اگر گفت که قسم بخدا و بپای تو کافر شود
مسئله اگر گفت که رزق از خداست لیکن از
بنده جستن خواهد کافر شود مسئله اگر گفت فلانی
اگر نبی باشد بوی ایمان نیارم یا گفت اگر خدا مرا بنماز
امر کند نماز نگذارم یا گفت اگر قبله باین سو باشد نماز
نه گزارم کافر شود مسئله اگر اهانت کسی از پیغمبران
کرد کافر شود مسئله اگر کسی گفت که آدم علیه السلام
پارچه می بافت دیگری گفت پس ما همه جولاهگانیم
کافر شود این دوم مسئله اگر گوید آدم علیه السلام
اگر گندم نمی خورد ما بدبخت نمی شدیم کافر شود
مسئله مردی گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم
چنین میکرد و دیگری گفت که این بی ادبی ست کافر شود

مسئله اگر کسی گفت ناخن تراشیدن سنت ست
دیگری گفت اگرچه سنت باشد نمی کنم کافر شود اگر گوید
سنت چه کار آید کافر شود مسئله اگر کسی امر معروف
کرد دیگری گفت چه غوغا آوردی اگر این سخن بروجه رد
گفت کافر شود در فتاوای سراجی گفته طالب دین
اگر گوید اگر خدای جهان ست بستانم کافر شود اگر گفت که
اگر پیغمبر ست کافر نشود مسئله اگر کسی گوید حکم خدا
چنین ست آن کس گفت حکم خدا را من چه دانم کافر شود
مسئله اگر بسوی فتوی دید و گفت که این چه بازنامه
فتوی آوردی اگر شریعت را سبک دانسته گفت کافر شود
مسئله اگر کسی گفت که حکم شرع چنین ست
این کس بزور آروغ آورد و گفت اینک شریعت را کافر
شود اگر کسی را گفتند که با فلان کس صلح کن آنکس گفت

بت را سجده کنم و با وی آشتی نکنم کافر نشود چرا که
ارادهٔ او بعید دانستن صلح ست اگر فاسقی مر صلحا را گوید
که بیائید مسلمانی بہ بینید و بسوی مجلس فسق اشاره کند کافر شود
مسئله اگر میخوارے میگوید شاد باد آنکه بر شادی ما
شاد ست ابو بکر طرخان رح گفته کافر شود مسئله اگر زنی گوید
لعنت بر شوی دانشمند باد کافر شود مسئله اگر کسی گفت تا حرام
یابم گرد حلال چرا گردم کافر نشود مسئله اگر کسے در بیماری گفت
اگر خواهی مرا مسلمان بمیران و اگر خواهی کافر بمیران کافر شود
مسئله در فتاوای سراجی آورده که اگر گفت که روزی
بر من فراخ کن یا بر من ظلم مکن ابو نصر در کفر او توقف کرده و
ظاهر آنست که کافر شود که اعتقاد ظلم بر خدا کفر ست مسئله
شخصے اذان میگوید دیگری گفت دروغ گفتی کافر شود
مسئله اگر پیغمبر صلی الله علیه وسلم را عیب کرد یا موی

مبارکش را مویک گفت کافر شود **مسئله** اگر کسی پادشاه
ظالم را عادل گوید امام ابومنصور ماتریدی گفته کافر شود
و امام ابوالقاسم گفته کافر نشود چراکه البته گاهی عدل
کرده باشد **مسئله** در حمادیه و سراجی گفته اگر
کسی اعتقاد کند که خراج وغیره خزانهٔ پادشاهی
ملک پادشاه ست کافر شود **مسئله** در سراجی گفته
اگر کسی گفت که تو علم غیب داری گفت دارم کافر شود
مسئله اگر کسی گفت که اگر خدا مرا بی تو در بهشت برد
نخواهم رفت اصح آنست که کافر نشود **مسئله** اگر
کسی گفت من مسلمانم دیگری گفت لعنت بر تو و بر مسلمانی تو
کافر شود و در جامع الفتاوی آورده اظهر آن ست که
کافر نشود و در سراجی گفته اگر کسی گوید که اگر فرشتگان
یا پیغمبران گواهی دهند که ترا ایسم نیست باور ندارم کافر شود

مسئله اگر شخصی دیگری را گفت ای کافر او گفت اگر
اینچنین نمی بودم با تو صحبت نداشتم بعضی گویند کافر شود و بعضی
گویند نه مسئله اگر کسی گوید کافر شدن به که با تو بودن
کافر نشود چراکه مراد او دوری جستن ست مسئله اگر
شخصی دیگری را گفت که نماز کن او جواب داد که تو چندین
نماز کردی چه بر سر آوردی یا چندین گاه نماز کردم چه
بر سر آوردم کافر شود مسئله اگر کسی دیگر را گفت
که تو کافر شدی او جواب داد که کافر شده گیر کافر شد
مسئله اگر گفت مرا از حق تعالی محبوب تر ست
کافر شد و او را توبه باید داد اگر توبه کرد تجدید نکاح باید کرد
مسئله اگر کافری مسلمانی را گفت که مسلمانی مرا
بیاموز تا نزد تو مسلمان شوم او جواب داد که باش تا که بروی بسوی
فلان عالم یا قاضی او ترا آموزد آن زمان مسلمان شو نزد او

اصح آنست که کافر نشود اگر واعظ گفت بباش تا فلان
روز در مجلس سن اسلام آری فتوی بر آنست که کافر شود
مسئله اگر گفت مرا بازی از نماز و روزه شتاب گرفت
کافر شود مسئله اگر گوید تو چندگاه نماز مکن تا حلاوت
بی نمازی ببینی کافر شود مسئله اگر گفت کار دانشمندان
همان است و کار کافران همان کافر شود و اگر این سخن عالمی معین را گوید
کافر نشود مسئله اگر در دعا گفت ای خدا رحمت خود را
از من دریغ مدار از الفاظ کفر است مسئله اگر شخصی
هذا فی السراجیة ۱۲ عالمگیریه
زنی را گفت که مرتد شود زین صورت از شوهر خود جدا شوی گوینده
کافر شود مسئله رضا بکفر برای خود و برای غیر خود کفر است
وصحیح آنست که اگر کفر را قبیح دانسته دشمن خود را خواهد که کافر شود
این کس ازین رضا کافر نشود مسئله اگر در مجلس شرابخواری
بر مکانی مرتفع مثل واعظان نشیند و سخن خندگی بگوید

١٨٣

واهل مجلس ازان بخندند همه کافر شوند **مسئله** اگر آرزو کند
وگوید کاشکی زنا یا قتل ناحق حلال بودی کافر شود و اگر آرزو کند
یا ظلم ۱۲ عالمگیریه
وگوید کاشکی خمر حلال بودی یا روزه ماه رمضان فرض نبودی
یا نکاح در میان اخ واخت روا بودی ۱۲ عالمگیریه
کافر نشود اگر کسی گوید که خدای داند که من این کار نکرده ام
حال آنکه آن کار کرده است در اصح قولین کافر شود و از
امام سرخسی رح منقول ست که اگر آن قسم خورنده اعتقاد میکند که
این کلام بدروغ گفتن کفر ست دران صورت کافر شود
وگرنه نشود و فتوی حسام الدین بر آنست **مسئله** امام طحاوی رح
گفته که از ایمان خارج نکند مگر چیزیکه انکار باشد بدانچه ایمان
آوردن بدان واجب ست **مسئله** امام ناصر الدین رح گفته که
آنچه ردت یقینیست از ظهور آن حکم بردت کرده شود و آنچه بردت بودن
یعنی کافر نشد ۱۲
آن شک ست ازان حکم بردت نباید کرد که ثابت از شک زائل
نشود حال آنکه الاسلام یعلو ولا یعلی و در حکم بکافر گفتن

اہل اسلام جلدی نباید کرد حال آنکہ بصحت اسلام مکرہ علما حکم
(مجبور ۱۲)
کردہ اند **مسئلہ** در تاتارخانی از ینابیع گفتہ کہ ابو حنیفہ رح
فرمودہ کہ کفر کفر نباشد تا کہ اعتقاد نکردہ شود بر کفر **مسئلہ** در محیط و
ذخیرہ گفتہ کہ مسلمان کافر نشود مگر وقتیکہ قصداً کفر کند **مسئلہ**
در مضمرات از نصاب و جامع صغر گفتہ کہ اگر کسی کلمۂ کفر عمداً گفت لیکن
اعتقاد بکفر نکرد بعضی علما گفتہ اند کہ کافر نشود کہ کفر از اعتقاد
تعلق دارد و بعضی گفتہ اند کہ کافر شود کہ رضا است بکفر
مسئلہ اگر جاہلی کلمۂ کفر گفت و نمیداند کہ این کلمہ کفر
است بعضی علما گفتہ اند کہ کافر نشود و جہل عذر است و بعضی گفتہ
کافر شود و جہل عذر نیست **مسئلہ** از مرتد شدن احد الزوجین
(ہکذا فی قاضیخان ۱۲)
نکاح فی الحال باطل شود بر قضای قاضی موقوف نیست این روایت
منتقی است **مسئلہ** اگر کسی کلاہ مثل آتش پرستان یا جامہ
مثل ہنود پوشد بعضی علما گفتہ اند کہ کافر شود و بعضی گفتہ

۱۸۵

که کافر نشود و بعضی متاخرین گفته که اگر بضرورت پوشد
کافر نشود مسئله اگر کسی زنار بست قاضی ابوحفص گفته
که اگر برای خلاصی از دست کفار کرده باشد کافر نشود و اگر برای
فائده در تجارت کرده باشد کافر شود مسئله مجوس روز نوروز
جمع شوند یا هنود در روز هولی یا دوالی شادی نمایند و مسلمانی گوید
چه خوب سیرت نهاده اند کافر شود مسئله از مجمع النوازل
آورده مردی ارتکاب گناه صغیره کرد پس گفت مرا و را
مردی که توبه کن او گفت که من چه کرده ام که توبه کنم کافر شود
مسئله اگر صدقه کرد از مال حرام و امید داری ثواب کرد
کافر شود مسئله اگر فقیر میداند که از حرام داده است و برای
او دعا کرده و صدقه دهنده آمین گفت کافر شود مسئله فاسق
شراب می خورد و اقربای وی آمده بر وی دراهم نثار کردند یا مبارکباد دادند در هر دو
صورت همه کافر شوند مسئله از حلال دانستن لواطت با زن خود

كافر نشود و با غير زن خود كافر شود مسئله حلال دانستن جماع در حالت
حيض كفر است و در حالت استبرا بدعت است كفر نيست مسئله
در خسرواني گفته كه مردي بر مكاني مرتفع بنشيند و مردم از وي بطريق استهزا
مسائل بپرسند او بطريق استهزا جواب گويد كافر شود و بر مكاني
بلند نشستن شرط نيست استهزا العلوم ديني كفر است مسئله اگر
گفت كه مرا با مجلس علم چه كار يا گويد آنچه علما ميگويند كه ميتواند كرد كافر شود
مسئله اگر گويد زر ميبايد علم بچه كار مي آيد كافر شود مسئله
اگر گويد اينها كه علم مي آموزند داستانهاست يا تزوير است يا گويد من
حيلهٔ دانشمندان را منكرم كافر شود مسئله اگر كسي گويد همراه من
بشرع بيا او گفت پياده بيار كافر شود و اگر گفت بيا بسوي قاضي او گفت
پياده بيار كافر نشود مسئله اگر گفت نماز بجماعت بگذار او گفت
ان الصلوة تنهى كافر شود مسئله مردي آيت قرآن را در قدح نهاده و
قدح را پر آب كرده گويد كاسه دهاقاً كافر شود مسئله اگر در حق باقي

در دیگ بگوید والباقیات الصالحات کافر شود مسئله اگر مردی
بسم الله گفته شراب خورد یا زنا کرد کافر شود و همچنین اگر بسم الله گفته حرام خورد
مسئله اگر رمضان آمد و گفت که چه رنج بر آمده کافر شود مسئله اگر
گفته شد که بیا فلان را امر معروف کنیم وی در جواب گفت که وی مرا چه کرده
است که امر معروف کنم کافر شود مسئله مردی یون را گفت زر
من در دنیا بده که در آخرت زر نخواهد بود او در جواب گفت که ده دیگر بده در
آخرت از من بگیری آنجا خواهم داد کافر شود مسئله پادشاه را اگر
سجده عبادت کند باتفاق کافر شود و اگر بقصد تحیت مثل سلام کند
علما را دران اختلاف است در ظهیریه گفته کافر نشود و در مؤید الدرایه
شرح هدایه گفته که سجود باجماع جائز نیست و خدمت کردن بوضع
دیگر از استادن پیش او یا دست بوسیدن یا پشت خم کردن جائز
است مسئله کسی ذبح کند بنام بتان یا بر جاهها یا بر دریاها یا بر نهرها
و خانها و چشمه ها و مانند آن پس ذبح کننده مشرک است و زن وی

ازوی جدا ست و مذبوحه مردار ست مسئله در دستور القضاة از امام
زاهد ابو بکر نقل کرده که هر که در روز عید کفران چنانچه نوروز مجوس و همچنین در
دوالی و دسهره کفار هند بر آید و با کافران موافقت کند در بازی کافر شود
مسئله ایمان یاس مقبول نیست و توبه یاس اصح آن ست
که مقبول ست مسئله در شرح مقاصد گفته که هر که حدوث
عالم یا حشر اجساد یا علم بجزئیات و مانند آن را که از ضروریات دین
است انکار کند باتفاق کافر شود و اگر در مسائل عقائد که روافض و
خوارج و معتزله و غیره فرقهای مدعیه اسلام دران خلاف دارند بر خلاف
اهل سنت اعتقاد کند در کافر گفتن او علما اختلاف دارند در منتقی از
ابی حنیفه مرویست که کسی را از اهل قبله کافر نمیگویم و ابو اسحق اسفرائنی رح
گفته که هر که اهل سنت را کافر داند او را کافر میدانم و هر که نداند او را کافر
ندانم مسئله علامه علم الهدی در بحر المحیط گفته که هر ملعون که در
جناب پاک سرور کائنات صلی الله علیه وسلم دشنام دهد یا اهانت کند

یا در امری از امور دین او یا صورت مبارک او یا در وصفی از اوصاف
شریفهٔ او عیب کند خواه مسلمان بود یا ذمی یا حربی اگرچه از راه
هزل کرده باشد آن کافرست واجب القتل توبهٔ او مقبول نیست
و اجماع امت بر آنست که بی ادبی و استخفاف هر کس از انبیا کفرست
خواه فاعل او حلال دانسته مرتکب شود یا حرام دانسته
مسئله آنچه روافض میگویند که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم از خوف دشمنان بعضی احکام الٰهی را تبلیغ نکرده کفرست
والحمد لله علی ما هدانی للاسلام وما کنا لنهتدی
لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق صلی
الله تعالی وسلم علی اجمعهم خصوصا علی سیدهم
وخاتمهم شفیع العالمین وخطیب الانبیاء یوم
الدین وعلی آله واصحابه واتباعه اجمعین ٥

تمت

وصیت نامہ جناب قاضی محمد ثناء اللہ صاحب پانی پتی قدس سرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی خلقنی من اصلاب المسلمین وارحام المسلمات ومن علینا ببعثۃ سید الانبیاء وافضل الرسل والایمان بمن ہو الآیۃ الکبری لمعتبر ومن ہو النعمۃ العظمی لمغتنم صلی اللہ تعالی علیہ وعلی الہ واصحابہ واتباعہ اجمعین واشکرہ علی ما ہدانی للاسلام واحیانی علیہ ووفقنی لاقتباس انوار علمائہ الصالحین واولیائہ الکاملین خلفاء الشیخ احمد الفاروقی النقشبندی المجدد للالف الثانی والسید السند محی الدین عبد القادر الجیلانی غوث الثقلین وسید الفاضل الکامل معین الدین حسن السنجری رضی اللہ عن اسلافہم واخلافہم اجمعین وارجو من فضلہ تعالی ان یمیتنی علی اتباعہم ومحبتہم ویلحقنی بہم فی دار القرار وما ذلک علی اللہ بعزیز

بعد از حمد و صلوٰۃ فقیر حقیر محمد ثناء اللہ عثمانی حنفی مجددی پانی پتی می نویسد کہ عمر این عاصی بہشتاد سال رسیدہ و یقین کہ عبارت از مرگ ست برسر آمدہ فرصتی نگذاشتہ کلمہ چند بطریق وصیت برای اولاد و احباب می نویسد کہ رعایت بعضی ازان برای ذات فقیر مفید و ضرورست و برخی ازان برای دوستان و فرزندان ضرور و مفید ست اگر نوع اول را رعایت خواہند کرد روح فقیر ازانہا خوشنود خواہد شد و حق تعالی جزای خیر خواہد داد

وگرنه در عاقبت دامنگیر خواهم شد و اگر نوع ثانی را رعایت خواهند کرد ثمرهٔ آن در دنیا و عقبی
نیک خواهند دید وگرنه نتیجهٔ بد خواهند دید **نوع اول** آنست که در تجهیز و تکفین و غسل و دفن
رعایت سنت کنند و دو چادر رزائی که حضرت ایشان شهید رضی الله عنه عنایت فرموده
بودند در آن تکفین نمایند و عمامه خلاف سنت مست ضرور نیست و نماز جنازه بجماعت کثیره
امام صالح مثل حافظ محمد علی و یا حکیم سکھوا یا حافظ پیر محمد بجا آرند و بعد تکبیر اولی سورهٔ فاتحه
هم خوانند و بعد مردن من رسوم دنیوی مثل دهم و بستم و چهلم و ششماهی و برسینی هیچ نکنند که
رسول الله صلی الله علیه وسلم زیاده از سه روز ماتم کردن جائز نداشته اند حرام ساخته اند و از
گریه و زاری زنان را منع بلیغ نمایند در حالت حیات خود فقیر ازین چیزها راضی نبود
و باختیار خود کردن نداده و از کلمه و درود و ختم قرآن و استغفار و از مال حلال صدقه بفقرا
باخفا امداد فرمایند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اَلْمَيِّتُ فِي الْقَبْرِ كَالْغَرِيقِ الْمُتَغَوِّثِ
يَنْتَظِرُ دَعْوَةً تَلْحَقُهُ عَنْ أَبٍ أَوْ أَخٍ أَوْ صَدِيقٍ و بعد مردن من در ادای دیون
من کوشش بلیغ نمایند فقیر در حیات خود نصف موضع نگله و املاک قصبه که در ملک خود داشت
آن را هشت سهام قرار داده سه سهام بوالدهٔ کلیم الله و دو سهام بصفوة الله و یک سهام بفلانه و
یک سهام بفرزندان فلانه و یک بفرزند فلانه فروخته مبلغ ثمن بخشیده هر یک را مالک حصهٔ او
ساخته بود لیکن تا دم زیست خود محصول پنجم حصه باولاد هر دو دختر میدادم و مابقی را سه حصه
کرده یک حصه برای خرج خود میداشتم و یک حصه بفلان و یک حصه بفلان میدادم بعد مردن
من هم تا وقتیکه دین من ادا شود همین قسم محصولات تقسیم کرده حصهٔ من بقرضخواهان
من میداده باشند و از مبلغ عیدین قرضخواهان را داده مرا زود تر فارغ الذمه سازند
تفصیل قرضها که در ذمه من ست در بند چتهٔ اخراجات روزمره اکثر نوشته ام و چهپای

مهری من نزد قرضخواهان ست در ادای آن تهاون ننمایند و صحبت شریفه حضرت شیخ رضی الله عنه
راه یک بقدور خود خدمت کردن لازم و واجب دانند علی الموسع قدره و علی المقتر
قدره لا یکلف الله نفسا الا وسعها فقیر در سال تمام ده من گندم و پنج شش روپیه
نقد بایشان میدادم ازین قصور نشود و ده بگهه زمین چاه سیدانی والا والده دلیل الله از طرف خود
برای میرزا الکن وصیت کرده بود بایشان میرسد و من از طرف خود بست بگهه خام
زمین چاهی مزروع از موضع نگله برای ایشان مقرر نموده بودم لیکن ایشان بران قبضه نکرده
اند یکمن گندم و یکروپیه نقد در ماهه بایشان سید هم درین هم قصور نشود موضع نگله میراث جد پدری
و جد مادری من نیست محض تصدق حضرت میرزا صاحب شهید ست رضی الله عنه در ادای
خدمت ایشان تقصیر ننمایند لوعد یگر که برای پس ماندگان مفید ست آن ست که دنیا را
چندان معتبر ندارند اکثر کسان در طفلی و اکثر در جوانی می میرند و بعضی به پیری میرسند
تمام عمر شان هم در اندک فرصت مثل باد صبا می رود و نمیدانند که کجا رفت و معامله آخرت که
انقطاع پذیر نیست بر سر میماند حق تعالی میفرماید اذا السماء انفطرت ۵ الی قوله علمت
نفس ما قدمت و اخرت ۵ الهی باشد که باین لذت قلیل که آنهم بی رنج کشی میسر نمیشود لذات
قوی دائمی را برباد دهد و بآلام ابدی گرفتار شود نعوذ بالله منها پس جائیکه مصلحت دینی
و مصلحت دنیوی باهم متعارض شود مصلحت دینی را مقدم باید داشت کسیکه مصلحت دینی را
مقدم میدارد دنیا هم موافق تقدیر یوی میرسد عن فرمود صلی الله علیه وسلم من جعل الهموم
هما واحدا هم آخرته کفی الله هم دنیاه یعنی که هر مقاصد خود در یک مقصود منحصر سازد مقصود
آخرت منظور دارد کفایت کند الله تعالی مقصود دنیای او را و کسیکه مصلحت دنیا را مقدم دارد گاه باشد
که دنیا هم دو را دست نهد چنانچه مشتهر درین زمانه همچنین ست پس خسر الدنیا والآخرة شود

واگر دنیا وست دہد وراندک فرصت زوال پذیرد باز خسران ابدی لاحق شود فقیر
بچشم خود ہزارہا مردم را دیدہ کہ بدولت رسیدند باز از انہا اثری نماند فقیر و برادر فقیر و
پدر فقیر و جد فقیر بخدمت قضا مبتلا شدند ہرچند آنچہ میباید حق این خدمت از ما ادا نشدہ
خصوصاً ازین فقیر پر تقصیر کہ بیشتر عمر در زمانہ فاسد تر یافتہ از ینجہت نادم و مستغفرم اما بحول
اللہ و قوتہ طمع ازین خدمت نکردہ ام واز اکثر ابنای روزگار نوعی بخوبی کردم الحمد
للہ علی ذلک از ینجہت از فضل الہی امید مغفرت دارم مقصود اصلی در نیت فقیر ہمین ہست
اما برکت ہمین عمل ہمہ مسلمانان بلکہ ہنود ہم ہرکسیکہ ملاقات کردہ معزز داشتہ و غنیمت
شمردہ وگرنہ علما بہتر از من موجوداند کسی نمی پرسد واز باطن کسی دیگران را چہ خبر ہست
این دلیل ہست برآنکہ اگر مصلحت دینی را بر دنیا مقدم داشتہ شود دنیا ہم از دی
روگردان نمیشود ع میدہد یزدان مراد متقی * پس از فرزندان من کسیکہ خدمت
قضا اختیار کند طمع و خاطرداری ناحق را دخل ندہد و بروایت معتبر مفتی بہ عمل نماید
واز جملہ تقدیم مصلحت دینی بر مصلحت دنیوی آنست کہ در مناکحت دیندار ے را
منظور دارد چون درین زمانہ درین شہر مذہب روافض بسیار شیوع یافتہ است
و شرفا بیشتر بر علو نسب یا رفاہ معیشت نظر میدارند اول رعایت دین باید کرد و دختر
بکسی رافضی یا متہم برفض اگرچہ صاحب دولت و عالی نسب باشد نباید داد
روز قیامت سوای دین و تقوی ہیچ بکار نخواہد آمد و نسب را نخواہند پرسید
ع کہ درین راہ فلان ابن فلان چیزی نیست * و دولت اعتبار ندارد کہ
مشتق از تداول ست المال غاد و رائح * دیگر باید دانست کہ اکمل الاکملین
از نوع بشر بلکہ از ملائکہ ہم سید المرسلین محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم ہرکس ہر قدر
بآن سرور مشابہت بہم رساند در باطن و ظاہر و صفات جبلی و کسبی و علم و اعتقاد
و عمل در عادات و عبادات آن کس را ہمان قدر کامل باید دانست و ہر کس
در مشابہت در چیزی ازان قاصر ست ہمان قدر وی را ناقص باید دانست
و لہذا بجہت کمال اتباع سنت سنیہ کہ اولیای نقشبندیہ اختیار کردہ اند گوے

مسابقت بردہ اند وہمین کمال مشابہت بمحبت کمال متابعت دلیل ست بر افضلیت شان واگر ہمت یا قاصر ہمتان از کمال متابعت آن جناب کوتاہی کند وبر ادای واجبات وترک محرمات ومکروہات ومشتبہات در عبادات وعادات ومعاملات خصوصاً در معاملات قناعت کند آن ہم بسیار غنیمت ست گو کثرت نوافل و اتیان مستحبات وکمال اشتغال سنن در عبادات وعادات از وی میسر نشود رسول فرمود صلی اللہ علیہ وسلم مَنِ اتَّقَی الشُّبُهَاتِ اسْتَبْرَأَ لِدِيْنِهٖ وَعِرْضِهٖ وَمَنْ وَقَعَ فِي الشُّبُهَاتِ وَقَعَ فِي الْحَرَامِ اَلْحَدِيْثُ فِي الصَّحِيْحَيْنِ حق تعالے میفرماید اِنْ اَوْلِيَآؤُهٗٓ اِلَّا الْمُتَّقُوْنَ پس معلوم شد دوستان خدا کہ متقیان تقوی عبارت از ادای واجبات وترک محرمات ومشتبہات ست نہ از کثرت نوافل واتیان مستحبات اقبح محرمات رذائل نفس ست از نفاق وعجب وکبر وحقد وحسد وریا وسمعہ وطول امل وحرص بر دنیا ومانند آن وبعد ازان محرمات کہ باعمال جوارح تعلق دارد ودر کتب فقہ مبین اند واگر ہمت ازین مرتبہ ہم کوتاہی کند واز شومی نفس وشر شیطان مرتکب محرمات شود پس در انچہ اتلاف حقوق العباد باشد ازان اجتناب باید کرد کہ حق تعالی کریم ست ورسول وپیران عظام شفیع اند آنجا امید عفوست وحقوق العباد در بخشش نمی آید آیات واحادیث درین باب بسیار اند این رقیمہ متحمل آن نتواند شد حدیث اَلْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُوْنَ مِنْ لِّسَانِهٖ وَيَدِهٖ وحدیث آن تُحِبَّ لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَتَكْرَهَ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ درینجا کافی ست شعر

مباش در پے آزار وہرچہ خواہی کن ٭ کہ در شریعت ما غیر ازین گناہی نیست ٭

یعنے غیر ازین مثل این گناہی نیست دیگر از نصائح کہ برای دین ودنیا مفید ست آنست کہ از اتباع خود زن وفرزند ونوکر وغلام وکنیزک ورعیت با ہر یک چنان معاشرت باید کرد کہ آنہا راضی باشند ودوست دارند واز کثرت اخلاق وغمخواری وعدم تکلیف ما لا یطاق ورعایت بجان گرویدہ باشند مگر آنکہ بعضے از آنہا از حسد یکدیگر اگر ناخوش باشد آن معتبر نیست وتبوعان خود را از ادب

١ ترجمہ کسیکہ پرہیز کند شبہات را طلب براءت کرد مر دین خود را وننگہداشت آبروی خود را کسی کہ بیفتید در شبہات می افتد در حرام ۱۲ از ترجمہ مشکوٰۃ شریف

٢ ترجمہ مسلمان کسی است کہ سلامت باشند مسلمانان از زبان او ودست او

٣ ترجمہ دوست داری برای مردمان انچہ دوست داری برای ذات خود وناخوش داری برای ایشان انچہ ناخوش داری برای ذات خود ۱۲

دفرمانبرداری وخدمتگذاری راضی دارند مگر درانچه بمعصیت امر کنند رسول فرمود صلی
الله علیه وسلم لاطاعة لمخلوق فی معصیة الخالق وبااقران خود از اقربا وبرادران و
دوستان وهمصحبتان وهمسائگان باخلاص ومحبت وغمخواری وتواضع باشند دنیا
جای سهل ست برای معاملات دنیوی باهم تقاطع نکنند هیچ خانه برباد نشده مگر
وقتیکه باهم منازعت ومخاصمت کردند وازکسانیکه اندیشهٔ دشمنی باشد آنهارا
باحسان ونکوئی شرمنده وسرنگون باید کرد **بیت** آسایش دوگیتی تفسیر این
دوحرف ست ☆ بادوستان تلطف بادشمنان مدارا ☆ قال الله تعالی ادفع
بالتی هی احسن فاذا الذی بینک وبینه عداوة کانه ولی حمیم ٥ ومایلقٰها الا الذین
صبروا ج ومایلقٰها الا ذو حظ عظیم ٥ واما ینزغنک من الشیطان
نزغ فاستعذ بالله ط انه هو السمیع العلیم ٥ یعنی دفع بدی کن
بخصلتیکه نیکوتر ست یعنی بدی دشمنان به نیکوئی کردن بآنها از خود دفع کن پس
ناگاه شخصی که درمیان تو واو دشمنی ست دوست ومحب خواهد شد ونمی کنند اینچنین
مگر کسانیکه صبر میکنند ومگر کسانیکه صاحب نصیب بزرگ اند واگر وسوسهٔ شیطان ترا درین کار مانع شود
اعوذ بخوان وپناه جوی بخدا بدرستیکه خدا سمیع وعلیم ست این حکم در حق کسی ست
که باوی برای دنیا دشمنی وناخوشی باشد اما باکسی که خالصاً لله باوی دشمنی باشد
مثل روافض وخوارج ومانند آن ازانها موافقت نکنند تا که ازعقاید فاسده
توبه نکنند اگرچه پدر یا پسر باشد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا
عدوی وعدوکم اولیاء الی قوله لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیمة یفصل بینکم
درخاندان فقیر همیشه علما شده آمده اند که درهر عصر ممتاز بودند از فرزندان فقیر
احمد الله این دولت بهم رسانیده بود خدایش جا مرزد در رحلت کرد ودلیل الله
وصفوة الله را هرچند خواستم درتحصیل این دولت تن ندادند حسرت ست
واین قدر عبارت فتاوی که فهمید ند اعتبار ندارد وباید که خود هم درین امر اگر توانند
کوشش کنند وفرزندان خود راسعی کنند که این دولت لازوال کسب نمایند و هم

در دنیا و ہم در عقبیٰ مثمر برکات ست تعلم عبارت ست از دانستن حسن و قبح عقائد و اخلاق و احوال و اعمال کہ علم عقائد و علم اخلاق و علم فقہ متکفل آنست و این علم بدون دریافتن ادلہ از قرآن و حدیث و تفسیر و شرح احادیث و اصول فقہ و دریافتن اقوال صحابہ و تابعین خصوصاً ائمہ اربعہ رحمہم اللہ و لغت و صرف و نحو صورت نمی بندد و در اکثر فتاوی العقبیٰ روایات بے اصل نوشتہ اند دریافت حال صحیح و سقیم مسائل بدون اینہمہ علوم نمی شود درین علوم سعی باید کرد و خواندن حکمت فلاسفہ لاسیٔ خن محض ست کمال دران مثل کمال مطربان ست در علم موسیقی کہ موسیقی ہم فنی ست از فنون حکمت ریاضی مگر منطق کہ خادم ہمہ علوم ست خواندن آن البتہ مفید ست

خلاصۂ حال حضرت مصنف علیہ الرحمۃ

جناب مستطاب حضرت مولانا قاضی محمد ثناء اللہ صاحب از اولاد حضرت شیخ جلال الدین کبیر الاولیا پانی پتی قدس سرہ اند زبدۂ علمای پرہیزگار و عمدۂ اتقیای روزگار بودند بعمر ہفت سالگی حفظ قرآن شریف نمودہ تا زمان شانزدہ سالگی از تحصیل علوم فراغ یافتند و در ایام تحصیل سی صد و پنجاہ کتاب سوای کتب تحصیلیہ بمطالعۂ خود در آوردند نخستین بیعت بخدمت حضرت شاہ محمد عابد صاحب سامی قدس سرہ نمودند بعد وفات حضرت ممدوح بخدمت جناب میرزا مظہر جان جانان شہید قدس سرہ الحمید کسب کمالات کردند و بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الہدی سرفراز گشتند و حضرت جناب مولانا شاہ محمد عبد العزیز قدس سرہ بلقب بیہقی وقت یاد میفرمودند مدۃ العمر در افاضۂ فیض ظاہر و باطن و اشاعت علوم و فصل خصومات و افتای سوالات و حل معضلات مصروف می بودند و در علم تفسیر و فقہ و کلام

وتصوف ید طولی میداشتند چندین کتب و رسائل درین علوم تصنیف فرموده و
مکاتیب بسیار درجواب اسولهٔ مشکله تحریر نموده اند تفسیر مظهری کتابی ست بس
ضخیم در هفت مجلد کلان والسیف المسلول و ارشاد الطالبین ورسالهٔ مالابدمنه
وتذکرة الموتی والقبور وتذکرة المعاد وحقوق الاسلام که بحقیقة الاسلام شهرت
یافته ورسالهٔ درحرمت واباحت سرود ورسالهٔ درحرمت متعه ورسالهٔ شهاب ثاقب
ودیگر کتب ورسائل که از شمار عدد متجاوز خواهد بود از تصانیف حضرت ایشان ست
وفات حضرت قاضی صاحب غرهٔ ماه رجب سال یکهزار و دوصد وبیست وپنج
هجری ست چنانچه جناب مولوی محب الله صاحب موصوف در تاریخ رحلت شریف
فَهُمْ مُكْرَمُونَ فِي جَنّٰتِ النَّعِيْمِ یافته اند

خاتمة الطبع

الحمد لله المفضل المنعام والصلوٰة والسلام علی سید الانام محمد واله العظام
واصحابه الکرام الی یوم القیام اما بعد رسالهٔ مختصرهٔ مالابدمنه که بر عقائد
ضروریه اسلامیه ومسائل فقهیه واحکام اخلاق وطریقت شامل ست وبر مسائل
معتمده ومستنده مفتی بها مشتمل تصنیف لطیف عالم باعمل فاضل اجل حقائق آگاه
جناب مولانا قاضی محمد ثناء الله صاحب پانی پتی رحمه الله العلی چند مرتبه
حلیهٔ طبع پوشیده وبتحلی تحشیه مولانای علامه ومفتی فهامه مفتی محمد سعد الله صاحب
پر نور ومغفور گردیده ودر سنه ۱۲ ہجریه بکرمی ومعظمی جناب محمد عبد الرحمن خان
صاحب مالک مطبع نظامی بنقل نسخهٔ مذکوره از اصل نسخهٔ دستخطی مصنف مرحوم
برداشته وبرای انتخاب حواشی او بجناب معارف آگاه مولوی حافظ محب الله
پانی پتی وفضائل شعار مولوی حافظ حاجی محمد عبد الغفار لکھنوی وبرای
نظرثانی فاضل گرامی مولوی حافظ سید محمد عبد الله بلگرامی وفاضل اوحد

جناب مفتی
محمد عنایت احمد
تکلیف داده چنانچہ
باضافۂ اکثر حواشی ضروریہ ومحو بعض غیر
ضروریہ مزین شدہ مع تتمۂ ترجمۂ کلمات کفر
ووصیت نامہ از افادات قاضی صاحب ممدوح
بمطبع نظامی خود طبع فرمودہ ازچندین رسالۂ ہذا
کمیاب بلکہ نایاب وطلبہ تبلاش اوپر اضطراب لہٰذا
نیاز آگین عاجز وکمترین احمد علی بنظر افادہ خاص ؤ
عام اہل اسلام نقاش بعد تصحیح تام وتنقیح مالاکلام در
مطبع مجیدی کانپور حسب فرمائش عالیجناب
الحاج المولوی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکتہ
خلاصی ٹولہ نمبر ۸۵ ومالک مطابع مجیدی ورزاقی بماہ محرم
سنہ ۱۳۲۷ ہجری بحلیۂ طبع آراستہ وبزیور
حسن کتابت پیراستہ نمودہ ہدیۂ
معلمین ومتعلمین گردانیدفقط

راقم کمترین ازلی محمد احمد علی
مہتمم مطبع مجیدی کانپور

تکملۂ رسالۂ مالابدّ منہ در بیان احکام اضحیہ و وجوب آن

باید دانست کہ قربانی واجب ست بر ہر مسلمان آزاد مرد باشد یا زن مقیم مصر باشد یا بادیہ یا قریہ بشرطیکہ مالک نصاب باشد روز عید قربان موجب آن وقت ست و رکن آن ذبح جانوری کہ چارپایہ باشد و حکم آن خروج از عہدۂ واجب ست در دنیا و حصول ثواب ست در عقبی فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شخصی را کہ حاصل شود توانائی و ندہد قربانی پس نزدیک نشود مصلای ما را **مسئلہ** واجب نیست قربانی بر غلام و کنیز و کافر و کافرہ و فقیر و مسافر و نیز بر حاجی مسافر سوای اہل مکہ و بقولی بر محرم اضحیہ نیست اگرچہ از اہل مکہ باشد **مسئلہ** قربانی واجب ست از ذات خود نہ از اطفال صغار بروایت امام محمد از امام ابی حنیفہ و بروایت حسن واجب ست مثل صدقۂ فطر **مسئلہ** اگر صغیر مالدار باشد قربانی کند پدر او از مال او و بعدم او جد او یا وصی او و علیہ الفتوی و نزد شافعی و زفر جائز نیست از مال او بلکہ پدر از مال خود نماید در کافی و مواہب الرحمن فتوی برین قول ست **مسئلہ** یک گوسفند برای یک نفر و یک گاو و یک شتر برای ہفت نفر و کمتر از آن کافی ست و برای زیادہ از آن جائز نہ **مسئلہ** جائز نیست قربانی مگر از چہار چیز گوسفند و بز و گاو و شتر اما گاومیش از جنس گاو ست و جانوریکہ از وحشی و اہلی پیدا شود تابع مادر خود ست و شرط ست کہ گاو و جاموش کم از دو سال نباشد و شتر کم از پنج سال نباشد و از گوسفند و بز و آنکہ از وحشی و اہلی متولد بود اولی انیست کہ از

یکسال کم نباشد و جائز ست شش ماهه دنبه که شروع بماه هفتم کرده باشد و نزد زعفرانی هفت
ماهه باشد و با اینهمه شرط است که در قد و قامت چنان باشد که اگر با یکساله مختلط شود تمیز
ممکن نباشد **مسئله** جائز نیست قربانی کورچشم و یک چشم و لنگ که تا مذبح نمیتوان رفت
و گوش بریده و دم بریده و بی دم و بی گوش و مجنونه که کاه نخورد و خارشتی و خنثی و لاغر محض و
اکثر گوش یا دم بریده و اکثر نور چشم زائل شده و آنکه دندان ندارد و ازین سبب کاه نمیتوان خورد
و آنکه سر پستانش مقطوع یا خشک شده یا بخیال فوت باستعمال ادویه شیر او منقطع کرده باشند
و آنکه سوای ناپاکی چیزی دیگر نخورد **مسئله** قربانی خصی و شاخ شکسته و آنکه بغیر شاخ ست
و مجنونه که کاه میخورد و خارشتی فربه و آنکه دندان ندارد بعضی مگر کاه میتواند خورد و آنکه اکثر
دندانش باقیست و آنکه گوش یا دم او باقی و آنکه حافر ندارد و الا رفتن میتواند و آنکه خلقی گوش
خرد دارد جائز ست **تنبیه** در تقدیر اکثر از امام اعظم رح روایات مختلف ست در روایت جامع
صغیر تا ثلث اقل ست و زیاده از آن اکثر و در بعض کتب تا ربع و نزد صاحبین اگر زیاده
از نصف باقی باشد اکثر ست و همین ست مختار فقیه ابو اللیث رح **مسئله** اگر خرید کند غنی گوسفندے
را صحیح و بعدش عیب پیدا کند پس واجب ست دیگر و فقیر را جائز ست اول **مسئله** اگر حصه
احدی کم از حصه سبع باشد از هیچکس قربانی جائز نیست **مسئله** اگر دو کس یک گاو بالمناصفه
خریده قربانی کنند جائز ست بروایت صحیح و تقسیم نمایند گوشت را بوزن نه بتخمین مگر آنکه
با گوشت چیزی از کله و پایچه و پوست باشد **مسئله** اگر گاوی را برای قربانی مردم دو سه خانه
که علیحده اند و از هفت زیاده نباشند خریده ذبح سازند جائز ست و نزد امام مالک رح از اهل
یکخانه جائز ست گو زیاده از هفت باشند و از اهل دو خانه جائز نیست اگرچه کمتر از آن
باشند **مسئله** اگر خریدند دو کس شتری را و یکی از آن صرف طالب گوشت ست پس قربانی
آن جائز نیست **مسئله** اگر زید مثلاً خرید کرد گاوی را بنا بر اضحیه و بعدش شش کس دیگر را
شریک ساخت مکروه است **مسئله** اگر از جمله شرکا یک کس نصرانی باشد پس از جمله قربانی
جائز نباشد **مسئله** اگر اضحیه غنی بمیرد واجب ست دیگر و بر فقیر نه و اگر گم شود یا دزدی رود
پس از خرید دیگر یافته شود در ایام اضحیه پس غنی مختار ست هر یکی را که خواهد ذبح سازد و فقیر

هر دو را ذبح نماید مسئله اگر اضحیه وقت ذبح عیب دار شده گریخت و بعد از گرفتار شد پس قربانی
آن جائز است نزد ابی حنیفه و نزد امام محمد اگر به درنگ هم گرفتار گردد جائز است و اگر غلطانیده
شد گوسفندی بنابر ذبح و اضطراب کرد تا اینکه پایش شکست پس قربانی آن جائز است
مسئله اگر شتر گاو خرید کردند هفت کس گاوی از انجمله چهار کس به نیت قربانی و سه کس بقصد
تطوع پس جائز است اتفاقاً مسئله اول وقت ذبح برای شهریان بعد نماز عید است و برای
اهل قریه طلوع فجر یوم عید و وقت آخر قبل غروب آفتاب روز سوم است و نزد شافعی تا سیزدهم
نیز جائز است پس اهل شهر را لاریب قبل نماز امام قربانی جائز نه و اهل قریه را جائز مسئله
اگر خرید نمودند هفت کس گاوی را بنابر قربانی و بمرد یکی از انها قبل قربانی و وارثان میت
اجازت دادند جائز است و الا لا و نزد ابی یوسف بروایتی جائز نه و اگر از طرف خود یا وارث
میت و ام ولد ان ذبح سازند جائز است تنبیه برای فقر و غنا و ولادت و موت آخر وقت
معتبر است پس اگر شخصی اول وقت فقیر بود و آخر وقت غنی شد بر او اضحیه واجب است و اگر
آخر وقت فقیر شد و اول وقت غنی بود و بسببی ادا ننمود واجب نیست و اگر پیدا شد آخر وقت
واجب است و چون بمیرد واجب نه مسئله اگر کسی ذبح کرد اضحیه و بعد از ان ظاهر شد که امام
نماز عید بلا طهارت خوانده است اعاده نماز لازم است نه قربانی مسئله اگر قبل خطبه و بعد
نماز ذبح کنند جائز است الا ترک افضل لازم آید مسئله اگر روز عید بوجهی نماز عید خوانده
نشود پس شهریان را بروز دوم و سوم قبل از نماز هم ذبح قربانی جائز است مسئله اگر امام
در روز عید تاخیر نماید پس سزاوار است که تا وقت زوال در ذبح هم تاخیر نماید مسئله اگر در شهری
بسبب فتنه و نبودن والی نماز عید نشود پس جائز است اضحیه بعد طلوع فجر و علیه الفتوی مسئله
اگر نماز در عیدگاه نشده باشد و اهل مسجد فراغت کرده باشند یا بالعکس قربانی روا بود قربانی
کننده در نماز شریک شده باشد یا نه مسئله اگر گواهی داده شود پیش امام بهلال عید و
مطابق آن نماز خوانده شود و مردمان قربانی نمایند بعد از ان ظاهر شود که یوم عرفه بود پس
اعادهٔ نماز و اضحیه لازم نیست تنبیه معتبر در قربانی مکان او است نه مکان مضحی پس اگر قربانی
در ده باشد و قربانی کننده در مصر ذبح آن وقت صبح جائز است و بعکس آن جائز نه مسئله

اگر شهری خواهد که پیش از نماز صبح ذبح سازد پس حیله آنست که گوسفند قربانی را بیرون شهر
فرستد تا بعد طلوع فجر ذبح کرده شود و این صحیح ست مسئله و افضل ست دنبه از میش و ماده از
از بز نر اگر در قیمت و گوشت برابر باشند و گوسفند از حصهٔ سبع گاو در صورتیکه مساوی باشد
در قیمت بالاتفاق و نزد بعضی ماده شتر و ماده گاو نیز افضل ست از نر آن مسئله قربانی
کردن بروز اول افضل ست و مکروه ست در شبها و جائز نیست در شب نحر و آن شب اولی است
زیرا که شب همیشه تابع روز گذشته میباشد اتفاقاً و اگر شک واقع شود در یوم اضحیه پس مستحب ست
که تا یوم سوم تاخیر در قربانی نمایند و قربانی کردن درین ایام افضل ست از آنکه فوت کنند
آنرا درین ایام و تصدق نماید بهای آن بعد الانقضا مسئله اگر قربانی نکند شخصی حتی که بگذرد
ایام آن پس اگر واجب کرده است بر خود و معین کرده است گوسفند معین را مثلاً پس واجب
هست که تصدق نماید زنده و اگر فقیر خرید نماید گوسفند بنا بر قربانی و نکند و وقت آن بگذرد
پس همین ست حکم نزد علما رحمة الله علیهم و اگر غنی خرید نکرده است گوسفندی و ایام اضحیه بگذرد
پس واجب ست که تصدق کند بهای آنرا مسئله کسی ذبح کرد اضحیه را از میت بلا اجازت
او پس ثواب برای میت ست و اضحیه از مضحی تنبیه واجب نمیگردد اضحیه بمجرد نیت مگر آنکه
نذر نماید یا به نیت اضحیه خرید نماید آنرا غنی باتفاق روایات اما فقیر پس البته درین
اختلاف ست مختار این ست که اگر خرید نماید به نیت قربانی در ایام آن واجب می شود
قربانی کردن آن اگرچه از زبان چیزی اقرار نکرده باشد و علیه الفتوی و اگر نیت مقارن
بشرا نباشد پس واجب نیست بالاجماع مسئله اگر کسی قربانی کرد باذن میت پس واقع
میشود و جائز نبود تناول گوشت آن و اگر بلا اذن کرده است جائز مسئله اگر چهارده نفر
دو چهار شتر بالاشتراک قربانی نمایند جائز ست مسئله اگر کسی گوسفند خود را از غیر بلا امر او
به نیت اضحیه ذبح نماید کفایت نکند از غیر مسئله افضل ست که اضحیهٔ خود را خود ذبح نماید اگر
واقف باشد از طریق ذبح و الا استعانت جوید از دیگر و خود حاضر باشد بر مکان ذبح
مسئله مکروه است ذبح نصرانی و یهودی و حرام ست ذبیحهٔ مجوسی و بت پرست و مرتد
تنبیه از شرائط ذابح آنست که صاحب توحید باشد اعتقاداً همچو اهل اسلام دارد یا ازروی

وعوم مشل اہل کتاب باشد و واقف باشد بتسمیہ وذبیحہ یعنی بداند کہ بتسمیہ حلال میشود وقادر
باشد بہ بریدن رگہا مرد باشد یا زن صبی باشد یا مجنون اقلف باشد یا مختون وہر کسیکہ
نمی داند تسمیہ وذبیحہ را پس ذبیحۂ او حلال نیست واہل کتاب ذمی باشد یا حربی اگر نام خدا
وقت ذبح بگیرد ونام حضرت عزیر وعیسی علیہما السلام بر زبان نیاورد جائز ست ذبیحۂ وی
والا لا **مسئلہ** اگر قبل غلطانیدن اضحیہ یا بعد ذبح بگوید اللّٰہم تقبّل من فلان جائز ست اما
در حالت ذبح مکروہ ست زیرا کہ شرط ذبح انیست کہ صرف تسمیہ گوید خالی از معنی دعا حتی کہ اگر
بگوید وقت ذبح اللّٰہم اغفرلی حلال نمیشود واگر عطسہ آید وگوید الحمد للّٰہ واراده تسمیہ کند صحیح نیست
بروایت صحیح واگر بجای بسم اللّٰہ الحمد للّٰہ وسبحان اللّٰہ گوید واراده تسمیہ کند صحیح ست وآنچہ مشہور ست
کہ میگویند بسم اللّٰہ واللّٰہ اکبر منقول ست از ابن عباسؓ **تنبیہ** موضع ذبح میان حلق ولبہ است
وذبح عبارتست از بریدن رگہا کہ در جانب بالای گلو وزیر فک اسفل ست ورگہائی کہ بریدن
آن شرطست چہار اند اول حلقوم دوم مری کہ بفارسی آنرا سرخ روده میگویند وسوم وچہارم
ہر دو شہ رگ واین ثابت ست بحدیث ونزد شافعی اگر حلقوم ومری بالکل بریده شد حلال ست
والا لا ونزد امام ابی حنیفہ اکثر رگ ازین چہار ہر کدام کہ بریده شد حلال ست ونزد امام
محمد اکثر ہر رگ بریده شود ونحر عبارت ست از بریدن رگہا کہ پائین گلو ونزدیک سینہ شتر
واقع ست وذبح در گاؤ وگوسفند مستحب ست ونحر در شتر ومکروه ست نحر در آن ہر دو وذبح در شتر
مسئلہ اگر قصداً تسمیہ در ذبح ترک کند ذبیحہ حرام ست واگر سہواً ترک شود حلال ست ونزد
امام شافعی در ہر دو صورت حلال ست ونزد امام مالک در ہر دو صورت حرام ومسلمان
واہل کتاب در ترک تسمیہ برابر اند **مسئلہ** اگر دو کس غلطی کنند باین طور کہ یکی قربانی دیگر را ذبح
نماید جائز ست وادا میشود از ہر دو وہیچکس تاوان لازم نباید بلکہ خواہد گرفت ہر کس اضحیہ خود را
نزد علمای ما رحمۃ اللّٰہ علیہم **مسئلہ** اگر بعد ذبح یکی گوشت قربانی دیگر را بخورد وبعدش واضح گردد
پس لائق ست کہ حلال گردانند یکی مر دیگری را واگر نزاع وخصومت نماید پس تاوان قیمت گوشت
بگیرند وتصدق نمایند وہمین حکم ست اگر تلف کند گوشت قربانی دیگر را **مسئلہ** اگر کسی اضحیۂ خود را
باعانت دیگر ذبح نماید پس واجب ست تسمیہ بر معین وذابح واگر یکی ازان ہم ترک نماید حرام گردد

کذا فی الدر المختار و خزانة المفتیین **مسئله** اگر کسی امر کند دیگری را برای ذبح و او ذبح کند و
ظاهر نماید که من تسمیه عمداً ترک کرده ام پس قیمت اضحیه بر مامور لازم آید اگر ایام نحر باقی
باشد دیگر خریده ذبح کند و تصدق نماید و هیچ از گوشت آن نخورد و اگر ایام نحر باقی نباشد
قیمتش تصدق بر فقرا نماید **مسئله** اگر بچه زائید اضحیه قبل ذبح پس ذبح کرده شود و نزد بعضے
بلا ذبح تصدق کرده شود و مکروه ست ذبح شاة حامله که قریب الولادة ست و اگر جنین مرده
یافته شود در شکم اضحیه پس حلال نیست خواه الفته باشد یا نه نزد امام ابی حنیفه و نزد صاحبین
و شافعی اگر تمام شده باشد خلقت آن حلال ست **مسئله** اگر غصب کند کسی گوسفندے را و
قربانی نماید از نفس خود جائز ست و ضمان قیمتش لازم و همین ست حکم مرهونه و مشترک و اگر
امانت سپرد کسی گوسفندی را پس ذبح کند آنرا امانت دار کافی نیست و همین ست حکم عاریت **مسئله** مثلاً زید
خرید کرد گوسفندی را از عمرو و ذبح کرد آنرا بعد ازان مستحق آن ظاهر شد بکر پس اگر بکر اجازت بیع آن بدهد جائز
شد و الا لا **مسئله** اگر خرید نمودند سه کس سه گوسفند یکی ازان بقیمت ده درم دوم بقیمت بیست درم و سوم بقیمت
سی درم بعد ازان چنان اختلاط واقع شد که کسی از انها اضحیه خود را شناختن نتوانند لهذا باهم تجویز کرده یک
یک گوسفند قربانی کردند پس روا است این قربانی و لازم ست که مالک سی درم به نسبت ده درم و مالک بیست
درم بده درم تصدق نماید و مالک ده درم هیچ تصدق نماید و اگر اجازت داد یکی از انها
بصاحب خود پس کفایت کند و هیچ لازم نه **مسئله** اگر ذبح کند کسی بناخن و دندان و شاخ
که از مواضع خود ها برکنده باشد مکروه ست الا خوردن آن مضائقه ندارد و نزد شافعی
حرام ست و بناخن غیر منزوع حرام ست بالاتفاق زیرا که حکم منخنقه دارد **مسئله** جائز ست
ذبح به پوست نی و سنگ تیز و هر چیز که تیز باشد و ببرد رگها و جاری کند خون **مسئله**
مستحب ست که ذابح اولا تیز کند کارد را و مکروه ست که اول بغلطاند گوسفند را و
بعد ازان تیز نماید کارد خود را و مکروه است جدا کردن سر و رسانیدن کارد تا حرام مغز و
مکروه است آنکه بگیرد پای گوسفند را و بکشد آنرا تا موضع ذبح و آنکه بشکند گردن ذبیحه را
یا بکشد پوست آنرا پیش از آنکه از اضطراب ساکن شود و مکروه است ذبح از قفا بلکه اگر بمیرد
گوسفند پیش از بریدن رگها حرام ست **تنبیه** کلیه این آنست که هر چیز که دران الم و

تعذیب ہست و بآن حاجت نیست و رباب ذبح مکروه است مسئله هر جانوریکه مانوس ست از انسان و رم
نمیکند پس طریق ذبح آن بریدن رگهای مذکور ست و هر جانوریکه وحشت دارد از انسان و رم و گریز میکند
پس طریق ذبح آن اینست که نیزه زند آنرا و زخمی کند و مرویست از امام محمد که اگر گوسفند رم کند بصحرا پس
ذبح اضطراری آن جائز ست و اگر رم کند میان شهر پس جائز نیست ذبح اضطراری و در گاو و شتر صحرا
و شهر هر دو برابر ست مسئله مکروه ست سوار شدن بر شتر قربانی و اجاره دادن آن و دوشیدن
شیر آن و بریدن پشم آن بنابر انتفاع مسئله جائز ست صاحب قربانی را که بخورد گوشت و ذخیره
کند یا بخوراند هر کسی را که خواهد غنی باشد یا فقیر و مستحب ست که صدقه از ثلث کم نکند مگر آنکه صاحب
عیال باشد مسئله جائز ست که تصدق کند پوست قربانی را یا جراب و غربال و مشک وغیره
چیزیکه بکار خانه داری در آید طیار سازد یا تبدیل کند بچیزیکه بذات آن بلا استهلاک آن انتفاع
ممکن باشد مثل پارچه و موزه وغیره نه سرکه و آرد و مصالح گوشت وغیره که از اشیای مستهلکه است
و اینست حکم گوشت اضحیه مسئله جائز نیست فروختن گوشت و پوست اضحیه بدراهم و دنانیر زیرا که
این گونه تصرف بقصد تمول میباشد و آن در مال وقف جائز نیست مسئله اگر قربانی کرده شود
از مال صبی پس بخورد از آن صغیر و ذخیره کرده شود گوشت بقدر حاجت او و از باقی پارچه و موزه
وغیره تبدیل کرده شود نه باشیای مستهلکه همچو آرد و سرکه و شیرینی مسئله اگر بفروشد کسی گوشت
یا پوست اضحیه را بدراهم یا تبدیل کند از سرکه وغیره پس واجب ست که تصدق کند قیمت آنرا مسئله
جائز نیست که چیزی از اضحیه باجرت قصاب داده شود چنانچه در عوام رواج ست که پوست
قربانی را بقصاب عوض اجرت او میدهند تمت بالخیر چون مسائل اضحیه از جمله مالابد منها
بود و جناب قاضی ثناء الله صاحب قدس سره معلوم نمیشود که بکدام سبب در رساله مالابد منه
بیان نفرمود لهذا فقیر حسن بن حسین بن محمد العلوی الحنفی که از تلامذه مولانا محمد حسن علی
هاشمی ہست در ماه محرم الحرام سنه ۱۲۶۱ هجری بطور تکمله نوشته شامل رساله مالابد منه نمود

اللهم اغفر لمؤلفه ولاقاربه ولمن دل علی ذلک ولمن نظر فیه و اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و ازواجه اجمعین

تمت

رسالهٔ احکام عقیقه

بسم الله الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً بدانکه عقیقه نزد امام مالکؒ و شافعیؒ و احمدؒ سنت موکده ست و بروایتی از امام احمدؒ واجب و نزد امام اعظمؒ مستحب و بقولی بدعت بود لیکن افترا ست بر امام همام کذا فی العجالة الدقیقة و در صحیح بخاری از سلمان ضبّیؓ مرویست که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم با طفل عقیقه است پس بریزید از جانب او خون (یعنی ذبح جانور کنید) و دفع کنید از و ایذا دهنده را (یعنی موی سرش را تراشید) و از انس بن مالکؒ روایت ست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد نبوت عقیقهٔ خود نمود و در ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سمرة بن جندبؓ مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود هر طفل مرهون است بعقیقه ذبح کرده شود از جانب او بروز هفتم و نام نهاده شود و سرش تراشیده شود فرمود امام احمدؒ که معنی مرهون آنست که چون عقیقه طفل نکرده شود شفاعت والدین خود نخواهد کرد بروز قیامت چنانکه شئ مرهون نفع بمالک خود نمیدهد **مسئله** بر هر کسیکه نفقهٔ مولود واجب باشد او را عقیقهٔ او هم از مال خود باید کرد نه از مال مولود ورنه ضامن خواهد شد و اگر پدرش محتاج باشد مادرش عقیقه نماید اگر میسر بود **مسئله** در ابو داؤد و از ام کرزؓ روایت ست که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم که از جانب پسر دو گوسفند ذبح کرده شود و از جانب دختر یک گوسفند و هیچ مضائقه نیست که گوسفند نر باشد یا ماده لهذا مختار اکثر علماؒ و شافعیؒ همین ست که از پسر دو بز ذبح کرده شود و نزد بعضی یک کافی ست چرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم در عقیقهٔ امام حسن علیه السلام یک گوسفند ذبح نموده و فرمود ای فاطمه سر او بتراش و برابر وزن مویش سیم تصدق کن پس وزن مویش یک درم بود یا بعض

درم رواه الترمذی و در عقیقه ذبح گوسفند یا میش یا دنبه یک ساله کامل نر و ماده جائز ست
و در گاو و شتر شرکت تا هفت کس جائز ست بشرطیکه نیت همه شرکاء قربت باشد مسئله
در شرح مقدمه امام عبد الله وغیره مرقوم ست وَهِيَ كَالْأُضْحِيَّةِ یعنی حکم جانور عقیقه مثل حکم جانور
قربانی ست فِي سِنِّهَا در عمر او که بز کم از یک سال و گاو کم از دو سال و شتر کم از پنج سال
نبود وَفِي جِنْسِهَا و در جنس او مثل شتر و گاو و بز و میش و دنبه وَسَلَامَتِهَا و سلامتی اعضا
که هیچ عضو او زیاده از ثلث مقطوع نباشد وَفِي أَفْضَلِهَا و در فضیلت او که فربه و قیمتی
افضل ست وَالْأَكْلِ مِنْهَا و در خوردن از و که خوردن گوشت عقیقه همه فقیر و غنی و صاحب
عقیقه و والدین او را جائز ست مثل گوشت قربانی و همچنین شکستن استخوانش جائز ست و
الْإِهْدَاءِ وَالْادِّخَارِ و در هدیه فرستادن اگرچه اغنیا باشد و ذخیره نمودن وَامْتِنَاعِ بَيْعِهَا و در
منع بیع او وَالتَّعَيُّنِ بِالتَّعْيِينِ و در مقرر شدن به نیت تعیین وَاعْتِبَارِ النِّيَّةِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ و در
اعتبار نیت وغیره مسئله مستحب ست که سر جانور عقیقه بحجام و یک ران بقابله یعنی دائی
جنائی و یک ثلث گوشت بفقرا بدهند و باقی خود خورند یا باعزه و احباب تقسیم نمایند و جلد
ذبیحه تصدق نمایند یا بصرف خود آرند و در زمین دفن نمایند که تضییع مال ست مسئله موی سر
مولود تراشیده برابر وزنش زر یا سیم خیرات نمایند و موی و ناخن او را دفن نمایند و همچنین
[illegible] الانسان از موی و ناخن و دندان وغیره جدا شود آنرا دفن باید کرد و بر سر مولود زعفران
یا صندل بمالند مسئله بعد ولادت هفتم روز یا چهاردهم یا بیست و یکم و همین حساب یا بعد
هفت ماه یا هفت سال عقیقه باید کرد الغرض رعایت عدد و هفت بهتر ست مسئله وقت ذبح
جانور عقیقه این دعا بخواند اللّٰهُمَّ هٰذِهِ عَقِيقَةُ ابْنِي فُلَانٍ دَمُهَا بِدَمِهِ وَلَحْمُهَا بِلَحْمِهِ
وَعَظْمُهَا بِعَظْمِهِ وَجِلْدُهَا بِجِلْدِهِ وَشَعْرُهَا بِشَعْرِهِ اللّٰهُمَّ اجْعَلْهَا فِدَاءً لِابْنِي مِنَ النَّارِ بعده
إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ
صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذٰلِكَ أُمِرْتُ
وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ٥ اللّٰهُمَّ مِنْكَ وَلَكَ بخواند بِسْمِ اللّٰهِ اللّٰهُ أَكْبَرُ گفته ذبح نماید و اگر
ذابح غیر والد طفل باشد بجای ابنی نام پسر و والد او بگوید و اگر عقیقه دختر بود بجای ضمائر مذکر

نماز مونث بگوید یعنی اللّٰهم هذه عقیقة بنتی فلانة دمها بدمها ولحمها بلحمها تا آخر بگوید
مسئله هرگاه طفل پیدا شود نافش بریده غسل داده پارچه سفید پوشانند و از پارچه زرد احتراز نمایند
و مسنون ست که بگوش راست او اذان و بگوش چپ اقامت مثل اذان و اقامت نماز بگویند و بوقت
حی علی الصلوٰة و حی علی الفلاح هر دو جانب رو بگردانند و بعده بگوید اللّٰهم انی اعیذها بک
و ذریتها من الشیطان الرجیم و بعد ازان خرما یا شئ شیرین خائیده در کام او لیسند و این
تحنیک گویند و اولی برای تحنیک تمر ست پس رطب پس شهد مسئله و نام نیک مولود مقرر کنند
و در حدیث ست که بهترین اسما آنست که بر عبودیت دلالت کند مثل عبد الله و عبد الرحمن و
عبد الرحیم وغیرها یا بر حمد مثل محمود و حامد و احمد وغیرها یا باسمای انبیا بود مثلاً محمد ابراهیم و محمد اسمعیل وغیره
و مروی ست از عبد الله بن عباس که هر کسی را که سه پسر زائیده شد و نام یکی باسم محمد نکرد پس
بتحقیق نادانی نمود یعنی ثواب و برکت این نه نهفت و در روایت ابو نعیم ست که خدای تعالے
میفرماید که مرا قسم عزت و جلال خود ست که هرگز عذاب نخواهم کرد مر کسی را که نامش مثل
نام تو باشد در آتش یعنی مثل نام پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم مثلاً محمد احمد محمد علی احمد حسن
وغیرها والله اعلم و علمه اتم حرره العبد العاصی الراجی غفران الله القوی محمد عبد الغفار
اللکهنوی عفا الله الولی عنه و عن والدیه و احسن الیهما و الیه فقط تمام شد

خاتمة الطبع

الحمد لله رب العلمین و الصلوٰة و السلام علی سید المرسلین محمد و آله و اصحابه اجمعین الی یوم [illegible]
اما بعد این مجموعه رسائل فقهیه مشتمل بر مسائل معتمده ضروریه یعنی ما لا بد منه و ترجمه [illegible]
کلمات الکفر و وصیت نامه از افادات جناب فیض مآب مولانا قاضی [illegible]
صاحب پانی پتی رحمه الله العلی و خلاصه حال حضرت [illegible] علیه الرحمة و رساله احکام [illegible]
رساله احکام عقیقه بعد تصحیح و تحشیه تام و تنقیح ما لا کلام در مطبع مجیدی [illegible]
حسب فرمایش جناب حاجی محمد سعید صاحب تاجر کتب کلکته [illegible] توله
[illegible] و مالک مطبع رزاقی مجیدی بماه محرم سنه ۱۳۲۷ه حلیه طبع پوشیده منظور نظر دیده مشتاقان گردید